انتشارات دانشگاه تهران

۳۷۶

تاریخ دیپلماسی عمومی

بعد از جنگ جهانی اول

جلد اول

روابط آلمان و فرانسه

از پیمان ورسای تا قرارداد مونیخ

(۱۹۱۹ - ۱۹۳۸)

تألیف

دکتر محسن عزیزی

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی

۱۳۳۶

بها: ۸۰ ریال

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

صبح مه‌آلود و سرد روز یازدهم ماه نوامبر ۱۹۱۸ با بطوء و کندی که خاص روزهای پائیز اروپای باختری است نرم نرمک طلوع میکرد و آفتاب پریده‌رنگ پائیزی از پس ابرهای متراکم کم کمک در افق بالا میرفت و اشعهٔ سفیدرنگ آن از خلال ابرهای انبوه برسرزمین (وردن) فرانسه که مدت چهار سال و نیم میدان جنگهای شدید تن بتن وصحنه خونین کشتارهای فجیع فرزندان آدم بود بتدریج درخشیدن میگرفت. در این پایان سال ۱۹۱۸ میلادی سلحشوران و جنگجویان دوطرف متحارب چه متفقین وچه متحدین جمله خسته وفرسوده‌اند و آرزوی روزی نو وروزگاری تازه دارند و همچون گوته خردمند فیلسوف وشاعر بنام آلمان که پایان نبرد (والمی) رابهنگام انقلاب فرانسه شروع عصر جدیدی میپنداشت همه در انتظار وصول خبر متارکه جنك که چون سرودی خوش وروح افزاست وفرا رسیدن عصر جدید ودوران صلح وسلم را نوید میدهد میباشند .همگی بفکر کاشانهٔ خویش ودیدن زن وفرزند وتمتع از مواهب طبیعت در زمان صلح وصفا هستند که خدای لایزال برایگان دردسترس جملهٔ آدمیان گذارده وآنان چه بسا ازروی جهل وغفلت بجای استفاده ازآن همه نعمات الهی در مقام تجاوز و تطاول بحقوق و حدود یکدیگر برمیآیند و سرانجام بدست خود شعلهٔ آتش جنگیرا که نزدیك بود هستی نوع بشر رایکسر درهم سوزاند برافروختند .خبر متارکه جنك همهٔ آنان از پیر وجوان،غنی وفقیر وغالب ومغلوب از هرملت ونژادی را درمسرت وشعف وشادی وسرور زایدالوصفی فرومیبرد زیراجمله بفکر برگشتن باوطان خویش وفرا رسیدن دوران زندگی شیرین وجان بخش روزهای صلح میباشند.

آنان و میلیونها افراد بشری که درمدت چهارسال و نیم جنك چشم از جهان فرو بسته‌اند و هم اکنون در سینهٔ این سرزمین‌های پهناور از دریای شمال تا مرز سوئیس خفته‌اند بهنگام عزیمت بمیدان جنك از آغاز نبرد عظیم سال ۱۹۱٤ تا پایان آن فقط يك مقصود داشته و در يك اندیشه بوده‌اند چنانکه همه باخود میگفتند: عازم جنگی میشویم که امیدواریم آخرین جنك باشد زیرا میخواهیم بکمك آن جنك را برای ابد از بین ببریم. سرباز انگلیسی میگفت: The last war we fight وافسر فرانسوی زمزمه میکرد Nous faisons cette Guerre pour tuer la guerre لیکن سرنوشت چنین مقدر نکرده بود!

☆☆☆

زیان وخسران این جنك بیشمار بوده چه از لحاظ کثرت وعده افرادیکه بنحوی از انحاء در این جنك خواه درمیدان نبرد و خواه در پشت جبهه مداخله داشته‌اند وچه از حیث تلفات عظیمی که نصیب آدمیان شده زیرا پیروزی دراین جنك ببهائی بس گران بدست آمده است. نظری بآماری که متخصصین دراین خصوص تنظیم کرده‌اند برصدق این مطلب شاهدی بین میباشد. اگرچه در ابتدای جنك سه ربع ازمردم کشورهای اروپا دراین معرکه جانفرسا وارد شده بودند ولی بزودی آتش آن همه‌جا را فرا گرفت وجنك ۱۹۱٤ جنبه جهانی پیدا کرد. بیجانیست که آن را جنگ بزرگ (La Grande Guerre) نامیدند . در حدود ۱٤ میلیون آلمانی و بیش از هشت میلون فرانسوی ازسال ۱۹۱٤ تا ۱۹۱۸ بسیج شدند علاوه براین قسمت اعظم افرادقادربکار و تندرست این کشورها فقط برای امور مربوط بجنك کار میکردند. درحقیقت این جنك فقط جنك بین ارتش ها نمیباشد بلکه نبردی است بین کلیه افراد ملتهائی که در اقطار و کناف جهان اززن ومرد و پیر و برنا برای جنك فعالیت میکنند وبرای بدست آوردن پیروزی در زمان نامعلومی تلاش و کوشش مینمایند. سر انجام پیروزی فرا رسید ولی آنهم آسان بدست نیامد بلکه ببهاء گرانی این امر صورت تحقق بخود گرفت واگر شك دارید بآمار این جنگ توجه نمائید وقضاوت کنید:
تلفاتی که بفرانسه خواه ازلحاظ افراد جنگجو و خواه ازحیث اتلاف سرمایه وارد

شد از کلیهٔ متحاربین سنگینتر بوده است :شماره تلفات ارتش فرانسه در پایان جنگ
به(۱۳۹۳۰۰۰) کشته رسید که ٦٦ هزار از آنان شامل قوای بومی یعنی مردم
مستعمرات بوده است و بیش از ۳ میلیون مجروح شدند که ۷٤۰۰۰۰ نفر از آنان بکلی
ناقص الاعضاء گردیده‌اند واین تلفات نسبت بمجموع مردم فرانسه بمیزان یکنفر در ۲۹
نفر است ؛طبق آمارهای رسمی دیگر تلفات آلمانها ۱۸۲۷۰۰۰ کشته یعنی بنسبت
۱ نفر به ۳۸ نفر مردم این کشوراست وتلفات انگلیسها ۷٤۳۰۰۰ نفر(۱ در ٦۳ نفر کل
نفوس آن)وتلفات امپراطوری اطریش وهنگری وروسیه وایتالیاهم بهمین منوال است.
درمورد روسیه (بدون درنظر گرفتن تلفات ناشی ازجنگهای انقلابی که از ۱۹۱۷
ببعد روی داد) ۱۷۰۰۰۰۰ نفر کشته وتلفات ارتش اطریش بیش از یک میلیون و
تلفات ارتش ایتالیا ۷۰۰۰۰۰ نفر بوده واگر تلفات ارتش اتازونی آمریکا (۱۱۵۰۰۰
نفر) و بلژیک و کشورهای بالکان وغیرهم را نیز محاسبه میکنیم ملاحظه میکنیم
که مجموعا ۷ تا ۸ میلیون نفردرجنگ جهانی اول کشته‌شده‌اند .

خسارت مالی دول در این جنگ بسیار زیاد و هزینه این فاجعهٔ عظیم نیز بس
سنگین بوده است زیرا متجاوز از ۱٤۳ میلیارد فرانک آنزمان یعنی بمیزان ۷۱۵
میلیارد فرانک قبل از جنگ جهانی اخیر بالغ شده‌است .

زیان وخساراتی که‌درنتیجهٔ تجاوزمتحاربین بخاك کشورهاحاصل گردیده بیشمار
ودربعضی موارد غیرقابل ترمیم بوده‌است مثلا درمنطقهٔ نبرد دهات و قصبات زیادی
بکلی از بین رفته است بدون اینکه کوچکترین اثری از آن باقی مانده باشد و
شهرهای بزرگی در فرانسه مانند رنس - آراووردن در پایان جنگ فقط بصورت
تلهای خاك‌وویرانه‌ای جغد نشین درآمده بود .دریک قسمت از نواحی اشغال شده
بوسیلهٔ ارتش آلمان درفرانسه قبل‌از تخلیه وعقب‌نشینی قواکه در ۱۹۱۸ پیش آمد
عملیات تخریبی بطور منظم صورت گرفت بدین‌طریق که کلیهٔ وسائل و ماشین‌های
کارخانها بغارت برده‌شد ومعادن را بکلی خراب کردند یاپراز آب نمودند ودرختان
مثمره راقطع کردند .اگر فقط بذکر ارقام آماری که ازطرف دولت‌فرانسه وبسعی
کار کنان وزارت مأمور رسیدگی بامور نواحی آزادشده تنظیم گردیده قناعت نمائیم

بدرجهٔ زیان وخسارات سنگینی که درنتیجهٔ جنگ باین کشور وارد شده پی میبریم مثلاملاحظه میکنیم که ۳۱۲۷۴۰ خانه بکلی خراب شده و ۵۱۱۴۵۶ خانه خسارت دیده است و۵۳۹۷۶ کیلومتر راه و۷۹۸۵ کیلومتر خط آهن و ۴۸۷۵ پل و۱۱۱۲ کیلو متر طرق آبی را میبایست طوری مرمت کنند که امکان استفاده از آنها میسر ومقدور شود. همچنین ۳۳۳۷۰۰۰ هکتار اراضی رامجبور بودند در خاتمهٔ جنگ ترمیم واصلاح نمایند تاقابل کشت وزرع شود امانه‌فقط درفرانسه بلکه درسایر نواحی که میدان جنگ وصحنه نبرد قرار گرفت میزان ضرر وزیان بهمین نسبت بوده و بهمین سر نوشت دچار شده‌است.

درحقیقت جنگ جهانی اول چنان فاجعهٔ عظیمی بوده که فقطامروزیعنی پس از گذشت چهل واندی سال ازوقوع آن‌میتوان قضاوت شایسته وبجائی درآن‌باره نمود ودر تحولات وتغییرات وتأثیراتی که در اقطار واکناف دنیا داشته‌است غور و تعمق کرد و گفت دوران جدیدی یعنی سالهای پس‌ازجنك رابوجود آورده که‌آنهم بدون‌ثبات وآرامش‌وبکلی متغایرومتفاوت بادوره گذشته بوده‌است. گوئی این‌جنگ منظره جهان را تغییرداده‌وتعادل آن‌را از بین‌برده‌است وبرای‌اینکه بگزافه گوئی متهم نشویم بجاست که دراین‌مقام‌فقط ازخصوصیات کلی دوران‌پس‌ازجنك که آنرا جنات عدن پنداشته بودند سخن گوئیم تابرصحت آنچه در پیش رفت بهتر آگاه شویم.

مهمترین مشخصات جنگ جهانی اول اینست که سراسر دنیا وبالاخص‌قاره اروپارا دستخوش بحران ووضع آشفته وپریشان و عدم ثبات خاصی ساخت بعبارة‌ـ اخری یك‌نوع‌عدم تعادل‌وآشفتگی‌را جایگزین ثبات وآرامش ایام‌قبل‌ازجنك‌نمود. واین عدم تعادل‌هم جنبهٔ‌معنوی‌وروحی داشته وهم‌درنظام‌سیاسی‌واقتصادی‌واجتماعی دنیا تأثیرات شگرف بخشوده است .درحقیقت میتوان گفت که تاریخ دوران پس از جنگ بطور خلاصه دور نمائی ازفعالیت‌های‌مداوم ابناء بشر است که درمیان انواع اغتشاشات واختلافات و بحرانهای گوناگون(که درزیر ببعضی‌ازآنها اشارت‌خواهد شد) بمنظور بدست‌آوردن تعادل ازدست‌رفته‌جهان ودرجستجوی‌بهشت‌مفقود تلاش

میکنند بدون اینکه بسر منزل مقصود وارض موعود راه یابند.

نخست عدم تعادل اقتصادی: که تأثیر آن در حیات اقتصادی و فعالیت ملی و بین المللی از همه بیشتر است زیرا جنگ کلیهٔ اجزاء و چرخهای دستگاه اقتصادی را که در عصر و زمان معاصر تا این درجه کسب اهمیت کرده ولی در عین حال گردش آن بسیار دقیق است و حفظ آن بستگی به مواظبت و کوشش مستمر دارد مختل و فاسد نموده و یا از مسیر خود آن را منحرف کرده است، از جمله جنگ جهانی تعادلی را که در سراسر گیتی تحت تأثیرات بازرگانی بین المللی بالاخص بین تولید و مصرف برقرار شده بود از بین برد. در دوران محاربه مردم کشورهای متخاصم اروپا که بدرجات متفاوت از سایر نقاط دنیا جدا شده و بدون ارتباط با آن بودند تمام سعی و کوشش خویش را مصروف عملیات نظامی و امور جنگ مینمودند و بالاجبار فقط از وسائل و منابع و امکانات خویش کمک طلبیدند و آنها را بمورد استفاده تام و تمام گذاردند. پس در فعالیت تولیدی آنان که مشمول مقرراتی که دولتها تنظیم کرده بودند گردید بسط و توسعهٔ زیادی حاصل شد ولی بکلی جنبهٔ ملی بخود گرفت. در حقیقت فعالیت هریك از دولتها مصروف آن میشود که خود کفاف احتیاجات خود را بنماید. بنابراین یکی از نتایج جنگ تقویت و تحکیم اساس اقتصاد ملی و برقرار کردن موانع و سدهای گمرکی برای تولید و حمایت کالای داخلی بوده است و همین موانع و سدهای گمرکی است که پرزیدنت ویلسن رئیس جمهوری وقت اتازونی آمریکا در مواد چهارده گانهٔ خود بدان اشاره کرده و کاستن و کم کردن از تأثیرات آن را وجهه همت خود قرارداد. هریک از اولیاء دولتهای تولید کننده برای جلوگیری از انهدام صنایع کشور در صدد بر آمدند که از ورود محصولات خارجی ببازار داخلی ممانعت بعمل آورند و حتی بریتانیای کبیر که مردم آن طبق سنت دیرین از دیر باز در این مهد آزادی موافق با پیروی از سیاست اقتصادی (معاوضه آزاد) بودند کم کم سیاست حمایت گمرکی را در پیش گرفتند. از طرف دیگر اولیای صنایع بزرك هم که ظرفیت تولید آن دائم التزاید و روز افزون بود برای فروش کالا و اشیاء ساخته شده بحد کفایت بازار فروش بدست نیاورده بودند و بهمین مناسبت تقریباً مردم همهٔ کشورهای جهان دچار بحران اضافه تولید و بیکاری شده اند.

اما مشهودترین نشانهٔ عدم تعادل اقتصادی بحران پولی است که پس از جنگ در همه جا مشاهده شده و تورم (انفلاسیون) یعنی انتشار مقادیر عظیمی اسکناس که بزرگترین و مهلکترین حادثه برای هر قوم و ملتی است در اغلب کشورهای اروپا بروز کرد و نتایج و تأثیرات عادی آن نیز چون کاهش ارزش پول و ضعیف شدن قوه و بنیهٔ خرید افراد و گران شدن و افزایش هزینهٔ زندگانی و توسعه و تقویت عملیات سفته بازی شدت و رونق خاصی گرفت و علاوه براین موجب نوسانات و تغییرات زیادی در ارز گردید. مثلا در آلمان در پایان سال ۱۹۲۳ مقدار اسکناس منتشر شده به ۴۹۶۵۰۷۹ میلیارد میلیون مارك بالغ شد. بحران تورم پول در کشورهائی که در جنگ مغلوب شده بودند مانند اطریش و هنگری و آلمان باوج شدت خود رسید و بصورت مصیبت و بلیه و فاجعهٔ ملی در آمد بطوریکه بجای پول دیرین آلمان که مارك بوده است لاعلاج پول دیگری معمول شد زیرا ارزش مارك بکلی از بین رفته بود و نیز در قیمتها در هر ساعت روز افزایش صورت میگرفت. در اینزمان مردم آلمان شاهد و قایمی شدند که از این لحاظ اندیشه آنرا هم در مخیلهٔ خود خطور نمیدادند و برای آنکه تصور نرود که در بیان این مطلب راه مبالغه واغراق پوئیده و گزافه گوئی نموده‌ایم بجاست بدانیم که فی‌المثل نرخ دلار که در ماه اوت ۱۹۲۳ - ۴ میلیون و ۶۰ هزار مارك بود در ماه دسامبر همان سال به ۲۰۰۰ میلیارد مارك میرسد و حتی مجموع اسکناسی که در ژانویهٔ سال بعد (۱۹۲۴) در جریان گذارده شده و بمیلیاردها بالغ می گردد یازده ماه بعد حتی برای خرید یک خوراك (کوتلت) کافی نیست! همچنین تمبر پستی که سابقا فقط چند فنیگ یعنی چندشاهی ارزش داشت در دوران تورم و انتشار اسکناس بمقدار زیاد ابتدا بچند صد مارك و سپس بچند صد هزار مارك و بعداً بچند صد میلیون مارك و بالاخره بمیلیاردها مارك رسید و در باره افزایش بهاء سایر وسائل زندگی و مایحتاج مردم آلمان بقرینه میتوان دریافت که چه مصیبت عظیمی دامنگیر افراد این کشور شده است. همچنین فرانک فرانسه که پول رایج دولت غالب و پیروز جنگ جهانی اول بوده است در ابتدا بخمس ارزش قبل از جنگ خود در ۱۹۲۸ تثبیت شد و سپس دچار کاهش مجددی در ۱۹۳۶ گردید که بمیزان یک ثلث بود. همچنین لیرهٔ انگلیسی که تا سپتامبر ۱۹۳۱ دچار

تنزلی نگردیده بود از آن تاریخ ببعد متدرجا یک ثلث ارزش خود را از دست داد.

دوم عدم تعادل اجتماعی: که تأثیرات آن در قلمرو اجتماع بمراتب کمتر از محیط اقتصادی مشهود شد باستثنای کشور روسیه که دستخوش انقلاب کبیر اکتوبر و اغتشاشات عظیم بعدی گردید وهیئت حاکمهٔ وقت آن بکلی از بین رفت. معهذا در کلیهٔ کشورهای اروپا که وارد جنگ شده بودند تحولات اجتماعی شدیدی نیز صورت گرفته است.

یکی از تأثیرات عمده اجتماعی جنگ انحطاط نسبی طبقات متوسط ودر مقابل بوجود آمدن طبقهٔ ثروتمندان جدیداست که درضمن جنگ توانسته‌اند ثروتی بادآورده بدست آورند. دیگر کاسته شدن از ارزش امور معنوی و آثار فکری و قلمی و احراز قدرت فائقه وسلطهٔ تام وتمامی است که طبقهٔ اغنیاء و پولداران که بآریستکراسی پول معروف شده‌اند بدست آورده‌اند.

درحقیقت پس از خاتمهٔ جنگ چنانکه درپیش گذشت بحران‌های پولی در کشورهای اروپا روی داده ووضع مالی عمومی و خصوصی را دستخوش انقلاب و پریشانی وهرج ومرج نمود ونتیجهٔ آن باصطلاح «جابجاشدن» وتغییر مکان ثروت بوده یعنی ثروت از دست طبقهٔ بیرون آمدو بکف طبقات دیگری درون شد. ودر این مقام برای روشن شدن موضوع بجاست که بخاطر آوریم که کلیهٔ طبقاتی که عایدی معین وثابتی داشتند یاعایدی آنها کمتر ممکن بود با افزایش سریع قیمت‌ها افزون شود مانند افرادی که عایدی سالیانهٔ ثابتی داشتند یا کارمندان دولت وصاحبان مشاغل آزاد ونویسندگان وهنرمندان ومالکین مستغلات ویاصاحبان اراضی که آنرا باجاره میدادند همه باین سرنوشت دچار شدند.

برخلاف تورم مفید بحال وموقعیت کلیهٔ مقاطعه کنندگان احتیاجات و امور مربوط بجنگ از صاحبان صنایع فلزکاری گرفته تا تجار وسوداگران مناطق اقامت ارتش وصنعتکاران ودلالان وسفته بازان که از عملیات خود استفاده سرشاری برده‌اند وبالاخص صاحبان بانکهای بزرك بوده است.

دیگر از نتایج اجتماعی جنگ جهانی آنست که چون تلفات و آسیب دیدگان اعم از کشته و مجروح و ناقص الاعضاء که به میلیونها میرسید فقط متوجه طبقهٔ ذکور گردید در اهمیت نسبی ذکور به اناث کشورهای اروپا تغییر شگرفی حاصل شده است و در نتیجه از این نظر در تعداد نفوس زنها افزایش صورت گرفت هر چند قبل از بروز جنگ نیز این موضوع تحقق یافته بود بطوریکه بتعداد پنج میلیون نفر اناث بیش از ذکور بودند و حتی قبل از جنگ جهانی دوم یعنی بسال ۱۹۳٤ این رقم به ۱۵ میلیون رسید. درضمن چون افراد طبقهٔ ذکور از پیر و برنا بصفوف جنگجویان پیوسته بودند افراد طبقهٔ اناث بجای آنها در کارخانها و سرویس‌های حمل و نقل و ادارات عمومی یا خصوصی مشغول کار شدند و توانستند در تمام حرف و کلیهٔ شئون اقتصادی و اجتماعی مقامی را که شایسته آن بودند بدست آورند و دراغلب کشورها از لحاظ سیاسی با مردها تساوی پیدا کردند. درهرصورت این امر بمنزلهٔ انقلابی است که در عادات و اخلاق وسنن ورسوم این کشورها حاصل شده است.

سوم عدم تعادل سیاسی : نتیجهٔ آنی و فوری جنگ در نظام سیاسی سقوط پادشاهان وسلسله‌های سلطنتی که درمیان آنها بعضی ازقدیمی ترین وقویترین سلسله های اروپا بشمار میرفتند چون خانوادهٔ هاسبورك وهوهانزلرن و رومانف بوده و حکومت جمهوری در کلیهٔ کشورهای اروپا سلطه یافت بطوری که ازخانوادهٔ شاهزادگان بزرگ و قدیمی اروپا فقط خانواده هانور در انگلستان و خانواده ساوو آدر ایتالیا باقی ماند.

پیروزی متفقین در پایان جنگ در بدو امر بمنزلهٔ پیروزی اصول آزادیخواهی ودموکراسی که رئیس جمهور وقت اتازونی آمریکا (وودروویلسن) مروج ومبلغ آن بشمار میرفت متجلی شد. درعمل هم این امر باعث توسعه وبسط رژیم آزادی و دموکراسی وپارلمانی درآلمان وچندین دولت دیگر که درنتیجهٔ شکست متحدین وتجزیه وازهم پاشیدن امپراطوری اطریش هنگری در اروپای مرکزی بوجود آمدند مانند چکواسلواکی گردید. لیکن جریان تحول و تطور سیاسی بالاخص تحت تأثیرات اختلال امور اقتصادی واجتماعی قرار گرفت وتغییرات زیادی در آن

حاصل شد چنانکه در اغلب دولت‌ها حکومت دیکتاتوری توفیق یافت که اصیل‌ترین آن بشکل رژیم (ساویت) در روسیه و (فاشیسم) در ایتالیا و (نازیسم) در آلمان درآمد وپیروز شد.

فتح وغلبهٔ متفقین همچنین باعث پیروزی اصل ملیتها گردید بدین معنی که براساس حق آزادی ملت ها در تعین سرنوشت خود قراردادهای صلح تنظیم شد و بالنتیجه میتوان گفت جنك جهانی ودوران صلح قدرت تازهٔ بطرفداران کلیهٔ دعاوی ملی خواه دراروپا وخواه خارج ازآن قاره بخشیده است. چنانکه گذشته‌ازملت‌های بزرك اروپای مرکزی (چکواسلوا کهاویو گو- اسلاوها) که درنتیجهٔ شکست وازهم پاشیدن امپراطوری اطریش‌هنگری تجدیدحیات نمودند انگلستان مجبورشدبه‌ایرلند ومصر خودمختاری دهدومردم هندوستان نیز برای بدست‌آوردن آزادی خود بانقلاب واغتشاش عظیمی دست‌زدند.

لیکن عدم تعادل سیاسی مخصوصاً بصورت خصومت‌های شدید و تصادمات خونین بین ملت‌هادر آمدبدین‌معنی که‌پایان جنك‌وتصفیهٔ‌مسائل‌مربوط‌بآن‌موضوعاتی را بمیان آورده که حل‌اغلب آنها بی‌نهایت صعب و مشکل بوده است مانند مسئلهٔ غراماتی که آلمان‌یعنی کشور مغلوب باید‌بمتفقین‌بپردازد ودرمسئلهٔ روابط فرانسه و آلمان وسایردول بزرك اروپا تأثیر بسزائی داشته‌است وموضوع قروض بین‌المتفقین ومخصوصاوامی که‌اولیاء اتازونی آمریکابدول‌اروپاپرداخته‌اند یامسائل‌دیگری‌چون موارد اختلاف دول برسرسرحدات(فیوم) و نواحی که موردادعای‌چند دولت میباشد (سیلزی‌علیا وپروس شرقی) وموضوع اقلیت‌های ملی و روابط دول متفق باروسیه بلشویك‌وغیرهم وخودپسندی‌وخودخواهی‌دول‌ومشکلات‌ومصائبی که‌ازاین‌تصادمات بوجودآمده از فعالیت‌هائی که برای ایجاد آرامش وصلح وصفا وخلع‌سلاح صورت میگرفته جلوگیری کرده ویااز تأثیرات آن کاسته‌است.

بالاخره بایددرنظرداشت که جنك بالاجبار اهمیت نسبی دولت‌هاوبلکه‌بهتر است بگوئیم اهمیت نسبی قاره‌ها را تغییرداده است بدین‌معنی که یکی از نتایج آن تغییر مکان وجابجاشدن ثروت و کاسته‌شدن ازقدرت سیاسی اروپا بنفع اتازونی آمریکا

بنسبت زیادی بوده بطوریکه ایالات متحده آمریکا بزرگترین کشور صاحب طلاو وام‌دهند بدنیا منبعد بشمار رفت وقاره اروپا که بعلت جنگ جهانی چه از لحاظ نفوس و چه ثروت و پول فقیر شده و قروض سنگینی نیز بردوش اولیاء دولت های آن قاره قرار گرفته بوداز قدرت تولید آن کاسته گردید و بطور قطع و یقین بزرگترین قربانی جنگ ۱۹۱۴ ۱۹۱۸ بشمار میرود. چنانکه درمدت ۵۱ماه جنگ اضافهٔ صادرات آتازونی نسبت به واردات آن کشور قریب یازده میلیارد دلار بوده و بنابراین مقدار زیادی طلاازاروپا باایالات متحده آمریکا ارسال شده وذخیره طلای آمریکادر ۱۹۱۸ به ۱۸۸۷ میلیون دلار یعنی تقریباً بیك ثلث ذخیره طلای جهان رسیده است بدین ترتیب اولیای ایالات متحده آمریکا توانسته‌اند نه‌تنها قروض خودرا بپردازند بلکه مقادیرعظیمی هم دلار بکلیه کشورهای گیتی وام‌دهند از جمله‌درسال ۱۹۱٤ بیش‌از ۲ میلیارد دلار اتازونی به‌دولت‌های بیگانه مقروض بود ودر ۱۹۲۵ وضع درست برعکس شده‌است زیرا ۱۸ میلیارد دلار آنها از آمریکاوام گرفته‌اند.

مسائل بین المللی پس از جنك جنك وصلح چنانکه ملاحظه میشود **و اهمیت روابط آلمان وفرانسه:** مسائل بیشماری را بمیان آورده و بر سیاستمداران دوران بعد از جنك فرض و واجب بوده است که برای یافتن راه حلی جهت آن صبر و بردباری را پیشه کنند وسعی و کوشش جمیل مبذول دارند بنابراین حل مسائل ناشی ازجنك ۱۹۱٤ واجرای قراردادهای صلح هدف اساسی و عمده سیاست بین‌المللی ازسال ۱۹۱۹ ببعد بوده‌است ولی فعالیت و کوششی که‌دراین‌راه بکار برده شده مصادف میشود بابزرگترین مشکلات که ازیکطرف ناشی‌ازمقاومت دولت‌های مغلوب درقبول تحمیلات وقیودوشرایطی است که‌دول غالب درقراردادهای صلح گنجانیده‌اند واین‌مقاومت بدون شك اجتناب ناپذیربوده وازطرف‌دیگر بعلت‌از بین رفتن اتفاق و پیوستگی وروح همکاری ومعاضدت بین دولت‌های معظم تفرقه‌در صفوف متفقین پس ازجنك جهانی بوجود آمده‌است.

مشکل دیگر آنست که اولیاء ایالات متحده آمریکاازتصویب قرارداد ورسای ودخول درجامعهٔ ملل امتناع نمودندو جانشینان ویلسن درپست ریاست جمهوری اتازونی

رویهٔ اعتزال وعدم مداخله‌درامور اروپارا در پیش گرفتند . ولیکن کثرت واهمیت سرمایه‌هائی که آمریکائیهادر قاره‌اروپا درمعرض‌استفاده گذارده بودند ایجاب میکرد که این‌دولت ازعدم‌مداخله کامل‌درامور این‌قاره خودداری واجتناب نماید وبهمین مناسبت‌بکلیه کنفرانس‌های‌بین‌المللی نمایندگانی گسیل‌داشت‌و بانکهای‌بزرك‌انازونی کوشش زیادی درترمیم وتقویت بنیه‌اقتصادی‌مردم کشورهای اروپاو بالاخص‌آلمان مبذول داشتند.

بین‌دول‌عمده ومتفق اروپا هم‌توافق و اتحاد عقیده مدت‌مدیدی پس از خاتمهٔ جنك دوام‌نیاورد وبزودی‌اختلاف‌نظر شدیدی جایگزین‌آن شد زیرا دولت فرانسه معتقد است که‌حداقل برای‌تقویت آن کشوروترمیم خرابی‌های جنك بدست آوردن غرامات‌مالی وضمانت‌هائی لازم‌میباشد که درقرارداد ورسای بدان‌اشاره شده است. بنابراین بدیهی‌است که رعایت‌قراردهای‌صلح‌میبایداصل‌عمده سیاست‌فرانسه قرارگیردً برعکس درنظر دولت انگلستان موضوع‌عمده وحیاتی آنست که برای بحران صنعتی واجتماعی که درآن کشور بروز کرده علاج ودرمانی جستجو نماید بس با شتابزدگی وعجله هرچه‌تمامتر اولیاء آن‌دولت‌مایل‌اند که مشتریان تجارت خودرا بدست‌آورده وتقویت نمایند بعبارت‌اخری باید مراعات مغلوبین جنك‌ودردرجه‌اول آلمان‌را بنمایندوچنانکه‌ملاحظه‌میشود همین اختلاف‌نظر بزرگترین مشکلات را در روابط بین فرانسه وآلمان و انگلیس‌پیش‌میاورد؛ بالاخره حکومت ایتالیانیزازسهمی که در کنفراس‌صلح‌برای او تعین نموده‌اند ناراضی‌است‌وبالنتیجه مستقلاسیاستی‌را که مقتضی‌میداند برای‌تأمین منافع‌آن دولت‌درحوزه مدیترانه‌ٔدرپیش‌میگیرد.

البته بعلت‌اهمیت‌و کثرت‌مواد قرارداد ورسای اجرای آن‌بسیارمشکل بوده و بیشترفعالیت سیاستمداران‌دراین‌راه‌بکار رفته چنانکه‌مدت‌ده‌سال‌مذاکراتی‌برای‌تنظیم طرق‌اجرای‌آن لازم گردیده وچه‌بسا اختلافات وتصادماتی شدید که‌بین دول غالب‌و ومغلوب دراین‌طریق پیش آمده‌معذلك بسیاری‌ازموادآن یااصلا اجرانگردید(چون مواد قضائی) وخلع‌سلاح آلمان‌نیز بمقاومت شدیدی برخورد واجرای موادمالی آن قرارداد نیز بنظرغیر قابل حل‌میامد زیرا هرج‌ومرج‌واختلافی که‌درشئون‌اقتصادی

آلمان روی داده است و عدم تثبیت ارزش پول مشکلاتی در این راه ایجاد کرده و بایندولت مجال میداد نشان دهد که تقاضاهای متفقین خارج از حدود بنیه پرداخت ملت آلمان است. بعضی از مواد آنهم پوچ و باطل گردید زیرا اختلاف نظر و تفرقه و تشتتی که بین متفقین پیش آمده بود باعث تسهیل پیشرفت تاکتیك دولت آلمان که مبنی بر (ابسترو کسیون) یعنی ممانعت و جلوگیری از بنتیجه رسیدن مذاکرات است میگردید. از طرف دیگر اگر در نظر آوریم که کشور آلمان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم بخصوص در ۱۹۱۴ در زندگانی اقتصادی گیتی نقش اساسی داشته و صنایع این کشور بالاخص پس از ۱۸۹۳ بچنان قدرت عظیمی نائل شد که بلافاصله قبل از جنك جهانی اول از لحاظ استخراج ذغال سنك با توجه بمیزان محصول بریتانیای کبیر آلمان در قاره اروپا مقام اول را احراز نمود و در ضمن یکی از بزرگترین دول صادر کننده محصولات صنعتی گردید. بهمین مناسبت اولیاء آن کشور تحت تلقین و هدایت قیصر ویلهلم دوم سیاست خاصی را که به (ولت پلتیك) یعنی سیاست دنیائی موسوم است و بصورت تصرف مناطق نفوذ و بدست آوردن بازارهای صدور کالا در آمده (نه تصرف مستعمرات چون در این تاریخ مدت مدیدی است که تقسیم و تصرف نقاط بی صاحب گیتی خاتمه یافته) اعمال می نمایند.

همچنین میدانیم که این کشور در ۱۹۱۴ بصورت بزرگترین قدرت نظامی در جهان در آمده بود و صاحب قویترین ارتش دنیا از لحاظ سازمان و تجهیزات میباشد و در بین مردم آلمان نیز این ارتش از شهرت و حیثیت و اعتبار خاصی برخوردار است. امپراطوری آلمان هرچند مستعمرات وسیع و پر استفاده ندارد ولی در عین حال از لحاظ قوای بحری مقام مهمی را بدست آورده چنانکه از سال ۱۸۹۷ ببعد دولت آلمان تصمیم بساختن بحریه عظیم جنگی خود گرفت و در این راه چنان کوششی مبذول داشتند که در حوالی سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۶ انگلستان از پیشرفت و افزایش بحریه آلمان بوحشت افتاد.

با در نظر گرفتن جهات بالا و اهمیت موقعیت مرکزی آلمان در اروپا (میتل اروپا بقول آلمانها) و نقش فائقی که این کشور در سراسر دوران جنك داشته و در

حقیقت ستون فقرات متحدین بشمار میرفته بهمین جهت تمام فعالیت متفقین هم از نظر نظامی و دیپلماسی معطوف بدرهم شکستن آلمان شد و در معاهدات صلح نیز بادقت تام و تمامی در ابتدا سعی کردند که راه حلی برای موضوع آلمان پیدا کنند بنحوی که از تجدید وقایع ناگواری که اروپا بخود دیده بود در آتیه جلوگیری بعمل آید.

بنابراین عمده‌ترین مسائل پس از جنگ اجرای قرارداد ورسای و مسئله روابط آلمان و فرانسه میباشد که دراین کتاب به‌تفصیل بدان اشاره شده است زیرا فرانسه هم بعلت کثرت سرمایه قابل استفاده در امور اقتصادی و هم از نظر قدرت نظامی در خاتمهٔ جنگ قویترین دولت اروپا بشمار میرود. چنانکه باوجود افزایش سریع نفوس آلمان و علیرغم قلت جمعیت فرانسه درمقابل آلمان فرانسه توانسته است بهمان میزان قوای آن کشور نفرات بمیدانهای جنگ گسیل دارد.

حال که معلوم شد مهمترین موضوع دوران پس از جنگ همانا حل مسئله آلمان است بایددید ایندولت پس از خاتمهٔ جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بچه سرنوشتی دچار شدو تحولات و تغییرات داخلی آن کشور تاچه حدودی در حل این موضوع معضل بین‌المللی و در روابط آلمان بافاتحین جنگ جهانی تأثیری داشته است و آیا روابط فرانسه و آلمان تحت‌الشعاع وقایع داخلی آن کشور قرار گرفته ویابرعکس آن بوده؟

وحدت ملی اساس متین و رکن رکین حیات اجتماعی آلمان است و بهمین مناسبت علیرغم مصائب ناشی از جنگ جهانی در بنای آن ضعف و فتوری روی نداد لیکن شکست ارتش آلمان موجب بروز انقلاب وسقوط سلسله هوهانزلرن و کلیهٔ سلسله‌های سلطنتی که دردول مختلف آلمان حکمفرمائی میکردندشد.

بهنگام متارکه جنگ ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ شبح انقلاب برسراسر آلمان سایه مخوف خودرا افکنده بود یعنی به‌تقلید ساویت روس شوراهای انقلابی کارگران و سربازان درهمه نقاط این کشور تشکیل شد چنانکه در ۸ نوامبر درمونیخ و روز بعد (۹ نوامبر) در برلن حکومت جمهوری اعلام گردید ومیتوان گفت درهیچ نقطه‌ای این عمل بمقاومت شدیدی برنخورد. قیصر گیوم معروف به ویلهلم دوم نیز دراین روز (۹ نوامبر) ازمحل اقامت ستاد کل ارتش دراسپا (Spa) استعفاداد و بهلند فرار نمود بطوریکه نمایندگان آلمان

که برای امضای متار که جنگ ۱۱ نوامبر نزد متفقین رفتند بنام رئیس حکومت موقتی که یکی از نمایندگان سوسیالیست رایشتاخ باسم ابرت بود برای این امرمهم اعزام شدند.

در ابتدای انقلاب بنظرمیرسد که امیدواری های اولیاء حزب بلشویک روسیه در باره هدف و پیشرفت های انقلابیون آلمان موجه و منطقی بوده است و حداقل سیر وقایع چنین نشان میداد زیرا شوراهای انقلابی مرکب از سربازان و کارگران ویک کمیته اجرائیه ویک شورائی هم از کمیسرهای ملت که دو نفر سوسیالیست باسم ابرت و هاز در رأس آن قرارداشت بسرعت تشکیل شد لیکن برخلاف روسیه در آلمان عناصر و افرادی که معتقد بانضباط و نظم بودند وجودداشت مانند طبقه بورژوازی که اهمیت و قدرت زیادی کسب کرده بود و طبقات کارمندان دولت و افسران ودرجه داران که ازمدافعین سنن و آئین ملی و انضباط اجتماع میباشندو بالاخره باید بخاطرداشت که روح و خصائل ملی آلمانها هم بالذات مخالف باهرج ومرج است. ازطرف دیگر در بین سوسیالیست های آلمان نیزدرضمن جنگ اختلاف وانشعابی روی داده بودیعنی دسته های چپ افراطی معروف باسپارتاکوس (۱) موافق بامسلک ومرام بلشویکها و جناح راست آنها باسم **سوسیال دوموکرات** ها معتقد باصول دموکراسی بودند و بین این دو **سوسیالیستهای** مستقل (انده باندان) درطریقی که بایددرپیش گرفت دراین تاریخ مرددند.

اما سوسیال دموکراتها که دارای سازمانی بمراتب محکمتر ومجهزتر بودند در شوراهای انقلابی اکثریت را بدست آوردند وتحت تلقین و توجه آنان مجلس مؤسسان تشکیل شد وضمنا بافرمانده عالی ارتش و نفراتی که ازجبهه جنگ برگشته بودند برای جلوگیری از شورش افراطیون چپ همرای وهمداستان شدند وسرانجام بوسیله قوه قهریه انقلابیون را منکوب ورؤسای بنام آنان را چون کارل لیبنخت و روزالوکزامبورك درژانویه ومارس ۱۹۱۹ مقتول نمودند واحزاب متوسط و بورژوازی قوت قلب گرفتند واطمینان خاطر بیشتری یافتند وبتجدیدسازمان خودهمت گماشتند.

مجلس مؤسسان نیز درشهر کوچک وایمار یعنی موطن گوته ومهد آزادی

---

(۱) Spartacus

آلمان تشکیل گردید. وکلاء این مجلس طبق اصول دموکراسی یعنی انتخابات عمومی که در آن زنان هم حق رأی داشتند تعین گردیدند و به ۴۳۲ نفر بالغ شدند که از این عده ۳۹ نفر نماینده اناث بودند. در این مجلس مانند مجلس رایشتاخ حزبی که از سایرین بیشتر نماینده داشت حزب سوسیال دموکرات و سانتر کاتولیک و پس از آندو اکثریت باحزب جدیدی که از آزادیخواهان طبقه بورژوازی مرکب شده وموسوم به حزب دموکرات بود میباشد.

مجلس مؤسسان بیش ازیکسال (فوریه ۱۹۱۹ - مه ۱۹۲۰) بکار ادامه داد و قراردادهای صلح (ژوئن ۱۹۱۹) وبعداً قانون اساسی آلمان را که بقانون اساسی وایمار معروف شد درژویه ۱۹۱۹ تصویب کرد. احزابی که در این مجلس اکثریت داشته‌اند بنابراین بهیچوجه مایل بصرف نظر کردن از گذشته پرافتخار امپراطوری آلمان نبودند و بهمین مناسبت بدولت فدرال اسم رایش (Reich) دادند واساس وحدت این کشور را تقویت نمودند بموجب قانون اساسی وایمار دولت آلمان اختیارات وسیعتری از آنچه در قانون اساسی ۱۸۷۱ بدو داده بودند داراشد بدین معنی که دولت‌های فدرال قدیم آلمان که به لندر Länder (کشور) معروف شدند فقط حاکمیت محدودی داشتند وهمه تبدیل بجمهوری‌هائی شدند که طبق اصول دموکراسی اداره میگردند.

دولت آلمان بصورت جمهوری پارلمانی ودموکراسی در آمد وقدرت مقننه کماکان بدومجلس تعلق داشت یکی رایشتاخ که از نمایندگان ملت آلمان تشکیل میگردد برای مدت چهار سال و بوسیلهٔ انتخابات عمومی. دیگر مجلس رایشسرات Reichsrat که از نمایندگان کشورهای جزء آلمان بقرار یك نفر نماینده از طرف یك میلیون نفوس مرکب میشود. لیکن در اختیارات واهمیت هریك ازدومجلس پس از جنك تغییرات زیادی روی داده است چنانکه از نظر مقننه رایشسرات فقط حق (وتوئی) دارد که باعث تعویق امر میشود و نظارت در اقدامات دولت در دست رایشتاخ میباشد که قدرت فائقه را داراست. معهذا قوه مجریه نضج و قدرت بیشتری بدست آورد زیرا در دست رئیس جمهوری است که برای مدت هفت سال بوسیلهٔ انتخابات عمومی تعین میشود باحق

تجدید انتخاب و بکمك شانسلیه یعنی صدراعظمی که درمقابل رایشتاخ مسئول است حکومت میکند رئیس جمهوری آلمان حق دارد قانونی را که رایشتاخ تصویب کرده فقط پس از آنکه درمعرض آراء عمومی قرار گرفت توشیح کند. درمقابل بنا به پیشنهاد رایشتاخ و در نتیجه رأی افراد ملت رئیس جمهوری ممکن است خلع شود و بدین ترتیب درصورت بروز تصادم بین قوای عمومی کشور تصمیم با ملت است که حاکم میباشد پس چنانکه ملاحظه میشود قانون اساسی آلمان تألیف و ترکیبی است از حکومت پارلمانی و حکومت مستقیم.

اما تحول سیاسی داخلی آلمان جدید بسهولت صورت نگرفته است زیرا قبل از جنك هیچگونه نهضت جمهوریخواهی در آن وجود نداشت و برحسب تصادف حکومت جمهوری دراین کشور برقرار شد و بالنتیجه بدیهی بود که عمر کوتاهی خواهد داشت بخصوص که دولت جمهوری وارث اوضاع آشفته و پریشان و مجبور بحل مشکلات اقتصادی و اجتماعی بزرك بوده است بهمین مناسبت در تمام دوران بعداز جنك اختلاف واغتشاش ازاین کشور هیچگاه رخت بر نبست چنانکه درسال ۱۹۲۰ یکی از تیمساران ارتش باسم لوندندورف و دکتر کاپ درصدد اجرای کودتائی در برلن بر علیه حکومت جمهوری برآمدند لیکن درمقابل مقاومت سندیکاهای کارگران مواجه با عدم موفقیت گردیدند. همچنین در انتخابات ۱۹۲۰ احزاب سلطنت طلب مانند ملیون آلمان و پوپولیست ها و محافظه کاران قدیمی و ملیون آزادیخواه تقریباً آرائی مساوی با مجموع آراء احزاب دست چپ بدست آوردند و در ناحیه باویر قدرت را در دست گرفتند و افراد آن دسته که از سایرین متعصب تر و در جمعیت های مخفی گرد آمده بودند دوران ترور سفید را در آلمان ایجاد کردند که منتهی به قتل چندین نفر از زعمای احزاب سوسیالیست چون کورت ایزنر kurt Eisener (۱۹۱۹) و هاز (۱۹۲۰) وارزبرگر Erzberger (۱۹۲۱) که از نمایندگان حزب سانتر کاتولیك بود و (والتر راتنو) که از زعمای صنایع آلمان ولی ازدموکرات ها بود در ۱۹۲۲ شد. در ۱۹۲۵ بهنگام مرك ابرت که از حزب سوسیالیست ها بود موقع تجدید انتخاب رئیس جمهوری فرارسید و در انتخابات عمومی که برای تعین رئیس جمهوری جدید صورت گرفت فرمانده سابق ارتش آلمان در جبهه جنك باختر فلدمارشال

فن هیندنبورک بجای او برقرار گردید.

در دوران هیندنبورک چندسالی حکومت جمهوری وایمار بالنسبه اقتدار و اعتباری یافت و بالاخص ترمیم و اصلاح وضع اقتصادی در آلمان رجعت بدوره نظم و آرامش و زندگانی عادی‌را نوید میداد لیکن بحران اقتصادی که از سال ۱۹۲۹ شروع شد باعث تجدید اختلافات و اغتشاشات داخلی گردید که سرانجام منتهی بحکومت دیکتاتوری انقلابی حزب ناسیونال سوسیالیست شد. بدین طریق که توده عظیم ناراضی‌ها و بیکاران و طبقه بورژوازی که ورشکسته و تباه‌شده بودند و میهن‌پرستان افراطی همه دراین حزب بریاست آدولف هیتلر گرد آمدند و از روشهای تبلیغاتی و طرقی که فاشیسم در ایتالیا بکار بسته بود پیروی نمودند ودر انتخابات سال ۱۹۳۱و ۱۹۳۲ به پیشرفت‌های بزرگی نایل شدند ولی البته در انتخابات ریاست جمهوری آلمان در ۱۹۳۲ پیروزی نیافتندو نتوانستندهیتلر رادرمقابل هیندنبورک انتخاب نمایند. هیندنبورک‌هم در ابتدا در برابر فشار حزب ناسیونال‌سوسیالیست مقاومت نمود ولی در پایان امر تسلیم آنهاشدو هیتلر رابصدارت‌عظمای آلمان برقرار کردواو توانست اختیارات وسیعی‌را از تصویب مجلس رایشتاخ در۱۹۳۳ بگذراند. پس ازمرگ هیندنبورک در ۱۹۳٤ هیتلر به‌پیشوائی وریاست (فوهرر) رایش‌وملت آلمان نایل گردید و چنانکه به‌تفصیل دراین کتاب خواهد گذشت عروج حزب ناسیونال‌سوسیالیست‌و آدلف هیتلر بحکومت ودر دست گرفتن‌زمام‌قدرت آلمان‌در **۳۰ ژانویه ۱۹۳۳** در ظاهر امر بنظر میرسد موضوعی است که فقط مربوط به کشور آلمان میباشددرصورتیکه‌در حقیقت و نفس‌الامر بندرت وقایع تاریخی تااین درجه انعکاسات بین‌المللی که قابل مقایسه با نتایج آن‌حوادث باشد داشته است. بهرصورت نباید فراموش کرد که‌تحولات‌سیاسی آلمان تاحدود زیادی بستگی باتغییرات و تطورات اقتصادی داشته که در این کشور روی‌داده‌است. زیرا بلافاصله پس ازخاتمه جنگ، آلمان چنانکه‌درپیش گذشت‌از نظر پولی دچار انقلاب‌ووضع پریشان‌وناگواری‌شد که اوج‌وشدت آن‌درسال ۱۹۲۳ یعنی در دوران اشغال‌روهر بوسیلهٔ‌قوای فرانسه بوده‌است. دراین‌تاریخ تورم اسکناس بچنان‌مقدار عظیم‌وغیرقابل‌تصوری‌رسیده‌بود که‌ارزش‌پول‌رایج آلمان یعنی‌مارک‌را بهیچ‌رسانید.

از نکات و ملاحظاتی که در پیش گذشت بخوبی میتوان قضاوت نمود که روحیه و طرز زندگانی مردمی که بدین بلیه خانمانسوز که تورم پولی است دچار شدند چه خواهد بود فقط کافیست بگوئیم که دولت آلمان دچار ورشکستگی و عده زیادی از افراد طبقات متوسط که عایدی ثابتی داشتند بچنان فقر و فاقه و بدبختی وحشتناکی دچار شدند که اغلب بزندگی پررنج ومحن خویش بدست خود خاتمه دادند و سرانجام بحران فقط بکمک سرمایه‌داران خارجی و آلمانی خاتمه پذیرفت و پول جدیدی باسم رایشمارك که بر اساس محکمی تضمین و تثبیت شده بود جای مارکی را که از نظر ارزش پولی بهیچ رسیده بود گرفت.

بدون شک در ابتدای امر با از بین رفتن ارزش پول آلمان صاحبان صنایع بزرك استفاده‌های شایانی کرده‌اند زیرا توانستند بقیمت بسیار ارزانی کالا تولید نمایند و بازارهای فروش خارجه را که درضمن حوادث جنگ از دست داده بودند مجدداً بکف آورند و بهمین مناسبت است که درسازمان صنعتی کشور آلمانها باشهامت و جرئت زیادی از روش راسیونالیزاسیون یعنی طریق عقلائی تولید پیروی کردند و دستگاه تولید وسازمان فنی آن را تکمیل نمودند و در نتیجه بازده کارکارگر افزایش یافت و تمرکز در کارخانه‌ها بحد کامل خود رسید و شرکت‌های عظیم معروف بکارتل بوجود آمد وهمه تصور کردند که اوضاع اقتصادی آلمان بهبود یافته و باصلاح گرائیده است. لیکن بعلت عدم کفایت فروش در بازارهای داخلی و جهانی اضافه تولید و پیروی از روش عقلائی تولید در ۱۹۳۱ منتهی ببحران جدیدی که فوق‌العاده شدید بوده است گردیده چنانکه **در ابتدای سال ۱۹۳۳ تعداد بیکاران آلمانی به شش میلیون نفر رسید.** کلیه این نکات بخوبی علل پیشرفت سریع حزب ناسیونال‌سوسیالیست و زمامداری آدلف هیتلر را که پیوسته در برنامه تبلیغاتی **خود وعده میداد که نان و کار برای افراد آلمانی تهیه کنند نشان میدهد و تأثیری را که وقایع داخلی در سیاست خارجی این کشور در برداشته بیان میکند.**

البته حکومت ناسیونال‌سوسیالیست بوسایل اجباری بفعالیت اقتصادی این کشور سروسامانی داد یعنی بیکاری را بحد اقل ممکن رسانید و در عمل هم از ۱۹۳۳

ببعد تقریباً کلیه فعالیت صنعتی این کشور ومنابع موجود آن بمصرف تجدید تسلیحات وتجهیزات آلمان رسید وتاحدودی هم عدم تعادل اقتصادی دراوضاع این کشور مشهود میگردید.

☆☆☆

باید دانست که در تألیف وتدوین این رساله که قسمتی از آن مشتمل بر تقریرات مؤلف در شعبه سیاسی دانشکده حقوق است علاوه بر یادداشت هائی که در دوران تحصیل در مغرب زمین گردآورده از نکات وملاحظاتی که در نتیجه مطالعه کتب ومآخذ تازه و نو در سنوات تدریس جمع آوری واندوخته گردیده وتحقیقات استاد بزرگوارم پیررونوون که بهنگام تحصیل در مدرسه علوم سیاسی پاریس ودانشکده سوربن بدست آوردم استفاده شده وباتغییراتی که گذشت ومرور ایام ایجاب مینمود همان مواضیع وهمان سبک واسلوب را در بیان پاره‌ای مطالب بکار بستم ونیز در بخشی از این کتاب مخصوصاً از اثر ذیقیمت این استاد بنام تاریخ روابط بین‌المللی از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ که بسال ۱۹۵۳ نگاشته و کتب دیگری که در فهرست مآخذ این کتاب ملاحظه میشود مطالب بسیاری اقتباس گردیده است ولی حقیقت امر اینست که این استاد بزرگوار بانوشته‌های خویش چراغی فرا راه ماداشته‌اند ودراین راه صعب ودشوار بسر منزل مقصود ما را هدایت کرده‌اند. چون غرض اصلی مؤلف از گردآوردن این یادداشت‌ها آن بوده است که دانشجویان ازمراجعه ببعضی کتب خارجی که دردسترس آنها نمیباشد وتهیه یادداشت بی نیاز ومستغنی شوند وازطرفی بزبان پارسی تاآنجا که مؤلف بخاطر دارد در باره این مطالب کتابی بدین نسق تألیف وطبع ونشر نشده ممکن است اهل فن در تعبیرات و اصطلاحات علمی خاص مربوط باین رشته بخصوص که در طبع آن نیز بمنظور آنکه زودتر کتاب دردسترس متعلمان قرار گیرد تعجیل شده بنواقصی یااغلاطی برخورند که در غلطنامه بدانها اشارت رفته یافی المثل برای اصطلاحات علمی که متخذاز دنیای غرب میباشد معادلهائی پیدا کنند که استعمال آن ارجح بنظر میاید امید مؤلف آن است که

اهل‌فن و معلمان دانشمند نقائصی را که در طی تدریس این کتاب پی ببرند محض خدمت بعلم و ادب برای مصنف یادداشت نمایند تا بهنگام تجدید طبع باصلاح این نواقص همت گمارده شود.

تهران اسفندماه ۱۳۳۵

محسن عزیزی

فصل اول

نکاتی چند درباره تنظیم مقررات صلح اروپا (۱۹۱۹)

باید قبلاً در نظر گرفت که سازمان جدید اروپا پس از معاهدات صلح ۲۰-۱۹۱۹ برچه پایه‌ای استوار شد؛ مقصود از معاهدات صلح در این مقام معاهده ورسای است که با آلمان در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ منعقد شد و معاهده سن‌ژرمن با اطریش که انعقاد آن در ژوئن ۱۹۲۰ صورت گرفت. البته در این محل مقصود تبیین و تشریح مواد معاهدات صلح نیست بلکه تذکر نکات کلی و ملاحظات چندی درباره کیفیت سازمان اروپا در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ میباشد.

دول فاتح در ۱۹۱۸ در مقابل مشکلترین مسائل قرون خالیه قرار گرفتند بدین معنی که مجبور بحل مسائلی بودند که حتی از مقررات مربوط بحدود و ثغور دولتهائی که در کنگره وین در ۱۸۱۵ تنظیم شد مشکلتر و درهم‌تر بود. بدون‌شك دول مغلوب نمیتوانستند در مقابل شرایط سختیکه متفقین بانها تحمیل کردند مجدداً نبرد را شروع نمایند زیرا از یکطرف شیرازه امپراطوری اطریش - هنگری ازهم گسیخته شده و حتی قبل از انعقاد متارکه جنگ بامتفقین این دولت تجزیه گردیده بود. آلمان هم ازطرف دیگر درموقع امضای موادمتارکه جنگ رتوند (در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸) مجبور بقبول شرایطی شده بود که امکان تجدید مبارزه را باو نمیداد واز جمله مجبور به تحویل دادن پنجهزار توپ ۲۵۰ هزار مسلسل وقسمتی از وسائل خطوط آهن خود و قبول اشغال ساحل چپ رودخانه رن و سر پلهای واقع درساحل راست رودخانه مزبور بوسیله‌قوای انگلیس وفرانسه وآمریکا گردیده بود. برای روشن شدن این مطالب باید بدواً ازموانعی که در مقابل دول فاتح برای تنظیم واجرای مقررات صلح پیش آمده بود گفتگو کرد وثانیاً ملاحظه نمود بعداً چه شرایط وچه‌طرق حلی برای این

مسئله‌مهم مورد قبول متفقین قرار گرفت و بالاخره دید برای حفظ و نگاهداری سازمان ارضی که بوسیله این معاهدات برقرار شده بود تنظیم کنندگان مقررات صلح چه تصمیماتی اتخاذ نمودند؛

۱ - موانعی که در راه تنظیم معاهدات صلح وجود داشت

برای اینکه بادقت باهمیت این موانع آگاه شویم باید بخاطر آورد که کمی قبل از امضاء متارکه جنگ در روتوند رئیس جمهور آمریکا ویلسن از حکومت آلمان استفسار کرده بود که آیا آلمان قبول میکند که مذاکرات برای صلح براساس ۱۴ ماده ایکه وی در پیام خود بکنگره آمریکا در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ بتفصیل بیان کرده است مستقر شود؟ و دولت آلمان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ از ویلسن تقاضای برقراری صلح را براساس مواد ۱۴ گانه نمود اگرچه حکومت آلمان هم آنرا قبول کرده بود ولی در بین این ۱۴ ماده علاوه بر اصول کلی (مانند منع دیپلماسی مخفی و از بین بردن موانع گمرکی و اقتصادی تاحدود امکان و تحدید تسلیحات و آزادی کشتیرانی در دریاها) بعضی توضیحات درباره اساس صلح آتیه داده شده بود از جمله استرداد خاك بلژیك که باشغال ارتش آلمان درآمده بود با استقلال کامل آن - برگشت الزاس و لرن بفرانسه - ایجاد دولت لهستان مستقل که شامل کلیه مردمی که بدون شك و تردید از نژاد لهستانی هستند باید بشود و این دولت باید راهی بدریا داشته باشد. تغییرات سرحدی بنفع ایتالیا برحسب خطوطی که بطور واضح حدود و ثغور ملیتها را نشان میدهد و بالاخره مسائل بالکان که بوسیله تعاطی افکار دوستانه باید حل شود. البته راجع بتغییرات مربوط بامپراطوری اطریش و هنگری اشارهٔ در آنجا نمیشود زیرا خود موضوع جداگانهٔ بوده است - ولی اجرای چند نکته از مواد ۱۴ گانه عملاً بسیار مشکل بود زیرا منطبق براوضاع حقیقی اروپا نبود و باعث تفسیرات متغایر و مختلفی در باره این مواد میشد بدینقرار:

اولین مانع همانا اجرای امر تغییرات ارضی براساس اصل ملیتهاست که براین اساس مواد ۱۴ گانه ویلسن انشاد شده بود زیرا باعث تصادم بین نهضتهای مختلف

ملیت ها میگردید و دول فاتح در مقابل دعاوی شدید و جوش و خروش ملل کوچکی که‌در پیروزی مشترك متفقین سهیم بودند قرار میگرفت بالاخص که اغلب وعد و وعید ها و قول و قرار هائی در ضمن جنك و بهنگام جلب کمك این ملل بآنها داده شده بود ولی این ملیتها قانع بآنچه در مواد ۱٤ گانه ویلسن گنجانیده شده است نبودند وعلاوه برپیروی از اصل ملیتهااز حقوق تاریخی ومنافع استراتژیکی یا منافع اقتصادی خود الهام میگرفتند واز جمله طرز تفکر لهستانیهاوچکها بدین قرار بود . ازطرف دیگر اغلب این ملیتها اختلافات ضمنی بایکدیگر داشتند زیرا دریك رشته نقاط اروپادعاوی متقابل داشتند.

مانع دوم موضوع آلمان بود: بدون شك دولت آلمان مغلوب شده بودومواد ۱٤ گانه ویلسن رابعنوان اساس مذاکرات صلح قبول کرده بودیعنی مثلاً ازنگاهداشتن وادامه اشغال اراضی که ازنژادهای غیرآلمانی مسکون شده بود درآتیه خودداری خواهد کرد مانند آلزاس‌ولرن وقسمت شمال اشلسویك وایالات پروس که لهستانیها در آنجا مستقر شده بودند ولی‌همین مواد ۱٤ گانه ویلسن آلمان را درمقابل‌دعاوی وطرحهای‌دیگر متفقین حمایت مینمود از جمله ویلسن بصراحت اعلام داشته بود که باتجزیه آلمان مخالفت خواهدنمود . بالاخره‌بایددر نظر داشت که‌آلمانهامیتوانستند از این مواد ۱٤ گانه بنفع خود نیز استفاده کنند واز اصل‌ملیتها در یکی‌از موارد مهم یعنی الحاق آلمانیهای اطریش بآلمان پشتیبانی نماینـد زیرا پس از تجزیه امپراطوری اطریش وهنگری جمهوری آلمانهای اطریش با٦ ملیون‌ونیم‌نفوس که پایتختی مانند وین با دوملیون جمعیت‌داشت تشکیل شده‌بودو همه میدانستند(حتی خود اطریشیها) که چنین دولت کوچکی برای ادامه حیات واستقلال خود مواجه باموانع زیادی خواهد شد ودر تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۱۸ یعنی روز بعد از متارکه جنك جهانی مجلس ملی جمهوری اطریش تمایل خود را در الحاق بدولت آلمان اعلام نمود و البته این الحاق موافق ومنطبق‌برحق آزادی ملل در تعیین سرنوشت خود واصل ملیتها که پرزیدنت ویلسن بمیان آورده بود میبود . بنابراین بس لازم

وبجاست پی ببریم بچه نحو و چگونه دول فاتح ۱۴ ماده ویلسن را نسبت بآلمان اجرا خواهند نمود،

مانع سوم موضوع روسیه بود: آیا کسی میتوانست ادعا نماید که تجدید سازمان اروپا بدون در نظر گرفتن و بحساب آوردن روسیه امکان پذیر خواهد بود؟ زیرا روسیه تاقبل از جنك ۱۹۱۴ یکی از عوامل اساسی تعادل و موازنه قوا دراروپا بشمار میرفت. در خاتمه سال ۱۹۱۸ کشور روسیه در بحبوحه جنك داخلی است که ابتدا در جنوب روسیه از اواخر ماه نوامبر ۱۹۱۷ شروع شده و بعد در تابستان ۱۹۱۸ توسعه بیمانندی یافته بود. متفقین یعنی فرانسه وانگلیس در این جنك داخلی عملاً دخالت نموده و برعلیه حکومت بلشویك قوائی مرکب از سربازان انگلیسی وفرانسوی بسواحل شمالی روسیه در تابستان ۱۹۱۸ فرستاده بودند. بعلاوه دسته قوائی دیگر از کلیه سربازان متفقین که مخصوصاً ژاپونیها در آن بیشتر بودند در این هنگام وارد سیبری شدند ودر حدود چهل هزار نفر هم سپاهی تحت فرماندهی سرداران فرانسوی که گذشته از سربازان فرانسوی مخصوصاً از سربها و لهستانیها وحتی یونانیها مرکب میشدند به بندر ادسا پیاده شده بودند. البته دخالت در جنك داخلی روسیه باوسائل ناچیزی صورت گرفته بود چنانکه متفقین هریك در حدود ده تا پانزده هزار نفر سرباز فرستاده بودند بهمین جهت بعدها لنین میگفت که اگر در اواخر سال ۱۹۱۸ دول غالب در اروپا تعداد نفرات خودرا بچندین صدهزار سرباز میرسانیدند مقاومت حکومت بلشویك درمقابل انبوه سربازان غیرممکن می گردید. کنگره سویت (کنگره شوراها) در ۶ نوامبر ۱۹۱۸ از دولتهای فرانسه وبریتانیای کبیر واتازونی تقاضا نمود که بدخالت مسلحانه در اراضی روسیه خاتمه داده وباب مذاکرات صلح را بااین کشور مفتوح نمایند ولی این تقاضا ازطرف متفقین بدون جواب مانده بود بنابراین مسئله مهمی که در اواخر سال ۱۹۱۸ باید حل شود این بود که آیا روسیه شوروی را بکنفرانس صلح اروپا دعوت خواهند نمود یاخیر؟ ودرصورت قبول این راه حل معلوم می گردید که متفقین تصمیم گرفته‌اند بسیاست دخالت مسلحانه

در اراضی روسیه خاتمه داده شود و نظر نخست وزیر انگلیس للویدجرج هم همین بود بعلت آنکه از همین تاریخ للویدجرج بیم تماس بین آلمان مغلوب و روسیه شوروی را داشت و میترسید بدین طریق کلیه قدرت و سازمان فنی و اقتصادی آلمان در راه همکاری باروسیه شوروی بکار بیفتد.

بنابراین دول غالب درمقابل چنین اشکالات اساسی قرار گرفته‌اند و چون بین متفقین اختلاف منافع و حتی اختلاف طرز فکر و عقیده درباره چگونگی صلح آینده وجود دارد زعمای متفقین بطور متفرق این اشکالات و موانع را مورد مطالعه قرار میدهند از جمله در فرانسه قبل از هرامر بفکر تأمین امنیت فرانسه یعنی احتیاطات لازم درمقابل حس انتقامجوئی آلمانها بودند زیرا خاطره سه تاخت وتازی که دریك قرن از طرف آلمان بخاك فرانسه صورت گرفته درمخیله سیاستمداران فرانسه هنوز باقی است یعنی هجوم سالهای ۱۵-۱۸۱٤ و ۱۸۷۰-۱۸۷۱ و ۱۹۱٤-۱۹۱۸ بالنتیجه طرز تفکر و نظریات این سیاستمداران بالاخص جنبه تدافعی داشت بعلاوه اراضی شمال وشرقی فرانسه در نتیجه ٤ سال ونیم جنك مداوم وعقب نشینی ارتش آلمان خراب شده واز حیز انتفاع افتاده بود.

بنابراین دولت فرانسه احتیاج فوری ومبرمی بوصول غرامات ومجبور کردن آلمانها بپرداخت آن داشت. البته حکومت فرانسه بخوبی مستحضر بودکه پیروزی فقط درنتیجه کوشش و فعالیت فرانسه میسر نشده بلکه بعلت اتفاق و اتحاد قوای متفقین عملی گردیده است ولی بهنگام تنظیم مقررات صلح موقعیت فرانسه دراین ائتلاف عظیم ضعیف شده بود زیرا سنگین ترین تلفات درعملیات جنگی نصیب ارتش فرانسه گردیده ودر جنك هائی که پس از ائتلاف چنددولت صورت گرفته است برای اینکه صلح درشرایط نیکوئی برای دولتی صورت تحقق بخود بگیرد باید درموقع صلح از نظر نظامی قوی ترین مؤتلف بشماررفت.

انگلستان ادعای ارضی در قاره اروپا نداشت وفقط چشمان خویش را بمستعمرات دول مغلوب دوخته بود. درمقابل این کشور اهمیت فوق العاده زیادی بمسائل اقتصادی

میداد واز جمله مایل بود که نواحی خراب شده قاره اروپا مجدداً قابل سکونت ومیدان فعالیت اقتصادی گردد وبالنتیجه تمایل داشت که متفقین از آلمان مغلوب شده پشتیبانی نمایند.

دولت ایالات متحده آمریکا چیزی از اروپائیان تقاضا نمیکرد و هیچ گونه چشم داشتی نیز ازآنان نمیداشت ولی پرزیدنت (وودرو ویلسن) مایل بود صلح فقط عبارت از تنظیم مقررات دیپلماتیك ساده‌ای نباشد بلکه مصمم بود شالوده روابط بین‌الملل در آتیه براساس تازهٔ ریخته شود ومجمع اتفاق ملل بوجود آید.

این قبیل طرز فکرهای مغایر یکدیگر بعلت اختلاف نظرهای اساسی بین سیاستمدارانی که درمذاکرات صلح دخیل بودند نیز تشدید می گردید زیرا اساس مذاکرات کنفرانس صلح در ۱۹۱۹ بوسیله شورای چهار نفری مرکب از ویلسن (امریکا) کلمانسو (فرانسه) - للوید جرج (انگلیس) واورلاند و نماینده ایتالیا (که نقش کمتری درمذاکرات داشت زیرا فقط درمسائل مربوط بایتالیا دخالت میکرد) گذارده شد. ویلسن یکنفر ایده‌آلیست بود که بخوبی از تفوق معنوی افکار مهم خویش درمقابل کلمانسو وللویدجرج آگاه بود. شغل ویلسن استادی علوم سیاسی قبل ازورود درکاریر سیاسی بود. بنابراین مدت مدیدی دردنیای افکار وعقاید مجرد بسر برده بود و تا آن موقع باواقعیات دنیای مغرب وخصوصیات قاره اروپا تماس حاصل نکرده بود. کلمانسو مرد مبارز کهن سال واز و کلاء مبرزو صریح اللهجه وبابیان قاطع فرانسه بود که همیشه مخالف سرسخت دشمنان خویش بشمار میرفت، کلمانسو همواره بطرف خود سخت حمله میکرد ودرتمام دوران فعالیت سیاسی خود توانسته بود بابیان قاطع و کلام نافذخود باعث سقوط کابینه‌ها وهیئت دولتهای متعددی در فرانسه بشود ولیکن وی صالح برای عملی نمودن طرح صلح مثبتی نبود. از طرف دیگروی مردی بود (رئالیست) یعنی واقع بین و ساده گی پرزیدنت ویلسن را بباد سخریه واستهزاء می گرفت همچنین کلمانسو فوق‌العاده بدبین بود و نفرت و بی اعتنائی شدیدی درخود نسبت ببشریت بطور کلی حس مینمود.

للوئید جرج نیز وکیل دادگستری بود و از وکلاء مبرز انگلیس بشمار میرفت که زرنگی و مهارت و حضور ذهن عجیبی داشت ولی قبل از هر چیز یکنفر رجل سیاسی بشمار میرفت یعنی مایل بود که حتی‌الامکان خودرا با جریانات متغیر عقاید عمومی مردم انگلیس وفق دهد.

۲ـ راه‌حلهائی که ازطرف متفقین قبول شد

در مقابل موانع ومشکلات اساسی که در پیش گذشت باید دید سیاستمداران تا چه‌اندازه ودر چه‌جهاتی راههای حلی رادرمسائل بغرنج اروپای پس‌از جنگ‌جهانی اول پیدا کردند.

الف اجرای اصل ملیت‌ها ـ اعضاء شورای چهار نفری در مقابل انبوهی تقاضا ودعاوی ملیتها قرار گرفته بودند که اغلب این دعاوی ضدونقیض هم بودواز طرفی نمایندگان ملل برای آنها یادداشتهای فراوان وآمارهائی که باشکال قابل تفسیر وتعبیر واغلب‌هم صحیح نبودفرستاده بودندچنانکه‌یکی‌از کارشناسان آمریکائی در کنفرانس صلح میگوید:

قسمت اعظم این احصائیه‌ها ونقشه‌های جغرافیائی منضم بآنها مخدوش و مشکوک بود ودراین‌شرایط اعضاء شورای چهار نفری‌متفقین‌چگونه میتوانستنداصل آزادی ملل‌را در تعیین سرنوشت آنها عملی سازند وچگونه بوجه‌صحیحی ازاراده مردم ونفوس مناطق مختلف اروپا باخبر شوند؛ از نظری بهترین وسیله مراجعه بآراء عمومی یعنی (پلبیسیت) بود ولی انجام این امر خطیر احتیاج به حل مسائل مشکلی داشت یعنی قبلاً حدود منطقه‌ای راکه درآنجا میباید بآراء عمومی مراجعه شود باید تعین کرد وبعداً معین نمود که چه کسانی حق‌رأی دارند وبالاخره مقدمات آزادی رأی دادن را باید فراهم‌آورد یعنی‌ازفشارهائی که محتملاً انتخاب کنندگان اعمال مینمایند جلوگیری نمود چنانکه پرزیدنت ویلسن که در ابتدای امر نسبت بروش مراجعه بآراء عمومی اعتماد واطمینان تامی داشت‌در اواخر دوره کنفرانس صلح(۳ژوئن۱۹۱۹) معتقد شده‌بود که‌مراجعه بآراء عمومی بوجهی که حقیقتاً نماینده

عقاید عمومی باشد کاری بس مشکل خواهد بود. بالنتیجه چهار سیاستمدار مدتی‌از وقت خودرا صرف مبارزه باملیتها که خواهان این یاآن سرحد بودند و ببطالت و بی‌نتیجه گذرانیدند. در اینجا برای استحضار از اشکالات موجود در قاره اروپا در این زمان باید اشاره‌ای بموضوع سرحد لهستان وآلمان نمود که سالها بعد موجب بروز جنك‌جهانی‌دوم گردید.

مسئله مرز لهستان‌وآلمان ـ تصمیم متفقین براین‌قرار گرفته‌بود که‌لهستان باید تجدید حیات کند ولی چه سرحداتی بین آلمان و لهستان برقرار خواهد شد؟ آلمان مجبور بواگذار کردن اراضی که متعلق بامپراطوری آلمان است‌ولی‌نفوس آن بزبان لهستانی تکلم میکردند ومخلوط بامردمی که بزبان آلمانی حرف‌میزدند میبود بنابراین لازم است مطالعه نموده و تصمیم بگیرند که خط سرحدی از کجا واز چه نقاطی باید بگذرد. کمیسیون منتخب از طرف نمایندگان کنفرانس‌صلح که بامور لهستان موظف بود رسیدگی بکند پیشنهاد کرده بود نواحی را به لهستان واگذار کنند که در آنجا حداقل ۷۵٪ نفوس‌لهستانی باشد بنابراین مناطق مزبور شامل قسمت اعظم پوزنانی و سیلزی علیا و قسمت مرکزی و شرقی ایالت پروس غربی میگردید وبالنتیجه ناحیه پروس شرقی که فقط مناطق اطراف آن دارای ده هزار لهستانی بود از سایر نواحی آلمان بدین‌طریق جدا میگردید. این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت وبالطبع ناحیه‌ای که بعداً به‌دالان‌دانتزیك یا دالان لهستان موسوم گردید بوجود آمد. البته کلمه‌دالان اصطلاح مساعدی برای‌استفاده دستگاه تبلیغات آلمانها بود زیرا این‌دالان‌در حقیقت ۸۰ کیلو متر عرض‌داشت‌ولی دراین دالان شهر دانتزیك قرار گرفته بود که اهمیت اقتصادی زیادی داشته وبدون شك تمام مردمش آلمانی بودند پس باید دید چه تصمیمی درباره آن گرفتند؟ تصمیم للویدجرج آن شد که دانتزیك ازآلمان گرفته شود ولی به لهستان هم داده نشود بلکه بشکل شهر آزادی اداره گردد والبته للویدجرج تصمیم خود را براساس اصل

ملیتها اتخاذ نموده بود ولی علت حقیقی اتخاذ این تصمیم قطعاً در نظر گرفتن منافع اقتصادی انگلستان بود بدین معنی که در شهر آزاد دانتزیك که بمنزله مخرج نفت و ذغال سنك ناحیه کوهستانی کاربات بشمار میرود معاملات وداد وستد باانگلستان و ظرفیت کشتی های انگلیس که باروجنس باین ناحیه میاورند در آتیه بدین طریق بس زیاد خواهد شد و برسایرین خواهد چربید . از طرف دیگر تحت تلقین للوید جرج تصمیم گرفته شد برای اینکه معین شود صاحب حقیقی ناحیه سیلزی علیا که هم لهستانیها وهم آلمانیها در آنجا سکونت داشتند چه دولتی خواهد بود بآراء عمومی مراجعه شود .

مسئله بغرنج سرحدات ایتالیا و یوگوسلاوی راهم بخصوص بایددر نظر گرفت برای اینکه اشکالات اجرای اصل ملیتها درباره سرحدات و مناطق متنازع فیه بهتر روشن شود ولی چون ازموضوع ماخارج است از تفصیل خودداری میشود.

بهرصورت اگر ترازنامه و کارنامه‌ای ازفعالیتهائی که برای اجرای اصل ملیتها در جریان مذاکرات صلح ۱۹۱۹ صورت گرفت تنظیم کنیم ملاحظه خواهد شد که در نتیجه انعقاد معاهدات صلح لهستانیها وچکها ویوگوسلاوی‌ها ومردم الزاس ولرن و دانمارکی های ناحیه اشلسویك شمالی ازقیدرقیت خارجی آزادشدند معذلك حدود نقشه سیاسی قاره اروپا که بدین طریق بوسیلهٔ سیاستمداران ترسیم شد باعث گردید که اقلیتهای ملی دیگر و تازه‌ای ایجادشود یعنی عده زیادی نفوس تحت حکومت دولتهای خارجی بسر برند. ازجمله بکشور چکوسلواکی اراضی ضمیمه شده بود که دارای مردمی بنام سودت است که بزبان آلمانی تکلم میکردند وتقریباً بیش از ۳ ملیون آلمانهای سودت در آنجا زندگی میکردند ودر قسمت جنوب آن نیز مجارها میزیستند. لهستانیها هم نه فقط آن اراضی را که بدون شك مردمش لهستانی بودند وطبق مواد ۱۴ گانه ویلسن ادعا مینمودند گرفتند بلکه نواحی دیگری را نیز بتصرف در آورده بودند که مردم آن از نژاد روسی بودند .

ایتالیا همچنین نواحی ایستری و قسمتی از دالماسی را بدست آورده که

اکثریت مردم آنجا از ایتالیائیها نبودند. بنابراین مسائل مورد اختلافی در نتیجه اجرای مواد معاهدات صلح بوجود آمد که بتدریج در این مبحث از آنها یاد خواهیم کرد. معذلك باید در نظر داشت که تعداد اقلیتهای ملی در ۱۹۱۹ نسبت بسال ۱۹۱٤ بمراتب کمتر شده است و بنابراین باید در نظر آورد که گرچه کلیه طرق حلی که در کنفرانس صلح اختیار شده موافق با این اصل یعنی بر اساس اصل ملیتها نبوده معهذا در سازمان ارضی جدید قاره اروپا که در نتیجه این معاهدات بوجود آمده است بمراتب بیش از سازمان ارضی سال ۱۹۱٤ این اصل محترم شمرده شده است.

ب ـ مسئله آلمان ـ حل مسئله آلمان باعث مذاکرات شدید وطولانی بین متفقین گردید البته طبق مواد ۱٤ گانه ویلسن نواحی را که آلمان بایستی بسایرین واگذار کند معلوم شده بود لیکن اولیای دولت فرانسه تحت تلقین مارشال فوش برعهده گرفتند که بجای انتزاع قسمتی از اراضی آلمان وملحق کردن آن بخاك فرانسه سعی کنند که نواحی ساحل چپ رودخانه رن را از آلمان جدا نموده واز آنها تشکیل یك یاچند دولت مستقل بدهند که تحت حمایت مجمع اتفاق ملل قرار گیرد و یادداشتی که آندره تاردیو همکار کلمانسو در ۲۵ فوریه ـ ۱۹۱۹ تنظیم نمود دال براین مطلب است ولی این قبیل دعاوی بامخالفت جدی وشدید ویلسن وللوید جرج مواجهه گردید یعنی نه تنها بعلت مغایرت داشتن این امر بااصول وعقاید ویلسن باآن مخالفت ورزیدند بلکه حکومت انگلیس وآمریکا میترسیدند باتحمیل چنین شرایطی به آلمان ایجاد یأس و نومیدی در ملت آلمان نموده واورا وادار بنشان دادن عکس العمل های شدیدی بنمایند و برای اینکه دولت فرانسه از چنین ادعائی دست بکشد للوید جرج و ویلسن طرق حل دیگری را بنظر دولت فرانسه رسانیدند از جمله :

۱ـ طرح خلع سلاح آلمان

۲ـ طرح دیگری مبنی برخلع سلاح دائمی ناحیه چپ رودخانه رن بدین معنی که دولت آلمان حق نخواهد داشت که قوای مسلح در آن ناحیه نگاهدارد و نه استحکامات بسازد،

۳- بالاخره اشغال ساحل چپ رود رن درمدت پنجسال بوسیله قوای متفقین بعلاوه ویلسن وللویدجرج بحکومت فرانسه قولی دادند واین قول هم در آن زمان حائز اهمیت بسیار بوده است مبنی براین که متفقین قراردادی منعقد کنند باآن دولت و متعهد شوند درصورتیکه آلمان بخیال انتقام بیفتد بلافاصله انگلیس واتازونی بکمك فرانسه بشتابند وصریحا دراین طرح قید شده بود که ورود قوای آلمان در منطقه خلع سلاح شده ساحل چپ رودخانه رن عمل تهاجمی تلقی خواهد شد لیکن بهر صورت باید در نظر داشت که در این مورد متفقین بفرانسه فقط قولی داده‌اند زیرا نه‌للویدجرج و نه ویلسن شخصاً اختیاری نداشتند که چنین قراردادی را امضاء نمایند بلکه‌مجبور بودند آنرا حتماً بتصویب مقامات پارلمانی دو دولت برسانندودرصورتی که در این زمان بنظر میآمد که محققاً چنین قرار دادی بتصویب پارلمنت انگلیس خواهد رسید ولی در مورد سنای اتازونی چنین تصوری قریب به‌یقین نبود . حال باید دید آیا مذاکره کنندگان این‌قرارداد متوجه این‌مطلب در آن‌موقع شده بودند یاخیر؟خودفرانسویهامعتقدند که‌این‌مسئله هنوزروشن‌نشده استوفقط‌تحقیقاتی‌دراین مورد میتوان‌نمود . سرهنك هوز (۱) معتمد پرزیدنت ویلسن در یادداشتهای‌روزانه خود ضمن وقایع روزی که پیشنهاد این قرارداد به کلمانسو داده شده چنین نوشته است:

(... بهر حال بسیارمستبعداست که مجلس‌سنای ایالات متحده آمریکاهیچگاه باتصویب چنین قراردادی موافقت‌نماید وچنین تعهدی‌را قبول کندولی چون‌این امر موجب خوشنودی کلمانسو خواهد شد میتوان این مطلب‌را بدو قول‌داد...)

همچنین باید در نظرداشت که‌نماینده سیاسی فرانسه درواشینگتن‌توجه‌دولت فرانسه‌را از ماه مارس ۱۹۱۹ بموانع قبولانیدن این امر یعنی اشکال تصویب این قرار داد را بوسیله سنای آمریکا جلب نموده بود وی در این باب چنین نوشته است :

---

(۱) House

(به‌تصویب رسانیدن میثاق جامعه ملل مشکل است... حال درصورتیکه بتصویب رسیدن میثاق جامعه ملل که‌هیچگونه تعهدات نظامی صریح در بر ندارد بوسیله‌سنای آمریکا بمشکلاتی برمیخورد البته اشکالاتی بمراتب بیشتر در راه بتصویب رسانیدن قراردادی که شامل تعهدی استکه للویدجرج وویلسن مینمایند وجود خواهد داشت).
میتوان فرض کرد که کلمانسو هم بهنگام قبول چنین تعهدی از طرف نخست وزیر انگلیس ورئیس جمهور وقت آمریکا میدانست که باحتمال قریب بیقین بچنین تعهدی عمل نخواهد شد ولی فکرمیکرد که این مطلب نوعی کمك برای بتصویب رسانیدن معاهده صلح در پارلمان فرانسه خواهد بود. زیرا دولتها اغلب اوقات سعی مینمایند در وهله اول برمشکلاتی که ممکن است درپارلمان برای آنها رخ دهد پیروز شوند ودورتر از آنرا نمیبینند ولی درهرحال بایددر نظر داشت که اظهار این مطلب بواسطه نداشتن اسناد متقن ومسلم هنوز فرضی بیش نیست.

ج- مسئله روسیه - مسئله روسیه بدفعات بین اعضاء شورای چهار نفری مورد بحث وتجزیه وتحلیل قرار گرفته بود در ۱۶ ژانویه ۱۹۱۹ للویدجرج بسایر روساء دولتها چنین اظهار کرد که سیاست مداخله در جنك داخلی روسیه بهیچ نتیجه‌ای منتهی نخواهد شدزیرا برای ساقط‌نمودن حکومت بلشویك بایدقوای بیشتری بروسیه فرستاد واین‌امر بعللی که باسیاست‌داخلی کشورها بستگی داشت غیر ممکن مینمود زیرا سربازان متفقین با کمال بی‌حوصلگی انتظار تاریخ مرخص شدن ومراجعت به اوطان خودرا داشتند وبهیچوجه حاضر بشروع جنك درنقطه‌دیگری نبودند. ضمناً للویدجرج می گفت که نمیتوان فقط بسرداران‌روس سفید که دشمن‌حکومت‌بلشویك میباشند تکیه کرد زیرا بقول نخست‌وزیروقت انگلیس «تکیه بآنها درحکم‌ساختن بنای اروپا در روی‌شن‌است» بنابراین بـاید ازحکومت بلشویك دعوت برای‌شروع مذاکرات نمود. پرزیدنت ویلسن هم پیشنهاد کرد که این مذاکرات در جزیره (دپرنس) در دریای مرمره ونزدیکی اسلامبول بعمل آید و در آنجا نمایندگان حکومت (سویت) ونمایندگان روسهای سفید ونمایندگان دولتهای متفق‌ومتحد

جمعاً حاضر و شروع بمذاکرات بنمایند. لیکن روسهای سفید از حرکت و حضور در کنفرانس امتناع ورزیدند و دولت سویت هم بدون آنکه رسماً امتناع نماید تقاضا کرد قبلا قول دهند که هیچ عاملی ملت روسیه را ممانعت نخواهد کرد که زندگانیش را براصول سوسیالیسم بنانهد. در حقیقت تعهد عدم مداخله در امور داخلی روسیه را بدین طریق مایل بود تحصیل کند و بدین ترتیب کنفرانس جزیره (دپرنس) هم صورت نگرفت.

علیرغم عدم موفقیتی که دراین کنفرانس نصیب متفقین شد رئیس جمهور آمریکا ویلسن سعی کرد مجدداً تماس با حکومت سویت حاصل شود و برای حصول این مقصود ویلیام بولیت آمریکائی را بمسکو بملاقات لنین فرستاد: لیکن مذاکرات بین این دو بعلل زیر منتج به نتیجه نشد:

آنچه از اسناد و منابع و مآخذ آمریکائی و روسی مستفاد میشود (که تقریباً هردو در این امر به یك نتیجه میرسند) اینستکه روسهای انقلابی شرط قبلی هرگونه مذاکرات را عقب نشینی و مراجعت قوای متفقین که در روسیه بودند قرارداده بودند و جواب بولیت اینستکه همین که حکومت سویت قوای خود را خلع سلاح نمود آنگاه قوای متفقین نیز مراجعت خواهند کرد و قطعی بود که در صورت مراجعت قوای متفقین ارتش سرخ بسرعت قوای روسهای سفید را شکست خواهد داد.

بنابراین ویلسن این مذاکرات را تعقیب ننمود. از صورت جلسات شورای چهار نفری که مقامات آمریکائی در ۱۹٤۲ انتشار دادند چنین مستفاد میشود که در مورد روسیه دول متحد و متفق هیچگونه سیاست واحدی نداشته‌اند. چنانکه در جلسه ٦ مه ۱۹۱۹ ویلسن بهمکاران خود یعنی روسای دول بزرك اظهار داشت که در مسئله روسیه هیچگاه سعی ننموده‌اند اقلا خط مشی سیاسی واحدی را تعقیب نمایند. بهر صورت غیبت نمایندگان روسیه در تنظیم مقررات صلح اشتباه بزرگی بعقیده همه و مخصوصاً مورخین فرانسوی بشمار میرود زیرا بدون وجود روسیه در بنای صلح از همان

ابتداء ضعف وفتور وسستی قطعی ایجاد گردیده بود.

بنابراین خواه ناخواه متفقین مجبور بودند اذعان نمایند که نتایج حاصله ناپایدار وغیر قابل دوام میباشد واین مطلب بکرات دربحثی که درمجلس نمایندگان فرانسه درموقع تصویب قرارداد صلح و رسای صورت گرفت اظهار شد ودرضمن مذاکرات مربوط بآن درپارلمان فرانسه چندین مرتبه این مطلب اعلام گردید. انتقاداتی که دراین زمینه شد حاوی سه نکته اساسی زیر بود:

۱ـ درمعاهدات صلح عده زیادی مسائل مورداختلاف را حل نکرده‌اند زیرا دول غالب نتوانسته‌اند برای آنها طرق حلی پیدا کنند بنابراین باید دید چگونه در آتیه آنها را حل خواهند نمود؛

۲ـ اگرچه درنتیجه تحمیل معاهده صلح و رسای متفقین آلمان را ضعیف نموده‌اند لیکن بحد کفایت در تضعیف این دولت نکوشیده‌اند یعنی تاحدودی که برای مدت مدیدی آلمان درصدد توسل بعمل تهاجمی دیگری بر نیاید بالنتیجه پس از مدت زمانی برای آلمانها امکان دارد که بفکر انتقام بیفتند.

۳ـ مسئله روسیه برای آینده سیاست اروپا عامل مجهولی را باقی گذارده که بسیار اضطراب آور است.

سوم ـ اقداماتی که برای حفظ سازمان ارضی که معاهدات صلح برقرار کرده پیش بینی شده بود

کلیه این امارات وقرائن حاکی از عدم ثبات و ناپایداری مقررات صلح بود بنابراین مسئله‌ای که در درجه اول اهمیت قرارداشت این بود که بدانند چه تصمیماتی برای نگاهداری و یا اجرای مواد معاهدات صلح باید اتخاذ نمود؟

بعقیده رئیس جمهور وقت آمریکا ویلسن ایجاد جامعه اتفاق ملل امر مهمی بوده وباید در تأمین ثبات وبقای آن بکوشند زیرا مجمع اتفاق ملل برای حفظ صلح براساس سازمان ارضی که معاهدات صلح معین نمود، بوجود آمده است. درمیثاق جامعه ملل

ماده ۱۰ حاکی براین بود که مجمع تمامیت ارضی کلیه دول عضو را تضمین مینماید بنابراین همین موضوع یکرشته مسائل بسیار جالب توجه را از نظر قضائی بمیان میآورد ولی مسائلی که از نظر ما مهم است مسائل اساسی از نظر سیاسی میباشد که اهم آن بدین قرار است:

۱- هدف میثاق مجمع ملل فقط نگاهداری سازمان ارضی است که معاهدات صلح بوجود آورده بنابراین عده‌ای معتقد بودند اگر به دول عضو تضمین قطعی و صریحی برای تمامیت ارضی آنها بدهند بدین طریق حفظ مزایائی را که هنگام انعقاد قرارداد صلح بدست آورده بودند تأمین کرده‌اند.

وزارت خارجه انگلیس درمقابل این طرز فکر فورا اعتراضاتی نمود. در یادداشتی که پروفسور زیمرن(۱) نگاشته کارمندان عالیرتبه وزارت خارجه انگلیس درماه دسامبر ۱۹۱۸ درآن چنین اظهار عقیده نموده‌اند:

مطابق اصول ومبانی خردمندی نیست که تضمین غیرمشروطی به دول جدیدی که در اروپا بوجود آمده‌اند اعطاء نمود زیرا دراینصورت سرحداتی که درمعاهدات صلح تعین گردیده درهراوضاع واحوالی غیرقابل تغییر تلقی خواهدشد درصورتی که بعقیده این قبیل کارمندان عالیرتبه نمیتوان پیش بینی کرد چه تغییراتی در نفوس یك ناحیه در نتیجه توسعه و بسط امور اقتصادی پیش خواهد آمد بعلاوه این توسعه و پیشرفت اقتصادی ممکن است مسائل جدید سیاسی را بوجود آورد.

ازطرف دیگر بعقیده آنها هیچ ناحیهٔ در اروپا وجود ندارد که بتوان گفت دارای مرزهائی است بدون هیچگونه اختلاف نظری درباره آن (باستثنای پیرینه) بنابراین بعقیده اولیاء وزارت امور خارجه انگلیس ارجح است که هیچگونه ضمانت صریح و قطعی از لحاظ تمامیت ارضی بدول عضو مجمع اتفاق ملل اعطاء ننمود.

Zimmern(۱)

دراین موضوع انگلیسی ها بهر صورت به دو نتیجه رسیدند:

یکی آنکه اصل تضمین ارضی مرزها نرم نرمك از بین رفت و پس از بحث بسیار متن ماده ای که قبول شد و مشعر بر تضمین مرزها بود فقط حکایت از این مینمود که مجمع اتفاق ملل از تمامیت ارضی دول عضو حمایت نموده و در مورد تهاجم دولتی مجمع ملل در باره طرق و وسائل انجام این وظیفه مشورت خواهد نمود چنانکه ملاحظه میشود این فرمول بیشتر شباهت به تصدیق اصولی امری دارد نه تعهد قطعی در آن باب. ولی متن انگلیسی ومتن فرانسوی این ماده با یکدیگر تطبیق نمیکنند بحدی که ابهامی دراین مورد اساسی از بدو امر بوجود آمد. بعلاوه با گنجانیدن ماده ۱۹ در میثاق مجمع اتفاق ملل توفیق دیگری نصیب انگلیسی ها شد. این ماده حاکی از امکان تجدید نظر در سرحدات دول بود ولی در این مورد هم اختلاف نظری پیش آمد. بدین معنی که عدهٔ مایل بودند که این ماده مصرح باشد یعنی مایل بودند که خودبخود تضمین ارضی که میثاق مجمع اتفاق ملل اشاره نموده در مورد دولی که از تغییر دادن سرحدات خود طبق سفارشات مجمع امتناع مینمایند از بین برود وسایرین بر خلاف معتقد بودند که نباید تا این حدود پیشرفت بلکه فقط فشار دوستانه ای مجمع دراین باره به دول مورد بحث وارد آورد بالاخره در متنی که مورد قبول اعضاء ومجمع قرار گرفت برای دولی که امتناع از قبول این امر نمایند تهدید و توسل بزور مسکوت گذارده شد.

۲-حال باید دید تضمین ارضی که میثاق مجمع اتفاق ملل با عباراتی که چندان روشن و صریح نبود پیش بینی نموده است (چون متن انگلیسی و فرانسه آن هم با یکدیگر تطبیق نمی نمود) چگونه صورت خواهد گرفت ؛ و برچه اساس محکمی استوار خواهد شد!

این مسئله اساسی بشمار میرفت زیرا همان مسئله مجازاتی است که درمقابل عضو متخلفی که میثاق جامعه ملل را محترم نشمارده است و دولت دیگری را مورد حمله قرار داده باید اجرا نمود. درمورد مجازات اختلاف اساسی بین طرز فکر و نظریات آمریکائیها وانگلیسی ها وفرانسوی ها بطور وضوح موجود بود زیرا حکومت فرانسه طرحی

طرحی مبنی برمجازات های نظامی تهیه کرده بود و تقاضا داشت یك قوه مسلح بین‌المللی ایجاد شود تاوسایل محترم نگاهداشتن میثاق‌مجمع ملل فراهم شده باشد. طرح امریکائی‌ها مجازاتهای اقتصادی‌ونظامی‌را پیش‌بینی مینمودو کلمه نظامی‌دراین متن بوسیله شخص‌ویلسن اضافه شده بود. دراین متن ازمجازاتهای اقتصادی بتفصیل گفتگوشده ولی درباره مجازاتهای نظامی شرح وبسطی داده نشده بود. اما نظر انگلیسها این‌بود که‌مجازات‌های‌معنوی پیش‌بینی‌شود وحداکثر مجازاتهای‌اقتصادی اجرا گردد زیرا بهیچوجه بامجازاتهای نظامی موافق نبودند. در این زمینه اختلاف نظروعقایدمتضادی پیش‌آمدوفرانسویهانسبت بسایرین دروضع بدی‌قرار گرفته‌بودند زیرا انگلیسیها وآمریکائیها مشترکاً درباره‌متنی‌اتفاق نظرپیدا کردند که بینابین‌دو طرح آنها بود بلکه میتوان گفت خیلی بیشتر نزدیك بطرح‌انگلیسها بود تا بطرح امریکائیها. بنا براین متن میثاق جامعه ملل که در کنفرانس صلح مورد بحث قرار گرفت متنی بود که بیشترازعقاید انگلیسها ملهم شده بود نه از نظریات ویلسن.

نمایندگان فرانسه بدفعات اقداماتی نمودند تا طرح مربوط بقدرت نظامی ونیروی مسلح بین‌المللی‌مورد مطالعه قرار بگیرد ولی‌رئیس‌جمهوری آمریکاویلسن بعدم امکان این امر اشاره نمود و بالاخره سازش دربارهٔ متنی حاصل شد (ماده ۱٦ میثاق) که چنین میگفت: مجازاتهای اقتصادی جنبه اجباری داشته وخودبخود برعلیه دولتی که برضد میثاق جامعه قیام نماید جاری وساری خواهدشد.مجازاتهای نظامی برعکس اختیاری است یعنی شورای جامعه ملل مخیر است که بدول عضو اجرای مجازاتهای نظامی را سفارش نماید و هریك از دول مختار است تعداد نفراتی‌راکه ممکن است دراختیار مجمع ملل قراردهد تجهیز نماید ولی برای‌اینکه چنین تصمیماتی اجرا شود باید تصمیمی که گرفته میشود بوسیله شورای جامعه ملل وباتفاق آراء باشد.

چنانکه ازنکات وملاحظات فوق‌معلوم میشود ازهمان ابتدای امریعنی‌هنگام امضای معاهدات صلح جرثومه ضعف و فتور درقرارداد صلح موجود بوده‌زیراطرز

اجرای مجازاتها برعلیه دولتی که برضد میثاق جامعه ملل قیام واقدام بکند بصورت ناقصی باقی ماند و اگر درنظر بگیریم که اصولا میثاق جامعه ملل موظف بتأمین وحفظ ونگاهداری صلح وبالنتیجه تا حدود زیادی مأمور حفظ سازمان ارضی دولی که در قراردادهای صلح معین شده است میبوده بهتر بوجود این عامل تضعیف کننده صلح پی میبریم .

فصل دوم

نظریات دولتهای بزرگ درباره مسائل مهم اروپا وبالاخص موضوع آلمان بلافاصله پس ازمعاهدات صلح (۱۹۱۹-۲۰)

بدون شك اظهار نظر دربارهٔ مهمترین مسائل اروپا وازجمله وضع آلمان بین دو جنگ جهانی اول ودوم بدون مطالعه وقایع بین المللی بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ غیرممکن یا بسیار صعب و دشوار است. لذابس شایسته وبجاست که بدین مواضیع اشاره کنیم.

مسئله مهمی که در روابط بین المللی این دوران تأثیر و نفوذ تام وتمامی داشته اینست که تاچه حدودی مواد معاهدات صلحی که درسالهای ۲۰-۱۹۱۹ منعقد گردید. بمرحله عمل درآمده واجرا خواهد شد بعبارةاخری بایددید چه شرایط کلی در تحول وتکامل روابط بین المللی دراین دوران (۳۰ - ۱۹۲۰) حکمفرما ومؤثر بوده است. بدون شك این قبیل شرایط واوضاع واحوال بستگی با مشکلات حاصل از جنگ جهانی دارد ومربوط بمحیط نامساعدی است که پس ازجنگ جهانی برای فعالیت‌های اقتصادی دردنیا بوجود آمده است لیکن نباید فراموش کرد که علاوه برآن این مشکلات مربوط بعلل «ایده ئولوژیکی» ومسلکی نیز میباشد یعنی انحطاط رژیم‌های پارلمانی وپیدایش یا استحکام یافتن رژیم‌های معروف به «توتالیتر» مانند حکومت ساویت یا دولت فاشیست . این تأثیرات اقتصادی ومالی ومسلکی بسیار مهم است ولی آنچه رابالاخص باید درنظر گرفت ارتباط دائمی است که بین حوادث سیاست داخلی دول ووقایع مربوط بسیاست خارجی آنها موجود است ودراین فصل درعین حال که بمطالعه این شرایط میپردازیم فقط بعلل مستقیم یعنی عللی که مربوط بسیاست خارجی دول میباشد اشاره میکنیم.

☆☆☆

آلمان علیرغم شکستی که نصیب اوشده وحدت خود را حفظ کرده است وعلاوه براین صنعت عظیم این کشور نیز محفوظ ونیرومند وقوی باقی مانده است بعبارة اخری آلمان درسال ۱۹۱۹ ازجرگه دول معظم جهان خارج نشده وبنابراین خواه ناخواه چون هنوز دولت قوی باقیمانده درفاصله دور یا نزدیکی بفکر احراز مجدد قدرت وبرگشت باوضاع سابق افتاده ودراین طریق سعی جمیل بکار خواهد برد.

مورخ معروف فرانسوی ژاك بنویل (۱) درماه مه ۱۹۱۹ یعنی قبل ازتاریخ انعقاد معاهدات صلح باین مطلب دوسطور زیر اشاره میکند: «شصت ملیون آلمانی هیچگاه تحمل آنرا نخواهند کرد که درمدتی قریب پنجاه سال خراج وغرامتی معادل چندین میلیارد مارك بچهل میلیون فرانسوی منظماً بپردازند، همچنین شصت ملیون آلمانی تحمل نخواهند کرد که باتغییراتی که در سرحدات شرقی صورت گرفته کشور آلمان کوچك شود وبین دوقسمت پروس یعنی منطقه شرقی وغربی آن فاصله وشکافی عظیم حاصل شود (مقصودایجاد دالان دانتزیك است) شصت ملیون آلمانی دیرزمانی تحمل نخواهند کرد که درمجاورت آن کشور دولت کوچك چکوسلواکی بوجود آید».

مطلب جالب دقت وتوجه آنست که این نظریات ژاك بنویل شبیه بهمان افکاری است که درماه دسامبر ۱۹۱۸ یعنی قبل از شروع مذاکرات صلح در روزنامه آلمانی (دویچه آلگماینه تزایتونك) (۲) بدین مضمون بیان شده: اسکارمولر که نویسنده آن مقاله است ازجمله چنین میگوید: تازمانی که آلمان متحد ویکتا باقی وبرقراراست هیچگونه تغییری درمسئله اساسی سیاست بری بیزمارك روی نداده است بعبارة اخری اگر آلمان متحد یعنی آلمانی که بوحدت گرائیده است باقی بماند عوامل مربوط بروانشناسی اجتماعی آلمان نیز باقی میماند واین مشخصات روانی بقرارزیر است: حس اطاعت وانضباط واحترام مخصوصی که آلمانها برای هرنوع سلسله مراتبی قائل اند. آلمانها دارای نبوغی ازلحاظ ایجاد سازمان وتشکیلات برای توده مردم واجتماع میباشند ولی چندان تمایلی باعمال حقیقی آزادی سیاسی ندارند. بعلاوه

---

(۱) J. Bainville

(۲) Deutsche Allgemeine Zeitung

باید در نظر داشت که هنوز آلمانهای سال ۱۹۱۹ علیرغم شکستی کـه نصیب آنان گردیده احساس برتری مینمایندو آنهم در نتیجه تفوقی است که دسته‌ها و جماعات آلمانی در جریان قرن ۱۹ بدست آورده و کماکان حفظ کرده اند بعبارة اخری اراده برای احراز قدرت یا بقول آلمانها (درویل‌زورماخت) (۱) رابا وجود شکستی که نصیب آلمانها درسال ۱۹۱۹ شده درخاطرخویش نگاهداشته اند.

در بین مشخصات مربوط بروانشناسی اجتماعی آلمانها عواملی میباشند کـه نویسندگان آلمانی بارها (ازجمله در نوشته های کیسرلینگ در ۱۹۲٤) (۲) بآن اشاره کرده‌اند چنانکه این مؤلف میگوید : وضع روحی آلمانها بسهولت منتهی بفقدان سنجش ویا ازدست دادن هرگونه مقیاس‌ومیزانی برای سنجش میگرددبقول کیسرلینگ درروح آلمانی تمایلات بطرف توسعه‌طلبی و وسعت‌یابی‌وسوق‌بسوی آنچه عظیم و وسیع است‌الی‌غیرالنهایه وجود دارد ودراین‌مقام کنت دو کیسرلینگ مخصوصاً دربارہ تأثیر ونفوذی که تمایلات غیرمنطقی وعقلانی درافکار آلمانها دارد بتفصیل سخن میگوید. بنا براین برای اینکه ببهترین وجهی بعکس‌العمل آلمانها درهنگام انعقاد قراردادهای صلح سال۱۹۱۹ پی ببریم بایدکلیه این مسائل را در نظر گرفت و بهترین‌راه آن‌مطالعه‌مطبوعات آلمان‌دراین‌تاریخ‌است . درابتدای‌سال۱۹۱۹ بهنگام شروع جلسات کنفرانس‌صلح (کنت برو کدورف‌رانتزو) (۳) وزیرخارجه آلمان درتاریخ ۳ ژانویه ۱۹۱۹ چنین میگوید : آلمان محق است بخواهد وانتظار داشته باشد که اصل (آزادبودن ملتها درتعیین سرنوشتشان) را سایرین دربارهٔاوهم درنظر گرفته واجرا نمایند وبنا براین صلحی که بدو تحمیل بشود نباید بوجود آید بعبارة اخری اصل آزاد بودن ملتها راکه پرزیدنت ویلسن درمواد ۱٤ گانه‌خودبیان کرده باید درباره نواحی آلزاس ولرن واراضی که بکشور لهستان باید بپیوندد

Der will Zur Macht (۱)

Keyserling (۲)

Brockdorff – Rantzau (۳)

و نواحی بالتیك و حتی در مورد تیرول جنوبی نیز اعمال و اجرا گردد. بطور کلی مطبوعات آلمان درابتدای سال ۱۹۱۹ درمقابل دعاوی فرانسه اصول ویلسن را مورد توجه واساس دعاوی خود قرار میدهند ودائماً تشخیص وتفکیکی بین آنچه باصطلاح آلمانها «صلح کلمانسو» نام دارد و«صلح ویلسن» برقرار مینمایند. درمصاحبه ایکه برو کدورف رانتزو در ۲۵ فوریه ۱۹۱۹ با مخبر روزنامه فرانکفورت تزایتونک بعمل میآورد چنین میگوید: (آلمان درعین حال که شرایط متارکه جنگ را امضا نموده بعنوان اساس صلح مواد ۱۴ گانه ویلسن را قبول کرده بنابراین صلح آینده نباید برخلاف این مواد تنظیم شده باشد)

بهمین جهت بمحض اینکه شرایط صلح در ۷ مه ۱۹۱۹ بنمایندگان آلمان اطلاع داده شد تصادم شدیدی بین افکار طرفداران قبول ورد معاهده صلح صورت میگیرد. طرفداران معاهده صلح تقریباً ازدسته‌های سیاسی محافظه کارانند ومیگویند که مواد معاهده صلح منطبق با مواد ۱۴ گانه ویلسن نیست (حق هم آنست که بگوئیم کلیه مواد معاهده صلح برطبق این مواد ۱۴ گانه انشاء نشده است) بنابراین بعقیده آنان دول متفق بقول خویش وفانموده‌اند ومعاهده صلح هم غیرقابل قبول است. و اگر آنطوریکه تنظیم کنندگان مواد معاهده صلح میگویند آرتش آلمان به یکصد هزار نفر تقلیل یابد چگونه آلمان خواهد توانست سدی را درمقابل بلشویزم تشکیل دهد؟

درجناح دیگردسته‌های سیاسی افراد واحزاب افراطی چپ مانند سوسیالیستهای مستقل قرار دارند ولی آنها برخلاف دسته اول میگویند که باید معاهده صلح را امضا کرد هرچند که این صلح تحمیلی میباشد چون دولت آلمان هم درمارس ۱۹۱۸ هنگامیکه معاهده صلح برستلیتوسك را بروسیه انقلابی قبولانید وتحمیل کرد آنها صلح تحمیلی را امضا کردند بنابراین آلمان بهمان سرنوشتی دچار شده‌است که او برای دیگران تعیین نمود. لیکن احزاب طرفدار حکومت آلمان مانند سوسیالیستها و کاتولیکها معتقدند که البته این صلح تحمیلی است ولی برای آلمان مقاومت موثر

غیرممکن است بنابراین بهتر است آلمان چانه بزند تا تخفیفی در مواد قرارداد در این ضمن برای او قائل شوند و امتیازاتی بدو بدهند و در این راه مخصوصاً باختلافاتی که بین اصول ویلسنی و شرایط صلح فعلی وجود دارد اشاره نموده و میگویند نمایندگان آلمان نه تنها باید باین نکات اشاره کنند بلکه ببهترین وجهی آنها را مجسم سازند و بهمین جهت هم نمایندگان آلمان در ورسای یك رشته مطالبیرا در یادداشت‌های خود گنجانیده و برای متفقین ارسال داشتند که تضاد بین اصول ۱۴ گانه ویلسن و شرایط صلح با حسن طرق در آنها نشان داده شده بود.

معهذا باید توجه داشت که در ماههای مه و ژوئن ۱۹۱۹ طبق مندرجات مطبوعات آلمان طرز فکر مردم آلمان در شرف تغییر و تحول و تطور محسوسی است بدینمعنی که تعداد طرفداران معاهده صلح و آنکسانیکه مخالف سیاست سازش بودند کمتر میشود. معهذا هنگامی میرسد که کابینه آلمان باید تصمیم درباره این موضوع حیاتی بگیرد که آیا معاهده صلح ورسای را امضا کند یاخیر؟ وزراء کابینه وقت آلمان برسر این موضوع حیاتی بدو دسته تقسیم میشوند. طبق اسناد موجود در روز ۱۹ ژوئن ۱۹۱۹ در کابینه آلمان ۷ نفر رأی بقبول شرایط صلح و ۷ نفر برد آن رأی میدهند در اینوضع سوسیالیست شایدمان(۱) که رئیس الوزراء وقت بود استعفای خودرا تسلیم رئیس جمهوری آلمان میکند ویکنفر سوسیالیست دیگر باسم (بوئر) کابینه جدیدرا تشکیل میدهد و هیئت وزراء با کمك سوسیالیستهای مستقل که طرفدار امضاء معاهده صلح بودند تشکیل میشود و همین کابینه است که در ۲۲ ژوئن بمجلس ملی ویمار پیشنهاد قبول شرایط صلح را میکند و پس از بحث شدیدی که در روزهای ۲۲ و ۲۳ ژوئن ۱۹۱۹ در مجلس ملی ویمار صورت میگیرد بوئر میگوید در عین حال که باید اعتراض شدیدی باین شرایط صلح تحمیلی نمود نمیتوان معاهده را رد کرد زیرا دیگر آلمان قدرت مقاومت ندارد ولی جبهه مخالف در مجلس اظهار میکند که این صلح قابل قبول نیست و در شب ۲۳ ژوئن هنگام رأی اعتماد ۲۳۷ نفر رأی بقبول شرایط (یعنی سوسیالیستها

---

(۱) Sheidemanne

واعضاء حزب مرکز کاتولیك وسوسیالیستهای مستقل) و۱۳۸ نفر علیه قبول معاهدهٔ صلح رأی میدهند واینها عموماً از ملیون آلمان وپوپولیست‌ها وکلیه اعضاء حزب دموکرات اند ٥ نفر رأی ممتنع میدهند و٤۳ نفر غایب‌اند پس مجموعاً اکثریتی کـه موافق باقبول معاهده صلح بود نسبتاً ضعیف است بهرحال دراین شرایط نخست‌وزیر آلمان بورسای میرود ودر ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ معاهده صلح را با متفقین امضامیکند.

بمحض امضای قرارداد صلح مطبوعات آلمان ازجهتی که بسیاست آلمان درآتیه باید داده شود بحث میکنند. دراواخرسال ۱۹۱۹ کلیه آلمانیها متفق‌القولند که عمرمعاهده ورسای کوتاه است ولی درقبول طرق و وسایلی که باید بکاربرد تا متدرجاً معاهده ورسای را فاقد ارزش بنمایند وازبین ببرند اتفاق قول وجود ندارد ازاین لحاظ بطورکلی میتوان گفت سه دسته افکار وعقاید مختلف دربین آلمانها بوجود آمده است.

۱ - دسته **اول** که مایل بسازش‌نیستند ومیگویند که آلمان فقط‌بایدبرقدرت خویش تکیه داشته وفقط برروی این عامل حساب بکند بنا براین باید کوشش کرد احساسات ملی آلمانها برانگیخته شود ودرآن یکنوع تجدید حیاتی صورت‌بگیرد وبمحض امکان باید ارتش آلمان را بوجود آورد زیرا فقط دراینصورت‌ممکن‌است راه حلی راکه موافق با تمایلات ملت آلمان میباشد بفاتحین ۱۹۱۹ قبولانید. این عقیده حزب محافظه‌کار آلمان است که در ۲۰ - ۱۹۱۹ بحزب ملیون یا ناسیونال معروف‌است. همین حزب است که معتقد (بضربه خنجری که ازپشت بآلمان زده‌اند) میباشد یعنی میگویند که ارتش آلمان درنوامبر ۱۹۱۸ شکست نخورده‌است واگر مجبور بامضای متارکه جنگ گردید بعلت آنستکه بوسیله ایجاد اغتشاشات شدید انقلابیون ارتش آلمان را مانع ازادامه مبارزه گردیدند (البته این نظرصحیح‌نیست زیرا اگروضع نظامی وارتش را در آنوقت درنظر بگیریم امیدی به‌پیروزی برای فرماندهی آلمان باقی‌نمانده‌بود). دربین‌این‌افراد که‌دارای‌روح آشتی ناپذیری هستند بعضی‌ها معتقدند که باید بفکر تهیه وایجاد جنگ انتقامجویانه‌ای بودولی برای نیل

بدین منظور هم راه حل دیپلماتیکی آنرا باید جستجو کرد یعنی تماسی با اولیاء روسیه بلشویك گرفت ولی سایرین (وحتی درمحافل محافظه کار آلمان) معتقداند که از مسئله کمك روسیه باید بنحو دیگری استفاده نمود یعنی بانگلیس و فرانسه پیشنهاد انعقاد قرارداد اتحادی برعلیه روسیه نمود و حتی در صورت لزوم مشترکاً (آلمان‌ها با کمك فرانسویها وانگلیسها) برعلیه روسیه بلشویك صف آرائی نمایند. این دوعقیده متضاد ازاواخر سال ١٩١٩ درمطبوعات آلمان ملاحظه میشود.

٢- دومین دسته حزب دموکرات است که عمده ترین نماینده آنان در آن زمان برنستدورف (١) است که سفیرسابق آلمان دراتازونی تاماه مه آوریل ١٩١٧ بوده. وی معتقد است ودر کنگره حزب درژوئیه ١٩١٩ این نظر خودرا باصراحت اظهار کرد که باید دخول آلمان‌را درمجمع اتفاق ملل ازمتفقین خواستارشد و بمحض دخول آلمان باین مجمع باید تجدید نظردرمواد معاهده ورسای را ازمجمع تقاضا نمود.

٣- عقیده سومین دسته که از سوسیال دموکراتها تشکیل شده همانست که وزیرامور خارجه آلمان (هرمان مولر) درنطقی که درمجلس ملی ویمار در ٢٣ ژوئیه ١٩١٩ ایراد کرد بیان نمود: اومیگفت بایدمواد معاهده صلح را اجرا کرد ولی ملت آلمان میتواند انتظار داشته باشد که متدرجاً دشمنان آلمان ازاستفاده از کلیه حقوق خود مخصوصاً درزمینه اقتصادیات صرفنظر کنند. بنابراین سیاست ما درسالهای آتیه باید مخصوصاً سیاست اقتصادی باشد و باید دراین زمینه بتدریج بامتفقین چانه زد ومذاکره نمود وسر وصورتی باین موضوع داد و در عین حال از پشتیبانی انگلیس هم باید دراینراه استفاده کرد. چون ایندولت بیش ازفرانسه نسبت بملاحظات و نکات اقتصادی توجه دارد. بعقیده هرمان مولر برای تعقیب و پیروی ازاین سیاست بهیچگونه اتحادی نباید دست زد خواه درشرق وخواه درخاور دور و بعبارة اخری نه قرارداد اتحادی با روسیه انقلابی بست و نه درجستجوی اتفاقی باژاپن برآمد ودراینراه سعی نکرد بلکه بهتر است بطرف غالبین جنگ روی آوردو آنانرا قانع ومطمئن نمود که مساعدت

---

(١) Bernstorff

باآلمان بنفع همه آنهاست واینـدول حتماً احتیاجات حیاتی آلمـان را بایـد در نظر گرفته و تأمین بکنند. وجوداین سه دستهعقاید بطور وضوح از بحثی که در۲۳ اکتبر ۱۹۱۹ درمجلس ملی ویمار درگرفت مشاهده و ملاحظه میشود ولـی آنچه بیشتر باید مورد مورد توجه قرار گیرد اینستکه ازهمین زمان در مطبوعات آلمان بفکر ایجادشکاف و جدائی انداختندرآتیه نزدیکی بین فرانسه وانگلیس وایتالیا میباشند. زیرا آلمانهـا معتقدند که البته در یکروز و دو روز معاهده ورسای را نمیتوان از بین برد ولی زمان بنفع آلمان کارمیکند بالاخص اگر درصف غالبین جنگ جهانی اول افتراق و نفاقی روی دهد بنابراین بایددیدطرزعمل وسیاست متفقین دراینموضوع چه بوده است .

(طرز عمل وسیاست دول فاتح جنگ جهانی اول درموقع مذاکرات صلح)

بدون شك امیدواری مطبوعات و نویسندگان آلمان درموردمسائلی که گذشت بی‌اساس نبود بلکه بعلت اختلاف منافع و نظری که بین‌دولیکه درجنگ غالب شده بودند ازهمان‌اواخر سال۱۹۱۹ پیش آمد آلمانها راتشویق وتحریص به مقاومت وپایداری درراه تحقق پذیرفتن آمال وآرزوهائی کهابراز کرده بودند مینمود .

۱ـ نظر فرانسه.ـ درحین‌امضاءقراردادهای‌صلح۱۹۱۹اداره کنندگان‌سیاست فرانسه پی‌برده بودند که پیروزی فرانسه در ۱۹۱۸ نتیجه مساعی متفقین و براساس حدوث یکرشته وقایع مساعد وموافقی بوده که‌بنفع‌دول متفق‌درضمن جنگ‌صورت گرفت ولی احتمال آن نیز میرفت که درآتیه چنیـن موقعیت مساعـدی پیش نیاید بعبارة اخری پیروزی فرانسه درآینده درسایه اتفاق واتحاد بین متفقین صورت عمل بخود نگیرد .بالنتیجه مدیران‌سیاست فرانسه ازخطری که برای فرانسه وجودداشت بعلت مجاورت باآلمان که بمراتب پر جمعیتر ازفرانسه است بخوبـی مطلـع بودند زیرا این امر قریب به یقین بود که سنخ فکر و طرز روحیه مردم آلمـان متدرجـا آنان را بطرف اندیشه انتقام جوئی سوق میدهد . بهمین علت است که در جریان

کنفرانس صلح سیاستمداران فرانسوی برای مسئله امنیت فرانسه و طرق ووسایل تأمین این امنیت درآتیه کشور خود اهمیت زیادی قائل شده بودند.

اما عقیده توده مردم فرانسه در این موضوع و طرز فکر آنها تحت تأثیر عکس العمل‌های روحی وروانی‌خاصی قرار گرفته است که بطور اختصار بدینقرار میباشد : اولا میل بتأمین امنیت کشور درآینده‌وترس از تهاجم آلمان بخاك فرانسه که درتمام‌قرن‌نوزدهم درروحیه مردم فرانسه‌این‌ترس‌وبیم وجود داشته است. سپس تحت نفوذ طرز تفکری که باصطلاح فیلسوف آلمانی کیسرلینگ بروحیه دهقانان ویاباغبانان(۱)معروف‌شده بوده‌واین‌روحیه‌را کیسرلینگ‌بطور کلی‌برای‌مردم‌فرانسه قائل‌شده(البته‌استثنانیزدارد).مقصود کیسرلینگ‌ازاین‌اصطلاح اینستکه‌مردم‌فرانسه توجه تام وتمام بمسائل خارجی ندارند بالاخره باید درنظرداشت که در قرن بیستم فرانسویان توسعه و رشد بشریت‌را تحت لوای بعضی اصول ثابت ولا یتغیر (مانند اصل تحمل واغماض عقاید دیگران - اصل آزادی سیاسی و غیرآن) درك میکنند وچنانکه بخوبی‌ازآن مستفاد میشود این طرزفکر دارای‌جنبه توازن وتعادل‌میباشد وپیروان آن نمیتوانستند بسهولت روحیه ووضع خودرا با اوضاع و احوال تازه وموقعیت های‌جدید تطبیق‌دهند . بعبارة اخری فرانسویهانمیتوانند خودرا بااوضاع واحوالی که‌پس‌ازجنگ وپیدایش بلشویسم‌واحراز قدرت پیروان فاشیسم درجهان بوجود آمده وفق دهند .بهر صورت بدون شك درطی‌سالهای۱۹۱۹/۲۰ فرانسویان بالصراحه موافق باآرامش اند ومردمی صلحدوست میباشند وچون درنتیجه فعالیت زیاد وفداکاری مداومی که درجنگ ۱۸-۱۹۱٤ ابراز داشته‌اند احتیاج بسکون وآرامش پس ازاین دوران فعالیت طولانی دارند لذا بأستثنای دسته‌های کوچکی مردم این کشور قبل از هر چیز بفکرآرامش وبرخوردارشدن‌ازآن‌اند وتقاضای سبك شدن وتخفیف بار هزینه های سنگین نظامی را دارند . بهمین مناسبت نظر کسانیکه معتقدند که ملت فرانسه در سنوات ۲۰-۱۹۱۹ طرز تفکر ملت غالب را

L' esprit Jardinier (۱)

ندارد یعنی مایل باحراز مقام والاو برتر و بالاتری نبوده وعلاقه باعمال سیاست سلطه ونفوذ وایفاء نقش رهبری که شایسته کشور بزرگی درجریان وقایع آنزمان باشد ندارد صحیح است واینان راه حقیقت را پیموده اند زیرا با درنظر گرفتن برتری قوای نظامی فرانسه دراین زمان (چون فرانسه تنها کشوری است که در ۲۰-۱۹۱۹ ارتش عظیمی درقاره اروپا تحت السلاح داشت) این ملت بخوبی میتوانست نقش رهبری ملت بزرگی را بازی کند. لیکن طرز روحیه مردم فرانسه چنان بود که گفته شد یعنی بهیچوجه حکومت فرانسه را دراعمال سیاست سلطه و نفوذ یعنی سیاست استعماری شدید وحادی تشویق وترغیب نمیکند. بنابراین درچنین وضعی منافع فرانسه ببهترین وجهی ایجاب میکرد که بین دول غالب روح همکاری وفکر اتحاد نگهداری وحفظ شود زیرا فقط درصورت حفظ روح همکاری وتعاون بین غالبین است که اجرای تام وتمام وموبموی قرار داد صلح ممکن بود ولاغیر. آلمانها نیز باین امر پی برده بودند وچنانکه درپیش گذشت سیاستمداران وزعماء این کشورر و زوشب در فکر تفرقه انداختن بین متفقین سال ۱۹۱۸ بودند بعبارة اخری اساس وپایه موفقیت خودرا برایجاد اختلاف وتقسیم قوای متفقین استوار کرده بودند واتفاقاً این افتراق و اختلاف بین متفقین صورت تحقق بخود گرفت وبالاخره بوجود آمد وموجب تغییرات و تحولات عمیقی در روابط غالب ومغلوب گردید.

۲- **نظر مصادر امور ایالات متحده آمریکا** - طرز رفتار سیاستمداران ایالات متحده آمریکا نیز بمنزله اولین تجلیات این سیاست نفاق وشقاق بشمار میرود زیرا معاهده ورسای وعهدنامه مربوط به تضمین سرحدات کشور فرانسه که پرزیدنت ویلسن بفرانسه قول تصویب آنرا داده بود بوسیله کنگره اتازونی رد وطرد شد واین عمل بسیار مهم بوده ونتایج فوق العاده خطرناکی برای آتیه فرانسه داشته است. پس باید بتفصیل بعلل وچگونگی رد این معاهده وشکست رئیس جمهور وقت اتازونی (وودرو ویلسن) ازطرف سنای آمریکا درانتخابات سال ۱۹۲۰ وتحول عقاید عمومی مردم اتازونی پی برد تاااز اهمیت آن بیشتر وبهتر آگاه گردید.

اولا باید در نظر داشت هنگامیکه رئیس جمهوری آمریکا برای حضور در مذاکرات صلح بپاریس آمد موقعیت سیاسی پرزیدنت ویلسن در اتازونی دچار ضعف وفتور بسیار شده بود زیرا در ابتدای ماه نوامبر ۱۹۱۸ در این کشور انتخاباتی برای تجدید قسمتی از اعضای سنای آمریکا صورت گرفته بود و در این انتخابات جمهوریخواهان که دشمنان سیاسی ویلسن بشمار میرفتند ٦ کرسی بدست آورده بودند و منبعد در سنا دارای ٥١ کرسی میشدند یعنی یك رأی هم بیش از میزان اکثریت مطلق دارا میگردیدند . شخص وود رو ویلسن در این مبارزه انتخاباتی دخالت کرده بود و در ۲٤ اکتبر ۱۹۱۸ اعلامیه‌ای برای اطلاع مردم اتازونی انتشار داد که در آن از جمله گفته بود اگر مردم اتازونی اکثریت کاندیداهای جمهوریخواهانرا برای سنا انتخاب نمایند ملل ماوراء بحار این عمل را بمنزله انکسار ویا رد جهت وخط مشی سیاسی و تغییر رویه کشور اتازونی خواهند پنداشت ولی چنانکه گذشت انتخاب کنندگان باز هم بنفع جمهوریخواهان رأی داده بودند بنابراین باید دید آیا ابراز این عمل بمنظور رد وطرد سیاست خارجی رئیس جمهور وقت آمریکا بوده است؟ اگرچه این مطلب قریب به یقین نیست زیرا انتخاب کنندگان بعلل وتحت شرایطی که ناشی از سیاست داخلی اتازونی بوده رأی داده‌اند معذلك اکثریت داوطلبان کرسیهای سنا از جمهوری-خواهان انتخاب شده‌است واز ماه مه ۱۹۱۹ در سنا اکثریت نصیب جمهوریخواهان که دشمن ویلسن بشمار میرفتند گردیده .

بهر صورت در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۸ چند روز پس از انتخابات سنای آمریکا یکی از مردان سیاسی مهم اتازونی که احساسات دوستانه‌ای نیز نسبت بفرانسه داشت یعنی رئیس جمهوری اسبق اتازونی آمریکا تئودور روزولت دراعلامیه‌ای که به مطبوعات داد اظهار نمود که پرزیدنت ویلسن منبعد هیچگونه اختیار و صلاحیتی ندارد که بنام ملت آمریکا صحبت کند . تئودور روزولت در این بیانات خود باین نتیجه میرسد که بایستی بمتفقین (یعنی فرانسه وبریتانیای کبیر وایطالیا) وقت کافی داد تا خودشان شرایط صلح باآلمان راتعیین کنند. پس نباید با تحمیل برنامه سیاسی ویلسن

آنهارا درانجام این امر دچار مشکلات وتضییقاتی نمود لیکن عده زیادی از مردم اتازونی آمریکانظردیگری داشتند بدین معنی که میگفتند هر چند ویلسن منبعد اختیاراتی ندارد ولی باید ماآمریکائیها در تعیین وتدوین شرایط صلح باآلمان دخالت بکنیم تا متفقین نتوانند شرایط بسیار سنگین وسختی را به آلمان تحمیل کنند. بنابراین در حینی که ویلسن بپاریس آمد یعنی درهمانزمانی که باللویدجرج و کلمانسو واورلاند مشغول مذاکره است میداند که بمشکلات زیادی برای بتصویب رسانیدن معاهده صلح درسنای آمریکابرخواهد خوردزیرا نباید فراموش نمود که طبق قانون اساسی اتازونی (قانون اساسی ۱۷۸۷) سنا باید رأی بتصویب معاهدات باکثریت دو ثلث بدهد پس اگر یك ثلث مخالفین نظری مخالف ابراز کنند قرارداد مزبور بتصویب نخواهد رسید وفقط مجلس سناست که در آمریکا برای تصویب معاهدات باید رأی بدهد یعنی در تصویب آن مؤثر است.

درعمل هم ۱۲ روز پس از امضاء قرارداد ورسای ویلسن باتازونی برگشت ومعاهده صلح را برای تصویب بسنا تقدیم نمود. کمیسیون امور خارجه سنا فوراً بمطالعه آن پرداخت ودر ۱۹ اوت تقاضای ملاقاتی از رئیس جمهور وقت ویلسن نمود. ازمذاکرات این جلسه صورت مجلسی (استنوگرافی) دردست است وقرائت آن بسیار مفید وجالب توجه است زیرا حاکی از تمایلات اکثریت اعضاء کمیسیون امور خارجه میباشد. ویلسن اظهار نمود که تصویب معاهده صلح هرچه زودتر لازم است ضمناً از تردیدی که دچار اعضاء کمیسیون دراین باره شده میگوید سخت در تعجب میباشد. کلیه مذاکرات بعدی درحول میثاق جامعه ملل که درمعاهده ورسای گنجانیده شده بود مخصوصاً دراطراف ماده (۱۰) این میثاق یعنی ماده ایکه مشعر برتضمین تمامیت ارضی واستقلال کلیه دول عضو جامعه ملل میباشد دور میزند. سناتور لاج (۱) رئیس کمیسیون امور خارجه سنا باستدلالی متوسل میشود که تأثیر ونفوذ زیادی درعقاید آمریکائیها دارداو میگوید این ماده ۱۰دولت

---

(۱) Lodge

اتازونی را مجبور میکند که درآینده برای دفاع از تمامیت ارضی کلیه دول عضو جامعه ملل درهر موردی دخالت کند ودر کلیه اختلافاتی که در هر منطقه ونقطه‌دنیا روی دهد وارد بشود وسپس بکمك جمله زیر سناتور لاج عقیدهٔ نهائی خودرا ابراز میکند (مثلا پادشاه حجاز بنا برمفاد این ماده حق دارد تقاضا کند قوای آمریکائی برای عقب راندن هجوم بدویها و صحرانشینان عربستان بآنجا فرستاده شود) و باین دلیل اتازونی آمریکا مجبور بدخالت دریکرشته تصادمات واختلافات بین المللی میگردد که آندولت را بمراتب‌دورتر ازآنجائیکه میخواهد برود خواهد کشانید.

درجریان هفته‌های بعد کمیسیون وزارت امورخارجه سنا تحت ریاست لاج بتحقیق ومطالعه بیشتری در باره معاهده صلح میپردازد. چنانکه شصت شاهد را احضار میکند. برای تحقیق دراینموضوع باید‌بصورت مجلس استنوگرافی‌این‌تحقیقات که منتشر شده است مراجعه نمود تا از طرز خاص‌تحقیقی که کمیسیون میکندآگاه گردید وبه ذینظر بودن اعضاءآن دراین امر پی برد مثلا از شهود چنان سئوالاتی میکنند که سیاست‌ویلسن را دچار اشکالات بکند واعضاء کمیسیون دردهان شهود میگذارند که بگویند معاهده ورسای ناپسندیده وفاقد ارزش است وبخصوص‌سعی میکنند نشان دهند که در پاریس درضمن بحث های مقدماتی مربوط بمواد معاهده صلح ویلسن همیشه همعقیده با مشاورین خود نبوده واز جمله آنجاست که وزیرامور خارجه ویلسن لانسینگ (۱) میگوید که در کنفرانس صلح تصمیمات غیر عادلانه دربعضی مسائل اتخاذ نموده‌اند ومثلا ملاحظه میکنندویلیام بولیت که مأمور تماس با مطبوعات درهیئت نمایندگی آمریکا ومأمور کنفرانس صلح نیز بوده میگوید که معاهده صلح موجب اختلافات بین المللی بزرگی درآینده خواهد شد و ایالات متحدهٔ آمریکا درنتیجهٔ تعبیری که طبق سلیقه خاصی از ماده دهم میثاق جامعه ملل خواهند نمود در این اختلافات کشانیده خواهد شد. ویلسن همینکه پی میبرد که کمیسیون امور خارجه سنا مایل‌است اساس معاهده صلح را واژگون سازد درصدد

Lansing (۱)

تقویت موقعیت خود بوسائلی که همیشه رؤساء جمهوری اتازونی در مواقع سخت و بحرانی بکار برده‌اند برمیآید یعنی مدد از توده مردم و افکار عمومی میجوید تا مقاومت کنگره‌را درهم شکسته و خورد کند. طلب کمك واستعانت رئیس جمهوری اتازونی ازعقاید عمومی بدون توجه وتوسل بسناتور ها از امور جاری در اتازونی بشمار میرود. بنابر این ویلسن شروع بسخنرانی‌هائی درطی مسافرتی که درسراسر آمریکا خواهد نمود بمنظور دفاع از معاهد صلح و مخصوصاً میثاق جامعه ملل مینماید ومتذکر میگردد که جامعه ملل ممانعت ازتوسل بجنگ میکند و جامعه ملل قادر نخواهد بود اتازونی آمریکارا مجبور باتخاذ تصمیمی که خود نخواهد بگیرد بنماید بعبارة اخری دورتراز آنجائیکه مردم آمریکا نخواهند بروند دولت اتازونی آنهارا نمیکشانند زیرا در شورای جامعه ملل رأی باتفاق آراء باید گرفته شود بعلاوه چون درمیثاق اشاره شده که فقط اجرای مجازاتهای اقتصادی در مورد تنبیه متجاوز کفایت میکند ایالات متحده آمریکا مجبور نخواهد شد شرکت در اجرای مجازاتهای نظامی بنماید. در ۲۲ روز تمام که مدت‌مسافرت ویلسن طول کشیدوی درطی ۳۷ خطابه این‌مطالبرا بگوش مردم اتازونی رسانید درحالیکه وضع‌مزاجی رئیس‌جمهوری‌اتازونی بهیچوجه مساعدبرای ابرازاین‌فعالیت شگرف‌نبودو ناگهان در ۲۵سپتامبر درموقعی که سی وهفتمین خطابه خودرادر کلرادو (۱) ایراد مینمود ویلسن درضمن نطق مدهوش شد یعنی‌دچار عارضه فلج گردید که البته باعث مرگ وی نشد ولی بعداً بتدریج دروضع مزاجی او فوق العاده تأثیر سوئی نموده است. معذلك مرض درقدرت ارادهٔ این مرد بزرگ ضعف وفتوری ایجاد ننموده بودحتی میتوان گفت که مرض وی‌را درتصمیم خود یعنی مقاومت در مقابل دشمنان سیاسی خویش را سختتر وسرسختتر نمود. لیکن نباید از نظر دور داشت که منبعد ویلسن مرد مریضی است که بتدریج ضعف وفتوردرجسم او روی نموده ونخواهد توانست ازعهده انجام نقشی که بدون این حادثه میتوانست بخوبی بپایان برساند برآید.

(۱) Colorado

بحث در سنا درباره معاهده صلح هم درهمین موقع شروع شد و بدون اینکه بتفصیل و بجزئیات این موضوع اشاره شود باید بدانیم که سنا دومرتبه در این باره رأی داد یکی در ۲۰ نوامبر ۱۹۱۹ ودوم در ماه مارس ۱۹۲۰ و در این دو نوبت اکثریتی راکه قانون اساسی آمریکا برای تصویب شدن آن معین کرده بود یعنی اکثریت دوثلث بقرارداد رأی نداد.

سناتور لاج ازطرف دیگر قطعنامه‌ای به سنا پیشنهاد نمود که تصویب وقبول معاهده ورسای را تحت شرایطی بسنا سفارش میکرد ویکی ازاین شرایط در عمل لغو ماده دهم میثاق جامعه ملل بود ولی این پیشنهاد بنظرویلسن قابل قبول نبود(۲) اما راه حلی راکه لاج هم پیشنهاد نموده مورد قبول سنا قرار نگرفت زیرا دوثلث سناتورها بدان رأی ندادند درحقیقت سنای آمریکا بطور ساده وصریح قرارداد صلح ورسای را رد نمود.

البته ممکن بوددراین‌موضوع چنین‌اظهار نظر بکنندو بگویند که‌فقط کنگره آمریکامعاهده‌صلح‌رارد کرده‌است نه‌مردم آنکشور ولی باید در نظر داشت که‌درماه نوامبر ۱۹۲۰ درموقع انتخاب رئیس‌جمهور اتازونی همین‌مسئله را درمعرض افکار عموم انتخاب کنندگان آمریکائی قرار دادند. البته ویلسن هم بعلت ضعف مزاج وهم بمناسبت اینکه تاکنون دومرتبه بریاست جمهوری اتازونی انتخاب شده بود نمیتوانست داوطلب این مقام باشد. ولی کاندیدای حزب دموکرات را خود او تعین کرد ودراین‌تاریخ داوطلب پست‌معاون‌ریاست‌جمهوری‌فرانکلن روزولت‌وداوطلب ریاست‌جمهوری‌سناتور کاکس بود. لیکن درنتیجه این انتخابات حزب دموکرات کاملا شکست خورد چنانکه بداوطلب ریاست جمهوری ازحزب جمهوریخواهان

(۲) بعضی ازمورخین آمریکائی درکتب خویش اشاره باین موضوع نموده‌اندکه اگرویلسن حقیقتاً مایل بتصویب قرارداد صلح بوده بایداین شرائط راقبول کند وبنا براین معتقدندکه خودرئیس جمهور وقت آمریکا باعث شکست قراردادصلح بعلت سرسختی ولجاج وخود خواهی‌خویش شد ولی باین مورخین بایدجواب داد چگونه ممکن بود ویلسن لغوماده دهم میثاق جامعه ملل‌را قبول کند؟ و آیا این ماده‌اساس و پایه ایجادهرنوع سیستم ودستگاهیکه‌ویلسن برای‌سازمان‌صلح درنظر گرفته بود بشمار نمیرود؟

که به‌هردینگ(۱)موسوم بود انتخاب کنندگان ۱٦ملیون رأی دادند درصورتیکه کاندیدای ویلسن یعنی کاکس فقط ۹ ملیون رأی داشت.

بنابراین‌سیاست ویلسن‌یعنی سیاستی که براساس همکاری بین المللی استوار بود نه تنها ازطرف سنا بلکه ازطرف عقاید عمومی آمریکا رد شده بود. حال‌باید دید چرا چنین وضعی پیش آمد؟ بدون شك علت رد معاهده صلح در سنا ابـراز نظریات وعقایدی‌میباشد که کاملا مربوط بامور داخلی آمریکا بوده است بعبـارة اخری اعضاء سنای آمریکا تقریباً ازیکسال پیش فوق العاده بر ضد ویلسن تحریك شده بودند زیرا ویلسن درژانویه ۱۹۱۸ بوسیله قانونـی که جنبهٔ استثنائـی داشته اختیارات فوق‌العاده وسیعی برای‌تمام مدت جنگ بدست آورد و بدینطریق حدود وحقوق اعضاء کنگره را پایمال نموده بود. بعلاوه اکثریت جمهوریخواهان مایـل نبودند که رئیس جمهوری ازحزب دمو کرات باشد وموفق به تنظیم مقررات صلح جهانی گردد وبالنتیجه ازاین راه شهرت وحیثیت‌بیشتری بدست‌آورد بنابراین‌تعصب وحس طرفداری ازهم مسلکان حزبی بدون شك دراین اختلاف نقش مهمی داشته است.ولی علاوه براین جهات که حاکی ازچگونگی رأی منفی سناتورهـا میباشد علل کلی تر وعمیقتری یعنی علل روحی نیز وجود دارد که اساسی‌ترین‌آن اینستکه آمریکائیها مایل‌اند ازسال ۱۹۱۹ ببعد سیاست انزوا واعتزال و گوشه نشینی راکه موافق باسنن ورسوم وآئین آمریکائیست ومنطبق‌براصول واشینگتن و جفرسون است اختیار وتعقیب کنند زیراکلیه بزرگان سیاست آمریکا همیشه عدم دخالت‌در امور قاره اروپارا به آمریکائیهاسفارش وتوصیه کرده‌اند ودرضمن اظهار کرده‌اند که اتازونی آمریکا نباید اتحاد دائمی بادول دیگر منعقد کند. بعـلاوه آمریکائـی متوسط‌بخوبی احساس میکند ومعتقد شده است که نصایح واشینگتن وتوصیه‌های جفرسون عاقلانه بوده وباعث تأمین‌معموریت وقدرت و آبادی اتازونی آمریکا در گذشته‌شده .ازطرف دیگر بطور کلی آمریکائی متوسط قادر بفهم ودرك‌مشکلات

---

(۱) Harding

ومعضلات سیاست اروپائی ها نیست و بالاخره برگشت به سیاست انزوا خودوسیله‌ای است برای اجتناب ازقبول بار مخارج سنگین نظامی وهزینه‌هائی که مصروف قوای بحری وزمینی میشودوسرانجام موجب عدم قبول قیود مالی که نتیجه غیرقابل احتراز آن بشمار میرود میباشد.

پس ازانتخابات ۱۹۲۰ واحراز قدرت بوسیله جمهوریخواهان اولیاء سیاست خارجی اتازونی متمایل بتعقیب ازسیاست انزواو گوشه نشینی درروابط بادول اروپا میشوند واصلی راکه وزارت امور خارجه امریکا مسلم ومتبع میشمارد همانا عدم قبول هرگونه مسئولیت وهرنوع قیود ودخالتی درامور اروپا میباشد (رجوع‌شود باظهارات وزیر امورخارجه هیوز) (۱) معهذا برای حکومت اتازونی ممکن نیست که نسبت بمسائل قاره اروپا بکلی بی اعتناء باشد و آنهم بعلت منافع اقتصادی عظیمی است که امریکادر این قاره دارد. اروپا بازار فروش ومحل ارسال صادرات آمریکائیهاست.همچنین‌این‌امر بمناسبت منافع مالی مهمی است که‌ایندولت‌درآنجا دارد یعنی اتازونی امریکا مجبور است موضوع قروضی راکه بدول اروپا در سنوات ۱۹۱۷–۱۸ داده است بنحوی فیصله‌دهد و بهمین جهت آمریکائیها قبول میکنند که در کنفرانسها یا سازمانهائی که جنبه اقتصادی یا فنی دارد مانند اداره بین‌المللی کار (B.I.T.) نماینده بفرستند وحتی ناظرینی در بعضی مواقع به اروپا گسیل میدارند واین مأمورین بیشتر جنبه‌سیاسی دارند تااقتصادی‌وفنی مثلا درمورد مسائل مربوط بمحدود کردن تسلیحات چنین‌است.

برعکس در روابط کشورهای خاور دور با قاره آمریکا زعماء اتازونی به تعقیب وپیروی ازسیاست اعتزال وانزوا نمیپردازند ازجمله در خاوردور آمریکائیها در صدد بدست آوردن همکاری و کمك دول اروپائی مخصوصاً انگلستان (مثلا در کنفرانس‌واشینگتن در(۱۹۲۲) بر میآیند وراضی بقبول مسئولیتهائی در این زمینه میشوند بدون اینکه زیر بارقیود وتعهدات نظامی بروند. اولیاء دولت امریکا بعللی که هم جنبه سوق الجیشی (از جمله در دریای آنتیل) وهم اقتصادی دارد مایلند موقعیت برتروفائقی برای‌خود بدست آورند ودراینراه طرق وروشهای مخصوصی

Hughs (1)

راکه معروف (به‌سیاست دلار) میباشد اعمال مینمایند.ولی بالاخره در سال ۱۹۲۸ در کنفرانس پان آمریکن در لاهاوان مواجه با عکس‌العمل های‌شدیدی گردیدند که از طرف سایر دول آمریکائی بمنصبه ظهور رسید.

۳ - سیاست انگلستان - از آنچه گذشت معلوم شد که حکومت انگستان قرار داد تضمین سرحدات فرانسه راکه للوید جرج به کلمانسو در کنفرانس صلح وعده داده بود رد کرد زیرا ایندولت معتقد است که در این امر ذیحق بوده چون این‌قراردادقراردادی است سه جانبه بدینمعنی که دول اتازونی و انگلیس و فرانسه هر سه در آن مشارکت داشته‌اند و چون ایالات متحده امریکا از انعقاد وامضاء آن روی بر تافته بنا بر این انگلیس هم بهمین دلیل نمیتواند آنرا امضاء کند.بعلاوه از اواخر سال ۱۹۱۹ سیاستمداران ایندولت نسبت بسیاست فرانسه سوء ظن وافر و بد گمانی شدیدی ابراز میدارند که آنهم بستگی با دلائل زیرین دارد:

دلیل‌اول-درعقایدعمومی مردم انگلیس اعتقادباینکه کمال‌مطلوب‌صلح‌و(۱) آرامش‌طلبی‌است‌تأثیرونفوذتام وتمامی دارد یعنی‌عقیده‌عمومی درانگلیس مایل‌است در اروپا سازمانی بر قرار شود تا در روابط بین‌المللی اصل زور وقدرت حکومت نکند در نتیجه‌انگلیسها مایل باعمال سیاست حاد وشدیدی در قاره اروپا نیستند و بدان جهت بیشتر باین موضوع یعنی تعقیب چنین سیاستی دراروپاعلاقمند هستند که هیئت دولت انگلیس مجبور است عقاید مردم دمینیون‌ها را نیز مورد توجه قرار دهد ولی مردم دمینیون‌ها هم توجهی بمعضلات مسائل اروپا ندارند.

دلیل دوم - عقاید عمومی انگلیس مایل به حفظ ونگاهداری تعادل وموازنه در اروپاست وچنانکه میدانیم این‌امر از دیر باز موردتوجه انگلستان بوده وبمنزله سنت دیرین و آئین کهن سیاست این کشور میباشد. بعبارة اخری بریتانیای کبیر مایلست که در قاره اروپا دولتی تسلط بر دیگران نیابد و بالاخص اگر آن دولتی که احراز تسلط کرده دارای قدرت بحری‌باشد وچون‌در ۱۹۱۹ فرانسه تنها دولتی است که در قاره اروپا ارتش بزرگی دارد بعلاوه بحریه جنگی مهمی هم در دست دارد، بنا بر این عقاید عمومی انگلیس میترسد که در برابر فرانسه وزنه سیاسی

---

(۱) فرانسویها باین نظریه میگویند Idéalisme Pacifiste

دیگری در اروپا موجود نباشد. درحقیقت انگلیسها در این دوره (۱۹۱۹) هنوز قانع نشده‌اند که فرانسویان از آرزوها وامیال توسعه طلبی زمان ناپلئون اول‌دست کشیده باشند واین قبیل جاه‌طلبی ها وبلند پروازی ها راکه انگلیسها بفرانسویها نسبت میدهند موجب رنجش وبعبارت صحیح تر تصادم وبرخورد با عقاید عمومی انگلیسهامیگردد زیرا حقیقتاً این‌قوم در ۱۹۱۹ معتقد شده‌است که‌انگلوساکسونها باید دررأس تغییرات وتحولات کلی جهان قرار گیرند وتحت نظر آنها این تطورات صورت بگیرد بعبارت اخری انگلیسی‌ها میگویند صحیح است که فرانسه در جنگهای ۱۸-۱۹۱٤ نقش مهمی را ایفا نموده ولی در اینراه‌دچار خسارات وتلفات بسیارشدیدی نیزشده بطوریکه منبعد نمیتواند اول‌مقام‌را در جهان دارا باشدوازهمان سلطه وعظمت دیرین کماکان برخوردار باشد از جمله مورخ معروف انگلیس توین‌بی (۱) در این باره چنین مینویسد: طرز تصور ودرکی که در آغاز دوران صلح انگلیسیهای‌سال ۱۹۱۹، از دولت فرانسه مینمایند این است که معتقدند همان تبعیت از اصول افتخار آمیز قرن هیجدهم یعنی اصول انقلاب کبیر فرانسه برای آنان کفایت میکند.

بهمین مناسبت همینکه مشاهده میکنند که چنین‌دولتی مایلست کماکان قدرت نظامی قابل ملاحظه خود را در دست نگاهدارد دچار تعجب وشگفتی میشوند و پی باین امر نمیبرند زیرا هرنوع تمایلات توسعه‌طلبی واحراز سلطه وقدرت دولت ومردم فرانسه نه فقط به‌نظر آنان‌مزاحم ومصدع است بلکه بکلی برخلاف معمول زمان میباشد. بالاخره بآخرین دلیل میرسیم یعنی عقاید عمومی انگلیس مایل است هرچه زودتر شرایط واوضاع واحوالیکه مساعد با فعالیت بازرگانی ومالی در اروپا باشد مجدداً بوجودآید. ایندولت بیش از همه آرزو دارد که نظم وترتیب ووضع عادی در حد اقل زمانیکه ممکنست در اروپا برقرار شود وشرط تحقق پذیرفتن این امر را تجدیدبنیه اقتصادی آلمان میدانند زیراا گر اقتصاد آلمان دست خوش انهدام گردد اقتصاد انگلیس هم از آن صدمه خواهد دید بنا بر این بطور وضوح ملاحظه میشود که این قبیل تمایلات مخالف نظر سیاستمداران فرانسه که

Toynbee (1)

غرامات‌را میخواهند بهر صورت شده از آلمانها وصول کنند میباشد. پیرر و نوون(۱) عضو فرهنگستان فرانسه واستاد علوم سیاسی پاریس و مورخ مشهور فرانسوی معتقد است که باین عکس العمل های انگلیسها باید پی برد و برای وقوف بدان و روشن شدن راه وروشیکه انگلیسها در این قبیل مواقع بکار بسته‌اند باید آنرا تحقیق و بعدتشریح کرد و برای این مقصود باید بعضی از مشخصات روانشناسی اجتماعی انگلیسها را در نظر گرفت(۲) :

اولا ـ خود خواهی وخود پسندی انگلیسهاست بعبارة اخری افراد این ملت نمیخواهند بسهولت خود را بجای دیگران قرار داده ومانند آنان در قضایا قضاوت کنند زیرا میل وافری بشناختن وپی بردن باحساسات دیگران ندارند. در سال ۱۹۱۹ انگلستان حس میکند که امنیت کامل برای او فراهم شده زیرا ازبحریه جنگی آلمان که در بنادر انگلیس تحت نظر گرفته شده است منبعد واهمه و ترسی ندارد و در نتیجه پی باحساسات مردم فرانسه که از عدم امنیت بیم دارند نمیبرند چون عدم امنیتی برای این دولت وجود ندارد و انگلیسها قادر بدرك آن نیستند.

ثانیاً ـ بطئی و کندی دراکه‌خاص انگلیسها برای درك وفهم بعضی‌استدلالات ومدرکات میباشد نیز باید در نظر گرفت. افراد این ملت برای اقدام بکاری و اتخاذ تصمیمی مخصوصاً بیشتر تحت تأثیر فطرت وقوه دراکه وشعور قرار میگیرند و در جستجوی پیش بینی‌های دوروردرازی نیستند بلکه‌شاگردان مکتب‌تجربه و آزمایش میباشند (۳)

ثالثا ـ فقدان ویا ضعف قوه تصور ـ انگلیسی اغلب اوقات خطر را در لحظه‌ای مشاهده میکند که مستقیماً مواجه با آن شده است. بنا براین بعکس‌العمل های روحی و روانی مردم فرانسه که تحت تأثیر بیم از تهاجم قرار گرفته اند پی نمیبرند زیرا در بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۹ هیچکس معتقد نیست که در مدت کوتاهی آلمان‌مجدداً‌دشمن خطرناکی خواهدشد.

معذلك نباید فراموش نمود که علیرغم این قبیل عکس العمل های روحی در

P. Renouvin (۱)

(۲) رجوع شود بکتاب این استاد تحت عنوان روابط بین‌المللی از ۱۹۱۴ تا ۱۹٤۵ طبع پاریس ۱۹۵۳

(۳) میگویند منتظر شویم ببینیم چه پیش میآید: Wait and See

سالهای ۱۹۱۹/۲۰ بسیاری از انگلیسیها (خصوصاً در بین صفوف جنگجویان قدیمی) علقه و محبت و تمایلات دوستانه خاصی نسبت بفرانسه ابراز میدارند لیکن این احساسات دوستانه کمتر در محافلی که نفوذ سیاسی فائقی در کشور دارند ویا در محافل سرمایه داران و بانکداران وبازرگانان بزرك ومهم وسازمانهای سندیکائی و غیره وجود دارد و این مطلب را آندره زیگفرید بوجه شایسته ای در کتاب مختصر و مفیدی که تحت عنوان (انگلستان امروزی) بسال ۱۹۲٤ چاپ و منتشر کرد نشان داده است.

علاوه براین شرایط واوضاع واحوال که بستگی باتمایلات عمیق روحی وطرز تفکر انگلیس‌ها دارد عامل دیگری را هم برای تشریح این موضوع باید در نظر گرفت و آن تأثیری است که دراینزمان کتابی که عالم اقتصادی معروف ج.م کینز(۱) که یکی از کارشناسان اقتصادی بنام انگلیس در کنفرانس صلح واستادعلم ثروت در دانشگاه کمبریج بود نوشته است. کینز در ۱۹۱۹ کتابی انتشار داده تحت عنوان (نتایج اقتصادی صلح) و در این کتاب مؤلف میگوید که شرایط معاهده صلح برای دولت مغلوبی چون آلمان بسیار سخت وشدید میباشد وبنابر این اجرای این معاهده غیر ممکن است وعدم امکان آن بالاخص از اینجهت است که دول غالب میخواهند آلمان بعنوان غرامات جنك مبالغ زیادی بپردازد که از قدرت پرداخت او خارج است. در ضمن مطالب همین کتاب کینز میگوید که قرار داد ورسای بمنزله وسیله تاراج ویغمای آلمان میباشد و هدف آن انهدام و بردگی این کشور است. این قرار داد باعث انحطاط واز بین بردن هر گونه فعالیت و ابراز وجود و حیات ملل متمدن در اروپا خواهد شد زیرا بانیان قرار داد در نظر دارند همکاری اقتصادی‌را میان دول اروپا از بین ببرند. در صفحات دیگر این کتاب مصنف چنین مینویسد: که مواد اقتصادی این قرار داد تحت نظر کلمانسو و سیاستمداران فرانسوی تنظیم شده ودر ضمن بانتقاد بعضی‌ازمواد سیاسی‌قرار داد مخصوصاً تجدیدحیات وتشکیل دوباره لهستان وتوسعه رومانی میپردازد ومیگوید: «احیاء مجدد وتجدید دولتهای لهستان ورومانی یا توسعه آنها برای کمك بسیاست سیادت وبرتری فرانسه در اروپا صورت گرفته است». ممکن است تعجب کنند که چگونه فقط تدوین و انتشار

J. M. Keynes (۱)

کتابی تا این درجه در این قبیل موضوعات تأثیر داشته باشد ولی این امر بعلت آنستکه این کتاب موفقیت قابل توجهی پیدا کرد چنانکه دوسال پس از انتشار آن یکصد وچهل وهشتهزار نسخه از این کتاب فروخته شد و به یازده زبان ترجمه شد. میتوان گفت هیچ کتابی در نوع خود چنین موفقیتی نداشته است وبدون شك عقاید کینز در بی اعتبار کردن قرار داد ورسای تأثیر فوق‌العاده داشته است.

۴ ـ نظر ایتالیا ـ اولا دولت‌ایتالیا از قرار داد ورسای‌ناراضی‌است‌زیرا این مردم‌میگویند فریب‌خورده اند بالاخص در سالهای ۱۹۱۹ ــ ۱۹۲۰ ایتالیائیها معتقد شده‌اند که در حصول صلح وپیروزی سهم عمده‌ای داشته اند چنانکه موسولینی در شماره‌دوم نوامبر ۱۹۱۸ روزنامه (ایل پوپولو دیتالیا) چنین نوشته : پیروزی ارتش ایتالیا از پیروزی کلیه‌ارتش‌های متفقین برتر و بالاتر بوده‌است‌زیرا در ۱۹۱۷ درجبهه ایتالیا و اطریش در کنار رودخانه لاپیاوه قدرت ارتش ایتالیا بآن درجه رسید که جبهه دشمن (یعنی جبهه اطریشیها) راکاملا در هم شکست واز هم شکافت در صورتیکه در جبهه فرانسه وآلمان در باختر چنین وضعی بوجودنیآمد. (در آن زمان مخصوصاً باید در نظر داشتکه موسولینی هنوز قدرت وحکومت را دردست نگرفته است ولی یکی از کسانی بوده که در ۱۹۱۵ باعث ورود ایتالیا در جنك جهانی اول در صف متفقین شده است) بهر صورت این است طرز تفکر اغلب ایتالیائیها زیرا معتقداند که نقش وسهم آنها در پیروزی متفقین‌در ۱۹۱۸ بسیار مهم بوده.ولی از طرف دیگر ایتالیائیها بمنافع ومقاصدی که مورد انتظار و حق آنان بوده نرسیده اند. البته به پاره‌ای منافع ونتایج محسوس‌مانند تصرف ترانتن وتیرول جنوبی وایستری وقسمتی از ساحل آدریاتیك وحتی جزائر دودکانز (اثنی عشر) نائل شده لیکن بهمه آنچه انتظار داشته‌اند نرسیده‌اند مثل تصرف دالماسی که‌طبق معاهده ۱۹۱۵ بهنگام ورود ایتالیا بجنك با متفقین منعقد شده است و ایتالیائیها به بیش از آنچه رسیده‌اند ممکن بود نائل شوند. بعلاوه ایتالیائیهاچشم داشت بقسمتی از آسیای صغیر داشته‌اند ولی در معاهده سور (۱) فقط منطقه نفوذی برای آنها

Sèvres (1)

در آنجا شناخته شد که آنرا هم در معاهده لوزان از دست دادند. علاوه بر اینها از مستعمرات سابق آلمان هم چیزی برای آنها در نظر گرفته نشده است.

بالنتیجه عقیده عموم ایتالیائیها اینستکه در این معامله فریب خورده‌اند و حقیقت هم آنستکه تا حدی نظر آنان صحیح است زیرا اگر وقایع وحوادثی راکه در ۱۹۱۸ پیش آمده در نظر بگیریم ملاحظه میکنیم که نسبت بتعهداتیکه فرانسه و بریتانیای کبیر درمقابل ایتالیاداشته وقول وقرارهائیکه باآنها گذاشته بودند توجهی تام وتمام معطوف نداشته‌اند ودر نتیجه رنجش وتلخ کامی شدیدی در روح ایتالیائیها باقی گذاردند واین تلخ کامی بدون شك یکی ازعلل قطعی پیروزی نهضت فاشیست درایتالیا بوده‌است.

پس‌از حرکت پیراهن‌سیاهان بطرف روم وعروج موسولینی باوج قدرت در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ اولیاء فاشیسم کوشش زیادوسعی جمیل مبذول میدارند تارستاخیزی در ملت ایتالیا بوجودآورند واحساسات ملی آنانرا بیدار نمایند وضمناًاراده ونیت حکومت‌فاشیست‌را درباره اعمال‌یکنوع‌سیاست خارجی فعالی دراروپای‌مرکزی‌ودر دریای آدریاتیك ومخصوصاً در بحرالروم بمردم ایتالیا اعلام مینمایند بعبارة اخری ازهمین هنگام سیاست خارجی حکومت فاشیست درتصادم باسیاست انگلیس و بیش از آن باسیاست‌فرانسه‌درمیآید. آنچه‌مهم‌تر ازاین‌مسئله‌میباشد آنستکه‌بعلت‌اختلاف‌بین طرزحکومتها وسازمان‌سیاسی‌دموکراسی‌وفاشیسم این اختلافات وتباینات روزبروز شدیدتر خواهد شد.

☆☆☆

بهر صورت همینکه زعمای سیاست فرانسه مشاهده کردند که دول انگلیس واتازونی آمریکا از امضاء قرار داد تضمین سرحدات فرانسه که قبلا بدو قول داده بودند سرباز زدند پی بردند که روح همکاری بامتفقین معظم خود در جنك جهانی اول از بین رفته است بهمین مناسبت در صدد پیداکردن تضمین دیگری بر آمدند یعنی بفکر اتحاد واتفاق با دول کوچك یا دول درجه دوم‌اروپا مانندچکوسلواکی ولهستان و رومانی افتادند بخصوص که این امر با یکی از اصول دیرین و کهن

سیاست فرانسه تطبیق مینمود مبنی بر تـأمین و در دست داشتن تکیـه گاههائی در اروپای مرکزی. این سیاست رادرقرن هفدهم زعمای سیاسی فرانسه برعلیه خانواده سلطنتی هابسبورك پیش گرفته بودند و در قرن بیستم در صدد اعمال همین سیاست در مقابل تهاجم احتمالی آلمان بر آمدند.

لیکن باید در نظر داشت که نتیجه چنین سیاستی همانا توسعه دادن بشکاف واختلاف موجود بین فاتحین جنك اول جهانی میباشد. زیرا مسئله موجودیت و بقاء وحیات لهستان و چکوسلواکی برای دولت انگلیس مسئله قـابـل توجهی بشمـار نمیرود. چون انگلستان فائده‌ای در ایجاد سد و مـانع و رادعی در مقـابـل آلمـان نمی‌بیند حتی یکی از مورخین انگلیسی موسوم به بروگن (۱) معتقداست که منافع انگلستان در آنستکه توجه آلمان را از دریا منحرف نمـاید یعنی توسعه و بسط آلمان را بطرف اروپـای مرکزی متوجه سازد زیرا تحقق این امر بمراتب برای انگلیس سودمندتر است تـا آنکه آلمـان در صدد برآید بسیاست توسعه وتقویت قدرت بحری دست بزند. از طرف دیگر نبـاید فراموش نمود که دولت و حکومت ایتالیا همینکه تمایل فرانسه را بنزدیك شدن بایوگوسلاوی وانعقاد قرار داد اتحـاد بـا آن دولت ملاحظه میکنند دچـار عـدم رضایت خاصی میشوند زیـرا بـالطبع یوگوسلاوی رقیب ایتالیا در مسئله احراز قدرت در دریای آدریـاتیك میباشد. از نکات وملاحظات فوق بشرایط اساسی و اوضاع و احوالیکه در تحولات و تغییرات روابط سیاسی بین‌دول غالب ومغلوب درسنوات ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ تأثیر بسزائی خواهد داشته وقوف یافتیم. بدون‌شك نباید ازاهمیت‌تأثیرعوامل دیگری‌مانندسیاست روسیه شوروی‌چشم‌پوشید. البته درمطالعه‌وقایع وحوادث‌سیاسی بین‌سالهای ۱۹۳۹-۱۹۲۰ مشاهده میکنیم مسائل سیـاسی متعددی در اروپـا بوجود آمده است که بر حسب اصل تقدم و تأخر تاریخی عبارتند ازمسئله آلمان ـ مسئله روسیه شوروی ـ مسائل

Brogan (۱)

دول حوزه رودخانه دانوب ـ مسئله مدیترانه و بالاخره موضوع روابط دولتهای اروپا بادول خاور دور که در خارج از اروپاست ولیکن در این مقام فقط به‌بیان تطورات وتحولات مهمترین مسئله این زمان یعنی موضوع روابط فرانسه و آلمان و دولتهای بزرگ اروپا بعد ازصلح ورسای (۱۹۱۹–۱۹۲۰) و پس از این سنوات خواهیم پرداخت.

فصل سوم

مسئله آلمان بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰

مقدمتاً باید بخاطر آورد که بدون شك اهمیت موضوع آلمان از کلیه مسائلی که در اینزمان سیاستمداران قاره اروپا در صدد یافتن راه حلی برای آن بودند بیشتر است. در سالهای ۳۰-۱۹۲۰ مسئله اساسی برای آلمان آن بود که آیا دول فاتح و پیروز در جنك جهانی اول باجرای تام وتمام و کامل مقررات وموادیکه در قرارداد ورسای گنجانیده شده مبادرت نموده و آنها را بآلمان تحمیل خواهند کرد یاخیر واز این لحاظ مخصوصاً در بارهٔ اجرای موادمربوط بدوموضوع مهم شدت عمل بیشتری بکار میبرند که یکی مربوط بغرامات است چون دولت آلمان طبق ماده ۲۳۱ قرار داد ورسای متعهد شده که غرامات و خساراتیکه در نتیجه تجاوز و تهاجم آلمان به سایر دول وارد شده (چه خساراتیکه متوجه اشخاص شده و چه خسارات مربوط باموال)را بپردازد ودیگری مقررات مربوط بامنیت یعنی خلع سلاح آلمان واشغال ناحیه رنانی در مدت ۱۵ سال واز وضع نظامی بیرون آوردن همین ناحیه است که بیشتر مورد توجه آنها میباشد.

چنانچه در پیش باختصار گذشت در این باب بین سه دولت فاتح اروپا یعنی فرانسه وانگلیس وایطالیا اختلاف نظروجود دارد. البته ازدولت اتازونی وسیاستی که در مقابل قرار داد ورسای پیش گرفت چون بتفصیل بحث شد اشاره‌ای نمینمائیم. علل مخالفت دول معظم بخصوص در این مواضیع نیزدرفصل پیش بیان شد و بالنتیجه ملاحظه شد دولت فرانسه که بیش از دول دیگراز نزدیك ذینفع دراین مسائل ودرحل موضوع معضل آلمان است در وضع سختی قرار میگیرد زیرا منبعد نمیتواند بکمك وپشتیبانی دولیکه متفق وی در جنك جهانی اول بودند مستظهر باشد بالاخص که در بعضی موارد هم این دول نسبت بمنافع یا نظریات فرانسه روش کاملا خصمانه‌ای

در پیشگرفتندو تردید و ابهامی هم که در سیاست فرانسه در سالهای مورد بحث ملاحظه میشود بستگی بهمین موضوع دارد زیرا سیاستمداران فرانسه بین اعمال دو سیاست گرفتار تردید شده بودند یکی اجرای تمام وتمام وتحمیل کامل مواد و مقررات معاهده ورسای بآلمان مغلوب و دیگر آنکه سعی نمایند بوسیله امتیازاتی که در حق آلمان متدرجاً قائل میشوند روابط نزدیکتر و دوستانه تری با آلمان برقرار کنند. بطور کلی از نخستین روش سیاسی یعنی اجرای کامل مقررات معاهده صلح در باره آلمان تا ماه مه ۱۹۲٤ در سیاست فرانسه پیروی شده وپس از سال ۱۹۲٤ شق دوم یعنی سیاست سازش با آلمان را دولت فرانسه اختیار کرد و میتوان گفت تقریباً در تمام این دوران از آن پیروی کرده است. بنا بر این بجاست که در ابتدای این مقال بوقایع و حوادثی که در اولین مرحله این سیاست روی داده اشارهٔ بنمائیم.

مرحله اول سیاست فرانسه در آلمان (۱۹۲۰ - ۱۹۲٤)

بلافاصله پس از امضاء قرار داد ورسای (۲۸ ژوئن ۱۹۱۹) وتا مدت دو سال بعد از آن تاریخ یعنی تاماه‌مه ۱۹۲۱ بهر صورتیکه بود اتفاق‌نظر فرانسه وانگلیس وایطالیا در اینموضوع باقی و برقرار بود. بدون شك در اغلب موارد اختلاف و تباینی بین نظریات سه دولت مشهود میشود لیکن در مسائل اساسی سه دولت فاتح اتحاد نظر داشتند تا بعضی طرق حل این مسئله را بآلمان تحمیل کنند و آلمان هم خواه وناخواه مجبور بهتسلیم در مقابل این سیاست بوده است. بنابراین باید دراین مقام بدو جنبه جداگانه این‌سیاست یعنی آنکه مربوط بغرامات است وآنکه مربوط به خلع سلاح آلمان میباشد جدا جدا اشاره کنیم.

۱ - مسئله غرامات - در کنفرانس‌صلح‌در ۱۹۱۹ بین‌دول فرانسه وانگلیس و ایالات متحده آمریکای شمالی در باره موضوع غراماتیکه آلمان میبایست بمنظور جبران خساراتیکه در زمان جنك بسایر دول وارد کرده بود بپردازد اختلاف نظر شدیدی روی داد و بالاخره در کنفرانس صلح قرار شد تعیین و با تخمین مجموع

غراماتیکه آلمان باید بپردازد و میزان خساراتیکه بسایرین وارد آورده است بعهده سازمانیکه بموجب معاهدات صلح ایجاد شده یعنی (کمیسیون غرامات) که اعضایش از نمایندگان کلیه دول متفق بودند سپرده شود.

لیکن تعیین مبالغیکه آلمان باید بپردازد باعث مباحثات دور ودراز وطولانی گردید که از آخر ماه ژوئن ۱۹۱۹ تاماه مه ۱۹۲۱ ادامه پیدا کرد وعلل طولانی شدن این مذاکرات بقرار زیر بوده است:

نخستین اشکال وجود اختلاف نظر بین فرانسه وانگلستان بود زیرا فرانسه احتیاج آنی وفوری از نظر مالی واقتصادی باین غرامات داشت ومایل بود هر قدر بیشتر ممکن است غرامات‌را از آلمان وصول نماید ولی مسئولین امور عقیده عمومی و ملت فرانسه را بوجه صحیح وشایستهٔ در موضوع غرامات ارشاد و هدایت نکرده بودند زیرا وزیر مالیه وقت (۱۹۱۹) کلتز (۱) همه جا و همه وقت تکرار کرده بود که آلمان غرامات را خواهدپرداخت. بنا براین فرانسویان مشکلات عملی این امررا درك نکرده بودند. بقول عالم معروف اقتصادی کلسن مردم فرانسه میخواستند غرامات را نقداً از آلمان وبصورت وجوه دریافت کنند نه بشکل کالا و یاکار در صورتیکه پرداخت غرامات بصورت جنس عملی ترین روش پرداخت آن بود. انگلستان برخلاف فرانسه مایل نبود بارسنگین وطاقت فرسائی بردوش ملت آلمان گذارده شود ونظریات عالم اقتصادی معروف انگلیس کینز را هم در این باره در پیش دیدیم که موافق با این امر نبود زیرا مسئله‌ایکه بیشتر توجه سیاستمداران انگلیس را بخود جلب کرده است تجدید حیات ورونق تجارت بین‌المللی در اسرع اوقات ممکنه میباشد بنا براین انگلیسیها مایل‌اند که حتی‌الامکان مردم آلمان قدرت خرید خود را در بازار بین‌المللی حفظ نمایند واز دست ندهند. سیاست فرانسه مبنی بر این بود که تا حدود امکان تعیین مبلغ غرامات را بتأخیر بیاندازد تا کمیسیون غرامات قدرت پرداخت آلمان را در نظر بگیرد زیرا در صورتیکه بسرعت مبلغ

Klotz (۱)

غرامات را تعیین میکردند حکومت ومردم آلمان که تحت تاثیر شکست اخیر خویش بودند قدرت پرداخت کمتری داشتند، تا در دو یا سه سال دیگر. برعکس حکومت انگلیس مایل بود و دائماً تقاضا میکرد که هر چه زود تر قروض آلمان را بدول دیگر یعنی مبلغ غرامات را تعیین کنند و حتی معتقد بود قبل از خاتمه اقدامات کمیسیون غرامات باین عمل دست بزنند تا اگر ممکن باشد و حکومت آلمان قبول نماید غرامت بطور مقطوع تعیین شود بدون اینکه بطور تفصیل قدرت پرداخت آلمان مؤرد مطالعه قرار بگیرد و بنا براین ازاین لحاظ اختلاف نظر بین دو دولت فرانسه وانگلستان اولین اشکال مهم بشمار میرود.

لیکن اشکال دوم بمراتب مهمتر و خطرناکتر بود زیرا اختلاف راجع به تعیین طرق و روشهائی بود که برای پرداخت قروض آلمان بعنوان غرامات باید بکار برد واز این گذشته باید تعیین نمود چگونه حکومت آلمان (حتی در صورتیکه نیت پرداخت آنرا داشته باشد) میتواند مبالغی را که مدیون بدول فاتح است بآنها انتقال دهد زیرا این امر ممکن بود بچندین طریق تحقق پذیرد. بهر صورت روشهای پرداخت غرامات در گزارش جالب توجهیکه اطاق بازرگانی بین المللی کمی بعد از این تاریخ یعنی در ۱۹۲۵ منتشر نموده نشانداده شده است. اولین طریق ممکن آن بود که آلمان بکوشد تا صادرات خود را توسعه دهد ودر تمام بازار های جهان آنرا بفروش برساند وبدین طریق خواهد توانست مقادیر معتنابهی ارز خارجی بدست آورد واین اسعار خارجیرا در مقابل غراماتیکه مدیون است بدول متفق به پردازد. اصولا اینصورت ساده‌ترین روش پرداخت غرامات است ولی نباید فراموش نمود که در این حال آلمان فقط بمیزانی میتواند قروض خودرا بپردازد که صادراتش توسعه پیدا کرده باشد وبنا براین بمیزانی است که صنعت آلمان از حیث تهیه کالا قادر باشد باصنایع فرانسه وانگلیس در بازارهای جهان رقابت نماید.

روش دوم ـ آلمان ترتیبات ومقرراتی با طلبکاران خود تنظیم نماید و کالا و امتعه به آنها تحویل دهد یعنی پرداخت غرامات را بصورت جنسی انجامدهد

البته این روش حاوی مزایای بسیار است زیرا احتیاج بانتقال سرمـایه از کشوری بکشور دیگر ندارد ولی عیب آن اینستکه اگر فرانسه کالا وامتعه آلمانی‌را برای تجدید ساختمان و مرمت نواحی منهدم شده خود بکار برد بدون شك از این حیث یصنایع فرانسه لطمه ای عظیم خواهد خورد زیرا برای مرمت نواحی ویران شده کشور مردم فرانسه فعالیتی مبذول نخواهند داشت

روش سوم ـ آلمان برای پرداخت غرامات کار تحویل دهد از جمله طبق برنامه معینی عملیات مربوط بفوائد عامه را انجـامدهد بدینطریق که نه تنها کالا و ماشین بفرانسه بفرستد بلکه کار گر نیز بـدین نـواحی گسیل دارد با ین ترتیب که مثلا شر کتها و تأسیسات آلمانی موظف به تجدید ساختمان و مرمت نواحی شمالی و شرقی فرانسه و تجدید بنای خانه‌هائیکه بوسیله آلمانها در ضمن جنگ ویران شده است بشوند ولی البته این امر نتایجی دروضع کار گران فرانسه خواهد داشت زیرا که در مواقع عادی این عمل‌را آنها بایدانجام دهند.

بالاخره چهارمین وسیله و آخرین طریق اینستکه آلمان اوراق بهادار دولتی یا اوراق قرضه ای که بر اساس خطوط آهن آلمان تضمین شده باشد در بازارهای خارجی بفروش برساند. البته در نتیجه فروش این قبیل اوراق بهادار بوسیله دولت آلمان در بازار های خـارج اسعار خـارجی برای این کشور بدست خواهد آمد و آلمان این اسعار را بطلبکاران خود تحویل خواهد داد. تفاوت این روش با طریق اول آنستکه در این مورد دولت آلمان بوسیله انتشار این اوراق یك وام خصوصی از بانگهای خارجی میگیرد که جـای قرض دولت آلمـان را در مقابل دول متفق میگیرد. بطورخلاصه چهارمین روش پرداخت غرامات یعنی‌انتشار اوراق‌قرضه بوسیله حکومت آلمان باعث خواهدشد که ایندولت درمقابل بانکهای خارجی بجای اینکه در مقابل دول فرانسه و انگلیس بدهکار بگردد بدهکار شود در حقیقت در اوراق قرضه معامله‌ای صورت گرفته است.

البته متفقین برای قبول یکی از چهار طرق مذکور در فوق دچار تردید

شده‌اند زیرا در هر یك از این روشها مزایا ومعایبی وجود داشت . اما باید دید در عمل سیر وقایع وحوادث مربوط بپرداخت غرامات چگونه بوده است واین امر بچه نحو صورت تحقق بخود گرفت؟ حکومت فرانسه ودولت انگلستان مشترکاً وبنا بتقاضای دولت اخیر در ابتدا اقداماتی نمودند تا **بمبلغ مقطوعی** غرامتی را که آلمان باید بپردازد تعیین کنند. برای تعیین مبلغ غرامت **بطور مقطوع** کنفرانسهای متعددی بین نمایندگان فرانسه وانگلیس و ایتالیا و بلژیك منعقد شد مانند کنفرانس سان - رمو(۱) در آوریل ۱۹۲۰ و کنفرانس بولونی (۲) و کنفرانس بروکسل در ژوییه ۱۹۳۰ و اسپا(۳) . لیکن بطور کلی باید در نظر داشت که در اجرای این امر واقداماتی که برای تعیین مبلغ غرامات بطور مقطوع بعمل میاید این دول بمقصود نرسیدند ودر این راه دچار شکست وعدم موفقیت گردیدند زیرا حکومت آلمان مایل بقبول آن نبود وچون در قرار داد صلح گنجانیده شده بود که کمیسیون غرامات باید مجموع قروض آلمان بمتفقین یعنی غرامات راتعیین کند اگر فرانسه وانگلیس بعنوان مقطوع مبلغی را تعیین میکردند آلمان اجباری در قبول آن نداشت . بهر صورت اختلاف نظر بین دول متفق بسیار شدید بود چنانکه فرانسه وانگلیس از ارقامی بحث کرده وسپس قبول کرده‌اند که به ۲۰۰ میلیارد مارك طلا میرسد ولی آلمانها میگفتند که میتوانند فقط ۳۰ میلیارد مارك طلا بپردازند . بنا بر این در اینصورت ممکن نبود بسازشی برسند زیرا اختلاف بین ارقامیکه دوطرف پیشنهاد میکردند بسیار زیاد است و چون ترتیب پرداخت غرامات بطور مقطوع در عمل معلوم شد غیر ممکن است مجبور شدند همان روشی را اختیار کنند که قرار داد ورسای تعیین کرده بود یعنی غرامتی را که آلمان میتواند بپردازد تخمین بزنند و کمیسیون غرامات انجام این برنامه‌را بعهده گرفت وبالاخره تصمیم گرفت پس از مطالعات زیاد مجموع غراماتیرا که آلمان باید بپردازد به ۱۳۲ میلیارد مارك طلا تثبیت کند بشرط اینکه از این مبلغ بفرانسه ۵۲٪ بانگلیس ۲۲٪ بایتالیا ۱۲٪ وببلژیك ۸٪ برسد ولی در

(۱) San–Remo
(۲) Boulogne
(۳) Spa

عوض اگر سهم بلژیك از همه کمتر بود قرار شد در درجه اول غرامات باید باو پرداخت شود وسپس سایر دول متفق حصه های خود را دریافت نمایند.

در کنفرانس لندن که درماه مه ۱۹۲۱ منعقد شد کمیسیون غرامات بحکومت آلمان (طرح پرداختی) را که تنظیم کرده بود ارائه داد وبالاخره در ۱۹ مه ۱۹۲۱ تحت فشار وتهدید اشغال ناحیه روهر (منطقه رودرن) حکومت آلمان که در این بین ترمیم وکابینه شانسلیه جوزف ویرث(۱) تشکیل گردیده بود پرداخت غرامات را طبق طرحیکه کمیسیون غرامات تهیه کرده بود قبول نمود.

میتوان گفت همینکه دولت آلمان پرداخت غرامات را قبول کرد بدون شك دول متفق به نتیجه‌ای رسیده بودند ولی هنوز بنظر آنها نتیجه حاصله کافی نیست زیرا مخصوصاً در اینطرح معلوم نشده بود که آلمان این مبلغ غرامات را در چه مدتی باید بپردازد چون در متن این طرح اینطور مقرر شده که آلمان هر سال مبلغ معینی (۲ میلیارد) مارك طلا بپردازد باضافه مبلغ متغیری که شامل یکربع مجموع ارزش صادرات آلمان باشد در ۱۹۲۱ در موقع تهیه طرح پرداخت غرامات صادرات آلمان تقریباً به ٤ ملیارد مارك طلا در سال بالغ میشد در نتیجه غرامات متغیری که آلمان در هر سال باید بپردازد به یك میلیارد بالغ می گردید بنابراین مجموعاً سه میلیارد مارك طلا آلمان در هر سال مجبور بود بپردازد ولی در صورتیکه منبعد صادرات آلمان توسعه میبافت ممکن بود که از آلمان پرداخت مبلغ بیشتری را درخواست نمود اما این مطلب در طرح پرداختی پیش بینی نشده بود.

۲ - مسئله خلع سلاح آلمان- مسئله خلع سلاح آلمان باعث مشکلات بسیاری بین سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۱ گردید وآنهم بعلت اغتشاشات و انقلاباتی میباشد که در جریان این دوره در آلمان رویداده است وبعداً بتفصیل خواهیم دید. در این مقام باید در نظر داشت که طبق معاهده صلح ورسای نفرات ارتش آلمان باید حداکثر تا میزان یکصد هزار نفر تقلیل یابد وناحیه رنانی از وضع نظامی خارج شود. یعنی آلمان در ساحل چپ رودخانه رن ودریك منطقه‌ایکه بعرض ۵۰ کیلومتر

Josephe Virth (۱)

در ساحل راست آن رودخانه واقع است حق نخواهد داشت حتی بعنوان موقت قوای مسلح نگاهدارد.

اما از نظر میزان قوای تحت السلاح بواسطه اغتشاشات و انقلاباتیکه دراین کشور روی میداد دولت آلمان مایل بود هر چه بیشتر ممکن است قوائی زیر پرچم نگاهدارد ودر آخر سال ۱۹۱۹ حد اقل در ارتش آلمان ۳۵۰ هزار نفر سرباز و چهل هزار افسر وجود داشتکه در ژوئن ۱۹۲۰ فقط بدویست هزار تقلیل یافته است در صورتیکه قرار داد صلح بیکصد هزار نفر میزان آن را تعیین نموده بود ولی بالاخص باید در نظر داشتکه درخارج ازقوای منظم ومسلح دراینکشور تجمعاتی منضم وملحق بارتش وجود داشت که بعضی از آنها قانوناً بوجود آمده بودند وپاره‌ای دیگر علیرغم قانون وبر خلاف آن میباشد. دستجات منضم بارتش که وجود قانونی داشتند معروف به (زیشرهایت پولیزای) (۱) یعنی پلیس تأمینات و دارای سازمان نظامی بود و ازحیث تسلیحات تشابه با ارتش داشت. دیگر (فولکسوهرن) (۲) یاگارد سیویل وبالاخره (آین‌وهنردوهرن) (۳) یعنی گارد مردم ولی همانطوری که ذکر شد دستجاتی هم موجود بودند که غیر قانونی هستند مانند قوای آزاد یا چریك که بدون رضایت حکومت آلمان تشکیل شده است و بوسیله بعضی افسران بوجود آمده است. البته این‌قوای آزاد هنوز بتعداد زیادی نرسیده‌اند یعنی از چندین هزار نفر (شاید در حدود ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر) تجاوز نکرده اند ولی همه افراد مصمم وبا اراده وبعضی اوقات فوق العاده متعصب میباشند.

دول متفق از اول ماه دسامبر ۱۹۱۹ تقاضای انحلال کلیه دستجات ملحق بارتش آلمان را خواه قانونی و خواه غیر قانونی نمودند لیکن حکومت آلمان این موضوع را بدرازا کشانید و مدت یکسال این روش مماطله وتسامح را ادامه داد و فقط در ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱ همینکه متفقین اتمام حجتی بدولت آلمان فرستادند ودستور انحلال‌فوری کلیه دستجات ملحق بارتش آلمان‌را دادند بناچار دولت آلمان

Sicherheit Polizei (۱)
Wolks Wehren (۲)
Einwohnerd Wehren (۳)

تصمیم بانحلال آنها گرفت.

از طرف دیگر مسئله منطقه رودرن که باید خلع سلاح گردد یعنی ازصورت نظامی خارج بشود نیز درماه مارس ۱۹۲۰ لازم بود حل شود ولی بمناسبت نهضت شورش طلبان و انقلابی که در روهر پیش آمد و آنهم از شهر دورتموند سر چشمه گرفت دولت آلمان تصمیم گرفت که این شورش را که کمونیست‌ها بر پا نموده بودند بوسیله اعزام چندین رژیمان ارتش منظم آلمان که بناحیهٔ رن یعنی بمنطقهٔ که ازصورت نظامی خارج شده بود گسیل داشت منکوب کند. البته طبق معاهده ورسای دولت آلمان حق فرستادن ارتش بآن منطقه را نداشت ولی حکومت آلمان اظهار کرد که این بار فرس ماژور یعنی مورد فوق العاده ایست وخود را محق بفرستادن ارتش بدین ناحیه نشان داد. دولت فرانسه هم بحکومت آلمان اطلاع داد اگر این قوا بفوریت از منطقه رن خارج نشود فرانسه مجازاتهائی در مقابل این عمل آلمان در نظر گرفته واجرا خواهد نمودودولت آلمان هم جوابداد برای ما غیر ممکن است که این قوا را از این منطقه بطلبیم زیرا بر شدت خطر شورش کمونیستها که در ناحیه روهر در حال حاضر وجود دارد افزوده شده و سرانجام آنها پیروز خواهند شد و ضمناً این شورش به بقیه کشور آلمان هم سرایت خواهد کرد. دراین اوضاع دولت فرانسه در ٦ آوریل ۱۹۲۰ شهرهای **فرانکفورت** و **دارمشتاد** رابوسیله ۲۰ هزار نفر قوای فرانسوی اشغال کرد و اظهار نمود که این قوا بمحض آنکه ارتش آلمان شهر های روهر را که اشغال کرده اند تخلیه کنند آنان نیز این منطقه را ترک خواهند گفت.

البته این حادثه بزودی خاتمه یافت یعنی از ۷ آوریل قوای آلمان شهر اسن را در روهر اشغال و دستجات مسلح کمونیستهارا منکوب کردند. بنا براین همینکه این نهضت انقلابی شکست خورد دولت آلمان هم کمی بعد قوای خودرا عقب کشید و قوای فرانسه هم که این منطقه را اشغال کرده بودند بلا فاصله از اینقسمت خاك آلمان حرکت کردند و بفرانسه مراجعت نمودند. پس سر انجام فشاریکه بوسیله متفقین بر آلمان وارد شد منتج بدو نتیجه گردید: یکی تصویب قانون ۲۲ مارس

۱۹۲۱ که آنهم از طرف دولت آلمان وضع و تصویب شد و نفرات ارتش و افراد زیرسلاح رابه ۹۶ هزارسرباز و ٤ هزارافسر تعیین نمود که بایدازبین افراد داوطلب (برای مدت ۱۲ سال‌برای کسانیکه سربازمیخواهند بشوند و۲٤ سال برای افسران) انتخاب گردد. علیرغم‌چنین‌قوانینی که‌بتصویب مجلس رایشتاخ رسید دستجات مسلح غیرقانونی بازهم باقی‌ماندند وهمچنین دستجات نظامی آزاد که بشکل دستجات مخفی بسر میبردند و انبار اسلحه را نگاهداری میکردند ولی تعداد این افراد زیاد نبود.

لیکن مسئله‌ای که برای دول متفق مهمتر وخطرناکتر بود اینستکه ارتش جدید آلمان که طبق قانون ۲۳ مارس۱۹۲۱ به‌یکصد هزارونفر محدود شده بود در اثرابتکاررئیس آن ژنرال فن سیکت (۱) چنان سازمانی‌یافت که بسهولت میتوانست در راه تجدید حیات آرتش بزرگتری در آتیه بکار رود بعبارت دیگر ۹۶ هزار سربازی که افراداین ارتش‌راتشکیل میدادند درنتیجه‌اینکه طبق‌برنامه‌های‌تکمیلی تعلیم‌یافته بودند تاآن‌درجه معلومات نظامی رافراگرفته‌اند (چه نظری وچه عملی) که حتی سرباز ساده میتوانست بلافاصله در آن واحد در ارتش‌آتی آلمان مقام گروهبانی و یا درجه داران را احراز نماید و همان وظائف را ببهترین وجهی‌انجام دهد. شخص ژنرال فن‌سیکت هم دریادداشتهای خود چنین نگاشته که (ارتش‌جدید آلمان (رایشوهر) را بجای آنکه بصورتی باشد که از مزدوران تشکیل شده است بصورت آرتشی درآورده که همه از رؤسا و فرماندهانند). بنابراین از این لحاظ در آتیه خطری وجود خواهد داشت ولی البته در خاتمه سال ۱۹۲۱ این خطر آنی نیست بلکه بسیار مستبعد و دور است زیرا در اینزمان درآلمان کمیسیون نظارت بین‌المتفقین مشغول فعالیت است وکارخانه‌ها و سربازخانه‌ها را بازدید میکند. اما این کمیسیون نظارت نمیتوانست همه نقاط را بازدید کند و فقط وجود آن در آلمان یکنوع تضمین اساسی برای آینده بود. بالاخره درماه مه ۱۹۲۱ آلمان‌مجبورشد

فوق را بآلمان قبولانیدند .

☆☆☆

لیکن بین ماههای مه ۱۹۲۱ ومه ۱۹۲٤ مرحله تـازه‌ای در مسئله روابط آلمان با متفقین پیش آمد. زیرا دولت آلمان در پائیز ۱۹۲۱ اعلام نمود که قادر بپرداخت غرامات نیست . دولت انگلستان هم نظر دولت آلمان را در عمل تصدیق نمود و در نتیجه بین سیاست فرانسه و سیاست انگلستان اختلاف نظرشدیدی پیش آمد .

حال باید دید علت اتخاذ چنین تصمیمی از طرف دولت آلمان مبنی برچه‌عواملی بوده است ؟ چنانکه دیدیم دولت آلمان دردهم ماه مه ۱۹۲۱؛ طرح پرداختی را که کمیسیون غرامات تهیه کرده بود قبول نمود و عملاهم درآخرماه ۱۹۲۱ يك‌میلیارد مارك پرداخت کرد ولی همینکه‌قرارشد میلیاردثانوی رابپردازداولیاء آندولت اظهار کردند آلمان قدرت پرداخت آنرا ندارد زیرا میگفتند دسترسی بـه اسعار خارجی لازم برای این مقصود ندارند چون پول کشور یعنی مارك آلمانی دستخوش تنزل شدیدی شده بلکه میتوان گفت نسبت بپول کشورهای دیگر دچار تورم و سقوط گردیده‌است. بعلاوه حکومت آلمان‌مدعی بود که‌درقدرت‌پرداخت‌مردم کشوربواسطه وضعی که در مسئله سیلزی علیاپیش آمده کاهش راه یافته‌است. حقیقت این‌موضوع آنستکه در نتیجه مراجعه بآراء عمومی در مسئله سیلزی علیا در ۲۱ مارس ۱۹۲۱ اکثریت زیادی از مردم آن به نفع دولت آلمان و باقی ماندن در آنکشور رای داده بودند معهذا همچنان دولت لهستان الحاق قسمتی از سیلزی علیا راخواهان بود وبالاخره هم دراین راه موفق شد وقسمتی ازحوزه‌ذغال سنك سلیزی راکه‌اکثریت ساکنین آن لهستانی بودند بخود ملحق نمود .

دولت فرانسه که ادعای آلمان را در مورد اشکال تهیه اسعار خارجی مـوجه میدانست درصدد برآمد که برای پرداخت غرامات آلمان طریق دیگری را در پیش گیرد یعنی بجای تحویل اسعارخارجی تحویل جنس رابعنوان غرامات تقاضا و قبول نماید و بدینطریق ازراه‌تحویل‌ماشین آلات وذغال‌سنك و کالا فعالیت آلمان مصروف تجدید ساختمان و مرمت صنایع نواحی منهدم شده فرانسه گردد . این امر صورت

تحقق بخود گرفت و در تاریخ ۶ و ۷ اکتبر ۱۹۲۱ بموجب قرارداد ویسبادن که در آلمان منعقد شد و وزرای آلمان و فرانسه راتنو (۱) و لوشر (۲) که هر دو از ارباب صنایع بزرگ بودند آنرا امضا کردند این امر عملی شد اما متأسفانه قرارداد راتنو لوشر که در این زمان نتایج نیکوئی برای فرانسه ممکن بود داشته باشد بلافاصله بمرحله اجرا در نیامد زیرا حکومت انگلیس با آن مخالف میبود. در انگلستان فکر میکردند که با این قرار داد مزایای فرانسه نسبت بمزایائی که بانگلستان ممکن است برسد بسیار زیاد خواهد بود و بهمین مناسبت مدت چندین ماه مباحثات زیادی در این باره صورت گرفت و در این فاصله دولت آلمان در ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱ رسماً اعلام نمود که تقاضای مهلت (۳) از طلب کاران خود مینماید بعبارة اخری تقاضای تعویق پرداخت های خود را بعنوان غرامات میکند.

حکومت انگلستان فوراً باتقاضای مهلت دادن بآلمان موافقت نمود و در چنین وضعی باید دید سیاستمداران فرانسه چه طریقی را در پیش گرفتند ؟ آنها متدرجاً در دوراه مختلف قدم گذاردند بدینمعنی که بدوا یعنی از اواخر سال ۱۹۲۱ که ریاست وزراء ایندولت با آریستید بریان بود دولت فرانسه سعی کرد که طریق سازشی هم با انگلیس و هم با آلمان در پیش گیرد و بعداً یعنی پس از سقوط بریان در ژانویه ۱۹۲۲ و تشکیل دولت جدیدی بوسیله ریمن پوانکاره سیاستمداران فرانسه بطرف فکر اجرای مجازات در مورد آلمان متمایل شدند. اما در بهار سال ۱۹۲۱ یعنی درزمان کابینه بریان ابتدا حکومت فرانسه اعلام نمود که تاب تحمل عدم تمکین و مقاومت آلمان را در مقابل اجرای قرارداد ندارد و در صورت احتیاج و لزوم بوسائل شدیدی برای مجبور کردن این دولت برعایت اجرای این مواد دست خواهد زد ولی اولیاء فرانسه متدرجاً تغییر رفتار دارند چنانکه در اکتبر ۱۹۲۱ در نطقی که در شهر (سن نازر) بریان ایراد کرد اشاره بامکان سازشی بین فرانسه و آلمان نمود زیرا بریان معتقد بود که سیاست اجرای مجازات در باره آلمان که هدف آن تحمیل اجرای

Rathenau (۱)
Loucheur (۲)
Moratoire(۳)

کامل قرارداد ورسای بوسیله زور یا تهدید باینکشور باشد به نتیجه‌ای نخواهد رسید مگر آنکه منجر بعدم وجود اتحاد و بروز اختلاف مابین فرانسه و انگلیس گردد بخصوص که نیمی از مردم جهان مخالف اعمال این سیاست در آلمان بودند بعبارت دیگر آریستید بریان میگفت چون عقاید عقاید عمومی انگلیس و عقاید عمومی دنیا بطور کلی فرانسه را درراه اجرای پرداخت تام وتمام غرامات بوسیله آلمان سرزنش مینماید بنابراین لازم است که امتیازاتی درباره آلمان منظور گردد و از ۱۸ تا ۲۱ اکتبر ۱۹۲۱ بحث شدیدی در پارلمان فرانسه برسراین مسئلهٔ درگرفت و نظر بریان دراین جمله خلاصه میشود: آیافرانسه مایل است تاخطر قطع روابط بادولت انگلیس برای اجرای تام وتمام غرامات پیش رود ؟

حکومت انگلستان در فکر این است که بیش از تاب و توان آلمان ویرا مجبور بپرداخت غرامات نکنندودر تجسس است که چگونه تقاضای استمهال دولت آلمان را بفرانسه بقبولاند للوید جرج نخست وزیر انگلیس تصور کرد اگر چنانچه از نظر سیاسی تضمیناتی برای فرانسه قائل شود جلب نظر فرانسه را نسبت بقبول سیاست انگلیس درمورد آلمان خواهد نمود. البته بخاطر داریم که حکومت فرانسه در ۱۹۱۹ تقاضای امضای پیمانی رادر باره ضمانت از سرحدات خود از دول اتازونی و انگلیس نموده بود ولی بـا آنکه تقاضای او مورد قبول این دول قرار گرفت لیکن پیمان تضمین سرحدات فرانسه چون مورد تصویب مجلس اتـازونی واقع نشد انگلیس‌هم ازآن روی برتافت اما سیاست للوید جرج در اینزمان مبنی براین است که پیشنهاد امضاء قرار دادی مبنی بر ضمانت فرانسه را بوسیله انگلیس بنماید در مقابل فرانسه هم بعضی مزایـا در مسئله غرامات برای آلمان قائل شود بدون شك اصرار وورزیدن حکومت انگلیس دراین مسئله بستگی با تمایلات اساسی انگلیسهادرباره آلمان دارد که میخواهندحتی‌الامکان زود تراین کشوررا درجریان فعالیت عمومی اقتصاد اروپا وارد نمایند .

بریان بمذاکرات با دولت انگلیس تن در داد و بدین مناسبت کنفرانسی در کان (۱) (در جنوب فرانسه) ازهمان شروع مـاه ژانویه ۱۹۲۲ بین سیاستمداران

(۱) Cannes

دو دولت انعقاد یافت و در آن مذاکرات بتاریخ ٤ ژانویه ۱۹۲۲ حکومت انگلیس پیشنهاد امضای قرار داد اتحادی را بین فرانسه وانگلیس کرد واضافه نمود که این اتحاد در مورد حمله بدون بهانه آلمان بفرانسه قابل اعتبار خواهد بود ولی از قبول هر گونه مسئولیتی در باره مسائل اروپای مرکزی واروپای شرقی خود-داری نمود. از طرف دیگر همین حکومت پیشنهاد اجتماع نمایندگان کلیه دول اروپائی حتی دولت روسیه را دریك کنفرانس اقتصادی در این سال برای مطالعه درباره ترمیم وتقویت بنیه اقتصادی ومالی قاره اروپا نمود. اماالبته واضح بود که درصورت انعقاد کنفرانس بین المللی مزبور چون برای مطالعه در موضوع تجدید سازمان وتقویت بنیه اقتصادی اروپا میباشد خواه ناخواه مسئله مطالعه در غراماتیکه آلمان باید بپردازد نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت و بالنتیجه فرانسه مجبور خواهد شد از قسمت مهمی از غرامات صرفنظر بنماید و حال آنکه چنانکه گذشت طبق طرح پرداختیکه کمیسیون مأمور این کار در ۱۹۲۱ تهیه نموده بود بنا بود مبالغ زیادتری غرامات بوسیله آلمان بفرانسه پرداخت شود.

در ۸ ژانویه ۱۹۲۲ آریستید بریان پیشنهادانعقاد کنفرانس اقتصادی بین المللی را قبول نمود واصولا فکر انعقاد پیمان اتحاد فرانسه و انگلیس را نیز قبول کرد مشروط باینکه این اتحاد فقط در مورد حمله آلمان بفرانسه عمل نکند بلکه در مورد حمله آلمان علیه یکی از متفقین فرانسه در اروپای مرکزی و یا در اروپای شرقی نیز بمرحله عمل در آید یعنی حداقل بریان مایل بود که در چنین صورتی انگلیس قول دهد که بافرانسه مشورت خواهد نمود.

لیکن در همانموقعیکه امکان انعقاد قرار داد موضوع بحث بین فرانسه و انگلیس واحتمال استقرار اتحاد و اتفاق بیشتری بین دو دولت میرفت ناگهان از پاریس اعتراضاتی باین مذاکرات شد ومخصوصاً این اعتراض ازطرف رئیس جمهور وقت فرانسه آلکساندر میلران(۱) صورت گرفته بود. شورای وزیران فرانسه بدون حضور آریستید بریان (که در اینوقت درشهر کان بود) تشکیل شد وتصمیم گرفت که هیچگونه امتیازاتی فرانسه در مورد غرامات بآلمان نخواهد داد مگر اینکه

A. Millerand (۱)

در مقابل وثائق یاگروئی یـا تضمیناتی بفرانسه داده شود. از طرف دیگر شورای وزیران فرانسه تصمیم گرفت در صورتیکه این مذاکرات منتهی بـانعقاد قرار دادی بین‌فرانسه وانگلیس گردد واین‌پیمان طلیعه قرار دادهای دیگری باشد که در آن آلمان مجـاز بمجـادله وبحث در شرایط قرار داد ورسای بشود در این حال دولت فرانسه آنرا نخواهد پذیرفت، بعبارة اخری سیاست انگلستان متمایل بآن شده بود که آلمان را فوراً درجامعه ملل اروپائی وارد بکند ونه تنها از نظر اقتصادی‌بلکه از جهات سیاسی نیز آلمان از این امتیـاز متمتع وبر خور دار گردد وحـال آنکه شورای وزیران فرانسه کاملا بااینموضوع مخالف است.

همینکه بریان از طرز تفکر وزرای عضو شورای وزیران فرانسه مستحضر گردید بدون فوت وقت تقاضای در یافت پاسخ فوری باین سئوال خود نمود کـه‌آیـا **مذاکرات باانگلیسها را قطع کند یاخیر؟** ودر جـواب او رئیس جمهور فرانسه پاسخداد که‌حکومت فرانسه مسئولیت‌قطع مذاکرات باانگلیسها رابگردن میگیرد.

در این شرایط بریان فوراً بپاریس بر گشت وبحث شدیدی بین او ووزراء کابینه در هیئت‌وزیران در گرفت، وهمچنین گفتگوها وبحث شدیدتردیگری بین نخست‌وزیر ورئیس جمهور فرانسه پیش آمد وبالاخره در همان شب مراجعتش بپاریس بریـان تصمیم باستعفاء گرفت بدون اینکه در این باره رأئی در مجلس فرانسه گرفته شود.

بریان میگفت که به‌بعضی همکاران خود اعتمادندارد وضمناً رئیس جمهور نیزاعتماد واطمینان لازم را بدو ندارد وبنا بر این حس میکند که فاقد اختیارات وقدرت‌لازم برای بخاتمه رسانیدن مذاکرات سیاسی با انگلیس بطور موفقیت آمیزی میباشد.

رئیس‌جمهورفرانسه هم پس از استعفاء بریان از ریمون پوانکاره که رئیس کمیسیون امور خـارجه سنا بود و خویشرا مخـالف اعطای هر گونه امتیـاز ومزیتی در مسئله غرامات بآلمـان نشانداده بود برای قبول پست نخست وزیری استمداد نمود وکابینه ریمون پوانکاره هم به انعقـاد پیمـانیکه انگلیس پیشنهـاد نموده بود تن در نداد و مذاکرات قطع شد.

پس از شکست مذاکرات وعدم موفقیت در طرح چنین قرار داد اتحـادی

لازم بود معلوم شود که سیاست فرانسه چه جهتی رااختیار خواهد کرد؛ دولت آلمان همچنان میگفت که پرداخت غرامات برای او غیر ممکن است و بنا بر این تقاضای مهلتی لااقل برای مدت سه سال نمود لیکن پوانکاره در یادداشتی که در ۳۰ ماه ژوئیه ۱۹۲۲ بحکومت انگلیس تسلیم کرد باطلاع آندولت رسانید که فقط بشرطی برای آلمان در مسئله غرامات مهلت قائل خواهد شد که معادن ناحیه روهر بعنوان وثیقه به متفقین سپرده شود.

بنا بر این در سیاست فرانسه از همین زمان فکر اشغال ناحیه روهر در مخیله اولیاء امور خطور کرده و علت آنکه پوانکاره چنین پیشنهادی را میکند بعقیده او بستگی داشتن آن بدو دلیل زیر میباشد: اولا در دست گرفتن معادن روهر بمنزلهٔ بدست آوردن وسیلهٔ برای وارد آوردن فشاری بآلمان است زیرا آلمان در ادارهٔ حیات اقتصای خویش پس از آن بچنان مشکلاتی بر خواهد خورد که بدون شك بفعالیتی روز افزون دست خواهد زد تا قرار داد ورسای اجرا شود. پس آلمان که از ۱۹۱۹ به بعد سوءنیت خود را تا سر حد امکان برای پرداخت قروض خویش یعنی غرامات نشانداده است منبعد مجبور بکوششی در راه پرداخت آن خواهد شد.

دلیل دوم آنستکه تصرف معادن روهر بوسیله فرانسه باعث نیل بمقصود یعنی در دست داشتن وسیله ای برای پرداخت غرامات آلمان خواهد شد زیرا در صورت تصرف این معادن توسط متفقین استخراج آن نیز امکان پیدا میکند بعبارة اخری وثیقه ای که فرانسه در دست خواهد گرفت وثیقه ای تولید کننده و مثمره خواهد بود.

بعضی از نویسندگان سیاسی و مورخین فرانسوی از جمله وایل ری نال(۱) در کتاب ذیقیمتی که در باره این مسئله تحت عنوان (سیاست فرانسه در باره غرامات) نگاشته اظهار عقیده میکند که بین ایندو دلیل که پوانکاره برای توجیه سیاست خود میآورد تضادی موجود است و حال آنکه اگر با دقت و امعان نظری در آن بنگریم بنظر میآید که چنین مطلبی وجود ندارد بلکه در حقیقت این دو

(۱) Weill-Raynal

مراحل مختلف یك عمل و اقدام سیاسی است بدینمعنی که اول شروع باشغال ناحیه روهر خواهند کرد بامید آنکه برای استخلاص از اشغال روهر که مهمترین ناحیه صنعتی ومعدنی آلمان میباشد دولت آلمان غرامات را خواهد پرداخت واگرمشاهده نمودند که آلمان بازهم حاضر بپرداخت غرامات نمیشود وثیقه را دردست نگاه خواهند داشت وشروع به بهره برداری ازاین وثیقه و سودبرداشتن از آن خواهندنمود.

لیکن انگلیس اعتراضات شدیدی باین طرح پوانکاره نمودوپس ازمذاکرات دراز وبحث‌های طولانی در کنفرانسی که در ابتدای ماه ژانویه ۱۹۲۳ در پاریس صورت گرفت هیئت وزراء انگلیس چنین اظهار عقیده نمود که سیاستی که هدف آن اشغال ناحیه روهر میباشد مخرب رونق حیات اقتصادی اروپا خواهد بود. لیکن پوانکاره با وجود نظریکه کابینه انگلیس در اینمورد رسماً اعلام نموده بود تغییری در تصمیم واراده حکومت فرانسه ودر سیاست فرانسه نداد وروز **۹ ژانویه ۱۹۲۳** متحداً با حکومت بلژیك تصمیم خود را در باره فرستادن یك کمیسیون نظارت که همراه آن قوای مسلح فرانسه میباشد بحوزه معدنی روهر اعلام نمود.

وبدینطریق در **۱۱ ژانویه ۱۹۲۳** قوای فرانسه شهر صنعتی مهم اسن و در روزهای بعد کلیه حوزه معدنی روهر را اشغال کردند. البته دولت آلمان بر اینعمل اعتراض شدیدی نمود ویاد داشتی دراین زمینه بکلیه دولتهای متفق فرستاد و در آن نوشت که فرانسه حق اشغال ناحیه روهررا ندارد وهدف سیاست فرانسه در حقیقت آنستکه برای همیشه این ناحیه راتصرف نماید.

مسئله‌ایکه در اینوقت پیش آمده این بود که آیا فرانسه سیاست پوانکاره رابالتمام اجرا خواهد کرد یعنی ادامه بسیاست دردست گرفتن چنین (وثیقه تولیدی) خواهد داد یا خیر؟ لیکن برای اینکه از این وثیقه بهره برداری شود لازم بود که فعالیت اقتصادی منطقه روهر کما فی‌السابق ادامه پیدا کند البته تحت نظارت دولت فرانسه در صورتیکه دولت آلمان دستور (مقاومت منفی) را داده بود یعنی بکلیه کارمندان آلمانی که در ناحیه روهر بودند دستور داد که دست ازکار خود بکشند ودر همین موقع بکلیه کارمندان و کارگران خطوط وراه آهن آلمان فرمان داد که

اعتصاب بنمایند و کار گران معادن روهر باید دست از کار بکشند.

در این اوضاع و احوال فعالیت اقتصادی در روهر فلج شد و حکومت فرانسه در مدت چند روز درموقعیت سخت وبوضع بسیار مشکلی دچار شد زیرا انتظار چنین عکس العمل واتخاذ این تصمیم را از طرف دولت آلمان نداشت. ولی براین بحران بدینطریق پیروز شد که سازمانی برای ادارات ودستگاههای تولید کننده روهر ایجادنمود یعنی کارمندان و کار گران فرانسوی وبلژیکی رابرای براه انداختن خطوط و راه آهن بروهر فرستاد وحتی از فرانسه کار گران معادن فرانسوی را به آلمان فرستاد وهمینکه معدنچیان آلمانی ملاحظه کردند که معدنچیان فرانسوی بجای آنان مشغول کار میشوند بسیاری از آنها مجدداً بکار شروع کردند.

بنا براین شروع به بهره برداری ازمعادن روهر وارسال زغالیکه ازآنجا استخراج میشد بفرانسه امکان پذیرفت. اما باید در نظر گرفت که مقاومت آلمان همچنان جنبه آرام ومنفی خود راحفظ نکرد بلکه در چند نقطه مقاومتهای شدیدی از طرف آلمانها صورت گرفت واز جمله اقدام بخرابکاری در خطوط آهن آلمان که فرانسویها شروع باستفاده از آن کرده بودند نمودند ویکی از عاملین این خرابکاری که موسوم به شلاگتر(۱) بود وبکمك بمب یك قطار نظامی را منفجر نموده بود دستگیر و بوسیله قوای فرانسه تیر باران شد و بعداً از این نوع اقدامات دیگر چیزی مشاهده نشد.

بدین ترتیب در روهر بین فرانسه وآلمان مبارزه اقتصادی درگرفته بود. حکومت فرانسه کارمندان آلمانیرا که از ادامه خدمت در ادارات و بنگاههای خود امتناع داشتند از روهر بیرون میکرد و زمامداران فرانسوی برای اداره خطوط وراه آهن آلمان کار گران فرانسوی و بلژیکی را بخدمت گماشته وجانشین آلمان ها نمودند وبالاخره تصمیم گرفتند که بین ناحیه روهر وبقیه اراضی آلمان خط گمرکی بر قرار کنند.

در نتیجه برای خارج کردن کالا وامتعه‌ای که در این منطقه یعنی در روهر

---

(۱) Schlageter

ساخته‌شده است بایددارای اجازه کتبی مقامات فرانسوی وبلژیکی بودپس ملاحظه می‌شود که بدینطریق ممکن نبود ذغال سنگ این منطقه بطرف دیگر نواحی آلمان فرستاده شود مگر با اجازه مقامات اشغال کننده بعبارة اخری روز بروز دولت فرانسه میتوانست فعالیت اقتصادی را در کلیه نقاط آلمان متوقف وفلج سازد. ازطرف دیگر دولت آلمان در صدد اتخاذ تصمیمات شدیدی برای مقاومت درمقابل اقدامات فرانسه بر آمد از جمله به‌بانك دولتی آلمان دستور داد که بدستگاهها و بنگاههای صنعتی ومعدنی روهر کمك ومساعدت های مالی بنماید تا ارباب صنایع آلمان بتوانند مزدبکار گران خودبپردازندو کار گران‌هم کار نکنند ولی دراینصورت (رایش بانك) یعنی بانك دولتی مجبور است مقادیر زیادی اسکناس (مارك) چاپ وانتشار بدهد تا بتواند پول در دست صنعتگران آلمانی بگذارد وبدینطریق آنها بتوانند مزدی بکار گران خود بدهند بدون اینکه در مقابل هیچگونه ما بازائی وجود داشته باشد.

دراین‌مبارزه اقتصادی که چندین ماه طول کشید آلمان بالاخره مغلوب گردید ولی ارباب صنایع مقتدر وبزرك روهر مخصوصاً هو گواشتین(۱) شش هفته پس‌از ورود فرانسویان بروهر این مطلب را پیش بینی نموده بودند زیرا پی برده بودند که هر چه این مبارزه بیشتر طول بکشد قدرت مقاومت آلمان کمتر خواهد شد و مقامات دولتی این کشور هم‌از۲۳اوت باین‌مطلب بخوبی‌وقوف‌پیدا کرده‌بودندزیرا ملاحظه کردند عموم مردم نواحی که بوسیله فرانسه و بلژیك اشغال‌شده روحیه‌خود را کاملاً باخته‌اندزیراکار گران آلمانی که از کار دست کشیده بودند حتی در صورتیکه قسمتی از مزد آنها پرداخت میشد از بیکاری خسته شده وبجان آمده بودند. بعلاوه‌مخصوصاً دولت آلمان مجبور به تعهد مخارج بسیار سنگین و عظیمی شده بود تا از صنایع روهر تقویت کند واین مخارج وهزینه‌های عظیم باعث سقوط مارك شده واین سقوط وتنزل مارك بوضع وحشت آوری ادامه پیدا کرد چنانکه روزی که قوای فرانسه وارد شهر اسن شد یعنی روز ۱۱ ژانویه ۱۹۲۳ ارزش‌دلار

Hugo Stinnes (۱)

به ۱۰٤۲۵ مارك كاغذى بالغ ميشد ودر آخر ماه مه دلار به ۷۵ هزارمارك رسيد ودر ابتداى ماه سپتامبر به ۳۳ مليون مـارك و در ۲۷ آنمـاه به ۱٤۲ مليون مارك رسيد (۱) بعبارة اخرى پول آلمان منبعد داراى ارزشى نبود و در اين تاريخ است كه كارمندان دولت آلمان براى گرفتن حقوق خود مجبور بودندچمدانى همراه خود بياورندتا دسته هاى اسكناسى راكه چند ساعت بعد قريب يكربع از ارزش يا نيمى از قدرت خريد خود را ازدست ميداد اخذ وبمنزل برسانند.

در اينوقت دولت آلمان پى برد كه ادامه مقـاومت در روهر غير ممكن است بنا بر ايى بفكر سازش ومذاكراتى با دولت فرانسه ازروز ۳ سپتامبرببعد افتاد.دولت فرانسه هم در جواب اظهار نمود تا موقعيكه حكومت آلمان دستور پايان مقـاومت منفى را ندهد مذاكراتى صورت نخواهد گرفت. مدت‌سه هفته دولت آلمان درصدد تحصيل تضمينـاتى بر آمد زيرا بالاخص مـايـل بود فرانسه قول بدهد كه در صدد تصرف روهر يا ناحيه رنانى نميباشد.

اما پوانكاره هم هيچگونه تغييرى در نظر وتصميم خودنداد بدينمعنيكه گفت مذاكرات فقط پس از ترك مقاومت آرام كه بوسيله آلمـان بايد داده شود شروع خواهد شد ولاغيرو بالاخره در ۲٦ سپتامبر حكومت آلمان خاتمه مقاومت منفى را اعلام وسر تسليم فرود آورد.

پس از اين پيروزى بنظر ميرسيد كه مسئله روهر در طريق حقيقى خود سير ميكند بعبارة اخرى همه منتظر اين بودند كه پوانكاره شرايط خويش را معين كند وبدولت آلمان اطلاع بدهد ولى پوانكاره شروع به مذاكراتى بـا اربـاب صنـايع آلمان در ناحيه روهر نمود نه با دولت آلمان واين مذاكرات بالاخره‌در ۲۳ نوامبر منجر بانعقاد قرار دادى بين هو گواشتين (يعنى بزرگترين زعيم صنعتى روهر) بنام سنديكاى كارفرمايان وحكومت فرانسه گرديد و بكمك اين قرار داد فرانسه منبعد ميتوانست از منطقه روهر ازنظر اقتصادى بهره بردارى كند.

---

(۱) يك دلار در ۱۹۱٤ بارزش ٤ مـارك ودر اوت ۱۹۲۳ معادل ٤٦۲۰٤۵۵ مارك ودر دسامبر معادل ٤ تريليون و ۲۰۰ ميليارد مارك بوده است

حال بـایـد دیـد چه شد که هو گواشتین راضی بانعقاد قرار دادی بـا دولت فرانسه شد؟ شاید مهمترین علت آن وقایعی بود که در اینروز هـا در ناحیه رنـانی اتفاق افتاد یعنی در همین زمان است که تحت ریـاست دکتر درتن (۱) یك نهضت خود مختاری و تجزیه طلبی در قریب بیست شهر ناحیه رن مانند اکسلاشاپل و آخن وویزبادن و کبلنتز وغیره بوجود آمد ودر ۲۳ اکتبر ۱۹۲۳ منتهی بـاعلام ایجـاد دولت خود مختار رنانی گردید والبته چنین امری برای آتیه کشور آلمـان حـادثه فوق العاده خطرناکی بشمار میرفت. در حقیقت این نهضت در نتیجه فعـالیت اقلیتی بوجود آمده‌بود و آتیه موفقیت آمیزی ممکن نبود داشته باشد مگر آنکه مقامات فرانسوی‌اشغال کننده منطقه روهر ودست کم بعضی از این مقامات همانطوریکه‌در عمـل مشهود شد از این نهضت تقویت و پشتیبانی مینمودند. بهر صورت این نهضت بسیاری از اربـاب صنـایع منطقه روهر را متوحش نمود و بفکر انداخت که بهر قیمتی شده باید بدان خاتمه داد و بدین منظور بـاید سازشی با دولت فرانسه نمود.

بطور کلی اشغال ناحیه روهر به پیروزی فرانسه منجر گردید زیرا نه تنهـا حکومت آلمان بلکه ارباب صنایع مهم آلمانی ناحیه روهر هم در مقابل تصمیمات دولت فرانسه تسلیم شدند واین‌امر یعنی تسلیم‌شدن زعمای صنعتی روهر بهماندرجه اهمیت داشت که تسلیم شدن دولت آلمـان معـذلك نتـایجی بر این پیروزی مترتب نگردید وبرای فهم این موضوع باید دیـد مقصود وهدف فرانسه از اشغـال منطقه روهر چه بوده است؟ هدف نهائی آندولت مجبور کردن آلمان بپرداخت غرامات بود لیکن اشغال روهر بـاعث این شد که پرداخت غرامـات بمراتب مشکلتر شود زیر انتیجه اشغال روهر سقوط سریع وبیسابقه پول آلمان بود. بدون شك حکومت فرانسه روهر را در دست داشت و میتوانست از این وثیقه بهره برداری کند زیـرا اکنون‌ارباب صنـایع آلمان شکست‌خورده بودند لیکن چنین‌بنظر میرسد که اگر پوانکاره جرأت اعمال وپیروی از این سیاست را تاحدود بیشتری بخود اجازه نداده است ازترس قهر وقطع دوستی بادولت انگلیس بوده.

---

(۱) Dr. J.A. Dorten برای تفصیل بیشتر رجـوع شود بکتـاب دکتر دور تن بـاسم فاجعه رنانی صفحه ۱۸۹–۱۳۰

زیرا حکومت انگلیس که از همان ابتدای اشغال منطقه روهر مخالفت خود را با این امر بشدت اعلام نموده ولی درضمن گفته بود که جلوگیری از این عمل نمیکند از تمام فرصتهای مناسب برای خاتمه دادن باین حادثه استفاده میکند چنانکه درماه اوت ۱۹۲۳ پیشنهادی مبنی بر کسب اطلاع و استفاده از عقاید محافل بین المللی تنظیم مینماید تا قدرت پرداخت آلمان را معین کند و این نظر مورد تصویب و تصدیق ایالات متحده آمریکا نیز قرار گرفت و ملاحظه شد که پوانکاره هم در ۳۰ نوامبر ۱۹۲۳ یعنی ۸ روز پس از پیروزی در روهر لزوم این تحقیق و استفسار بین المللی را تصدیق و قبول کرده است و حال آنکه این اقدام راه حل مسئله غرامات را بکف زعمای مالی انگلیس انگلیس و آمریکا میسپرد .

فصل چهارم

مرحله دوم حل مسئله آلمان

۱۹۲۴-۱۹۳۰

ازماه مه ۱۹۲۴ در روابط فرانسه و آلمان مرحله تازه‌ای شروع شد بدینطریق که درتاریخ ماه مه ۱۹۲۴ انتخابات فرانسه شروع شد وبلوك چپ معروف **بكارتل** دراین انتخابات پیروز گردید وسقوط کابینه پوانکاره را موجب شد و بالنتیجه با ایجاد عوامل تازه جهت تازه‌ای هم‌اولیاء سیاست فرانسه درروابط خودباآلمان اختیار نمودند یعنی **آریستد بریان** درفرانسه و **گوستاواشترزمن** در آلمان چه درسیاست فرانسه وچه درسیاست آلمان فصل جدیدی را باز کردند.

باید در نظر داشت که باستثناء زمان کوتاهی آریستید بریان تقریباً علی‌الدوام بین سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۲ در فرانسه پست وزارت امورخارجه را بعهده داشته است. علاوه براین کاریر سیاسی بریان بسیاردرخشان بوده زیرا چندین مرتبه پست ریاست وزرائی فرانسه را اشغال نموده بود ودروقایع سیاسی‌اولین سالهای نخستین جنگ‌جهانی (۱۹۱۴/۱۹۱۸) نقش مهمی‌را ایفاء نموده است. اما آنچه دراین مقام برای ما مهم وبا ارزش‌میباشد روحیه وطرزتفکر بریان درباره مسئله‌آلمان‌از۱۹۲۵ ببعد میباشد. ولی متأسفانه بوسیله مطالعه وبررسی اسناد متقن ومعتبر نمیتوان باین طرز روحیه پی برد وآنرا شناخت، زیرا شخص بریان در این باره بسیار کم چیز نوشته وفقط بوسیله خاطرات شهودیکه طرز عمل اورا ازنزدیك مشاهده میکردند وخاطرات خود را برشته تحریر درآورده‌اند بآن پی میبریم.

ازاین‌اسناد وخاطرات چنین برمیآید که‌اولا بریان ازادامه‌اجرای‌موادقرارداد ورسای مأیوس‌شده بود بعبارت بهترمیگوید بعقیده‌اوغیرممکن است که اشغال‌ساحل چپ رودخانه رن را برای مدت مدیدی‌ادامه داد. وهمچنین میگفت نمیتوان آلمانرا

مجبور بپرداخت غرامات بیشتری نمود. ازطرف دیگر بریان مأیوس شده بود که مواد قرارداد مربوط بخلع سلاح آلمان را برای مدت بیشتری بتوان اجرا کرد. درنتیجه بریان معتقد شده‌است که ممکن نیست بیش ازاین و برای مدت بیشتری آلمان را درحال ضعف و ناتوانی نگاهداشت. عللی که بریان را دراین عقیده استوار کرده بود اختلاف وعدم‌وجوداتحادواتفاق بین‌متفقین جنگ‌اول جهانی بود زیرا هرفشار وهرتحمیلی که بآلمان ازطرف فرانسه یا دولت دیگری وارد میشد باعث مخالفت انگلستان میگردید ولی بریان براین عقیده بود که فرانسه بتنهائی قادر باعمال این سیاست نیست. ازطرف دیگر او بخوبی پی برده بود که عقاید عمومی مردم جهان بطور کلی موافق با الغاء هر گونه دستگاه نظارتی در زندگی اقتصادی آلمان است ومایل بورود این کشور درجریان معاوضات بین‌المللی میباشد. بالنتیجه بعقیده بریان چون فرانسه نمیتواند ازایجاد دوباره آلمان قوی ومقتدری جلوگیری کند آیا بهتر آن نیست که با آلمان سازش نماید ونهضت ورستاخیز آلمان را بطرف صلح وصفا هدایت وارشاد کند؟

بنابراین بعقیده بریان بایدسیاست همکاری بین‌فرانسه وآلمان‌رادرپیش گرفت وهدف نهائی این سیاست باید مبتنی برتغییردادن طرز تفکرمردم آلمان‌باشد. دراین زمینه بریان هم‌عقیده با افکارمردی که همکارصمیمی او بین سالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۲۵ بوده یعنی فیلیپ برتلو(۱) میباشدکه دراینموقع مجدداً پست منشی کل وزارت امورخارجه فرانسه را اشغال نموده است. ازفیلیپ برتلو کاغذی دردست است که به بریان درماه ژانویه ۱۹۲۲ نگاشته وموضوع اساسی درآن نامه اینست که چون آلمان هفتاد ملیون نفوس وفرانسه ٤٠ ملیون جمعیت دارد بنابراین خواه وناخواه دربیست‌یادرپنجاه‌سال‌بعدبطورحتم فرانسه درنبرد شکست خواهد خورد. پس‌هدف سیاست‌فرانسه‌باید‌پشتیبانی وتقویت‌جمهوری آلمان‌باشدتاآینده‌دولت‌مخالف‌وخصم‌هرگونه جنگ وانتقامجوئی گردد. درحقیقت اساس وپایه دستگاه سیاسی فرانسه درمورد آلمان براعمال‌سیاست سازش با اینکشور باید استوارباشد تابتوان‌عقاید عمومی‌ملت

Philipe Berthelot (۱)

آلمان را کم کم متوجه این امر نمود که از فکر انتقام و کینه‌جوئی بیافتد.

بدون شك اعمال این سیاست منطبق برطرز تفکر وروحیه بریان بوده زیرا این مرد در تمام عمر شخص سازش‌طلبی بوده است چنانکه درابتدای کاریرسیاسی خود درسال ۱۹۰۶ درمسئله‌اجرای قانون تفکیك کلیسا از دولت ودین ازسیاست این‌روح سازش‌طلبی خودرا نشان‌داد. ازطرف دیگر بریان کاملا معتقدشده بود که نگاهداری صلح و آرامش دراروپا ارزش کوشش وفعالیت‌دراین‌راه را دارد. علاوه براین‌باید درنظر گرفت که سیاست بریان باتمایلات اکثریت عقایدعمومی فرانسویان که‌دردوره جنگ جهانی اول فداکاری بزرگی نموده وقبل ازهرچیز بآرامش وامنیت احتیاج دارند کاملا تطبیق میکرد.

اما درباره شخصیت گوستاواشترزمن که در دوران اشغال ناحیه روهر درماه اوت ۱۹۲۳ وزیرامور خارجه آلمان شد باید درنظر داشت که ازهمان ابتدای امر خودرا طرفدارتعقیب ازسیاست اجرای تعهدات ورسای نشان داد وازاین‌حیث واقعاً برای او ارزش بزرگی‌باید قائل گردید زیرا سوابق‌سیاسی او نشان‌میدهد که وابسته بحزب ارباب صنایع بزرگ یعنی حزب ملیون آلمان که در اوت ۱۹۲۳ طرفدار سیاست مقاومت درمقابل فرانسه‌اند میباشد. لیکن باید دید هدف اشترزمن دراعمال چنین سیاستی چه میباشد؛ هدف اشترزمن دراینراه تحصیل بعضی امتیازات‌ومزایائی است که درنامه‌ای که بولیعهد سابق‌پروس (کرونپرینز)(۱) بتاریخ ۷سپتامبر۱۹۲۵ نگاشته است اشاره کرده (۲). دراین نامه اشترزمن میگوید که سیاست آلمان درآینده باید سه‌هدف را تعقیب کند: هدف اول راه حلی برای مسئله ناحیه رن باید جستجو کند واراضی میهن را از اشغال دشمن آزاد نماید وسواحل چپ رن را ازاشغال متفقین قبل‌از۱۵ سال معهودی که قرارداد ورسای معین‌نموده بیرون آورد.

Krönprinz (۱)

(۲) برای‌تفصیل بیشتری‌رجوع شود بکتاب تاریخ‌روابط سیاسی‌از۱۹۱۹ تاامروز تألیف دورسل صفحه ۹۹–۱۰۰ و کتاب سراوستن چمبرلن تحت عنوان Au fil des années صفحه ۵۱و کتاب‌روابط روسیه‌وآلمان(۱۹۱۹–۱۹۳۹) تألیف Carrوازهمه مهمترباید بیادداشت‌های اشترزمن‌مراجعه شود.

هدف دوم باید تأمین حمایت آلمانیهائی را که در خارج از مرز و حدود و ثغور آلمان زندگی میکنند بنماید زیرا بعقیده او ده تا ۱۲ ملیون آلمانی در خارج از مرزهای آلمان وجود دارد (البته این عدد تا حدی اغراق است). برای وصول باین مقصود باید آلمان وارد مجمع اتفاق ملل بشود زیرا در صورت حضور آلمان در شورای جامعه ملل است که برای مساعدت باقلیتهای آلمانی که در خارج هستند عمل مؤثر و مفیدی انجام خواهد داد. بالاخره سومین هدف آنستکه آلمان باید بتواند در مرزهای خود تغییراتی بدهد یعنی راههائی برای حل مسئله دانتزیك و دالان لهستان پیدا کند و بعداً هم طریق حلی برای الحاق اطریش باآلمان بیندیشد.

سپس برسبیل نتیجه اشترزمن در نامه معروف خود میگوید: بهرصورت باید آنهائی که درصدد خفه کردن ما هستند دست ازاینکار بردارند (البته مقصود از خفه کنندگان دولت فرانسه است). وراه نیل باین هدف بعقیده اشترزمن الهام گرفتن وتعقیب وپیروی ازهمان سیاستی است که مترنیخ در ۱۸۰۹ یعنی پس ازشکستهائی که ناپلئون اول باطریش داد درپیش گرفت (اشترزمن دراین متن کلمه فیناسیرن یا فیناسه(۱) را استعمال میکند که بمعنای بسیاست خدعه آمیزی دست زدن واز تصمیمات مهم خودداری کردن است). مورخین ازهمین کلمه فیناسه استفاده کرده واشترزمن را مورد شماتت قرارداده‌اند ولی باید درنظر داشت که اشترزمن میداند که بکسی نامه مینویسد که خصم سیاست اجرای مقررات ورسای است بنابراین بالطبع باستدلالی متوسل میشود که بتوان اورا قانع ومجاب کرد.

بطور خلاصه سیاست اشترزمن مبنی براینست که بتدریج تجدید نظر درمعاهده ورسای را درمقابل اجرای مواد همین قرارداد بوسیله آلمان عملی کند والبته این مطلب نباید بذهن مستبعد وغریب آید زیرا باین نکته مهم زعمای حزب پوپولیست آلمان سابقاً (از ۱۹۱۹ ببعد) اشاره نموده بودند. حال باید دید مراحل مختلف اجرای این سیاست چه بوده وتحولی که دراین سیاست سازش که ازطرفی بریان وازطرف دیگر اشترزمن طرفدار اعمال آن میباشند روی داده کدام بوده است؟

Finasser (۱)

بطور خلاصه در این سیاست سازش دومرحلـه میتوان تشخیص و تمیزداد : مرحله اول که منطبق برسالهای ۲۵-۱۹۲۴ است و مرحله دوم که شامل سنوات ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ میشود و بنابراین بایدمشخصات هریك ازاین دومرحله ووقایع وحوادث مهمی که در آن سالهاروی داده تشریح نمود .

مرحله اول سالهای ۱۹۲۴- ۱۹۲۵

برای اینکه مطالعه دقیقی ازحوادث ووقایع اساسی آن دوره بنمایم قبلا باید در نظرداشت که دراین سنوات دوواقعه مهم روی داده است یکـی آنکه حکومت آلمان قبول نمود غرامات راکه ازسال ۱۹۲۲ ببعد پرداخت آن معلق مانده بود مجدداً بپردازد وازطرف دیگراولیای دولت آلمان ازفرانسه خواهش میکنند که قراردادی باآن دولت منعقد نماید و این قرارداد است که پس ازانعقاد باسم قرار داد لوکارنو معروف گردید .

۱- **پرداخت مجدد غرامات** - پس‌ازآنکه بمقاومت منفی در ناحیـه روهر خاتمه داده شده حکومت آلمان بشرحی که در فصل سابق گذشت قبول کرد کـه به پرداخت قروض خویش تحت‌عنوان غرامات مجدداً ادامه‌دهد. حکومت فرانسه که در آنموقع در رأس آن پوانکاره قرار داشت نیزقبول کرد که کمیسیونی مرکب از کارشناسان بین‌المللی برای مطالعه درقدرت پرداخت آلمان تشکیل شود و دراین کمیته نقش اساسی بوسیله یکنفرخبره و کارشناس امریکائی باسم دویس(۱) اعمال شد. طرح پرداخت جدیدی که تهیه‌شد رسما بوسیله‌حکومت آلمان در ۱۶ اوت ۱۹۲۴ قبول گردید. طبق‌این طرح که‌معروف به طرح دویس شدآلمان متعهدگردید که بدون فاتح اقساط سالیانهٔ بپردازد که درسال اول مبلغ آن به یك میلیارد مارك طلاو سپس متدرجاً زیاد میشد تابه دومیلیاردونیم‌مارك طلا درسال پنجم میرسید ولی تعداد اقساط سالیانه تعیین نشده بود .

---

(۱) Dawes

البته طبق طرح دویس قرار شده بود که اقساط سالیانه پس از سال پنجم نیز باید پرداخت شود ولی مبلغی که آلمان باید پس از سال پنجم بپردازد تعیین نشده بود بعلاوه معین هم ننموده بودند که تاچه مدتی غرامات را آلمان باید بپردازد. نکته دوم آن بود که در طرح دویس وثائقی برای پرداخت غرامات در نظر گرفته بودند یعنی خطوط آهن آلمان وصنایع این کشور را برهن نزد متفقین گذارده بودند. این اموال مرهونه و وثائق اداره امور مربوط باوراق بهادار قابل استهلاك را تضمین میکند. بالاخره آخرین نکته‌ای که باید در نظر داشت آنستکه در طرح دویس قرارشده بود برای آنکه آلمان بتواند طبق مواد بالا غرامات را بپردازد از خارجه استقراضی بمبلغ ۸۰۰ میلیون مارك طلا بنماید. عملا هم این وام خارجی مبالغیرا که آلمان باید درطی **سال اول** بپردازد تقریباً بطور کامل جبران میکرد. پس مشخصات طرح جدید پرداخت غرامات بقرارزیراست:

اولا- مبلغ سالیانه‌ای که آلمان باید بپردازد نسبت بطرح پرداختی که درماه مه ۱۹۲۱ تعیین شده کمتراست زیرا در ۱۹۲۱ قسط سالیانه‌ای که آلمان باید بپردازد لااقل سه میلیارد مارك طلا بوده درصورتیکه در ۱۹۲٤ حداکثر بدومیلیارد و نیم میرسید.

ثانیاً- مجموع مبلغی که آلمان بعنوان غرامات باید بپردازد تعیین نشده بود زیرا تعداد اقساط سالیانه معین نگردیده بالنتیجه طرح دویس بمنزله موافقتنامه موقتی میباشد زیرا بدیهی است که پس از پنجسال مجدداً کارشناسان باید مجتمع شوند و تصمیم بگیرند ولی اگر این عدم ثباتی را نیز که در آینده در طرح پرداخت غرامات وجود دارد در نظر بگیریم حقیقت امر آن میشود که دولت فرانسه بوسیله قبول طرح دویس ازمقدار اعتبار خود و قرضی که آلمان باید بپردازد یکباره میکاست و اگر خوش بین ترین پیش بینی ها را در نظر میگرفتند و بحساب میآوردند و فرض میکردند که طرح دویس تامدت ۶۰ سال اجرا خواهدشد دراینصورت بفرانسه بازهم (۳۰٪) **کمتر از آنچه طرح پرداخت غرامات ماه مه ۱۹۲۱ مقرر کرده بود میرسید.**

البته برای اینکه بتفصیل دراینباب که از مسائل مهم پس از جنك جهانی اول است

بمطالعه بپردازیم باید بکتاب وایل - رینال(۱)تحت عنوان (فرانسه ومسئله‌غرامات) مراجعه نمود که در آن مؤلف یکرشته محاسباتی نموده تا ارزش کلیه طرحهای پرداخت غراماتی را که متدرجاً درجریان مباحثات و مذاکرات درباره غرامات تهیه شده نشان بدهد.

لیکن باید در نظر داشت که نسبت به طرح دویس در آلمان مخالفت زیاد و شدیدی بعمل آمده است از جمله میلیون آلمان کوشش خود را درمخالفت با تصویب این طرح بخوبی نشان دادند. اما اشترزمن هم لزوم قبول واجرای طرح دویس را بآنان گوشزد نمود زیرامیگفت برای اینکه آلمان بتوانداز دول خارجی اعتباراتی کسب بکند وخارجیان مخصوصاً امریکائیها وانگلیسها اعطأوامی را بآلمان قبول نمایند باید آلمان لااقل حسن نیت خود را برای پرداخت قروض خود یعنی غرامات نشان بدهد چون دراین صورت نه‌تنهاآنها هشتصد میلیون مارك طلائی را که‌طرح دویس تعیین نموده بلکه مبالغ فوق‌العاده بیشتری را برای رفع احتیاجات صنایع آلمان (نه دولت آلمان) بشکل وام خواهند پرداخت. بهمین‌مناسبت بالاخره طرح دویس ازطرف رایشتاخ آلمان تصویب گردید ونتیجه این عمل تخلیه ناحیه روهر بوسیله قوای فرانسه شد.

طرح دویس درمدت پنج سالی که بوسیله کارشناسان تعیین شده بود بخوبی اجراشد وآلمان دراین مدت قسمتی از غرامات خود را پرداخت ولی البته پرداخت غرامات بکمك سرمایه های خارجی که بشکل وام بآلمان اعطا میشد عملی گردیده است. زیرا سرمایه داران آمریکائی وانگلیسی حساب میکردند که چون آلمان در دوران جنك جهانی اول بهیچوجه دچارخرابیهائی نشده وبالنتیجه صنایع این دولت دست نخورده باقی مانده بنابراین از نظر اقتصادی میتواند بسرعت توسعه ورونق خود را بدست بیاورد بشرط اینکه بدو کمك بشود و سرمایه داران انگلیسی و آمریکائی‌هم‌مقادیرزیادی‌سرمایه دردسترس‌دولت آلمان‌قراردادند.فرانسواپونسه(۲)

---

(۱) Weill – Reynal   (۲) François Poncet

سفیر فرانسه در برلن در کتابی که تحت عنوان (غرامات و آلمان) نگاشته به سی میلیارد مارك طلا مجموع سرمایه ایرا که در مدت پنجسال اجرای طرح دویس سرمایه داران خارجی بینگاهها و مؤسسات آلمانی پرداخته‌اند تخمین میزند و بعلت کمکی که بدینطریق باقتصاد این کشور شد دولت آلمان اشکالی برای پرداخت غرامات در پیش نداشت.

بنابراین تا اجرای طرح دیگری معروف بطرح (یانگ) در ۱۷ مه ۱۹۳۰ عمل شد. طبق محاسبات دقیق و یا تخمینی که کمیسیون غرامات زده مجموع مبالغی که آلمان قبل از اجرای طرح دویس پرداخته بده میلیارد دویست ملیون مارك طلا بالغ گردیده که ٤ میلیارد ودویست میلیون آن بشکل جنس پرداخت شد. مبالغی هم که طبق طرح دویس پرداخته شده به ۷ میلیارد و ۱۷۰ میلیون مارك طلا رسید پس مجموعاً مبلغ پرداختی در اینمدت به ۱۷ میلیارد وسیصد وهفتاد میلیون مارك طلا بالغ گردیده است.

باارسال جنس مخصوصاً توسعه قابل توجهی دراقتصاد فرانسه پیداشد. البته اولیای صنایع فرانسه همینکه مشاهده کردند که بصنایع آلمان از طرف فرانسه سفارشاتی برای ساختن کشتی و قطار راه آهن داده شد اعتراض شدیدی نمودند. اما بواسطه اجرای برنامه عملیات ساختمانی مهمی در فرانسه و در مستعمرات آندولت اولیاء این کشور آتیه درخشانی رابرای ادامه این نوع فعالیتها پیش بینی نموده و وعده میدادند و بدین طریق برای فرانسه میسر شد وسایلی که بدون آلمان ایجاد و تهیه آن غیرممکن بود بدست آورد: ازجمله بوسیله ماشینها و دستگاههائی که آلمانها بفرانسه دادند سد معروف کمبز (۱) درمسیر رودخانه رن که متعلق بفرانسه است ساخته شد.

۲- دومین واقعه مهم انعقاد قرارداد **لوکارنو** است. چون موافقتنامه موقتی درباره مسئله غرامات و اجرای طرح دویس افق بین المللی را روشن نموده بود بنابراین بنظر سیاستمداران دودولت امکان داشت که شالوده قراردادی را بریزند که بالاخص علل ایجاد جنگرا ازبین ببرد واشترزمن ازاین طرز تفکر وروحیه مخصوص که دربین

1- Kembs

مردم دو کشور بوجود آمده بود خواست بنفع سیاست آلمان استفاده کند زیرا حقیقت امر اینست که هیچگونه افکار صلح طلبانه‌ای بخودی خود در مخیله او وجود نداشت بلکه قبل از هر امری منافع آلمان را در نظر میگرفت.

برای نخستین بار اندیشه وفکر مذاکره برای انعقاد قرارداد لوکارنو در مخیله سفیر انگلیس در برلن لرددابرنن(۲) خطور کرد. لرددابرنن از آن نوع سیاستمداران انگلیسی بود که معتقداند هرچه زودتر آلمان را باید در جریان ومسیر کلی سیاست اقتصادی اروپا گذاشت. البته او مخالف بااشغال ناحیه روهر بوسیله دولت فرانسه و همینطور خصم هرگونه سیاست اجرای مجازات در مورد آلمان بود بلکه معتقد است درصورتیکه در جنگ جهانی اول متفقین بعضی گذشتهامینمودند امکان اجرای قانونی معاهده ورسای را از آلمان میتوانستند انتظار داشته باشند. کلیه این عقاید و بسیاری دیگر را لرددابرنن در یادداشتهای شخصی (باصطلاح روزنامه خاطراتش) ثبت نموده وهم اوست که در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۴ به اشترزمن تلفن نمود که با اقدام شخصی وی در افق بین المللی بیکبار ممکن است صلح وصفائی حکمفرما شود بعبارة اخری آلمان از فرانسه تقاضای انعقاد قرارداد عدم تجاوزی را بنماید.

سیاستمدار نامی آلمان اشترزمن از این اندیشه استفاده نمود ولی آنرا با وسعت نظر بیشتری یعنی در درجه اول اهمیت تلقی کرده و بکار برده است. بدین معنی که در ۹ فوریه ۱۹۲۵ حکومت آلمان بدولت فرانسه یادداشتی فرستاد که در آن چنین میگفت: بسیار منطقی بنظر میرسد که دولت فرانسه تمایل بتأمین امنیت مردم و کشور خود داشته باشد. بنابراین دولت آلمان پیشنهاد میکند که با فرانسه وانگلیس وایتالیا تعهد مشترکی را بگردن بگیرد که بموجب آن درمدت زمانی که طبق قرارداد باید معین شود برای تصفیه مسائل فیمابین از توسل بجنگ خودداری نمایند. بعلاوه دولت آلمان پیشنهاد انعقاد قراردادی را مینماید تا بطور قطعی حفظ وضع موجود درمنطقه رن تضمین شود بعبارة اخری بوسیله انعقاد چنین قراردادی هردو طرف متعهد شوند که مرزهائی را که قرارداد ورسای تعیین نموده وهمچنین خلع سلاح

2– Dabernon

واز وضع نظامی خارج شدن اراضی رنان را طبق این معاهده که اشترزمن آنرا پیمان امنیت نام گذاشته بود محترم بشمارند.

حال باید بکمك اسناد ومدارك موجود پی بطرز تفکرو روحیه اشترزمن در اقدام باین امر برد.

اولا ـ هدف اشترزمن آنستکه از انعقاد قرار دادی که بسیار امکان داشت بتنهائی بین دولتین فرانسه و انگلیس صورت بگیرد جلو گیری کند زیرا چنانکه گذشت تحقق پذیرفتن این امر در موقع افتتاح کنفرانس کان بسیار قریب الوقوع بود وچه بسا ممکن بود که در آتیه دور یا نزدیکی مجدداً باین اقدام دولتین متوسل شوند وحال آنکه بعقیده اشترزمن دولت آلمان منافع زیادی درجلو گیری از انعقاد چنین میثاقی بین فرانسه وانگلیس دارد.

ثانیاً ـ اشترزمن تصمیم دارد که از امکان بدرازا کشانیدن اشغال ناحیه روهر جلو گیری کند تا فرانسه در آتیه بدین حربه متوسل نشود. ودر حقیقت او میخواست این قدرت را از فرانسه سلب نماید. قرارداد ورسای مقرر داشته بود که درصورتیکه آلمان مواد قرارداد را اجرا نماید مدت پانزده سال نواحی رنانی تحت اشغال قوای متفقین بماند وحال آنکه برای فرانسه بخوبی ممکن بود که درموقع مقتضی ثابت کند که آلمان باجرای کامل مواد قرارداد تن در نداده وبالنتیجه باشغال ناحیه رنانی ادامه داده شود.

ثالثاً ـ اشترزمن مایل است که دائماً مجمع اتفاق ملل نظارت در اراضی رنانی بنماید تا بدینوسیله سیاست فرانسه دراین قسمت از آلمان فلج شود واز تکرار وقایعی که سابقاً در روهر صورت گرفت وبتفصیل بیان شد جلو گیری بعمل آمده باشد. اینها هستند مزایائی که اشترزمن از انعقاد قرارداد امنیت انتظار دارد بدست آورد. بعلاوه باید درنظر گرفت که او این میثاق را فقط مربوط بحدود غربی آلمان میکند و بنابراین دولت آلمان آزادی عمل خود را حفظ خواهد نمود تا بوسائل آرام تغییراتی در مرزهای شرقی خود بدهد، یعنی مرزهائی که با لهستان وبا چکسلواکی دارد.

البته حکومت فرانسه هم بخوبی از احساسات وطرز تفکرو روحیه اشترزمن

دراقدام باین عمل با خبر بود واگر موافقت با فکر انعقاد چنین قرارداد امنیتی نموده بعلت آنست که قبل از هر چیز مایل بتحصیل یك نوع تضمین بین المللی میباشد که بهنگام کنفرانس کان خواسته بود آنرا بوسیله انگلستان تحصیل کند.

ولی چنانکه گذشت این اقدام دچار شکست وعدم موفقیت شده بود. اما مسئله‌ای که بمراتب بیشتر باعث تشویش خاطر سیاستمداران فرانسوی گردیده بود مسئله مرزهای شرقی آلمان است زیرا امضاء قراردادی باآلمان از طرف دولت فرانسه که منطبق برمرزهای غربی آلمان شود وآزادی عمل را برای مرزهای شرقی این دولت باقی بگذارد برای فرانسویان غیرممکن جلوه مینمود وهمین موضوع راا ولیای امور فرانسه در جوابی که در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۲۵ بیادداشت دولت آلمان دادند گنجانیدند. در جوابی که فرانسه بیادداشت آلمان داد نوشته شده بود که حکومت فرانسه حاضر برای مذاکره با دولت آلمان درباره وسائل تحکیم صلح میباشدمشروط باینکه دولت فرانسه‌هم بتواند تضمینی بدولت لهستان درمقابل آلمان بدهد. پس از وصول جواب فرانسه بنظرمیرسد که عقاید عمومی آلمان دچارشك وتردید بزرگی شده باشدچنانکه‌در کلیه‌مطبوعات متعلق به‌احزاب‌دست‌راست‌شدیداً بمذاکراتی که با فرانسه شروع‌شده‌بود حمله گردید بدین‌معنی که ملیون آلمان‌اشترزمن را در پیشنهاد امضا کردن چنین‌میثاق امنیتی بافرانسه‌شماتت میکنند زیرا میگویند نتیجه‌این‌قرارداد واگذار کردن آلزاس ولرن بطورقطع و برای همیشه‌بفرانسه است. محافل سیاسی دیگر آلمان هم بیم دارند که انعقاد قرارداد امنیتی با فرانسه شاید باعث‌مغشوش‌شدن روابط سیاسی آلمان وروسیه انقلابی شود.

جواب اشترزمن درمقابل این انتقادات در گزارشی که در تاریخ ۱۷ ماه ژوئیه ۱۹۲۵ بکمیسیون امور خارجه رایشتاخ تسلیم نمود ملاحظه میشود. دراین گزارش اشترزمن‌اشاره باین‌موضوع‌میکند که اساساً آلمان احتیاج بسازش وتحصیل‌موافقت از کشورهای‌صاحب سرمایه‌داردزیرا درصورت‌عدم توافق‌با کشورهائی که‌بدواعتبار میدهند آلمان‌مجدداً دچاریك بحران‌عظیم‌اقتصادی خواهدشد. از طرف دیگرمیگوید بهیچوجه پولی برای‌تأمین اعتبارفعالیتها وعملیاتیکه درجریان است بدست نخواهیم

آورد و حال آنکه انعقاد قرارداد امنیتی با فرانسه تأثیر بسیار نیکوئی در عقاید مردم اتازونی امریکا خواهد نمود واشترزمن مخصوصاً طالب تحصیل چنین رضایت خاطری است زیرا میگوید بدینطریق آلمان دلایلی بر حسن نیت خود بدنیا نشان داده ودر نتیجه سیل سرمایه‌های آمریکائی بآلمان روی خواهد آورد. دریادداشتهای روزانه یا ژورنال خود، اشترزمن دراین تاریخ چنین مینویسد: «یك تروست یا شرکتی که مرکب ازسرمایه‌دارهای انگلیسی و آمریکائی و آلمانی میباشد درشرف تشکیل است لیکن تشکیل آن بالطبع بستگی با انعقاد قرارداد امنیت موضوع بحث دارد و در حال حاضر آلمان احتیاج مبرمی بمیلیارد ها دارد». درحقیقت چنین بنظر میرسد که استدلال اقتصادی درتعیین خط مشی سیاسی که حکومت آلمان درپیش میگیرد اهمیت بسزائی داشته است یعنی اگر آلمان پیشنهاد انعقاد قرارداد امنیتی بفرانسه مینماید بعلت آنست که این قرارداد وسیله اطمینان بخشی برای سرمایه‌داران انگلیسی و آمریکائی است و آلمان احتیاج فوری بکمك ومساعدت آنان دارد. بهمین جهت است که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۵ حکومت آلمان یادداشتی بدولت فرانسه فرستاد ودر آن اعلام نمود که شروع مذاکرات را بشروطی قبول میکند. در ۸ سپتامبر ۱۹۲۵ فرانسه و بریتانیای کبیر وایطالیا از آلمان دعوت کردند که بکنفرانسی که در **لوکارنو از ۵ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵** تشکیل میشود نمایندگانی اعزام دارد. دراین کنفرانس اشترزمن و آریستید بریان وسراوستن چمبرلن که وزیرامورخارجه انگلیس دراینموقع بود و بنیتو موسولینی رئیس دولت ایتالیا ووااندرولد نماینده بلژیك حضورداشتند وپس ازمذاکرات زیاد در **۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ قراردادهای لوکارنو** امضاء گردید. میگوئیم قراردادهای لوکارنو زیرا مجموعه قراردادهائی که دراین کنفرانس بامضا رسید بقرارزیر میباشد:

اولا- **قرارداد ضمانت مشترك سرحدات بین فرانسه و آلمان و بلژیك-** واین قرارداد بضمانت انگلیس وایتالیا نیزمیباشد.

مادهٔ اول این قرارداد چنین میگوید:

دول امضا کننده زیرفرداً وجمعاً حفظ ونگاهداری وضع حاضر رادر باره سرحدات

بین آلمان و فرانسه و بلژیك طبق معاهده ورسای تضمین میکنند بعلاوه در آن مخصوصا یادآوری میشود که از وضع نظامی خارج شدن ناحیه رنانی هم جزء این مقررات که معاهده ورسای آنهارا تعیین و تسجیل کرده است میباشد.

ماده دوم میگوید :

دول آلمان و بلژیك و فرانسه متقابلا متعهد میشوند که بهیچگونه تجاوز یا حمله‌ای دست نزنند و متوسل بجنگ نشوند مگر در دو مورد :

اول - موقعیکه آلمان اوضاع منطقه رنانی را که خلع سلاح یعنی از وضع نظامی خارج شده تغییر دهد.

دوم - در موردیکه اقدام و عملی صورت گیرد که طبق تصمیم مجمع اتفاق ملل مجبور بجنگ بشوند.

این قرارداد که مربوط بوضع رنانی است در مجموعه قرارداد های لوکارنو قرار دارد ولی در شهر لوکارنو در حضور نمایندگان آلمان و با اطلاع آنها قراردادهای دیگری هم امضا شد که عبارت ازقرارداد فرانسه باچکواسلواکی و قرارداد فرانسه با لهستان است یعنی حکومت فرانسه بموجب این دو قرارداد متعهد شده بوسیله قوای مسلح خود درصورت تهاجم آلمان باین دو کشور کمك بآنها نماید.

حال باید دید که ارزش این سیستم سیاسی که معروف به پیمان لوکارنو است ازنظر سیاست خارجی فرانسه چه میباشد ؟

فرانسه بالاخره توانست ضمانت انگلستان وایتالیا را در مورد امنیت کشور خود بدست آورد. درحقیقت دولت فرانسه بهدفی که همواره ازسال ۱۹۱۹ تعقیب میکرد نائل شد و چنانکه دیدیم چه زمانیکه فرانسه بانعقاد قرارداد ضمانتی که قرار بود بوسیله انگلیس وایالات متحده آمریکا امضا بشود بیجهت اطمینان حاصل کرد و چه درمذاکرات کان این مقصد را پیوسته جستجو میکرد و بنا بر این امضاء پیمان لوکارنو بمنزله نیل بهدفی است که دراواخر سال ۱۹۲۱ یعنی در کنفرانس کان بهنگام مذاکره درباره انعقاد قراردادی با انگلستان بیهوده ایندولت تعقیب کرده است. البته برای دولت فرانسه این تضمین ازنظر معنوی ارزش زیادی دارد

ولی از نظر سیاسی چه مزیتی دارد؟

در اینزمان یعنی در سال ۱۹۲۵ آلمان بهیچوجه نمیتواند بجنگ انتقامجویانه‌ای دست بزند و بالنتیجه تضمینی که فرانسه در لوکارنو تحصیل کرده در ۱۹۲۵ منافع واقعی و حقیقی در برندارد ولی برای آینده مشروط باینکه قرارداد لوکارنو ده الی بیست سال ادامه یابد و طول بکشد مزیت بزرگی در بر خواهد داشت.

درمقابل دولت فرانسه بوسیله قرارداد لوکارنو متعهد میشود که برای مجبور کردن آلمان باجرای قراردادهای صلح بزور متوسل نخواهد شد در حقیقت در آینده توسل بعملی مانند اشغال روهر در ۱۹۲۳ بوسیله فرانسه غیرممکن میشود زیرا قرارداد لوکارنو محترم شمردن متقابل سرحدات دو کشور را تصدیق میکند.

ازطرف دیگر طرح لوکارنو ازنظر فرانسه بسیار ناقص بنظر میرسد زیرا ضمانتی که ازطرف انگلستان وایطالیا بعمل آمده فقط شامل سرحدات غربی آلمان میشود و بعبارت روشنتر منطبق برسرحدات بین آلمان ازیکطرف وفرانسه وبلژیك ازطرف دیگر میگردد ولی درمورد سرحدات چکواسلواکی ولهستان چنین عملی انجام نگرفته. بنظر میرسد درسال ۱۹۲۵ چنین احساس میکردند که شروع جنگ ازطرف لهستان یا از ناحیه چکواسلواکی خیلی بیشتر قریب الوقوع باشد تا ازطرف دول غرب - البته اگر آلمان بطرف لهستان یا به ناحیه چکواسلواکی حمله میکرد فرانسه چنانکه در بالا مذکور شد حق دخالت نظامی ومسلحانه را برعلیه آلمان برای خود حفظ کرده بود و وارد درجنگ میشد زیرا با چکواسلواکی قراردادی وبا لهستان قرارداد دیگری دراین خصوص امضا کرده است. ولی دراین مورد ضمانت ایطالیا وانگلستان قابل اعمال واجرا نبود وبنابراین درطرح لوکارنو نقصی بسیار خطرناك وجود داشت.

دراینصورت آیا باید عقیده کسانی مانند پل رینو را که در کتاب خویش (... سیاست لوکارنو را سیاست شترمرغ خوانده است) قبول نمود؟ البته خیر زیرا این عقیده یك عقیده افراطی دراین مورد بخصوص بنظر میرسد چون سیاستی که منتهی بانعقاد قرارداد لوکارنو شد اقلادارای معنی ومفهومی بوده است یعنی براساس

امید بایجاد توافق بین فرانسه و آلمان و آرزوی ازبین بردن فکرانتقامجوئی آلمان اعمال وتعقیب شده است.

برسبیل نتیجه باید بگوئیم که درپایان اولین مرحله روابط فرانسه و آلمان اشترزمن در۱۹۲۵ بنتیجه‌ای بس مهم رسیده که موجب مباهات وباعث افتخار وی است زیرا طرح پرداخت غراماتی‌را توانسته‌بدست آورد که بموجب آن‌دیون آلمان کاهش یافته ودرضمن آلمان بدانوسیله‌توانسته انبوه سرمایه‌های خارجی‌را بداخل کشور خودبکشاند. همچنین بوسیله انعقاد قراردادهای لوکارنو این مطلب تحقق یافته است که‌فرانسه درآتیه نخواهد توانست باشغال‌مجدد روهردست بزندوموجبات وحشت واضطراب دولت آلمان را فراهم نماید. بدون شك درعوض اشترزمن هم مجبور بتعهدی مبنی‌برمحترم شمردن‌سرحدات فرانسه (یعنی بطورقطع دست‌برداشتن ازهرگونه ادعائی درباره‌آلزاس ولرن) گردیده است ولی چنانکه دیدیم‌در کاغذی که بولیعهد سابق آلمان نگاشته است‌میگوید این‌امر حقیقتاً‌فدا کاری مهمی بحساب درنمیآید زیرا آلمان در۱۹۲۵ بهیچوجه نمیتواند آلزاس ولرن را تصرف کند.

بهرصورت در ۸ سپتامبر ۱۹۲۶ آلمان طبق قولی که شفاهاً درلوکارنو داده شده بود مجاز بورود در جرگه دول متفق شد وبنا براین داخل در جامعه اتفاق ملل گردید وچنانکه درپیش ملاحظه نمودیم اینهم یکی از هدفهائی بود که اشترزمن تعقیب میکرد.

فصل پنجم

مرحله دوم روابط فرانسه و آلمان و ادامه سیاست اشترزمن (۲۹ - ۱۹۲۶)

بمحض ورود دولت آلمان در جامعه اتفاق ملل اشترزمن درصدد انجام هدف اساسی برنامه سیاسی خود چنانکه گذشت یعنی آزاد نمودن آلمان از اشغال دول فاتح جنگ جهانی اول بر آمد تا قبل از تاریخی که قرارداد ورسای معین نموده است ناحیه رنانی‌را ارتش متفقین تخلیه نماید و این مسئله تخلیه رنانی از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ درروابط فرانسه و آلمان تأثیر فوق العاده‌ای داشته است.

مرحله اول این امر باملاقات دوسیاستمدار نامی یعنی آریستید بریان واشترزمن درتواری (۱) (فرانسه) در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۶ شروع شده است. فکر این ملاقات ازاشترزمن میباشد بدینمعنی که وی درماه اوت همین سال رئیس اداره مطبوعات سفارت فرانسه در برلن موسوم به هسنارد را (۲) که از دوستان صمیمی و معتمد آریستدبریان بود پذیرفت وعلاقه خودرا بملاقات بابریان در دوره اجلاسیه جامعه ملل که برای رسیدگی بموضوع ورود آلمان باین مجمع انعقاد یافته اظهار نمود بشرط اینکه محل ملاقات درخارج ازشهر ژنو قرار داشته باشد تا روزنامه نویسان ومدیران جرائد مزاحم آنها نگردند. بریان هم پس از اطلاع با این ملاقات موافقت نمود و بدینطریق روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۶ بریان واشترزمن در کمی مسافت دور ازژنو در خاك فرانسه درمحلی باسم (تواری) در مهمانخانه کوچکی ملاقات نمودندوتنهاشاهداین ملاقات هسنارد سابق الذکر است که مترجم بین بریان واشترزمن بوده و تاکنون از ملاقات تاریخی تواری ازطرف بریان یادداشتی باقی گذارده نشده

(۱) Thoiry

(۲) Hesnard

واگر گذارده‌شده تاکنون بدست نیامده است وفقط همان شرحی است که اشترزمن از خود باقی گذارده و آن عبارت از یادداشت مفصلی است که شب همان روز ملاقات تنظیم گردیده و پس از مرگ این سیاستمدار در بین مکاتبات او پیدا شده است. در اینجا نکات مهم و اساسی ملاقات تواری را طبق یادداشت اشترزمن بیان میکنیم: در ابتدای این ملاقات و شروع مذاکرات بریان از میل باطنی و علاقه قلبی خود در باره یافتن راه‌حل کلی برای رفع مشکلات فرانسه و آلمان حکایت میکند و میگوید مایل و موافق است که تخلیه ناحیه رنانی و استرداد منطقه سار بآلمان عملی شود مشروط براینکه آلمان هم درمقابل (مابازائی) از نظر اقتصادی و مالی بفرانسه عطا کند. جواب اشترزمن آنستکه موافقت براساس نظریات بریان امکان دارد بشرط آنکه تخلیه رنانی به سرعت صورت بگیرد ولی در عوض آلمان تقاضای تجدید نظر در طرح پرداخت غرامات مینماید یعنی تجدید نظر در طرح دویس. اما در باره ما بازائی که بریان تقاضا میکند اشترزمن اشاره باوراق بها داری که طبق طرح دویس پیش بینی شده کرده میگوید که در بازارهای جهان بالاخص در بازار آمریکا بسرعت این اوراق بهادار بفروش خواهد رفت و در آتیه نزدیکی دولت آلمان خواهد توانست بمتفقین مبالغ قابل توجهی از غرامات خودرا بپردازد و فرانسه هم ازاین مبلغ البته سهم معمولی خودرا که ۵۲٪ است دریافت خواهد کرد. بهرصورت موافقت دراین مسائل بدینطریق حاصل میشود که ازطرفی مزایا و محسناتی را درزمینه سیاسی فرانسه برای آلمان قائل میشود یعنی مایل است بآلمان اعطا کند ودرمقابل درزمینه مالی مزایائیرا آلمان برای فرانسه قائل میگردد. برای آنکه بهتر بعلت وقوع این مذاکرات پی ببریم باید در نظر گرفت که در ۱۹۲۶ بحران مالی شدیدی در فرانسه روی داده و مصادف بازمانی است که سرنوشت فرانك باید تعیین شود و پول فرانسه لحظات بسیار بحرانی راطی مینماید. معذلك یادداشتی که اشترزمن ازمذاکرات این جلسه برداشته و در خاطرات سیاسی خود آورده حاوی مطالبی است که تاحدی غریب بنظر میآید زیرا باید دید چرا بریان برای آلمان تااینددرجه قائل بامتیازات ومزایایی میشود درحالیکه آلمان

فقط مابازای مالی بفرانسه میدهد ؟ جواب آنستکه ازملاقات تواری در دسترس ما فقط یادداشتی که ازمنابع آلمان بدست آمده موجودمیباشد و بدینجهت نمیتوانیم بحقیقت محض رسیده واین مسئله بغرنج را روشن نمائیم.

بهرصورت پس ازانعقاد جلسه شورای وزیران فرانسه که بعد ازملاقات تواری صورت گرفت وزراء اصولاً فکر مذاکره با آلمان را تصویب نمودند ولی بادر نظر گرفتن دو نکته زیر که در آن جلسه مورد بحث وفحص قرار گرفت : یکی آنکه مزیت مالی که آلمان برای فرانسه قائل میشود بستگی باوضاع واحوال بازارجهانی دارد یعنی فروش اوراق بهادار طبق پیشنهاد وطرح دویس درعمل بستگی دارد بامیل سرمایه‌داران آمریکائی یعنی آنها هستند که باید دراین باره تصمیم بگیرند ولاغیر. ازطرفدیگر تخلیه ناحیه رنانی درصورتی امکان پذیر است که نه‌تنها آلمان غرامات‌را بپردازد بلکه خلع سلاح اینکشور نیزباید عملی بشود.

دراول نوامبر ۱۹۲۶ یعنی شش هفته پس ازملاقات‌توآری سفیر فرانسه در-برلن درملاقاتیکه با اشترزمن نمود نکاتی را درباره خلع سلاح آلمان باو گوشزد نمود واشترزمن بلافاصله جوابداد که باید پی بردآیا فرانسه علاقه به تعقیب سیاستی که درملاقات توآری بین دوسیاستمدار در میان گذاشته شده است دارد یاخیر ؟ در حقیقت نباید فراموش نمود که در این بین یعنی در ظرف چند هفته پس از ملاقات توآری وضع مالی فرانسه تغییراتی کرده بود بدین‌ترتیب که درفرانسه جلوی سقوط فرانك را با تدابیری گرفتند یعنی پوانکاره که پست ریاست وزراء را مجدداً قبول کرده بود توانست فرانك‌را تثبیت بنماید و بنابراین احتیاجات مالی فرانسه دراینوقت چندان جنبه آنی نسبت بهفته‌های قبل نداشت بهمین جهت میتوان گفت بر ملاقات توآری‌نتیجه‌ای مترتب نگشت. بدون شك بریان واشترزمن مجدداً در این مسائل مذاکره کرده اند ولی مذاکرات بجای معقول و بمرحله اساسی هیچگاه نرسید واشترزمن‌چنین احساس کرد که بریان درملاقات توآری نکاتی چندرا بمیان‌آورد که دراطراف آنها خود او بقدر کفایت تفکر ننموده بود و سپس همینکه ملاحظه

نمود که‌در بین‌همکاران و در عقاید عمومی فرانسه نسبت بـه این افکار مخالفتی ابراز میشود مجبور بتغییر وضع خوددراین‌باب گردید.

بهرصورت ملاقات تو آری نتیجه عملی نداشته ودرمسئله تخلیه رنانی در این زمان پیشرفتی حاصل نشد وعقاید عمومی آلمان از این جهت دچار نومیدی گردید. مقصود ما ازذکر این‌جمله دراین مقام عقاید ملیون آلمان نیست بلکه اشاره بعقیده مثلا مرد معتدلی مانند جرزف‌ویرث شانسیله این کشور است که درمجله جمهوری آلمان(۱) در۱۹۲۷چنین‌میگوید . (آلمان‌پیوسته‌درامری چون‌انعقادقراردادلوکارنو شروع مذاکرات مربوط به تخلیه ناحیه رنانی را در نظر داشته است ولی‌نتوانسته باین نتیجه ومقصود برسد » .

در۱۹۲۸ درانتخابات عمومی آلمان قدرت بدست هیئتی ازاحزاب ائتلافی که دررأس آن سوسیالیستها قرارداشتند افتاد ویکنفر سوسیال دموکرات باسم‌هرمان مولرشا نسلیه آلمان گردید و اشترزمن هم کماکان پست وزارت امـور خارجه را حفظ نمود. هرمان مولربمحض اینکه قدرت‌را در دست گرفت در اعلامیـه‌ای که در ابتدای احـراز پست نخست‌وزیری خود درآلمـان (دوم ژوئیه ۱۹۲۸) صادر نمود مسئله تخلیه ناحیه رنانی‌را رسماً بمیان آورد زیـرا اعلام نمود که آلمان یك نـوع (حق معنوی) درمسئله تخلیه‌فوری‌رنانی دارد زیرا قرار داد لوکارنورا امضا نموده است . در حقیقت تخلیه ناحیه رنانی بعقیده زمامداران آلمان مابه‌ازای گذشتی است که آلمان‌با انعقاد پیمان لوکارنو نسبت بفرانسه نموده است . در صورتیکه حقیقت امر آنستکه آلمان باانعقاد قراردادهای لوکارنو مزایای بیشتری از آنچه واگذار کرده بدست آورده است .

دراواخر ماه ژوئیه ۱۹۲۸ اشترزمن به سفیر آلمان در پـاریس نوشت کـه حکومت آلمان مصمم است که تقاضای تخلیه رنانی را قبل ازتاریخ معهود بنماید و شخصاً هم اشترزمن درآخر ماه اوت ۱۹۲۸ بپاریس آمد وملاقاتی بابریان وملاقات

---

(۱) Deutsche Republik

دیگری باپوانکاره نخست وزیر فرانسه نمود. درباره این ملاقاتهای اشترزمن با سیاستمداران واولیای حکومت فرانسه فقط یادداشتهای اشترزمن را امروز دردست داریم بریان طبق این یادداشتها به اشترزمن اظهار نموده که مسئله تخلیه قبلی ناحیه رنانی درشرف (پخته شدن) و بثمر رسیدن است وعقاید عمومی فرانسه بلزوم آن پی برده ولی باید درمقابل آن مابازائی بشکل پرداخت غرامات بدست آورد یعنی همان عقایدی را که درملاقات توآری اظهار کرده بود بریان مجدداً بمیان میآورد. ملاقاتی که اشترزمن باپوانکاره نمود بمراتب اهمیت بیشتری داشته است زیراعلیرغم سیاستی که در۱۹۲۳پوانکاره با اشغال روهر تعقیب نمود درملاقات بااشترزمن (بنابریادداشتهای سیاستمدار آلمانی) اظهار علاقه بهنزدیکی فرانسه وآلمان نموده وهمینکهاشترزمن ازتخلیه رنانی بحث کرد پوانکاره جواب داده که راه حل این مسئله امکان پذیر است وهمانا درترتیبیوراهی است که برای همیشه برای مسئله غرامات باید درنظر گرفت یعنی حل قطعی غرامات وبدینطریق پوانکاره درمذاکرات بااشترزمن آنچه را که تاآنزمان اباکرده بود قبول نموده است علت این تغییر عقیده گویا بستگی باوضعمالی فرانسهداشتهومخصوصاً بوسطه مسئلهقروض بینالمتفقین میباشد.

برای روشنشدناین موضوع باید درنظر داشت کهدراواخرجنك ۱۸-۱۹۱٤ فرانسه مانندانگلیس مبالغ زیادی مقروض باتازونی گردیده بود. دولت انگلیس باتازونی قول داده دیون خود را در دوران جنك جهانی اول بعداً پرداخت خواهد نمود ودرنتیجهٔ فرانسه هم مجبور بقبول پرداخت دیون خود گردید ودر۲۹ آوریل **۱۹۲۶** قراردادی بااتازونی دراین باره منعقد کرد که بموجب آن ایندیون درشصتو دوقسط سالیانهمسترد گردد. لیکن پارلمانفرانسه از تصویباینقرارداد خود داری نمود زیرا میگفتند درحالیکه معلومنیستطبق طرح دویس درموضوع پرداخت غرامات علیالتحقیق آلمان چه مبلغی خواهد پرداخت بچه علتی فرانسه تعهد پرداخت چنین مبالغ سنگینی را تا شصت ودوسال بنماید. برای اینکه از این اشکال بزرك خارج شوندپوانکاره تمایل و علاقهخاطرشدیدیداشت کهقروض آلمان

بفرانسه که‌عنوان‌غرامات‌داشت‌بطور قطع‌ تعیین‌و‌تثبیت گردد و بعدهم کلاً پرداخت‌شود. درحقیقت پوانکاره مایل بود که مسئله قروض فرانسه باتازونی بامسئله قروض ناشی ازغرامات آلمان بفرانسه بستگی پیدا کند و بـرای اینکه آلمان این مسئله را قبول نماید پوانکاره تمایـل خـود را بمسئله تخلیه اراضی رنانی قبل ازموعد اظهار داشته است .

این فکر کم کم قوت گرفت ودردسامبر **۱۹۲۸** درژنو مذاکراتی بین بریان وهرمان‌مولرصورت گرفت‌ومنتهی‌بقرارداداصولی گردید که دراعلامیه‌ای‌بتاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۷ گنجانیده‌واظهارشد که مذاکرات تواماً برای تخلیه قبل ازموعدمقرر ناحیه رنانی و صدور قرار قطعی و کامل در باره مسئلهٔ غرامات شروع خواهد شد واین قرار قطعی پس ازمشکلاتـی چند بالاخره درکنفرانس لاهه در ماه اوت **۱۹۲۹** صادر گردید .

در کنفرانس لاهه دوقرارداد امضاشد : **یکی قرارداد سی‌ام اوت ۱۹۲۹** مربوط به‌بتخلیه ناحیه رنانی یعنی دول غالب و پیروز جنك جهانی اول اعلام داشتند که شروع به تخلیه ناحیه رنانی درسپتامبر ۱۹۲۹ نموده و تاماه ژوئن ۱۹۳۰ آنـرا خاتمه‌خواهند داد . ازطرف دیگر قرارداد ۳۱اوت۱۹۲۹طرح‌جدیدی‌برای‌پرداخت غرامات تدوین شد معروف به طرح یانك (۱) که قرار است جای طـرح دویس را بگیرد . بموجب طرح یانك آلمان مجبور بود بعنوان غـرامات تاسال ۱۹۸۸ اقساط سالیانه‌ای بپردازد ولی برای اینکه باین نتیجه برسد دولت‌فرانسه مجبور شد مجدداً از مقدار قروض ودیون آلمان بکاهد یعنی نسبت بطرح دویس ارزش بالفعل طرح یانك ۱۷ ./. کمتر بود .

ارتباط بین این دو مسئلهٔ یعنی تخلیهٔ ناحیه رنانـی و طرح یانك بـدینطریق بطور روشن برقرار گردید و در متون قـرارداد های منعقده درلاهه مصرحاً ذکر شده بود که تخلیه ناحیه رنانی درماه ژوئن ۱۹۳۰ بشرطی صورت خواهـد گرفت

---

(۱) Young

که طرح یانك قبل از این تاریخ بوسیله مجلس شورای آلمان تصویب گردد ودرعمل طرح یانك در تاریخ ۱۷ مه ۱۹۳۰ بوسیله پارلمان آلمان تصویب و بموقع اجـرا درآمد وتخلیه اراضی رنانی نیزدر ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ خاتمه یافت .

حال اگر نظری کلی به روابط فرانسه و آلمان بین سالهای ۱۹۲٤ و۱۹۳۰ بنمائیم بچه نتایجی بر خواهیم خورد ؟ البته بخوبی متوجه این موضوع میشویم کـه ابتکار در دست آلمان بوده است زیـرا در نتیجه اعمال سیاست خاصی از طـرف اشترزمن است که درروابط فرانسه وآلمان تغییراتی صورت گرفته. فرانسه درمسئله غرامات گذشتهای زیادی نموده است بدون اینکه اولا رابطه حقوقی بین پـرداخت مبالغیکه آلمان بفرانسه مدیون بود وباید بپردازد و دیـون فرانسه باایالات متحده آمریکا برقرار سازد . همچنین فرانسه تقلیل و کاستن ازدیون آلمان را قبول کرد و حتی دروثائق وتضمینات پرداخت غرامات نیز محدودیتی قائل شد . از طرف دیگر از اشغال ناحیه رنانی که تاسال ۱۹۳۵ یگانه وسیله تضمین امنیت او بـود نیز دست کشید . بالاخره فرانسه قبول کرد که خلع سلاح آلمان امری است که کاملا صورت گرفته است . زیرا کمیسیون نظارت بین‌المتفقین که مأمور رسیدگی به خلع سلاح آلمان بود منحل گردید .

درنتیجه فرانسه تجدید نظر درقسمتی از قرارداد ورسای‌راقبول کرد. حقیقت امر آنستکه شاید تجدید نظر درقرارداد ورسای دراینزمان خطر بزرگـی بشمار نمیرفت زیرا فرانسه هنوز تفوق نظامی خودرا حفظ کرده وقراردادهای اتحادی بـا دول اروپای شرقی و مرکزی منعقد نموده است معذلك باید تصدیق کرد که اگر فرانسه چنین گذشتهائی را نموده باميد آن بود که تغییری درطرز فکر وروحیه آلمانها داده‌شود. حال باید دید آیا از این حیث باین هدف غائی نائـل گردیـد ؟ برعکس زیرا بمحض اینکه درمسئله تخلیه رنانی تقاضاها و پیشنهادات آلمان عملی شد وبه نتیجه رسید اولیاء ایندولت تقاضای تازه‌ای نمودند مانند استرداد ناحیه سار وهمچنین درنطقی که‌رئیس جمهورآلمان هیندنبورك درمایانس در ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۰

کرد تقاضای لغو مقررات مربوط به خلع سلاح وازوضـع نظامی در آوردن ناحیه رنانی‌را کردو نیز تقلیل تسلیحات کلیه دول را خواهان‌شد. در نطقی که اشترزمن در ژنو بتاریخ ۹ سپتامبر ۱۱۲۹ نمود اظهار داشت که آلمان خلع‌سلاح شده است وبنا براین سایر دول هم بنوبت خود باید در تقلیل تسلیحات خودبکوشند واگر این‌دول مایل نباشند که ازتسلیحات خودبکاهند دراینصورت آلمان هم حق خواهد داشت که بتسلیحات خود بیفزاید.

حال بایددید که عقاید عمومی در آلمان بچه سمتی متمایل میشود ؟ درانتخابات عمومی سپتامبر ۱۹۳۰ حـزب ناسیونال سوسیالیست یعنی حزبی کـه در رأس آن آدلف هیتلر قرار دارد شش میلیون رأی داشته و۱۰۹ کرسی دررایشتاخ در نتیجه این انتخابات بدست آورده است درحالیکه در ۱۹۲۸ فقط یکملیون نفر بآنهارأی داده‌و۱۲ کرسی بدست آورده بودندبالنتیجه‌این حزب که‌ازسایراحزاب آلمان‌احساسات مخالف‌آمیز شدیدتروخصمانهٔ نسبت‌بفرانسه‌ابراز میدارد به‌پیشرفتهای‌قابل‌توجهی‌در انتخابات نایل‌شده ومیشودیعنی۹۷ کرسی بیشتردر بین‌دوتاریخی که گذشت‌دررایشتاخ بدست‌آورده است درحالیکه عقاید عمومی فرانسه امیدوار بود کـه باتخلیه قبل از موعد ناحیه رنانی سیاست سازش‌وصلح وصفائی باآلمان شروع شده است.

بنابر این باکمال صـداقت بایـد اعتراف کرد کـه ترازنامـه فعالیت سیاسی سیاستمداران فرانسوی‌ازلحاظ پیشرفت‌این‌مقصودبسیار ناچیزودردرجه‌متوسطی‌قرار دارد وبدون شك شکست سیاستی‌را که بریان تعقیب نموده باید امر مشهود وقطعی بشمار آورد.

فصل ششم

مسائل کلی مربوط به سازمان روابط بین دول اروپا و جهان

برای آنکه مطالعه مسائل مربوط بروابط بین فرانسه و آلمان وسایر دول بزرك اروپا بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ تاحدود امکان و بنحو شایستهٔ صورت پذیرد باید ازموضوعات کلی مربوط بسازمانی که درمناسبات بین دول اروپائی بوجودآمد نیز سخن بمیان آورد.

درمواد چهارده گانهٔ که درژانویه ۱۹۱۸ بوسیله رئیس جمهورآمریکا ویلسن تنظیم گردید یکرشته اصول کلی بیان شده بود که بعقیده وی منظور از آن تأمین وتحکیم صلح درآینده میباشد. بنا براین اصولی که درآتیه بعقیده وی باید حاکم برروابط بین المللی باشد عبارت است از طرح کمك متقابل دول برعلیه متجاوز و محدود نمودن تسلیحات و قبول آزادی روابط اقتصادی بین دول. چون ویلسن دراین اصول خودرا مدافع سرسخت آزادی روابط اقتصادی نیز نشان میداد. حال باید بدقت ملاحظه نمود و دید آیا جامعه ملل میتواند مجدداً باین مسائل که در ۱۹۱۹ بطور ناقص عملی شد رسیدگی نموده و نواقصی را که درطرح تهیه شده درآنسال (۱۹۱۹) وجود داردرفع کرده وسازمان مفیدترومؤثرتری ازسازمان ومیثاق جامعه ملل بوجود آورد؛ چنانکه ملاحظه میشوداین موضوع ازمسائل اساسی بعد ازجنك جهانی اول بشمار میرود. اما چنانکه درپیش به تفصیل بیان شد ازهمان بدو امر بواسطه امتناع ایالات متحده آمریکا از تصویب قرارداد ورسای و عدم دخالت در سازمان همکاری بین المللی که مقرش در شهر ژنو بود در اساس جامعه ملل بوضع

خطرناکی ضعف وفتور راه یافته است . علاوه براین نبایدفراموش نمود که ازطرف دیگر اولیای ایالات متحده آمریکا درقاره آمـریکا سیاستی را اعمال می نمایند که هدف آن استقرار سیستم و سیاست خاصی معروف بسیاست اتحاد و اتفاق دول امریکائی (پان آمریکن) تحت ارشاد و هدایت اتازونی میباشد و حال آنکه دول امریکای جنوبی که جزء این اتحادیه امریکائی هستند در عین حال عضو جامعه ملل نیز میباشند .

بنا بر این در این فصل دوجنبه این موضوع مهم را از یکدیگر باید تمیز دادو تفکیك نمود: یکی اقداماتی است که دولتهای عضو جامعه ملل نموده اندودیگر تصمیماتی که ازطرف ایالات متحده امریکای شمالی دراین زمینه اتخاذ شده است .

۱ ـ اقدامات و ابتکارات جامعه ملل برای حستجوی طرق آرام حل وعقد اختلافات .

الف ـ تقویت میثاق جامعه ملل ـ اولین مسئله ایکه توجه اعضای جامعه ملل رابخود معطوف نمود این بود که ترتیبی قائل شوند تابدان وسیله اختلافات بین الملل بطور آرام فیصله یابد ووصول باین مقصود ونیل باین هدف نیز جز با تکمیل طرح وسازمانی که میثاق جامعه بر آن شالوده ریخته شده باشدمیسور ومقدور نمیبود .
بنابراین باید دید چه ابتکاراتی دراین راه بکار برده شده است و نتایجی که بدست آمده کدام است ؟

در این زمینه ازجمله اقداماتی که صورت گرفت یکی اینست که بایجاددیوان دائمی داوری بین المللی پرداخته اند. ماده ۱۴ میثاق وشورای جامعه ملل پیش بینی کرده بوده که چنین دیوانی باید دایر گردد. درفوریه ۱۹۲۰ بنابر گزارش نماینده فرانسه لئون بوژوآ (۱) شورای جامعه ملل کمیسیونی مرکب از حقوقدانان را تشکیل داد تا درباره سازمان آن مطالعه لازم بنمایند . البته دراین مقام به تفصیل در باره مسائل حقوقی که دراین کمیسیون بحث کرده اندو بجزئیات آن اشارهٔ نمیکنیم چون باموضوع کلام ارتباط مستقیمی ندارد بلکه توجـه ما باید معطوف جنبه سیاسی آن بشود . دربین اعضاء کمیسیون دردومورد اختلاف نظر وجود دارد : یکی درباره اینکه آیا

(۱) Léon Bourgeois

دیوان صلاحیت دارد که تمام اختلافات را مورد بررسی قراردهد یابعضی از آنها را. اختلاف دوم در باره اینستکه آیا دول عضو جامعه ملل مجبورند که بعضی اختلافات خود را بدیوان دائمی داوری بین المللی ببرند یابرعکس میتوانند معاف از آن باشند بعبارة اخری قضاوت دیوان اجباری است یااختیاری؟ درجلسه جامعه ملل باوجود عقیده‌ایکه از طرف نمایندگان دول کوچك ابراز شد مبنی بر اینکه داوری باید اجباری باشد نظر دول بزرك یعنی فرانسه وانگلیس براین قرار گرفت که داوری‌دیوان باید اختیاری باشد.البته این امر باتقویت‌سازمان عمومی که هدفش حفظ صلح‌درجهان‌بوده مباینت داردولی‌شورای جامعه ملل‌تصمیم گرفت که صلاحیت دیوان دائمی بین المللی فقط محدود باختلافاتی است که دول بخواهند بآن دیوان بفرستند بنابراین صلاحیت اختیاری دارد ولی‌دراین باره بحث بزرگی‌در جامعه ملل صورت گرفت ودرنتیجه اختلاف نظری بین‌نمایندگان دول کوچك (داوری‌اجباری دیوان) ونمایندگان فرانسه وانگلیس (داوری اختیاری) پیش آمد وبالاخره برای وصول بمقصود واختیار راه حل مناسبی دول کوچك رضایت دادند که نظریات‌دول مذکور قبول شود.

دیوان دائمی داوری بین‌المللی بنابراین درژانویه ۱۹۲۲ درلاهه شروع بکار کرد. ولی مهمترین مطلبی که دقت شورای جامعه ملل‌را بخود معطوف نموده‌بود جلب‌توجه‌ودخول اتازونی‌دردیوان دائمی داوری بین المللی است وبهمین‌مناسبت‌در زمانی که‌سازمان‌دیوان‌موردمطالعه‌قرارمیگرفت‌جامعه‌ملل‌یکنفر آمریکائی رادعوت نمودتادر کارهای‌مقدماتی آن باسایراعضاء همکاری‌نمایند واین‌شخص‌ازافرادبرجسته اتازونی یعنی‌الیهوروت(۱) میباشد که گذشته از اینکه حقوق‌دان معروفی است از رجال سیاسی بزرگی نیزبشمار میرود ودرزمان ریاست جمهوری تئودور روزولت وزیر خارجه بوده است. بنابراین مسئله مهم آن است که آیا اتازونی شرکت در دیوان دائمی‌داوری بین‌المللی‌خواهدنمود یاخیر؟ برای حصول این امر سنای‌آمریکا

(۱) Elihu Root

شرایطی پیشنهاد کرد: یکی آنکه چون سازمان دیوان آنطور که بتصویب شورای جامعه ملل رسیده کاملا موافق میل سنا نمیباشد بنابراین خواهان تغییراتی درسازمان دیوان طبق نظریات اتازونی آمریکا میباشد و بالاخره این تغییرات در سال ۱۹۳۰ صورت عمل بخود گرفت ولیکن سنای آمریکا این مسئله‌را به تعلل ودرازا کشانید تاسال ۱۹۳۵ ودراین زمان هم اکثریت سنا بادخول اتازونی دردیوان دائمی داوری مخالفت نمود وبنابراین در بدو امر ا گر امیدواریهائی دراین باره اعضاء جامعه ملل داشتند تابلکه بتوانند ایالات متحده‌امریکارا به سازمان همکاری‌ملل درژنو بنحوی ازانحاء بکشانند مبدل بیأس گردید.

نکته دیگری که درباره ایجاد سازمان امنیتی درروابط بین‌المللی موردبحث قرار گرفت مسئله **مجازاتها** بوده است زیرا میثاق جامعه ملل چنانکه گذشت طرح مؤثری راجع به‌اعمال مجازات‌برعلیه دولی که‌تعهدات‌خودرا زیر پابگذارند تصویب نکرده بوده ولی فرانسه دردو نوبت کوشش زیادی برای رفع آن وترمیم ضعف میثاق نمود که **یکی پروتکل ژنو** ودیگری **طرح اتحاد اروپا** میباشد.

۲- بنابراین ابتکار واقدام دوم تدوین پروتکل ژنو بوده است. در سپتامبر ۱۹۲٤ (۱) طرح پروتکلی برای فیصله دادن باختلافات بین المللی بطور آرام و صلح جویانه درجلسه مورخ ۱۲ اکتبر۱۹۲٤ بجامعه ملل پیشنهاد شد. درحقیقت‌این پیشنهاد بمنزله تجدید نظر درمیثاق جامعه ملل بوده است تاتصمیمات این مجمع تأثیر وقدرت بیشتری دارا شود. بدین‌معنی که‌چنانکه درپیش گذشت‌ماده ۱٦میثاق‌جامعه پیش بینی نموده بود که برعلیه دولت متجاوز یا دولتی که میثاق ملل را نقض کند باید تصمیم باعمال مجازاتهای اقتصادی‌فوری گرفته شود ولی برعکس درصورتیکه

---

(۱) طرح پروتکل فیصله اختلافات بین المللی بطور آرام ازطرف نمایندگان فرانسه درجامعه اتفاق ملل ازجمله ادوار هریوو‌پل بنکور داده شد ولی تهیه کنندگان این طرح ادوار بنش رئیس جمهوری وقت چکوسلواکی و نیکلا پولی‌تیس اند که معتقد بودند برای تقویت امنیت بین المللی باید سیستمی از تضمینات متقابل ایجاد کرد و درجلسه۲ اکتوبر ۱۹۲٤ جامعه اتفاق ملل تصمیم گرفت‌متنی‌راکه معروف به پروتکل ژنو است قبول بکند.

مقصود اعمال مجازاتهای نظامی باشد شورای جامعه ملل فقط سفارشاتی بدول عضو درباره تصمیماتی که باید اتخاذ بشود می نماید بنابراین طبق این ماده تردید و ابهام خطرناکی درمورد وظایف دول عضو جامعه‌ملل وجود داشت درصورتیکه پروتکل ژنو که چنانکه گذشت در ۲ اکتوبر ۱۹۲٤ تصویب شد . درماده ۱۱ چنین مقرر میداشت : هنگامی که شورای جامعه ملـل تصمیم به اعمال مجازاتهای نظامی برعلیه دولتی که تعهدات خودرا نقض کرده میگیرد هر یك از دول عضو مجبوراند بطور مؤثر و قانونی تمام تصمیاتی‌راکه میگیرند اجرا نمایند و تا حدودیکه موقعیت جغرافیائی و وضع تسلیحات آن دولت اجازه میدهد دراین اقدام شرکت نمایند .

لیکن پروتکل ژنو که بتصویب جامعه ملل رسید قرار بود بتصویب یکا یك دول عضو نیز برسد . درانتخابات عمومی کـه در انگلیس بتاریخ ٥ نـوامبر ۱۹۲٤ صورت گرفت محافظه‌کاران اکثریت را بدست آوردنـد . امـا درکابینه کارگری رمزی ـ ماکدونالد که انگلیسها پروتکل ژنورا قبول کرده بودند مخصوصاً برای این بوده است که رضایت دولت‌فرانسه‌را که تحت ریاست ادوارد هریوتشکیل شده وحکومت کارگری انگلیس با آن دولت روابط بسیاردوستانه داشت جلب نمایند. همینکه دولت بالدوین جانشین آن حکومت شد چـون حکومت جدیـد انگلیس بهیچوجه‌تحت همان موجبات وعللی که حکومت کارگری‌را بهمکاری‌بادولت‌فرانسه وامیداشت قرار نگرفته بود بنا بر این مهلتی برای مطالعه این موضوع تقاضا کرد وبالاخره در ۱۲ مارس ۱۹۲٥ دولت محافظه‌کار اعلام نمود که نمیتواند پـروتکل ژنورا تصویب نماید . دلائلی که وزیر خارجـه وقت انگلیس سراوستین چمبرلـن پیش می کشد ودراین موضوع‌بدان متوسل میشود چنان ارزشی دارد که باید آنرا در خاطر داشت : او میگوید دولت انگلیس نمیتواند قبول کند که کلیه اختلافات را بداوری اجباری رجوع‌نماید وبهمین ترتیب نمیتواند تصور کند که بتوان سیستم مجازاتهای علیه متجاوزرا توسعه داد درصورتیکه جامعه ملل بواسطه غیبت ایالات

متحده امریکا از آن بوضع خطرناکی دچار شده و بـدین جهت تضعیف یافته است بالاخره چنین اظهار نظر میکند که بعقیده دولت انگلیس مناسب و بجا نیست کـه صلح را بوسیله پیش بینی کردن تصمیماتی کـه جنبه جنگی دارد حفظ نمود پس پروتکل ژنو هم بدینطریق دچارشکست گردید.

۳- درماه مه ۱۹۳۰ ناگهان طرح دیگری از طرف فرانسویها پیشنهاد شده باسم طرح **اتحاد اروپا** (۱) که آریستید بریان وزیر امور خارجه اینکشور آنرا تهیه کرده بـود. هدف این پیشنهاد اجتماع اعضاء و نمایندگان دول اروپائـی عضو جامعه ملل بود کـه‌در کنفرانسی منظماً حضور بهمرسانند. باعضاء این کنفرانس بوسیله‌یك کمیته سیاسی دائمی نیز کمك خواهد شد که در حقیقت بمنزله وسیله اجرا نمودن‌تصمیمات آن خواهد بود. اسم آن کمیته سیاسی‌اتحاد دول‌اروپاست‌واین کمیته صلاحیت‌خواهد داشت که ازطرفی یك سیستم‌داوری (حکمیت) و یك سیستم امنیت (فقط درباره دول اروپائی) را در نظر گرفته و بر قرار بکنند بعبارة اخری طـرح قراردادهای لوکارنوراکه بین دولتهای آلمان وفرانسه وانگلیس وایتالیا امضاشده است شامل تمام دول اروپائی بنمایـد. از طرف دیگر یك سیستم همکاری و تعاون اقتصادی یعنی‌سازمان عقلائی‌تولید ومعاوضه رابین دولتهای اروپا بر قرار کنند. در یادداشت بریان فقط فهرستی ازمسائلی که باید مورد مطالعه قرار گیرد وجود داشت وراه حل حقیقی‌را اوپیشنهاد نمیکرد.

البته ابهام این طرح حاکی ازاشکالاتی است که مؤلف طرح بآن برخورده است. اشکال بزرك فقط استقرار همکاری بین کمیته سیاسی دول اروپـا و شورای مجمع اتفاق ملل نمیباشد بلکه بایدپی بردچگونه میتوان اتحادی بین دول اروپائی ایجاد کرد که درعین‌حال حق‌حاکمیت کلیه دول محترم شمرده شود. حتی عده ای از خود میپرسند که‌آیا دراین طرح (آریستیدبریان) کلیه مطالب بطور جدی‌مورد مطالعه قرار گرفته است یا خیر؟ البته نمیتوان اطلاعات دقیق و معتبری در این‌بـاره

(۱) Fédération Européenne یا Union Européenne

بدست آورد زیرا تاکنون باسنادیکه در آرشیو دولتی فرانسه است مورخین دسترسی پیدا نکرده اند تابا مطالعه آن اسناد و مآخذ اطلاعات بیشتری بدست آورند . حال باید ملاحظه نمود آیا دول اروپا از طرح اتحاد اروپا حسن استقبال نمودند یاخیر ؟ ملاحظه میکنیم که این طرح در همه جا باعث ایجاد سوء ظن گردید مثلا بد بینی آلمان ها ازاین جهت بود که آنرا وسیله غیرمستقیمی از طرف فرانسه میدانستند تا سرحدات دول اروپای شرقی را که درسیستم معاهدات لوکارنو تضمین نشده است ضمانت نمایند . این طرح درروسیه هم ایجاد بدبینی کرد باوجود اینکه دراین زمان روسیه عضو جامعه ملل متفق نبود زیرا تصورمیکردند طرح بریان وسیله ایست تا(بلوکی) از طرف دول اروپائی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شود . بالاخره در انگلستان هم اینطرح ایجاد سوء ظن نمود زیرا دولت انگلیس ووزارت امور خارجه آن دولت برای طرح بریان دوصفت قائل شده اند: (میگویند مأیوس کننده وغیر قابل انتظاراست) ودرجواب اشاره باین مطلب میکنند که معلوم نیست چه هدف سیاسی را این طرح تعقیب میکند ؟ درحقیقت انگلیسها نمیتوانند بآن پی ببرندو گاه گاه از خود این پرسش را می نمایند ودرضمن سؤال میکنند که این طرح چه هدف اقتصادی دربر دارد ؟ آیا هدف آن تحکیم اقتصاد اروپااست تابتوان برعلیه رقابت اقتصادی ایالات متحده آمریکا جنگید ؟ زیرا این هدف بنظر آنها از همه بیشتر قابل قبول است. درعین حال بعقیده دولت انگلیس انگلستان نمیتواند دخول دردسته واتحادیهٔ ازدول اروپائی را خواه از نظر سیاسی و خواه اقتصادی قبول کند زیرا ممکن است درعمل باورود دراین دسته بندی روابط خصمانه‌ای باایالات متحده آمریکا پیدا کند و حال آنکه بریتانیای کبیر بهیچوجه مایل نیست تغییری در حسن روابط آندولت باآمریکا داده شود. بعلاوه وجود چنین اتحادیهٔ ازدول اروپاممکن است مزاحمتی در روابط بریتانیای کبیرباکشورهای دمینیون فراهم نماید. علیرغم این موانع کمیسیون مأمور مطالعه درباره اتحاد اروپا تشکیل شد وفقط بمطالعه مسائل اقتصادی که ناشی ازاین اتحاد بود پرداخت ولی هیچگونه طرحی ازاینهمه بحث و انتقاد بیرون نیامد

بعبارة اخری این طرح از بین رفت.

بنابراین این ابتکارات منتج بنتیجه و منتهی به پیشرفت قابل توجهی در سازمان حل و فصل ورتق و فتق اختلافات بین المللی بوسایل آرام و صلح جویانه نشد. میثاق جامعه ملل همچنان باقی و برقرار ماند ولی بعقیده نویسندگان فرانسوی مخصوصاً سیاست انگلستان مسئول این وضع میباشد زیرا این دولت است که باعث شکست طرح پروتکل ژنو که از طرف فرانسه پیشنهاد شده بود در ۱۹۲۵ گردید و همینطور نسبت بطرح اتحاد اروپا هم در ۱۹۳۰ نظر صریح و روشنی ابراز نداشته است بلکه جانب تساهل و تسامح را اختیار نمود و تعقیب کرد.

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که سرانجام جامعه ملل نتوانسته است سازمان ودستگاهی کاملتر از آنچه در ۱۹۱۹ بوجود آمده بود ایجاد کند ولیکن عیب و نقص جامعه ملل یعنی ضعف زیاد آن ناشی از آنستکه نه ایالات متحده آمریکا و نه اتحاد جماهیر شوروی درشمار اعضاء آن هستند درحقیقت جامعه ملل جنبه عمومی و جهانی ندارد. بنابراین بفکر افتادند که بلکه قراردادی بین دولتها منعقد کنند که شامل کلیه دول جهان چه آنهائیکه از اعضاء جامعه ملل هستند و چه آنهائی که نیستند بشود و آن قرارداد بریان - کلوك میباشد(۱). کلوك دراین وقت وزیر امور خارجه اتازونی بود و همین هدف را دنبال کرده است. بنابراین باید دید چگونه و درچه شرایطی این قرارداد منعقد شده است؟

در ٦ آوریل ۱۹۲۷ بریان وزیر امور خارجه فرانسه بمناسبت سرسال ورود اتازونی در جنك جهانی اول نطقی خطاب بمردم اتازونی ایراد نمود. در حقیقت این نطق سیاستمدار فرانسوی بمنزله استمدادی از آن ملت بود وضمن آن بریان تلقین میکرد که قراردادی بین فرانسه واتازونی منعقد شود تا بموجب آن جنك غیر قانونی اعلام گردد بعبارة اخری دولت فرانسه واتازونی تعهد نمایند که هیچگاه بین خود بجنك متوسل نشوند. اگر بریان باین عمل متوسل شد برای این بود که بعضی سوءتفاهماتی

(۱) Briand – Kellog

که بین فرانسه واتازونی وجود داشت ازبین برود. زیرا در این تاریخ بسیاری از آمریکائیان معتقد بودند که فرانسه دارای عقاید وافکار استعماری (امپریالیستی) است و بریان هم برای ازبین بردن این عقاید بفکر انعقاد این قرارداد افتاد. لیکن بعضی از محافل آمریکائی مخصوصاً رئیس دانشگاه معروف کلمبیا نیکلا موره بتلر (۱) این طور تلقین کردند که ممکن است اندیشه وفکر آریستید بریان را با وسعت نظر بیشتری مورد توجه قرارداد تابتوان بانعقاد یك قرار داد عمومی موفق شد که کلیه ملل آنرا امضا نمایند و تعهد کنند که بهیچ وجه گرد جنك در روابط خود بادیگران نگردند. (۲) دولت ایالات متحده آمریکا این فکر را قبول نمود هرچند باطرح بریان کاملا متفاوت بود و در **بیست و هشتم دسامبر ۱۹۲۷** بفرانسه پیشنهاد انعقاد قرارداد عدم توسل بجنك را نمود بااین نظر که درانعقاد این قرارداد کلیه دول دخالت و مشارکت کنند بعبارت دیگر آنها هم این قرار داد را امضاء نمایند.

لیکن حکومت فرانسه دراین موقع دچارمشکل ودستخوش نگرانی خاصی گردید زیرا هرچند این دولت بنحو کامل باین موضوع علاقه داشت که باتازونی قول داده وتعهد کند که درآتیه بجنك متوسل نخواهد شد ولی باانعقاد قرار داد عمومی که درآن تصریح شود که از توسل بجنك اجتناب و احتراز خواهد شد ملاحظه میکرد که مسئله صورت دیگری بخود خواهد گرفت. زیرا طبق تعهداتیکه اعضاء جامعه ملل نموده بودند مواردی وجود داشت که دول عضو جامعه ملل مجبور بودند که ازجنك خود داری نکنند وجنك باید بعنوان مجازات برعلیه دولتی که متجاوز اعلام شده بود بکار رود.

بنابراین جهات دولت فرانسه مشکلات خود را بدولت آمریکا خاطر نشان نمود و دولت آمریکاهم برای اینکه این اشکالات از بین برود بالاخره فورمول و طرحی را بدولت فرانسه پیشنهاد کرد که از جنك بعنوان وسیله اعمال سیاست ملی

(۱) Nicolas Murray Butler

(۲) این طرح مخصوصاً بسعی همکار باتلر باسم جمزشتول J. shotwell تهیه شده بود

اجتناب نمایند بعبارت‌دیگر جنك بعنوان‌وسیله اعمال سیاست بین المللی باقی خواهد ماند. یعنی اگر جامعه ملل‌تصمیم باجرای مجازاتهای‌نظامی برعلیه دولت متجاوزی بگیرد دول عضو میتوانند بدین عمل متوسل شوند و طرح قرارداد بریان ـ کلوك هم که در۲۷ اوت ۱۹۲۸ بالاخره امضا شده است براین اساس گذارده شده است بدینمعنی که درقرارداد بریان کلوك دوماده وجود دارد:

ماده اول چنین میگوید: دول امضاء کننده ذیل رسماً اعلام مینمایند بنام‌ملل خود که از توسل بجنك بعنوان فیصله دادن باختلافات بین المللی اجتناب و احتراز خواهند نمود و همچنین از توسل بجنك بعنوان وسیله اعمال سیاست ملی در روابط متقابل خودداری وصرف نظر میکنند.

بموجب ماده ۲ دول امضاء کننده زیراعلام میدارند که راه حل کلیه اختلافات یا تصادم منافع بهرصورت وبهر شکل باشد فقط در جستجوی طرق آرام و صلح جویانه میباشد.

بدینصورت‌است که قراردادبریان کلوك‌بوسیله کلیه دولتها حتی آلمان‌وژاپون واتحاد جماهیرشوروی امضا شد. ضمناً دولت ایالات متحده آمریکا بوسیله‌یادداشتی که منضم باین متن بود اعلام نمود که طبق قرارداد بریان ـ کلوك در مواردیکه جنك جنك تجاوزی نباشدبلکه جنك بمنظور دفاع مشروع صورت بگیرد میتوان بدان متوسل شد. لیکن دریادداشت آمریکا جنك تجاوزی تعریف نشده وهمینطور ازتعریف جنگی که برای دفاع مشروع صورت میگرفت نیزخودداری شده‌بود. درنتیجه درقرارداد بریان کلوك هم یك نوع ابهام و تردیدی وجود داشت. اما باید اعتراف نمود که باانعقاد این قرارداد قدم بزرك وقابل ملاحظه‌ای بجلو گذاشته شد زیراولیاءایالات‌متحده آمریکا قبول کرده‌بودند که‌برای نگاهداری‌صلح‌درقراردادی بادول دیگرشرکت‌نمایند معذلك قراردادبریان کلوك‌بمنزله قراردادسست‌وضعیفی نیز میباشد زیرااین‌قرارداد بهیچوجه‌موردی‌را پیش‌بینی‌نمیکرد که دولت‌اتازونی‌مجبور باشد در جنگی که دول عضو جامعه ملل بمنظور دفاع مشروع و برعلیه دولت متجاوزی بدان دست‌میزنند شرکت کند. چنانکه درماه اکتبر ۱۹۲۸ تنظیم کننده

متن این قرارداد یعنی جمزشتول آمریکائی در تفسیری که بر آن نگاشت چنین میگفت : ایالات متحده آمریکا مانند سابق مخالف هر گونه اقداماتی هستند کـه هدف آن تحمیل صلح بوسیله زور باشد یعنی با هر اقدامی که باعث کشانیدن آنها در یك جنگ اروپائی بشود مخالفند. بنابراین باید گفت از کلیه این اقدامات که منظور آن فیصله دادن به اختلافات بین‌المللی بوسایل آرام و صلح جویانه بوده پیشرفت قابل توجی در این زمینه حاصل نشده است .

ب ـ مسئله خلع سلاح ـ طبق میثاق جامعه ملل وقرارداد های صلح ۱۹۲۰-۱۹۱۹ دول غالب درابتدای امر اصل خلع سلاح را بدول مغلوب تحمیل نموده بودند منتهی درضمن قرارداد صلح و رسای گفته شده بود کـه بعدها این خلع سلاح باید شامل کلیه دول جهان بشود در نتیجه اگر خلع سلاح جنبه عمومی بخود نمیگرفت آلمان مثلا محق بود که تصمیم به مسلح شدن مجدد خود گرفته و آن‌را اعلام بدارد. بهمین مناسبت جامعه ملل سعی کرد که‌راه حلی برای مسئله دشوار خلع سلاح بیابد ودراین مورد باید مسئله خلع سلاح بحری وخلع سلاح بری‌را از یکدیگر جدا کرد زیرا حتی ازنظر فنی این دوجنبه‌های کاملا مختلف ومتغایری بایکدیگر دارند .

خلع سلاح بحری ـ مسئله خلع سلاح دریائی مربوط باعمال حق محاصره دولتها و بنابراین بامسئله آزادی دریاها ارتباط دارد زیرا وظیفه اصلی بحریه جنگی دول نظارت درارتباطات دریائیست . هردولتی درصورت وقوع جنك سعی میکند آزادی ارتباط خود را باسایر نقاط دنیا تأمین بکند تابتواند ازحیث ورود مواد خام ومواد خوراکی بکشور دچار مضیقه نشود وضمناً درصدد برمیآید که روابط دشمن خورا باسایر نقاط جهان دچار مزاحمت بکند بالنتیجه بحریه جنگی اسلحه موحشی است که درجنك اقتصادی برعلیه خصم بوجه مؤثری بکار برده‌میشود .

مسئله خلع سلاح بحری درسال ۱۹۲۲ در کنفرانس واشینگتن مورد مطالعه قرار گرفت وپس ازمـذاکرات طولانی در این کنفرانس تناسبی بین بحریه جنگی دول معظم درنظر گرفته شد یعنی مقرر شد ازیکطرف که برابری بین بحریه جنگی

انگلستان وایالات‌متحده آمریکای شمالی موجود باشد وازطرف دیگر بحریه‌ژاپن بنسبت سه پنجم بحریه اتازونی وبحریه فرانسه و ایتالیا فقط بنسبت یك سوم بحریه اتازونی آمریکا برسد. لیکن این تصمیمات کنفرانس واشینگتن فقط منطبق برسفائن خط اول یعنی زره پوش و (کروازرهای) بزرك شد ودرمورد سایر کشتیهای جنگی هردولتی آزادی عمل خود راحفظ نمود.

دومین کنفرانس مهمی که‌درآن ازمسائل بحری باز بحث بمیان آمدولندن بسال ۱۹۳۰ بوده‌است. دراین کنفرانس درموضوع عمومیت‌دادن اصل‌محدودیتی که‌در کنفرانس واشینگتن قبول‌شده بود مذاکراتی بعمل آمدواین محدودیت‌را درباره سایر کشتیهای جنگی ومخصوصاً کشتیهای ضد تربیل وتحت البحری قبول کردند.

لیکن دراین کنفرانس نتوانستند بموافقتی بین فرانسه وایتالیا در باره مسئله کشتیهای (کروازر) نایل شوند زیرا ایطالیا مایل بود که از این حیث بین فرانسه وآن کشور برابری برقرار باشد ودولت فرانسه برعکس معتقد بود که ازنظر تعداد وقدرت(کروازرها)باید دارای بحریه‌ای قویتر ازایتالیا باشد زیرا دارای مستعمرات زیادی است‌ودرنتیجه مجبور به حفظ ارتباطات بحری بیشتری میباشد. بنابراین‌فقط بین بریطانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا و ژاپون در کنفرانس لندن در ۱۹۳۰ موافقتی حاصل شد ولی عمر این موافقت نامه نیز طولانی نشد زیرا ژاپون آنرا در دسامبر ۱۹۳٤ لغو کرد.

پس با این‌مقدمات به‌تنها نتیجه حقیقی که درمسئله خلع سلاح بحری رسیدند ونایل شدند این بود که از رقابت بین انگلستان و اتازونی آمریکا جلوگیری بعمل آمد بعبارت‌صحیح‌تر باید گفت که ایندو دولت بین‌خود تسلط و سیادت دردریاها را تقسیم نمودند.

مسئله خلع سلاح بری - حل مسئله‌خلع سلاح بری بمراتب مشکل‌تر بودزیرا چنانکه در پیش بتفصیل گذشت در نتیجه جنك جهانی اول قویترین دولت از نظر تسلیحات بری (در ۱۹۲۵) دولت‌فرانسه است ولی زمامداران فرانسه بخوبی پی‌برده

بودند که این تفوق موقتی میباشد.

پس همینکه صحبت از خلع سلاح بمیان میآمد نمایندگـان آن دولت در کنفرانسهای مربوط باین موضوع وسیاستمداران آنکشور دچار نگرانی میشدند که مسئله خلع سلاح درآتیه دور یانزدیکی بتجدید خطر مسلح شدن آلمان منتهی شود زیرا کشور آلمان از نظر جمعیت وعوامل افزایش آن ومنابع ثروت صنعتی بمراتب برفرانسه تفوق داشته ودارد.

درسال ۱۹۲۵ درجامعه ملل یك کمیسیون بدوی خلع سلاح تشکیل شد که مدت پنجسال دراین زمینه فعالیت نمود. البته درباره بسیاری مسائل فنی (کـه چون اغلب جنبه نظامی دارداز بحث درآنها دراین مقام خود داری میگردد) اختلاف نظر وجود داشت ودراینجا فقط اشاره به اختلاف عقایدیکه در مسائل اصولی بمیان آمد میشود.

دولت آلمان اظهار میداشت چون آنکشور طبق مقررات قرارداد ورسای ارتش خودرا خلع سلاح نموده بنابراین حق دارد اعلام بکند که سایر دول هم باید خلع سلاح بشوندزیرا غیر ممکن است کـه بعض ازدول (از جمله فـرانسه) کماکان تسلیحات عظیم خودرا حفظ کنند درحالیکه آلمان سلاح کافی بـرای تضمین امنیت کشور خود نداشته باشد.

دولت فرانسه باامر خلع سلاح موافق بود ولی نمایندگان آن دولت میگفتند که درابتدای امر باید مسئله امنیت حل شود.

چنانکه درپیش گذشت دولت فرانسه در ۱۹۲٤ بوسیله پروتکل ژنوسعی کرده بود مقررات میثاق جامعه ملل را تقویت نماید ولی متأسفانه باین هدف نائـل نشده بود بنابراین بعقیده نمایندگان آن دولت باید مسئله امنیت و ایجاد سازمانی برای آن‌را دردرجه اول اهمیت قرارداد وهمینکه بحل این مسئله توفیق یافتند مسئله خلع سلاح‌رابمیان بکشند.

بعلاوه حکومت فرانسه میگفت: خلع سلاح درصورتی میسر است که بتوان

بر آن بوسیله بازرسی بین‌المللی در باره تعداد افراد تحت السلاح و انواع اسلحه نظارت نمود والا خطر تجهیز افراد بطور مخفی پیش خواهد آمد و چون افراد در دولتها تحت حکومت‌های مختلف بسر میبرند این خطر خطر خطیری است. مثلا در دولتهائیکه از حکومت دموکراتیك برخوردارند مخفی نگاهداشتن هزینه هائی که مصروف تسلیحات میشود بمراتب مشکلتر است زیرا بودجه منظمی را تدوین میکنند در صورتیکه در دولتهائی که رژیم دیکتاتوری توتالیتر دارند و در اینزمان مقصود از چنین دولتی ایتالیای فاشیست بود میتوان مخارج را در بودجه مستتر نمود و در نتیجه چنین دولتی تسهیلات زیادی برای مسلح شدن بطور مخفیانه دارد.

کمیسیون بدوی خلع سلاح بالاخره در ۹ دسامبر ۱۹۳۰ یك گزارش کلی و یك طرح قراردادی را در این باره تهیه و تصویب کرد. ولی در این طرح باصطلاح فرانسویها فقط (کادر) یعنی کلیاتی تعیین و در نظر گرفته شده بود بدین معنی هر-موقعی که در خصوص مسئله جالب توجهی بحث میکردند در متن نقطه استفهامی وجود داشت از حیث تعداد نفرات و انواع سلاح و لوازم جنگی. بنابراین در صورتیکه تعداد افراد زیر سلاح و مقادیر اسلحه هر دولتی تعیین نشده بود میتوان گفت مسئله مهم و اساسی هنوز حل نشده است.

لیکن در باره آن مسائل کلی خلع سلاح هم اتفاق آراء حاصل نشده بود، از جمله دولت آلمان اعلام میکرد که بهیچوجه حاضر نیست طرحی را قبول بکند که یکنوع عدم تساوی در اینمورد بین دول برقرار و حفظ میکنند و دولت اتحاد جماهیر شوروی هم با آن مخالفت نمود زیرا این قرارداد را محصول تفکرات و عقاید « امپریالیستهای سرمایه دار » میدانست.

دولت ایتالیای فاشیست نیز این طرح را بشدت مورد انتقاد قرارداد زیرا میگفت در این طرح تناسب حقیقی و منصفانه‌ای بین احتیاجات هر کشور و شرایط و اوضاع و احوال دفاعی آن در نظر گرفته نشده است. لیکن دول فرانسه و لهستان و رومانی و یوگسلاوی مجموع طرح را تصویب نمودند باالظهار این نظر که چرا قبلا سازمان

امنیت دستجمعی را در آن ملحوظ ننموده اند زیرا این مسئله بخودی خود بسیار قابل تأسف است . تنها کسانیکه بنظر خوش بینی در این طرح مینگریستند انگلیسها بودند که امیدوار بودند که این طرح اجرا خواهد شد و بنتایجی خواهد رسید. لیکن وقتیکه کنفرانس خلع سلاح اصلی منعقد شد از مذاکرات آن پی بردند که این امیدواری براساس پابرجائی تکیه نداشته است .

در این باره که مسئله مهمی است باز هم مطالبی در جای خود گفته خواهد شد .

باید اعتراف نمود که در اینقسمت فعالیت دول برای خلع سلاح بری مثمر ثمر ومفید فایده نگردیده ونتیجه این فعالیتها ناچیز و منفی بوده است زیرا نتوانستند بسازمان امنیت دسته جمعی بوسیله ایجاد یکرشته مجازاتهای نظامی یابحری که باید در نظر گرفته باشند سروصورتی بدهند و نه موافقتی در اصل موضوع خلع سلاح ده سال پس از ایجاد جامعه ملل صورت گرفت. علت اساسی این مسئله آنست که دولت های معظمی که در شورای این مجمع هستند یعنی بریتانای کبیر و فرانسه در اصول با یکدیگر موافقت ندارند . علت دیگر آنهم عدم وجود یکنوع عقیده عمومی بین المللی بسیار قوی است تا دولتهارا بقبول راه حلهای تازهٔ در این موضوع مجبور نماید.

پس در عمل تاسال ۱۹۲۵ مسئله خلع سلاح بری بطور جدی مورد مطالعه قرار نگرفت ولی همینکه قرار داد های لوکارنو منعقد گردید ودرظاهر سازش وصلح وصفائی درروابط فرانسه و آلمان بر قرار گردید همه حس کردند که نمیتوان بیش از این مسئله خلع سلاح را عقب انداخت وراه حل قطعی برای آن درنظر نگرفت بنابراین همانطوریکه ذکر شد در ۸ دسامبر ۱۹۲۵ شورای جامعه ملل تصمیم بایجاد کمیسیون مقدماتی کنفرانس آینده خلع سلاح گرفت . این کمیسیون مقدماتی باآنکه مدت پنجسال فعالیت نمود بنتیجه قابل توجهی نرسید زیرا اختلاف نظر شدیدی در باره مسائل فنی و درمسائل اصولی بین اعضاء آن پیش آمد .

اختلاف نظر در باره مسائل فنی اینطور پیش آمد که کمیسیون مقدماتی جامعه ملل پرسشنامه‌ای تنظیم کرد که مورد تصویب شورای آن مجمع قرار گرفت در باره آن

عده‌ازمسائل‌فنی که باید راههای حلی برای آنها پیدا کردودرآن پرسشنامه به‌تفصیل اشارت رفته بود.

ازجمله در این پرسشنامه ذکرشده بود که تسلیحات یعنی چه؟ بعبارت اخری چگونه باید عوامل اقتصادی ونظامی وجغرافیائی راکه قدرت دولتی بر آنها قرار دارد تعریف‌وبیان‌نمود.همچنین‌درآن‌نوشته‌شده‌بود مقصود ازمحدودنمودن تسلیحات چیست؟ بعبارت دیگر چگونه روشهای ممکن ومفید و مؤثر در تقلیل تسلیحات را بایدتعریف‌وتشریح نمود؟ همینطور برچه اساسی‌وچگونه بایدسطح‌ومیزان‌تسلیحات را در دو دولت مقایسه کرد؟ ودر این مقایسه آیا از منابع وعـواملی مانند جمعیت وشبکه خطوط آهن وباز بودن مرزها درمقابل حمله و غیره نیز ذکری باید بمیان آوردیاخیر؟ بالاخره آیا میتوان‌بین‌سلاحهای‌تعرضی وتدافعی تمیزوتشخیص‌قائل‌شد؟ همینکه بمطالعه این مسائل پرداختند متأسفانه به بن بست رسیدند ودر دو مـورد این وضع پیش آمد:

نکته اول - این بود که برای محدود نمودن تسلیحات چندین دولت آیا فقط مقدار قوای فعلی زیر پرچم یعنی قوای زمان صلح‌را باید در نظر گرفت یاقوائی را که اخیراً تعلیمات دیده اند نیز باید بشمار آورد؟ بعبارت دیگر **مجموع افرادی که تعلیمات‌نظامی دیده اند** ولی درحال‌حاضر درخانواده‌ٔ خودبکسب‌وکاراشتغال دارند نیز باید محسوب داشت؟ نظرنمایندگان دولت فرانسه این بود که نبایدقوای ذخیره تعلیم دیده را هم بحساب آورد البته ازنظر فرانسه قبول این مسئله وتصویب آن ازطرف دول دیگربنفع ایندولت بود زیرا دارای قوای ذخیره زیادی‌بود.

برعکس نظر آلمان‌ها کاملا مخالف نظر فرانسه بود چون میگفتند بایـد قوای ذخیره تعلیمات دیده را هم بحساب آورد زیرا چون درآلمان طبق مقررات و مواد قرار داد صلح ورسای از ۱۹۱۹ ببعد نظام وظیفه (اجباری) لغو شده بود بنـا براین قوای ذخیره تعلیمات دیده‌ای دیگر درآلمان وجود نداشت.

نظر دولت انگلستان درابتدا مخالف نظر فرانسه دراین مسئله بود ولی‌بعداً در ۱۹۲۹ انگلیسهاتغییر عقیده دادندزیرا درمقابل‌دولت فرانسه هم گذشتهائی نسبت

بانگلیس در مسئله خلع سلاح بحری نموده بود.

دوم- درمسئله‌دیگری که‌اعضاء کمیسیون دچاراختلاف نظرواشکال گردیدند محدود نمودن وسایل و لوازم جنگی بود بدین معنی که بحثی در گرفت دراین مورد بخصوص یعنی در صورتیکه بخواهند ساز و برك‌ولوازم جنگی دودولت را محدود نمایند آیا فقط باید تعداد توپ وتفنك‌وهوا پیماهای نظامی که داراست بحساب‌آورد یا باصطلاح ظرفیت‌جنگی آن‌دودولت یعنی‌تعداد کارخانها و منابع مواد اولیه رانیز بایددر نظر گرفت زیرابطور خلاصه‌دولتی که‌قدرت‌صنعتی‌بیشتری‌ازدولت‌دیگر دارد همیشه ازحیث مواد مربوط بساختن اسلحه برآندیگری برتری وتفوق دارد. البته این مزیت را در همان اولین روز شروع جنك دارا نیست ولی بتدریج و باگذشت زمان(مثلا پس ازیکسال‌یعنی مدتیکه‌لازم برای بکار انداختن کارخانهایش میباشد) این برتری‌را احراز خواهد کرد.

درباره این مسئله عقاید دول درست نقطه مقابل نظریه آنان در مسئله اول بود یعنی نمایندگان فرانسه میگفتند برای آنکه سطح تسلیحات دولتی بدست آید باید ظرفیت جنگی آندولترا بحساب بیاوریم.

البته در چنین اوضاع‌واحوالی‌حصول‌توافق بسیارمشکل‌است. لیکن‌اشکالات بزرگتری هم درضمن این بحث پیش آمد ازجمله حکومت آلمان دائماً یعنی درهر جلسه کمیسیون مقدماتی خلع‌سلاح بااصرار‌تام‌وتمام‌میگوید خلع سلاح وظیفه‌ایست که طبق‌میثاق جامعه ملل‌وقراردادهای صلح باید بطور دقیق و کامل صورت‌بگیرد بالنتیجه اولیاء این کشور اینطوراستدلال میکنند که‌چون آلمان‌بالاجبار خلع‌سلاح شده اگر دول دیگر خلع سلاح نشوند آلمان حق دارد مجدداً مسلح شود بدون آنکه بدلایلی که سایرین اقامه میکنند و میگویند بدانجهت است که خلع سلاح آندولت عملی نشده‌توجهی مبذول‌دارند. برخلاف جواب نمایندگان فرانسه‌آنستکه دولت فرانسه‌حاضر‌بخلع سلاح میباشد ولی‌این‌امر منوط بدو شرط است که باید قبلا صورت‌تحقق بخود بگیرند.

شرط اول - آنستکه بین دولت‌ها یك سیستم امنیت‌متقابل برقرار شود و

حکومت فرانسه به‌نمایندگان سایر دول یاد آوری میکند که در ۱۹۲٤ فرانسه پروتکل ژنو را پیشنهاد نمود بدون اینکه متأسفانه دولتها قدمی در راه تقویت آن بردارند. شرط دومی را که فرانسه خواهان تحقق پذیرفتن آن میباشد آنست که بوسیله یك طرح بین‌المللی عملاً دستگاه نظارت و کنترلی برقرار گردد تا عموم مطمئن‌شوند که هردولتی وظایف خودرا در موردخلع سلاح انجام داده است واین بازرسی ونظارت چه درباره قوای تحت سلاح وچه در مورد سلاح و لوازم جنگی باید عملی شود والا دولی که دراین راه صادقانه گام برمیدارند و ازاین لحاظ مایل بانجام کلیه تکالیف خویش میباشند قربانی این طرح و دستگاه خلع سلاح خواهند گردید بدینطریق که‌مثلا دولتی که‌دارای حکومت‌دموکراسی است و طبق این سنن اداره میشود وبودجه دولت باید بتصویب پارلمان برسد و اجرای آن تحت نظارت بعضی مؤسسات آنکشور صورت میگیرد قادر بمسلح شدن بطور مخفی نیست در صورتیکه برای دول استبدادی بسیارسهل است که بوسایل مخفی خودرامسلح نمایند. بنا براین بنظر حکومت فرانسه در صورت عدم وجود نظارت بین‌المللی دول دموکراسی فدای صداقت ودرستی خویش در راه انجام تکالیف مربوط بخلع سلاح خواهند شد.

اینهاست اشکالاتیکه‌مدت‌پنج‌سال‌اعضاء کمیسیون‌مقدماتی‌خلع‌سلاح‌مواجه‌باآن بوده اند وبالاخره پس از زحمات‌بسیار در ۹ دسامبر ۱۹۳۰ این‌امربطرح‌قراردادی منتهی شد. گرچه امروز که این‌قراردادرا مطالعه میکنیم ازاین لحاظ مأیوس کننده است زیرا درآن فقط اشاره‌بکادر (Cadre) یعنی کلیات‌وحدودی که‌بایدمطالعه‌شود شده بود بدون اینکه نه تعداد قوای هردولت و نه مقادیر اسلحه و لوازم جنگی که احتمالا در دست دارد تعیین گردیده باشد. درنتیجه مسائل اساسی در این طرح حل نشده است معذلك برسر همین قرارداد مبهم‌هم اتفاق نظر بوجود نیامد زیراچنانکه گذشت و ملاحظه شد دولت آلمان اعلام نمود که آنرا قبول ندارد روسیه بهم چنین فقط فرانسه ولهستان و چکوسلواکی باتصویب مجموع طرح موافق بودند ولی معتقد بودند که باید باین طرح سازمان امنیت دسته جمعی را هم اضافه

نمود زیرا فقدان آن بمنزله نقص بزرگی بشمار میرود . درحقیقت هیچ دولتی ازاین طرح راضی نبود فقط شاید انگلستان بچشم قبول در آن مینگریست و بنابراین نباید ازعدم موفقیت وشکستی که کنفرانس خلع سلاح دراین اوضاع واحوال دچار گردید تعجب نمود .

ج- صلح اقتصادی - اهمیت این مسئله را دراین جمله میتوان خلاصه نمود وبیان کرد که برای استقرار صلح درجهان ایجاد اعتماد متقابل بین ملل لازم است و برای تحقق این موضوع ناگزیر باید میان آنها از نظر اقتصادی همکاری وجود داشته باشد زیرا بعلت رقابتهای تجارتی که بین دولتها قهراً ملاحظه میشود ازطرفی احساسات نامطلوب و غیر پسندیده مانند کینه و حقد وعداوت بوجود میاید و باقی خواهد ماند وازطرفی دیگر بعلت وقوع بحرانهای اقتصادی این امر درهر کشوری خواه ناخواه تأثیرات اجتماعی وروحی سوئی خواهد داشت یعنی حس حسادت وکینه توزی درنهاد افراد آن برعلیه مردم کشورهائیکه ازبحران برکنار و کماکان معمور وآباد وقوی باقی مانده‌اند روز بروز بیشتر میشود وبالنتیجه هرج ومرج واغتشاشی در روابط صنعتی واقتصادی حکمفرما خواهد شد که خود یکی از علل جنگ است یعنی خواه و ناخواه دامنه آن بجنگ کشانیده خواهد شد . بهمین مناسبت اگر مایل باشند در روابط بین المللی آرامش وصلح وصفائی برقرار شود لازم است که‌ازاین ملاحظات ونکات اقتصادی نیز تبعیت وپیروی نمایند .

بدون شك اگر نظری کلی بسالهای ۱۹۲٦ - ۱۹۲٥ بنمائیم بیقین میتوان اظهار کرد که وضع اقتصادی و مالی اروپا تادرجه زیادی تعدیل یافته است ودر حالیکه سالهای بلا فاصله پس از ختم جنگ یعنی سنوات ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ بسیارسخت وبحرانی بود از ۱۹۲٤ ببعد متدرجاً داد وستد ومعاملات سروصورتی بخود گرفت وتقریباً در همه جا کوشش زیادی بعمل آمده که وضع پول را محکمتر و بهتر نمایند و بهمین مناسبت توانستند وضع آبرومندی به پس انداز افراد بدهند واز ربح و بهره پول بکاهند و نقل وانتقال سرمایه از کشوری به دیگر کشورها بسهولت صورت بگیرد بحدیکه در ۱۹۲٥ همه احساس میکردند که سرمایه داری کهن احیا شده و بتجدید

حیاتی نایل آمده است وازخطر اضمحلال وانقراض نجات یافته است . لیکن در این اوضاع آنچه بیشتر جلب توجه معاصرین را مینموده عدم تساوی مشهود و بینی است که دراین تجدید حیات اقتصادی بین ایالات متحده آمریکای شمالی و اروپا وجود داشته‌وهمه اذهان‌را متوجه خود نمود . دراتازونی‌درسنوات ۲۶-۱۹۲۵ دوره آبادی ومعموریت بحد اعلای‌خود رسیده یعنی‌درتولید صنعتی دائماً افزایش ملاحظه‌میشود و کوشش‌وفعالیت زیادی مصروف دادن سازمان بکار از نظر فنی میگردد .

اگربکتاب‌آندره‌زیگفریدتحت عنوان «اتازونی امروز» که درسال۱۹۲۹ منتشر شده رجوع کنیم ملاحظه میکنیم که مؤلف طرزفکر و روحیه مردم‌اتازونی را قبل از بروز بحران بزرك اقتصادی این قرن در آن کشور بخوبی نشان میدهد. از جمله مشاهده‌میکنیم که خوش بینی وافروروز افزونی دراتازونی حکمفرمابوده است. برخلاف دراروپا درحالیکه‌ازتورم اسکناس وسقوط پول بزحمت جلو گیری شده است اقلا تامدتی قیمتها ثابت مانده اند یعنی درسطح بسیار بالائی قرار گرفته‌و ونتیجه این‌وضع اینست که‌معاملات ودادوستد مراحل مشکلی‌را میگذراند وبیکاری کارگران درفرانسه وانگلیس واغلب کشورهای اروپا بدرجات شدید تر از آنست که قبل از ۱۹۱٤ ملاحظه میشد .

بعلاوه در فروش کالا و محصول صنایع هم بواسطه وجود سرحدات وموانع گمرگی باشکالاتی برمیخورند زیرا اغلب دول اروپائی خواهان پیروی از سیاست حمایت گمرکی هستند بعلت آنکه توجه باین امر برای آنان تنها وسیله‌ایست که میتوانند بعضی صنایع خود را حفظ و نگهداری کنند زیرا در غیر اینصورت از بین خواهند رفت وحالا آنکه وجود این صنایع از نظر دفاع ملی برای آنان لازم میباشد .

پس مهمترین نکته‌ایکه درسال۱۹۲۶ ازنظراقتصادی افکاررا بخود معطوف نموده آنستکه اختلاف و بعبارت بهتر بگوئیم تضاد بین اتازونی واروپا را از بین ببرند و راه حل‌وطریق علاجی برای‌جهات وعللی که جلوی رونق وتوسعه اقتصادی اروپارا سد کرده پیدا نمایند. بهمین‌جهت است که‌جامعه ملل تصمیم بافتتاح کنفرانس

اقتصادی بین المللی گرفت که‌درژنو در ٤ مه ۱۹۲۷ منعقد شد . اتحاد جماهیرشوروی وایالات متحده آمریکا که از اعضاء جامعه اتفاق ملل نبودند به این کنفرانس دعوت شدندو نمایندگانی بدان فرستادند . لیکن از ٤۸۸ نفرعضواین کنفرانس اقتصادی که درسال ۱۹۲۷ بژنو آمدند فقط ۲۵ نفر بنمایندگی ازطرف سازمان کارگران بدین شهر عزیمت نموده اند .

درحقیقت بیشتردراین کنفرانس سازمان کارفرمایان ودولتها نماینده‌فرستاده‌اند چنانکه ازمیان ٥۰ دسته مختلف نمایندگان در ٤۱ دسته حتی یکنفر نماینده‌ازطرف کارگران بکنفرانس نیامده بود .

در کنفرانس اقتصادی ۱۹۲۷ یك‌رشته‌تصمیماتی گرفته شد . ازجمله نمایندگان عضو علاقه خاطر خود را بروش‌های عقلائی تولید که در اتازونی شیوع فراوانی پیدا کرده‌اظهارداشتند. همچنین‌نسبت به‌اتحادیه‌های صنعتی یعنی کارتلهای بین‌المللی نظر موافق ابراز داشتند و بالاخره بدول سفارش نمودند که از تعرفه‌های گمرکی که مانع معاوضات بین المللی شده است بکاهند .

اگر امروزه تصمیمات کنفرانس اقتصادی ۱۹۲۷ را مورد مطالعه قراردهیم دو نکته بیشترجلب توجه مارا میکنند :

یکی آنکه در این کنفرانس اقتصادی ابداً بمسائل اجتماعی عطف توجهی نشده است مثلا نه توجهی بمسئله‌سطح زندگی کارگران کردندونه بموضوع‌دیگری که ازمسائل اساسی ومهم قاره اروپا بشمار میرفت یعنی‌موضوع مهاجرین : بدین معنی که قبل از سال ۱۹۱٤ افرادیکه راضی ازوضع وحال و سرنوشت خود نبودند اقلا میتوانستند راه اتازونی‌را درپیش بگیرند وبمهاجرت از وطن مألوف وحرکت بسوی آن کشور تن دردهندتابرفاه وآسایش بیشتری نایل گردند وهرساله بیش‌از یك ملیون اروپائی بدین ترتیب ازاقیانوس اطلس میگذشتند و از اروپا باتازونی بهمین جهات مهاجرت مینمودند. ولی‌از سال ۱۹۲۱ ببعد و بخصوص از سال ۱۹۲٤ اولیای حکومت اتازونی ابواب آن کشور را برومی‌مهاجرین اروپائی بکلی بستند دراین اوضاع منطقی بود که در کنفرانس اقتصادی بین المللی میباید اقلاً

عطف توجهی باین مسئله بکنند و تعدیلی در این امر قائل شوند و حال آنکه برای خوش آمد حکومت ایالات متحده آمریکا ابداً التفاتی باین امر حیاتی ننمودند .

نکته دوم آنستکه در کنفرانس اقتصادی بین المللی سال ۱۹۲۷ فقط از طریق اتحادیه‌های صنعتی بین المللی بجستجوی راه‌های حلی پرداخته اند و حال آنکه از نظر ماهیت این اتحادیه‌ها محیط و میدان عمل منافع بزرگ سرمایه داری میباشد و وجود کارتلهای بین المللی است که باعث حفظ قیمت‌ها میشود و بالنتیجه در جهت مخالف منافع مصرف کنندگان پیش میرود .

باید اعتراف نمود که از همه این مذاکرات و بحث‌ها نتیجه اساسی بدست نیامد. مهمترین نکته‌ای که از بین تصمیمات کنفرانس سال ۱۹۲۷ نظر ما را جلب میکند پائین آوردن تعرفه‌های گمرکی است در صورتیکه پس از گذشت دو سال از این تاریخ ملاحظه میکنیم که در هیچ نقطه‌ای این امر صورت تحقق بخود نگرفت بعبارة اخری کلیه دول تصمیمات کنفرانس اقتصادی بین المللی را قبول کرده بودند ولی هیچیک آنها را اجرا نکرده اند . البته بین سنوات ۱۹۲۷ و ۲۹ تعرفه های گمرکی پائین نیامده اند ولی اقلا با سرعت کمتری نسبت بسابق افزایش یافته است بنا براین دراین زمینه دول دنیا دچار شکست و عدم موفقیت شده اند و ترازنامه فعالیت آنان منفی است .

☆ ☆ ☆

حال در پایان این فصل باید دید بچه نتایجی رسیده ایم ؟ از نظر سازمان امنیت دسته جمعی ترازنامه فعالیت نمایندگان دول منفی بوده و همچنین است در باره مسئله خلع سلاح (باستثنای خلع سلاح بحری) که ده سال پس از ایجاد جامعه ملل هنوز تعهداتیکه در میثاق این جامعه گنجانیده و قبول شده است اجرا نگردیده . همینطور از نظر اقتصادی هم ترازنامه فعالیت دول عضو منفی میباشد زیرا دیدیم که از تعرفه‌های گمرکی چیزی کاسته نگردیده است.

حال باید دید علل این عدم موفقیت‌ها چیست ؟ نخستین علت آنستکه دو دولت معظمی که در شورای جامعه اتفاق ملل نفوذ تام و نقش فائق را دارند یعنی فرانسه

و انگلیس در اصول مسائل بایکدیگر اختلاف نظر دارند و دومین علت آنستکه عقیده عمومی بین المللی بسیارقوی و مؤثری برای مجبور کردن دول بقبول نظریات و طرق حل تازه هنوز بوجود نیامده است . معذلك علیرغم این عدم موفقیت ها و شکستها در ۱۹۳۰ هنوز خطرات آنی از این لحاظ وجود ندارد زیرا عقیده عمومی تقریباً در کلیه کشورهای جهان مایل و مصمم است که از جنك اجتناب بکنند ولی از سال ۱۹۳۱-۱۹۳۰ اوضاع واحوال وشرایطی بوجود میاید که تغییر کلی در روحیه ملل روی میدهد وملاحظه میکنند که عقیده عمومی واولیاء امور بعضی ازدول مانند ژاپون و آلمان وتا اندازه‌ای درایطالیا دروقوع جنك راه حلی جستجو میکنند برای مسائل معضل وسختی که درمقابل اشکالات اقتصادی واجتماعی موجود چنان گریبان آنان را گرفته است که کم کم بآن متوسل میشوند و بدانسمت میروند .

II- **سیاست اتازونی آمریکا** - چنانکه در پیش گذشت دیدیم مشی اولیای سیاست اتازونی آمریکا در سال ۱۹۲۰ یعنی همینکه جمهوری خواهان قدرت را پس از انتخاب هردینك بریاست جمهوری در دست گرفتند این شد که جبهه مشخص ووضع مستقلی در باره مسائل اروپا درپیش بگیرند زیرا منافع ایالات متحده آمریکا کاملا مغایر و مخالف بامنافع دولتهای قاره اروپا بود . لیکن ازطرف دیگر اولیای حکومت اتازونی تمایل دارند که درقاره آمریکا نیز سیاستی را تعقیب کنند که تفوق و سیادت را بدانوسیله بدست آورند. بنابراین بجاست که به تجزیه و تحلیل سیاست آمریکا در قاره اروپا بپردازیم وچون سیاستی که ایالات متحده آمریکا در باره کشورهای آمریکای جنوبی یاآمریکای لاتین در پیش گرفت مربوط بموضوع سخن مانیست ازآن صرفنظر میکنیم .

سیاست آمریکا درباره اروپا - در امور اروپا اولیای حکومت اتازونی هیچگونه مسئولیتی را مایل نیستند قبول بکنندولی البته نمیتوانند چنان عمل کنند که گوئی اروپائی اساساً وجود ندارد . زیرا اولا علل اقتصادی ومالی آنهارا بعطف توجه بمسائل اروپا میکشاند چون احتیاج دارند که امتعه و محصول صنایع و مواد خوراکی وموادخام وخواروبارخود را باروپا صادر نمایند . ازطرف دیگرازدول

اروپائی طلبکار هستند بدینمعنی که در زمـان جنك جهانی اول ایندولتها متحد و شریك امریکائیان در جنك بوده اند و بهنگام متار که جنك جهانی اول مبلغی (در حدود ده میلیارد دلار بدو بدهکار اند. علاوه براین از نظر منافع سیاسی هم آمریکائیها نمیتوانند به بعضی مسائل مهم اروپا توجه نکنند از جمله مسئله غرامات و خلع سلاح است و مقصود از آن چنانکه گذشت نه تنها مسئله خلع سلاح بحری میباشد که با منافع اتازونی تماس نزدیکی دارد بلکه شامل مسئله خلع سلاح بری نیز میباشد .

بنا بـراین باید دید چـه راه و روش را حکومت اتازونی آمـریکا در پیش گرفته است تا میان نظر اصولی خود و لـزوم نظارت در امور اروپا سازشی ایجاد نماید .

بدین جهت است که حکومت اتازونی تصمیم گرفت که بکنفرانس های بین المللی حتی آنهائیکه تحت نظر و توجهات جامعه ملل تشکیل میگردید نمایندگان رسمی بفرستد ودر مواقعیکه کنفرانسهای اقتصادی یا فنی منعقد میشودودر کنفرانسهائیکه جنبه سیاسی دارد امریکائیها نه تنها یك نماینده بلکـه یکنفر ناظر(۱) میفرستند کـه اصولا حق دخالت وبحث درمسائل را ندارد .

حال باید دید تاچه حدودی ایالات متحده آمریکا در مسائل اروپائی دخالت نموده است :

ازنظر اقتصادی ومالی نقش اتازونی مخصوصاً دردو مورد بسیارمهم بوده است یکی مسئله قروض بین متفقین که بامسئله غرامات ارتباط دارد و دیگری مسئله **انعقاد کنفرانس اقتصادی بین المللی درسال ۱۹۲۷**

۱- **مسئله قروض جنگ** - چنانکه گفتیم ایالات متحده آمریکا درحـدد ده میلیارد دلار ازدول فرانسه وانگلستان وایتالیا وچند دولت دیگر طلبکار بوده است ولی همین دولتها از دولت آلمان بعنوان غـرامات طلبهائی داشتند. بنا بـراین نظر بدهکاران (فرانسه - انگلیس - ایتالیا) آنست که باید بین مسئله غرامـات و مسئله قروض ارتباطی برقرار کرد ودرحقیقت باتازونی میگویند اگر بدهی خودرا آلمان

---

(۱) Observer

بما پرداخت ما نیز بدهی خود را باتازونی آمریکا خواهیم پرداخت ولی در صورت خلاف آن توانائی پرداخت قروض خودرا بامریکا نخواهیم داشت. البته کنگره آمریکا این نظری را که بدهکاران اتازونی ابراز میدارند نپذیرفت و در فوریه ۱۹۲۲ آمریکائیها اعلام داشتند که مسئله قروض هیچگونه ارتباطی بامسئله غرامات ندارد زیرا ایالات متحده آمریکا قرارداد ورسای را تصویب ننموده است. از اینزمان ببعد حکومت اتازونی یکرشته مذاکرات دو رود را زو دقیقی را بااین دول شروع کرد و موضوعاتی که در این مذاکرات مطرح شد اهمیت زیادی از نظر روحی داشته است زیرا در روزنامه‌ها و مجلات بحث زیاد و انتقاد فراوانی در این باره صورت گرفت و بین نظریات متقابل هیچگونه تفاهم کاملی پیدا نشد و بالاخره این مذاکرات بعقد قرارداد هائی چند بین انگلستان و آمریکا در ۱۹۲۳ (پس از آنکه آمریکا قریب ۲۰ ٪ از میزان طلب خود کاست) و سپس با بلژیك در ۱۹۲۵ و باایتالیا در همین سال و بافرانسه در آوریل ۱۹۲۶ منتهی گردید.

ولیکن بهنگام تصویب این قرار داد درپارلمان فرانسه ماده ای بدان افزودند که از نظر فرانسه شرط اعتبار وارزش آن بشمار میرفت بدین شرح که اگر آلمان بفرانسه بدهی خودرا نپردازد فرانسه هم نخواهد توانست بدهی خویش‌را بآمریکا بپردازد. ولی باید درنظر داشت که این‌ماده احتیاطی جنبه یکطرفه داشته ودرنظر اتازونی فاقد هرگونه ارزشی‌بوده وبالنتیجه تاسال ۱۹۲۹ سیاست اتازونی آمریکا کوشش زیادی برای تحمیل‌مقرراتی چندبه بدهکاران خود وبمنظور استهلاك دیون آنها بکاربرد ودراینراه بموفقیت‌هائی نیز نایل‌شد بدون آنکه این‌مسئله‌را باموضوع غرامات ارتباط دهد.

نسبت بمسئله غرامات آمریکائیها گفتند که این امر ارتباطی باما ندارد معذلك درعمل نفوذ آنها بطرز قابل توجهی درحل اینموضوع بکار رفته واین امر ازدوراه صورت گرفت. از طرفی کار شناسان آمریکائی طرح پرداخت غرامات آلمان را (در ۱۹۲٤ طرح دویس ودر ۱۹۲۹ طرح یانك) تهیه کردند. البته این کارشناسان مالی بعنوان افرادیکه بطور خصوصی کارمیکنند دراینکار دخالت نموده‌اند نه‌بعنوان

مقام رسمی معهذا بدون شك درعمل تمایلات و نیات دولت اتازونیرا در نظر میگرفتند و بکار میبستند. همچنین در مدت پنج سالی که طرح دویس اجرا شد مسئول کل پرداخت غرامات یکنفر کارمند عالیرتبه آمریکائی بود.

ازطرف دیگر دردوره‌ای که میتوان گفت حقیقتاً آلمان قسمتی ازغرامات را پرداخت یعنی بین۱۹۲۴و۱۹۲۹ (دوره‌طرح‌دویس) چنانکه‌ملاحظه‌شد اگراینددولت توانست‌اقدام باین عمل کند بعلت آن بود که درهمین ضمن آمریکائیها بمؤسسات و دستگاههای اقتصادی آلمان مبالغ هنگفتی قرض دادند.ازجمله بین ۱۹۲۴ و ۱۹۳۰ قریب ۲۵۰۰ میلیون دلار یعنی‌درحدود ۲۱ میلیارد مارك طلا سرمایه‌های آمریکائی درآلمان بکارافتادوهمین سرمایه‌است که خون‌تازه‌ای درجسم و پیکر اقتصادآلمان دمید. میتوان گفت درعمل آلمان بشکل سرمایه‌های‌آمریکائی وبمراتب بیش‌ازآنچه بعنوان غرامات بدول طلبکار خودپرداخت ازآمریکا پول‌دریافت نمود. ولی‌همینکه این وضع ادامه یافت سرمایه داران‌آمریکائی بفکر افتادند که شاید آلمانها نتوانند درعین حال هم قروض خود را بعنوان غرامات بدول فاتح بپردازند وهم سرمایه‌های آمریکائی را مسترد بدارند و بنا براین از اینزمان ببعد یك نـوع رقابتی بـرای پرداخت قروض خصوصی آلمان که ازآمریکا گرفته بود وقروض وی بعنوان‌غرامات بدول اروپائی بوجود آمد.

زیرا سرمایه داران‌آمریکائی دراین امربخصوص بهیچوجه همان عقیده‌ای‌را که فرانسویان دراین مسئله ابراز نمودند ودربالا گذشت نداشتند چون مایل بودند که‌آلمان اولاقروض خصوصی خود را بپردازد. کینزعالم اقتصادی‌معروف‌انگلیسی هم در سپتامبر ۱۹۲۶ چنین مینوشت: بطور خلاصه سرمایه داران اتازونی آمریکا بآلمان وام میدهندوآلمان هم معادل‌آنرا منتقل بمتفقین میکند ومتفقین هم بعنوان پرداخت قروض خود بآمریکائیها همان پولرا برمیگردانندحال باید دید تاچه‌مدتی این‌بازی ادامه خواهدیافت؟ البته جواب این‌مسئله مربوط بسرمایه‌داران‌آمریکائی است نه‌ما، بعبارةاخری تاهنگامیکه سرمایه‌داران آمریکائی بآلمانهاوام میپرداختند

آنها هم غرامات خود را میپردازند ولی در صورت وقفه در این عمل (چنانکه در بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ پیش آمد) ممکن بود در این طرز پرداخت هم مانعی پیش آید و همین حادثه بوقوع پیوست .

ایالات متحده آمریکا از نظر اقتصادی غیر از مسئله قروض در مسئله دیگری نیز دخالت کرده است و آن کنفرانس اقتصادی سال ۱۹۲۷ است و چنانکه گفته شد نماینده‌ای باین کنفرانس فرستادند. دراین کنفرانس نمایندگان دول اروپائی هم خودرا مصروف این امر نمودند که نشان دهند تضاد واختلافی عظیم بین وضع اقتصادی قاره اروپا ورواج دادوستد دراتازونی که بآخرین سرحد امکان رسیده وجود دارد یعنی درعین اینکه معموریت ورونق معاملات درآنکشور برقرار است اغلب دول اروپائی گرفتار مصائب ومشکلات مالی واقتصادی بسیار میباشند . (۱)

در مسائل سیاسی : اولیاء حکومت اتازونی بهمان سیاستی که در مقابل جامعه ملل پیش گرفته بودند ادامه دادند وحتی در مسئله دیوان داوری دائمی بین المللی باآنکه چندین مرتبه از اتازونی دعوت بمشارکت در آن نمودند و باآنکه چنانکه گذشت قسمتی از اساسنامه دیوان داوری بوسیله یکی از حقوقدانان بنام آمریکائی موسوم به الیهوروت (۲) که وزیر خارجه سابق اتازونی در زمان ریاست جمهوری تئودور روزولت بود تهیه شده است معذلک اتازونی در دیوان داوری

---

(۱) بطور خلاصه هدف این کنفرانس درفکر کسانیکه آنرا منعقد نمودندآن بودکه اولیای امور ایالات متحده آمریکا را تشویق وتشجیع باخذ تصمیم واقداماتی در باره مساعدت بیشتری به آبادی ورواج بازار داد و ستد اروپا بنمایند . لیکن زمامداران ایالات متحده آمریکا قبول نکردندکه مسائل اساسی دراین کنفرانس مورد بحث قرار بگیرد .

از این مسائل اساسی یکی موضوع مهاجرت اروپائیان بود بآمریکا که پس از تصویب قوانین ۱۹۲۴ - ۱۹۲۱ اولیاء امور ایالات متحده برای محدودکردن و حتی ممنوع کردن مهاجرت دست باقدامات شدیدی زده بودند . همچنین آمریکائیها ازبحث در قروض بین المتفقین نیز دراین کنفرانس خود داری نمودند وهمینکه مذاکرات به بحث در باره پائین آوردن دستجمعی تعرفه های گمرکی کشانیده شد درحالیکه بااعمال واجرای این سیاست اقتصادی موافقت نمودند در باره کشور خود سیاست مخالفی را پیش گرفته واجرا نمودند زیرا در سال ۱۹۳۰ باز هم تعرفه گمرکی معمول در اتازونی را بالا بردند . بنا بر این بایدگفت که دولت اتازونی با اعمال چنین سیاستی مسئول شکست وعدم موافقیت کنفرانس اقتصادی ۱۹۲۷ شناخته شده است .

(۲) Elihu Root

شرکت ننمود.

البته چنانکه دیدیم درطرح «اجتناب از جنك» یعنی قرارداد بریان کلوك آمریکا ابتکاری بخرج داد که مستقیماً در سازمان روابط بین المللی تأثیر تام و تمامی داشته است و باین مسئله بتفصیل درسابق اشاره شد (۱).

بنا براین مؤلفین و نویسندگان اروپائی این زمان نسبت بطرز رفتار و وضعی که ایالات متحده آمریکا در مسائل سیاسی واقتصادی و مالی بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ پیش گرفته است انتقاد شدیدی نموده اند. زیرا میگویند که اولیاء دولت اتازونی از قبول مسئولیت در امور اروپا اجتناب نمودند ولی در عین حال یك نوع سیاست استعماری (امپریالیسم) اقتصادی و مالی را در نقاط دیگر جهان پیش گرفته اند.

از طرف دیگر بعضی از آمریکائیها مخصوصاً در محافل روشنفکران اعمال

---

(۱) طبق این طرح قرار شد کلیه دول جهان پیمانی منعقد کنند که باستثنای اعمال حق دفاع مشروع درهیچ موردی بجنك متوسل نشوند. البته چنانکه درسابق اشاره شد برای دولت فرانسه امضاء چنین پیمانی اشکال بسیار داشت زیرا دراینصورت اساس پیمانهای لوکارنو ازبین میرفت چون در این پیمان پیش بینی شده بود که فرانسه در موردیکه مثلا آلمان اساسنامه منطقه خلع سلاح شده رنانی را نقض کند میتواند در مقابل آنکشور بجنك مبادرت نماید. ولی معلوم نبود که آیا این مورد همان «دفاع مشروع» میباشد یاخیر؟

ازطرف دیگر میثاق جامعه ملل پیش بینی کرده بود که مجازات های اقتصادی برعلیه دولتی که مقررات جامعه ملل را نقض نموده است اعمال واجرا شود و چه بسا فرانسه ممکنست مجبور شود که بکمك متفقین خود دراروپای شرقی و اروپای مرکزی بشتابد بدون اینکه مستقیماً مورد تعرض قرار گرفته باشد.

بهمین مناسبت دولت فرانسه ایراداتی باین طرح گرفت واظهار نمود که طرح اجتناب وخودداری از توسل بجنك موجب میشود که قدرت عمل فرانسه را دراین موارد احتمالی سلب کند و بنابراین نمیتواند تعهد بکند که درکلیه موارد از توسل بجنك صرف نظر میکند. پس ازمذاکرات طولانیکه بمراحل بسیار حساسی نیزرسید بالاخره حکومت ایالات متحده آمریکا در نامهٔ قائل به تعبیر و تفسیری در باره فرمول «صرف نظر نمودن ازجنك» گردید بدین معنی که توسل باوورود بجنك نه فقط درمورد اعمال حق دفاع مشروع بلکه اگر درجنگی که طبق میثاق جامعه ملل یا پیمانهای لوکارنو بوقوع پیوسته باشد مجاز شمرده میشود لیکن این تفسیر درسند سیاسی علیحده‌ای گنجانیده شد نه در متن این قرارداد. بنا براین دراین متن نه جنك بمنظوردفاع مشروع ونه جنك تجاوزی تعریف‌شده بود وباین‌موضوع نیز تنظیم کننده متن قرارداد جمیز اشتول درکتابی که سال بعد منتشرساخت تاحدودی اعتراف‌نمود وبنا براین اجرای این قرارداد بسیار مشکل مینمود. علاوه براین امضاء چنین قراردادی بوسیله اتازونی حاکی‌از آن‌نیست که تغییری در خط مشی خود درمقابل‌مسائل‌مربوط باروپا داده باشد.

بیهودهٔ را که عمال ومسئولین امور حزب جمهوریخواه در سال ۱۹۲۹ انجام داده‌اند مورد شماتت قرار میدهند از آنجمله است سخت گیری در مورد پرداخت قروض بین المتفقین . زیرا اگر چنانچه روزی این قروض پرداخته میشد باعث خسران و ضرری میگردید که در درجه اول متوجه فعالیت اقتصادی ایالات متحده آمریکا میشد. زیرا باملاحظه جمیع جهات فقط بوسیله ارسال جنس این قروض ممکن بود تصفیه شود. دیگر آنکه سیاست حمایت گمرکی شدیدی را دولت اتازونی در پیش گرفت واینهم دوراز منطق بود زیرا متضاد باتوسعه روابط اقتصادی اتازونی باخارج کشوراست. بالاخره باید بخاطر داشت که اگر اولیای ایالات متحده آمریکا مایل‌اند که ازصلح جهانی بعلت تأثیریکه در فعالیت اقتصادی آنان (که در تمام دنیا گسترش یافته) دارد پشتیبانی نمایند آیا معقول نبود که برای تأمین چنین صلحی مسئولیتهائی هم درمسائل سیاسی بدوش بگیرند ؟ بدون شك اشخاصی بوده اند که درسال ۲۹-۱۹۲۸ بدفعات این مسائل را بگوش اولیای حکومت اتازونی رسانیده اند ولی متأسفانه بسمع قبول اصغانگردیده است.

بنا براین مهمترین مسئله‌ایکه دردوران سالهای ۳۰-۱۹۲۹ درهمه امور تأثیر ونفوذ تامی داشته روشی است که حکومت ایالات متحده آمریکا اختیار کرده زیرا همین روش وراه ورسم است که جلوی هر گونه کوششی را بمنظور تقویت سازمان صلح جهانی گرفته‌است. البته در ۱۹۲۹ این وضع نتایج خطرناکی نداشته زیرا در بین ملل اروپا حتی آلمانها جنك را محتمل الوقوع نمیپندارند. لیکن همینکه بحران بزرك اقتصادی که دراواخر سال ۱۹۲۹ دراتازونی شروع شد وتاسال ۱۹۳۲ باروپا سرایت ورخنه کرد بظهور پیوست چون بالاخص این بحران ایجاد مشکلات و مصائب و اغتشاش واختلافات داخلی نموده که منجر بطلوع حکومتهای دیکتاتوری (توتالیتر) نه فقط درآلمان بلکه در ژاپن وسایر کشورها گردیده است این حکومتها سیاست بین المللی را در مسیر تازه‌ای انداختند که بالاخره منتهی بجنك دوم جهانی گردید.

فصل ششم

نتایج بحران اقتصادی سالهای ۳۲-۱۹۲۹ درسیاست بین‌المللی

حال باید بشرایط و اوضـاع تازه‌ای که بس از سال ۱۹۳۰ در روابط بین - المللی تأثیر بسزائی نموده و تغییرات و تحولاتی در آن ایجاد کرده‌است آشنا شویم. اولین مسئلهٔ که باآن مواجه میشویم شدت و وسعت دامنه بحرانی است که از سال ۱۹۲۹ تا ۳۲ دردنیا بروز کرد و بهیچوجه قابل مقایسه با بحرانهای اقتصادی که قبل از آن درجهان ظهور کرده‌نمیباشد . این بحران‌عظیم اقتصادی ابتدا درا کتبر۱۹۲۹ دراتازونی روی داد وسپس بسایر دول اروپائی سرایت نمود .

در اطریش بحران اقتصادی به آخرین سرحد امکان و نقطه اوج خود درماه مه وژوئن ۱۹۳۱ رسید و در آلمان بین ماههای ژویه ودسامبر ۱۹۳۱ ودرانگلیس بحرانی‌ترین‌موقع ماه‌سپتامبر۱۹۳۱ بوده است . درفرانسه بروز بحران دیرترصورت گرفت و مخصوصاً در سال ۱۹۳۲ محسوس ومشهود شد . تنها کشوریکه از بحران اقتصادی بزرك اینزمان‌بر کنار ماند اتحادجماهیرشوروی‌است که بعلت‌وضع‌اقتصادی واجتماعی مخصوص خود ازتأثیرات وگزندآن دراماں ماند .

نتایج این بحران بزرك بسیار خطرناك بوده زیرا نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه در زمینه اجتماعی نیز تأثیرات بسیار سوئی داشته است از جمله طبق حسابی که کـرده اند در ۱۹۳۲ در دول بزرك صنعتی جهان قـریب ۳۰ میلیون نفر بیکار وجود داشته است .

نتایج روحی این‌بحران نیز بهمین درجه اهمیت دارد زیـرا این نتایج چنـان وحشتناك بوده است که مخصوصاًدرانگلستان در بحبوحه بحران ازخود میپرسیدند که آیا رژیم سرمایه داری محکوم بشکست و فنا نشده است ؟ و برای اینکه بهتر

باین امر پی ببریم باید مقدمه‌ای را که مورخ معروف انگلیسی توین بی (۱) در سالنامه‌ای که بنام بررسی اوضاع بین‌المللی(۲) نوشته‌است مطالعه نمائیم. درمقدمه‌این کتاب مؤلف سال۱۹۳۱ را بنام «سال موحش» نامبرده ومیگوید در نظر انگلیسها این سال بمراتب سخت تر ازسالهای جنگ ۱۸ - ۱۹۱٤ بوده است.پس مطالعه ودرك این عکس العل‌های روحی برای پی بردن بوقایعی که دراین سالهای دهشتناك روی داده بسیار لازم است.

لیکن علاوه بر نتایجی که بلا فاصله این بحران دراوضاع داخلی دولتهاداشته است بحران عظیم اقتصادی اوائل قرن بیستم دارای نتایج دیگری هم بوده که مدت زمانی بعد محسوس گردیده‌است وعمده‌ترین آن پیروزی نهضت معروف باقتصاد ملی است. این نهضت(ناسیونالیسم اکونومیك) درهمان زمانیکه در کنفرانس اقتصادی بین المللي علماء برای جستجوی طرق علاج از هم پاشیدگی و گسیختگی دستگاه تولید گرد هم جمع شده بودند و پس ازمذاکرات زیاد دچار شکست وعدم‌موفقیت گردیدند بوجود آمد یعنی درسال ۱۹۳۳ ودرهمین زمان است که در آلمان وایطالیا دولتهای وقت از سیاست اوتارشی (۳) پیروی کردند.

بالاخره نباید از نظر دور داشت که همین بحران عظیم اقتصادی تأثیرات و نتایج خطرناکی در رژیم سیاسی و وضع حکومتهای اغلب دولتهای جهان داشته است.

البته ماهیت بحران اقتصادی ونتایج آن را درسیاست داخلی دولتهای اروپا وبخصوص آلمان و فرانسه در محل خود باید مورد تشریح وتفسیر قرارداد و چون باموضوع کلام دراین مقام مناسبتی ندارد ازذکر آن میگذریم زیرا دراین‌جامقصود بیان تأثیراتی است که این بحران درروابط بین المللی داشته است. در حقیقت بدواً باید ملاحظه نمود که چه نتایجی این بحران در روابط اقتصادی و مالی و سیاسی دولتها داشته است.

(۱) Toynbee

(۲) Survey of International Affairs

(۳) Autarchie

I- نتایج اقتصادی و مالی بحران ۲۲-۱۹۲۹

برای درك نکاتی که در پیش گذشت باید دید چه نتایج اقتصادی و مالی این بحران عظیم اقتصادی جهانی در روابط بین المللی داشته است .

بابروز این بحران برای دولت آلمان موقعیت مناسبی بدست آمده که مجدداً دو مسئله‌ای را که برای ادامه حیات بین المللی نهایت درجه اهمیت را داشت مورد توجه‌قرار‌دهد : یکی مسئله الحاق اطریش به آلمان و دیگری مسئله غرامات است وچنانکه در موقع بحث در اوضاع داخلی آلمان خواهیم دید دولتی که در سالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ این‌دومسئله مهم‌را بمیان کشیده است حکومتی بود که ازاعتدالیون تشکیل یافته و رئیس الوزراء آن از بین اعضاء حزب سانتر کاتولیك انتخاب شده است .

۱- مسئله الحاق اطریش و آلمان - بحران اقتصادی جهان را اگر نتوان علت کوشش وفعالیتی که‌برای الحاق‌اطریش بآلمان‌شد دانست بهرصورت بایدآنرا بمنزله موقع‌مناسب ولحظه‌مساعدی‌جهت این منظور وایجاد یکنوع اتحادگمرکی بین اطریش و آلمان‌تلقی نمود . لیکن درمقابل مقاومت‌فرانسه‌ودولتهائی که‌تشکیل اتفاق صغیر را میدادند این‌اقدام دچارعدم موفقیت‌شد . این‌موضوع‌بدینطریق پیش آمد که درنتیجه مذاکرات بسیار سریع ومحرمانه در ابتدای سال ۱۹۳۱ بین دولت اطریش و حکومت آلمان دو دولت در ۱۹مارس ۱۹۳۱ اعلامیه مشترکی را امضاء نمودند که بموجب آن تصمیم خویش را درباره ایجاد یك اتحاد گمرکی بین اطریش و آلمان اعلام مینمودندودردادوستدومعاملات تجارتی بین دو دولت قرار شد هیچگونه حقوق وعوایدی نه از واردات و نه ازصادرات گرفته نشود . همچنین در روابط تجارتی بین اطریش و آلمان از یکطرف و دول خارجی ازطرف دیگر آلمان و اطریش مجبور بودند تعرفه‌گمرکی وقانون‌گمرکی واحدی معمول و مجری دارند . معذلك دراعلامیه‌مشترك دو دولت گفته‌شده بود که‌هریك‌از دودولت دارای سازمان و اداره گمرك مخصوص بخود بوده و هریك از دو دولت‌حق انعقاد وامضاء قراردادهای تجاری بادول‌خارجی‌را خواهند داشت. البته این‌مطلب‌موضوع

مهمی نبود زیرا در صورتیکه دو دولت اطریش و آلمان هردو تعرفه گمرکی یکسانی را قبول مینمودند برای آنها امکان نداشت که جدا جدا با دول خارجی قراردادهای بازرگانی منعقد بکنند.

درموقع امضاء اعلامیهٔ که مبنی بر تشکیل اتحاد گمرکی بین دولتهای وین و برلن بود ایندو حکومت تأئید میکردند که این اتحاد فقط بمنظور پیدا کردن راه علاجی برای اشکالاتی که زائیده بحران اقتصادی است میباشد چون اطریش احتیاج دارد که بازار وسیعتری برای محصولات صنعتی خود تهیه و پیدا کند ومنافع آلمان هم اقتضا میکند که بازار خود را توسعه بخشد.

لیکن درمقابل این طرح فوراً مقاومتهای شدیدی ابراز شد زیرا ممکن بود وبیم آن میرفت که آلمان پس ازانعقاد این قرارداد و تشکیل اتحادیه گمرکی با اطریش درصدد بیفتد محیط فعالیت اقتصادی خود را بطرف دولتهای دیگر اروپای مرکزی یااروپای جنوب شرقی گسترش دهد.

البته هنوز فراموش نکرده بودند که در دوران جنگ جهانی اول اولیای امور آلمان در فکر این توسعه بودند و حتی با دقت زیادی بمطالعه پرداختند که منطقه معروف به (میتل اروپا) (۱) یعنی ناحیه بزرگ اقتصادی را بوجود آورند که شامل کلیه آلمان مرکزی و آلمان جنوب شرقی باشد و درصدد برآمدند که سازمانی هم بدان بدهند.

بنا براین مردم اروپا ازخود میپرسیدند که آیا اتحاد گمرکی اطریش و آلمان مقدمه انجام همین طرح بوجود آوردن (میتل اروپا) نیست ؟

لیکن علاوه براین ملاحظات اتحاد گمرکی بین اطریش و آلمان ممکن بود طلیعه یک اتحادیه سیاسی نیز باشد زیرا نباید از خاطر دور داشت که درقرن نوزدهم وحدت آلمان براساس وقایع و حوادث نظامی که درسالهای ۱۸۷۰-۱۸۷۱ میلادی صورت گرفت تحقق نیافته بود بلکه این امر قبل ازسال ۱۸۵۰ و ازنظر اقتصادی صورت گرفته یعنی بوسیله ایجاد یک اتحاد گمرکی معروف به (زول وراین) (۲) بوجود آمد.

---

(۱) Mittel Europa

(۲) Zollverein

بنا براین همانطوریکه زولوراین باعث وحدت آلمان شده بود اتحادیه گمر کی هم که قرار بود در ۱۹۳۱ بین این دو دولت تشکیل شود ممکن بود طلیعه بوجود آمدن یك آلمان بزرگ باشد.

بهمین مناسبت بمحض اینکه این طرح ازطرف دولتین اطریش و آلمان اعلام وتأئید شد ازهرطرف بمخالفت باآن برخواستند.

دربدو امر مخالفت و اعتراض شدیدی ازطرف دولت فرانسه ابراز شد زیرا عقاید عمومی فرانسه وکلیه احزاب (باستثنای بعضی از سوسیالیست ها) و مطبوعات متحد القول بر علیه اتحادیه گمر کی اطریش و آلمان اظهار نظر نموده بودند.

ازجمله سیاستمدار نامی فرانسه ادوار هریو در ۲۶ مارس ۱۹۳۱ مقاله‌ای در روزنامه فرانسوی معروف به ارنول (عصر جدید) (۱) نوشت که از جمله در آن چنین میگفت: بحقیقت بایدمارا سفیه پندار ندا کر تصور میکنند مافرانسویهافراموش کرده‌ایم که وحدت سیاسی آلمان از طریق وحدت گمر کی صورت گرفته است). ومخصوصاً مجلس شورای فرانسه در ۸ مه ۱۹۳۱ باکثریت کثیری فی المجلس دستور جلسه‌ای را تصویب کرد که مبنی برمطرود شمردن طرح اتحاد گمر کی بین اطریش وآلمان بوجه مؤکد ومصری بود.

ازطرف دیگر از جانب چکواسلوا کی نیز اعتراضات شدیدی بعمل آمد و رئیس جمهور چکواسلوا کی سیاستمدار فقید ادوار بنش معروف در اعلامیه‌ایکه دربرابر کمیسیونهای مجلس پراك خواند اظهار کرد که اتحادیه گمر کی بین اطریش و آلمان هدف سیاسی داشته واین هدف سیاسی الحاق اطریش بآلمان از نظرسیاسی میباشد واگراین الحاق صورت بگیرد بمنزله فنا ومحواستقلال دولت چکواسلوا کی میباشد. ضمناً بنش ازپشتیبانی یو گوسلاوی وازپشتیبانی رومانی نیز تلمیحاً برخوردار گردید بالاخره کنفرانس دول اتحاد صغیر که در ۳ مه ۱۹۳۱ در شهر بخارست منعقد شد تصمیمی گرفت و اعلامیهٔ صادر نمود مبنی براینکه سه دولت چکواسلوا کی و یو گوسلاوی ورومانی بهروسیله‌ایکه ممکن باشد بااجرای اتحاد گمر کی اطریش و

(۱) L' Ere Nouvelle

آلمان مخالفت خواهند نمود.

روش انگلستان - در ابتدای امر انگلستان با احتیاط تمام رفتار کرد زیرا چنانکه در این باره اشاره شد عقاید عمومی انگلیس توجهی بمسائل اروپای مرکزی نمیکرد.

البته عقاید عمومی انگلیس مخالف طرز مذاکرات که در خفا بین دولتین اطریش و آلمان صورت گرفته میباشد و این مطلب را اعلام وروش خود را تاحدی نشان‌داد. ولی روزنامه های انگلیس بطور صریح و آشکار و باقطعیت در باره این مسئله مهم اظهار نظر نمیکنند. معذلك دولت انگلیس درعدم موفقیت این موضوع نقش مهم وفعالیت زیادی داشته و این امر ازاسناد ومدارکی که اخیراً یعنی پس از خاتمه جنك جهانی‌دوم درلندن‌چاپ‌ومنتشرشده است معلوم میگردد. دولت‌انگلیس پیشنهاد کرد که این طرح الحاق یعنی اتحاد گمرکی اطریش و آلمان را بدیوان دائمی داوری بین المللی ببرند زیرا درحقیقت عده‌ای میگفتند (ازجمله درفرانسه و چکواسلواکی) که اطریش حق انعقاد اتحاد گمرکی با آلمان را نداشته‌است زیرا قرارداد های ورسای وسن ژرمن الحاق اطریش را باآلمان قدغن نموده بودند.

بعلاوه در ۱۹۳۱ دراوضاع‌واحوالیکه بیان شد ودرابتدای این کتاب ملاحظه کردیم حکومت اطریش در عوض کمك مالی که جامعه ملل بدو کرده بود تعهد مؤکدی سپرد مبنی براینکه هیچگاه درصدد ایجاد وسایل این الحاق برنیاید. بنا براین طرفداران این نظر درفرانسه‌وچکواسلواکی میگفتند: باید ازدیوان دائمی داوری بین المللی سؤال شود که آیا ازنظر حقوقی طرح الحاق گمرکی اطریش و آلمان موافق با تعهداتی که حکومت اطریش قبلا بگردن گرفته و امضاء نموده هست یاخیر؟

بعلاوه باید در نظر داشت که طرز رفتار و عکس العمل حکومت انگلیس بارعایت‌احتیاط بسیارصورت گرفته زیراتمام‌مسئولیت‌را بدوش‌دولت‌اطریش‌انداخته است یعنی بدوش دولت ضعیفتر وبهیچوجه وبنحوی از انحاء درصدد ایجادمسئولیتی مستقیماً برای آلمان برنیامده.

بالاخره این موضوع در ۱۸ مه ۱۹۳۱ درشورای جامعه ملل مورد بحث قرار گرفت و آنها هم نظریات و تلقینات انگلیس را معتبر شمردند واعضاء مجمع هم در جریان آن جلسه تاریخی شورای جامعه ملل از شوبر (۱) وزیر امور خارجه اطریش تقاضا نمودند تعهد بنماید که تا موقعیکه دیوان دائمی داوری بین المللی اظهار عقیده‌ای ننموده استقرار دادی که بین آلمان واطریش امضاء شده اجراء نشود.

بنا براین موضوع بدیوان دائمی بین المللی داوری برده شد واز ۲۰ ژویه تا ٦ اوت ۱۹۳۱ مدت‌مدیدی این موضوع در آن دیوان مورد بحث قرار گرفت و نظریه دولت فرانسه بوسیله پل بنکور وبادوان در این دیوان تشریح و بیان گردید و قرار بود دیوان در ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۱ نظریه مشورتی خود را ابراز کند ولیکن در ٤ سپتامبر همین سال دولت اطریش اطلاع داد که از اجرای طرح اتحاد گمرکی با آلمان اعراض واجتناب میکند و بدینطریق این اقدام تاریخی که فعالیت و کوشش برای انجام آن بیشتر ازطرف آلمان صورت گرفته بود نه ازطرف اطریش و ممکن بود اولین قدم بطرف عملی شدن انسلوش بشمار رود از بین رفت و منتج بنتیجهٔ نگردید.

۲- **مسئله غرامات** - بحران اقتصادی از طرف دیگر باولیاء دولت آلمان اجازه داد که مجدداً مسئله غرامات را بمیان بکشند و تمام سعی و کوشش خود را در این مرتبه بکار برند تاراه حل قطعی برای این مسئله جستجو نموده و بدست آورند و بدین امر نیز نایل شدند یعنی بکلی غراماترا از بین برده و ملغی ساختند.

برای روشن شدن این موضوع البته باید در نظر داشت که در ۱۹۳۰ طرح یانك (چنانکه گذشت) مقرر داشته بود که بعنوان غرامات آلمان میبایسد در مدت ۵۸ سال مبالغی بپردازد که بین ۱٦۰۰ میلیون مارك و ۲٤۰۰ میلیون مارك متغیر بود.

طبق این طرح فرانسه هم درعوض باید با تازونی امریکا قروض جنگی خود را بپردازد ولیکن اگر موازنه و سنجشی بین مبلغیکه آلمان بایـد بعنوان غرامات بفرانسه بپردازد و مبلغیکه فرانسه باید باتازونی بصورت قروض زمان جنك برداخت

(۱) Schober

نماید بعمل آید ملاحظه میکنیم که طبق طرح یانك سودی در دست فرانسه باقی میماند که تقریباً بثلث مجموع غرامات بالغ مگردیـد . لیکن از همان بدو امـر اوضاع واحوال نشان میداد که حکومت فرانسه از قبل آلمان نخواهد توانست مبالغ کافی برای پرداخت مخارجی که صرف ترمیم نواحی کشورش که درضمن جنك جهانی اول خراب شده کرده بدست آورد ودر نتیجه تقریباً ۵۰ ٪ مخارجی که صرف این نواحی نموده بدوش فرانسه باقی خواهد ماند . معذلك در نتیجه فعالیت و کوشش حکومت آلمان با وجود آن که مبلغ ناچیزی قرار بـود بفرانسه بـرسد غرامـات بکـلی ملغی گردید .

چنانکه در ابتدای این فصل گذشت بحران اقتصادی در تابستان سال ۱۹۳۱ به اروپای مرکزی سرایت کرده بود واز جمله درماه مه ۱۹۳۱ دوشهر وین بزرگترین بانکهای اطریش یعنی (کردیت آنستالت) (۱) بکلی ورشکست شد و در ماه ژوئیه ۱۹۳۱ حکومت آلمان مجبور شد که تقاضای استمهالی بکند زیرا بانکهای آلمان نمیتوانستند در مقابل تقاضای عده کثیری از مردم که برای استرداد سرمایه خود از بانك هجوم آورده بودند از عهده پرداخت آن برآیند .

بهمین مناسبت در تـاریخ ۵ ژوئن ۱۹۳۱ حکومت آلمان کـه تحت ریاست برونینك (۲) بود اعلامیه‌ای برای ملت آلمان منتشر نمود و در آن پیام اعلام کرد که پیش بینی هائی که بمنزله اساس تنظیم طرح یانك بشمار رفته است بنظر میاید که صحیح نبوده است و بواسطه «تحول و تبدلی که در اوضاع اقتصادی جهان ایجاد گردیده و صورت گرفته صدق نکرده است» .

بنا بر این باید آلمان را از پرداخت غرامات معاف نمود زیرا نمیتواند منبعد برای مدت زیادی طاقت پرداخت آنرا بیاورد وضمناً برونینك دراین پیام اضافه میکرد که لغو قطعی غرامات برای ادامه حیات اقتصادی جهان لازم است .

رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا که در اینموقع از حزب جمهوریخواه و موسوم به هور بود فوراً اظهار داشت که باید تقاضای آلمان مورد توجه قرار گیرد

(۱) Kredit Anstalt (۲) Brunning

وعلت اینکه بلا فاصله تقاضای آلمان از طرف آمریکا مورد اجابت قرار گرفت مربوط بدو موضوع بوده است: یکی آنکه اگر بحران اقتصادی در آلمان شدت مییافت و بمرحله خطرناکی میرسید بدون شك تجارت وداد وستد اتازونی باآن کشور دچار خسران و ضرر میشد زیرا بازارداخلی آلمان منبعد قادر بخرید کالااز آنکشور نخواهد بود وبالنتیجه فلج شدن جریان داد وستد ومعاملات باآلمان برشدت خسارت ومیزان ضرری که نصیب تولید کنندگان محصولات کشاورزی اتازونی در اینزمان شده بود میافزود و وضع طاقت فرسائی راکه کشاورزان آنان بسر میبردند بدتر میکرد واین امرقابل دوام منبعد نمیبود.

علت دوم ـ آنستکه از زمان اجرای طرح دویس سرمایه داران آمریکائی مبالغ عظیمی سرمایه در آلمان درمعرض بهره‌برداری گذارده بودند واین سرمایه‌ها بعنوان اعتباراتی بود که بمؤسسات خصوصی آلمان داده شده بود. اگر آلمان فاقد قدرت پرداخت میگردید بهره سرمایه های آمریکائی که برای بهره برداری عرضه شده بود دربازار آلمان صعب الوصول میگردید وبلکه میتوان گفت بکلی ازمیان میرفت. بهمین مناسبت رئیس جمهور اتازونی فوراً پس از تقاضائی که دولت آلمان نمود اظهار داشت که موافق بالغو پرداخت غرامات است. ولی البته این امر بااصول اخلاقی مباینت داشت زیرا درحالیکه اولیای حکومت ایالات متحده آمریکا برای پرداخت قروض جنگی فرانسه باتازونی فشاروارد میآوردند موافقت بالغو پرداخت قروض آلمان نسبت بفرانسه مینمایند.

بهمین مناسبت هوور در بیستم ژوئن ۱۹۳۱ پیشنهاد نمود که موقتا برای مدت یکسال پرداخت هر گونه قرضی بین دول مختلف موقوف گردد بعبارت دیگر پرداخت قروض آلمان بفرانسه بعنوان غرامات موقتا موقوف گردید وهمین حال را هم قروض فرانسه باتاوونی پیدا کرد واین عمل معروف به استمهال هوور (موراتوارهوور) است (۱). این موضوع تمایل قلبی اولیاء دول بریتانیای کبیر وایتالیا بود وحتی درمورد انگلیسها باید گفت که باشعف و مسرت تام و تمام این امر را قبول کردند زیرا از

---

(۱) Moratoire Hoover

سقوط اقتصادی کامل آلمان بسیار واهمه داشتند.

حکومت فرانسه هم اعتراضاتی بدین عمل نمود و تقاضا کرد که آلمان اقلاً قسمتی از اقساط سالیانه غرامات را (هرقدر هم کم باشد) که قرار شده بود بعنوان اقساط سالیانه طبق طرح یانك بپردازد پرداخت کند مشروط باینکه این مبلغ نزد بانك تصفیه بین المللی (۱) سپرده شود وآن بانك هم فوراً آنرا در دسترس آلمان قرار دهد در نتیجه پول همیشه نزد حکومت آلمان باقی خواهد ماند.

اصرار حکومت فرانسه‌دراین مورد برای آن بود که میخواست اقلا موضوع پرداخت مبالغیکه آلمان بعنوان غرامات باید بپردازد حفظ شود و البته حکومت اتازونی آمریکا هم‌این شرط راکه مزاحمتی‌برای آن‌دولت بهیچ‌وجه‌فراهم نمیاورد قبول نمود.

ولیکن باید دید پس از گذشتن یکسال موعود چه پیش آمد؛ در تمام دوره استمهلال مذاکرات زیادی برای بدست آوردن راه حل و روشی که در آتیه باید بموقع اجراگذارده شود ادامه داشت وبدین مناسبت دید و بازدیدهائی بین‌اعضاء حکومت فرانسه واولیاءامور برلن وسپس واشینگتن در ماههای سپتامبر واکتوبر ۱۹۳۱ صورت گرفت.

نتیجه این مذاکرات چه شد؛ حکومت آلمان بطور مستمر اظهار میداشت که نمیتواند در عین حال بپرداخت مبالغی که بعنوان‌غرامات مدیون‌بفرانسه است و مبالغی که بسرمایه داران آمریکائی مقروض است و بعنوان اعتبارات سابقاً یعنی در زمان اجرای طرح دویس بآلمان پرداخته اند تن دهد.

شکی‌نیست که اولیای‌دولت آلمان بامهارت تامی‌مسئله را بدین‌صورت بمیان آورده بودند زیرا از جواب آمریکائیها قبلا اطلاع داشتند که روش موافقی باآنها درپیش خواهند گرفت چون‌آمریکائیها مصمم بودند اول مبالغی‌راکه بآلمان سابقاً اعطا نموده بودند بدست بیاورند و البته برای آنها اهمیتی نداشت که دیون آلمان درمقابل‌فرانسه پرداخت‌بشودیاخیر. اما نظر وعقیده‌اولیاء دولت فرانسه آن‌بود (با

---

(۱) B. des Reglements Internationaux

وجود آنکه معتقد بلزوم سازش موقتی در این زمینه است) که این راه حل فقط برای دوره‌ای که بحران اقتصادی بردنیا استیلا دارد بایدمعمول گردد. معهذا عموم مردم فرانسه مخصوصاً قائل باین مطلب اند که باید رابطه‌ای بین مسئله غرامات ومسئله قروض فرانسه باایالات متحده آمریکا وجود داشته باشد. ولی اولیاء حکومت ایالات‌متحده بهیچوجه گوش‌شنوائی درمقابل این قبیل تقاضاها وپیشنهادات دولت فرانسه نداشتندو بالاخره در دهم فوریه ۱۹۳۲ دولت‌ها موافقت نمودند که یك کنفرانس بین المللی منعقد گردد ودر آنجا راه حلی برای این مسئله غامض وبهم پیچیده جستجو کنند.

کنفرانس بین المللی در شهر لوزان از ۱۶ ژوئن منعقد گردیدوتا۹ ژوئیه ۱۹۳۲ ادامه داشت ومنتهی بامضاء قرار دادهای ۹ ژوئیه ۱۹۳۲ گردید.طبق متن‌این قراردادها چنین مقرر گردید:

اولا ـ دولتهائی که‌از آلمان طلبکارند یعنی دولیکه‌آلمان باید بعنوان‌غرامات مبالغی‌بآنهابپردازد قبول کنند که بپرداخت غرامات خاتمه دهند وبرای اینکه خاتمه باین امر داده شود آلمان متعهد شد کلا مبلغ سه میلیارد مارك بپردازد.

البته این پرداخت بعنوان پرداخت سمبولیك صورت میگرفت زیرا بفرانسه که مهمترین طلبکار آلمان بشمار میرفت پولی پرداخت نمیشد بلکه به بانك بین‌ـ المللی تصفیه داده میشد وآن مؤسسه هم‌موظف بودآنرا بطور کلی بمصرف‌تجدید بنیه وترمیم وضع اقتصادی اروپا برساند.

ثانیاً ـ ازطرف دیگر طبق قراردادهای ۹ ژوئیه ۱۹۳۲ آلمان مجبور است جنس بفرانسه بفرستد یعنی کالائیکه‌لازم‌برای‌اجرای برنامه‌فواید عامه‌و‌ترمیمی که در فرانسه شروع شده میباشد تهیه نماید ولی‌مجموع این قبیل کالا محدود بیك حداقلی (یعنی ۸۲/۵ میلیون مارك) بود.

درحقیقت میتوان گفت باانعقاد این قرارداد پرداخت غرامات آلمان بطول‌متفق بکلی خاتمه پیدا کرد.

ازطرف دیگر دولتهای فرانسه و انگلیس و ایتالیا بحکومت آلمان اعلام

داشتند که پرداخت غرامات را از طرف آلمان بشرطی موقوف داشته اند که دولت ایالات متحده آمریکا هم درمقابل از فرانسه و بریتانیای کبیر و ایتالیا استردادقروضی راکه در ضمن جنك بآنها پرداخته شده مطالبه نمایند.

لیکن دولت اتازونی در ۱۹۳۲ از حکومت فرانسه مطالبه پرداخت مبلغی را که قرار بود بپردازد نمودومجلس شورای ملی فرانسه در ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۲ علیرغم نظریکه حکومت هریوداشت ازپرداخت قروض خود بدولت اتازونی درصورتیکه آلمان منبعد چیزی بفرانسه نپردازد امتناع نمودومجلس شورایفرانسهاین مطلب را تصویب نمود.

حکومت انگلیس هم تصمیم مشابهی اتخاد نمود بااین اختلاف که بجای امتناع قطعی و کلی از پرداخت قروض اظهار کرد که حد اقل مبلغی را خواهد پرداخت بعنوان (پرداخت سمبولیك) واین امرهم بهمین حال باقی ماند.

ایالات متحده آمریکا نیز بدون اینکه ازحق خود در اینمورد صرف نظر نمایند اصراری در مطالبه طلب خود از فرانسه وانگلیس وایطالیانمودند.

حال باید دید نتیجه لغو پرداخت غرامات آلمان از نظر فرانسه چه شد؟

چنانکه گذشت طبق طرح یانك فرانسهفقط ۵۰ ٪ مخارجیراکه برای تجدید بنا و ترمیم نواحی خراب شده خودخرج میکرد برعهده‌اش بود و چون آلمان ازپرداخت غرامات طبق طرح یانك سرباز زد بنابراین ۷۰ ٪ مخارجی که برای ترمیم نواحی خراب شده درزمان جنك ۱۸ – ۱۹۱٤ فرانسه متحمل گردیده بود بردوش این دولت باقی ماند وهمین امر مانع بزرگی برای پیشرفت اقتصادی فرانسه شد زیرا نتوانست وسایل تولید ووسایل معاوضه کالا و لوازم مورد احتیاج مدارس و مریضخانه های خود را آنطور که مایل بود توسعه بدهد و بالنتیجه عدم پرداخت غرامات بوسیله آلمان برای فرانسه نتیجه فوق العاده خطرناکی داشته است.

حال که بنتایج اقتصادی بحران اقتصادی بین‌المللی پی بردیم مناسب است که بنتایج سیاسی آن نیز واقف شویم.

فصل هشتم

عکس العمل بحران اقتصادی در آلمان وشروع دوران هیتلر (ژانویه ۱۹۳۳)

عروج آدلف هیتلر بحکومت و در دست گرفتن زمام قدرت آلمان در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ در ظاهر امر بنظر میرسدموضوعی‌است که فقط مربوط بکشور آلمان است‌درصورتیکه در حقیقت ونفس‌الامر بندرت وقایع تاریخی تا این درجه انعکاسات بین‌المللی داشته اند که‌قابل‌مقایسه‌بانتایج آن حوادث باشد. چون‌بااحراز قدرت‌هیتلر نه فقط افراطی ترین نهضت های‌ملی‌توانسته است که حکومت را در آلمان در دست بگیرد بلکه در روابط بین دول نیز نظریه جدیدی حکمفرما میگردد و با اینکه سیاستمداران‌و متفکرین کشور های دمو کراسی غربی کم کم و متدرجاً باین مسئله مهم پی‌بردند ولی بدون شك این تغییر و تبدیل و تحول اساسی بمعنای واقعی کلمه دراینزمان صورت گرفته است .

در نظر هیتلرموضوع تساوی دول که در سازمان ملل درژنو حکمفرما و بر قرار است بهمان درجه سست و ضعیف مینماید که عقیده بتساوی افراد بشر بنظر او فاقد ارزش است . بر خلاف بعقیده او یك نژاد بر تر وفائق بر سایرین وجود دارد که همان نژاد آرین است ودر آلمان بحالت تقریبا خالص باقی مانده است و موظف در تسلط برسایرین و در صورت احتیاج محق به ازبین بردن سایر نژادها میباشد. برای وصول باین‌هدف و نیل‌باین مأمول توسل بهروسیلهٔ شایسته‌ومجاز است بعبارت دیگر هیتلر از اقدام بهیچ امری در این راه خود داری نخواهد کرد مانند قائل نشدن ارزشی برای قراردادهای‌منعقدبین‌دول‌و بنظر بی‌اعتنائی بر آنهانگریستن‌و همچنین است توسل بجنگ‌وظلم وجور و اعتساف. بعقیده هیتلر که مانند روزنبرك

پایه گذار نظریه نازیسم (در کتاب افسانه قرن بیستم) است برای شخصیت بشری مطلقا احترامی نباید وجود داشته باشد. بنا براین هدف سیاست خارجی هیتلر تأمین تسلط آلمان برسایر دول بوسیله مکر و خدعه وحیله و یابوسیله زور و فشار است وچنانکه بعداً خواهیم دید این سیاست متدرجاً یا درآن واحد چندین صورت بخود گرفته است بدین ترتیب که هیتلر ابتدا تصمیم گرفت که قدرت نظامی سابق آلمان را بدو برگرداند وسپس بآلمانی که حدود وثغور آن طبق قرارداد ورسای بوجود آمده بود سایر مناطق و نواحی که مردمش آلمانی نژاد بودند و دویچروم آن را مینامیدند (۱) ملحق نماید و بالاخره یك فضای حیاتی وسیعی (باصطلاح آلمانها لبن سروم) مخصوصاً در مشرق اروپا (که بنظر اودارای ارزش بیشتری ازافریقاست) برای آلمانها تأمین کند تابتوانند مود اولیه ومواد خوراکی واراضی وسیعی برای مهاجرت مردم آلمان بدست آورند.

باید در نظر داشت که سیاست ناسیونال سوسیالیست بآن درجه‌ای که در بدو امر یعنی درابتدای احراز قدرت بوسیله هیتلر بنظر میرسد بخوبی رهبری وارشاد نمیشده زیرا چندین رشته تمایلات متشتت وآنارشیك (باصطلاح فرانسویها) در آن وجود داشته‌است مثلابا وجود وزارت‌امورخارجه آلمان‌از ۱۹۳٤ ببعداداره‌ای‌وجود داشت که ریبن تروپ آنرا اداره وهدایت میکردو بدرجه‌ای این امرحقیقت دارد که تعیین‌حدودمسئولیت‌هریك‌ازآندو بسیارمشکل‌است‌ودرجریان وقایع‌بتدریج‌بوجودو فعالیت آن پی میبریم.

درمقابل پیروی هیتلر ازاین راه وروشهائی که جنبه واقع بینی آن‌پس‌ازتأمل بوضوح‌می‌پیوندد فقط در دوجبهه که‌بکلی‌ازیکدیگرمجزا ومتفاوت‌هستند موانعی وجود دارد : ازیکطرف در کشورهای بزرك دموکراسی باختری مانند فرانسه و انگلیس وایالات‌متحده آمریکای شمالی که بعلت عدم تفاهم یافقدان انرژی واراده لازم در سیاستمداران و اولیاء امور یا باز هم قناعت به تنها ضمانتی که ممکن است وجود داشته باشد یعنی امنیت دسته جمعی مینمایند و یا بتعقیب وپیروی از سیاست

---

(۱) Deutscheraum

انزوا وانفرادواعتزال‌میپردازند. ازطرف دیگراتحاد جماهیرشوروی دراینوقت تحت رهبری دسته سیاستمدارانی قرار گرفته که بدرجه آلمانهای نازی واقع بین هستند ودر عین‌حال از شماتت آنان خود داری نمیکنندولی مانندآنان اعمال خود را مقید برعایت‌اصول اخلاقی ننموده وهم‌از آلمانهای‌نازی‌وهم‌از دموکراسی‌های بورژوازی نفرت دارند.

بنا بمراتب بالا سال۱۹۳۳ در تاریخ روابط بین المللی بمنزله موقع بسیار حساس وخطرناکی بنظرمیرسدو تأثیرآن دروقایع‌وحوادث بین‌المللی حتمی وقطعی است زیرا علاوه برحادثه مهم‌آنسال که واقعه عمدهٔ درجهان نیز بشمارمیرود وهمان عروج هیتلر بقدرت در آلمان است درخاور دورهم‌مردم جهان شاهدوناظر بسط و توسعه سیاست تجاوزی‌ژاپون در چین شمالی‌ودرمنچوری‌میگردندودرایالات متحده آمریکای‌شمالی‌نیزپرزیدنت روزولت قدرت را دردست‌میگیرد. شاید بیمناسبت‌نباشد بگوئیم که‌یکی‌ازمسائل جالب توجه‌آنست که نفوذروزولت فقطدر هماندورانیکه هیتلر در رأس آلمان قرار داشت در اتازونی حکمفرما بوده زیرا روزولت در **۱۲** آوریل **۱۹۴۵** مرد و هیتلرهم درآخر ماه آوریل **۱۹۴۵** دربرلن درگذشت.

دراین دوران پراغتشاش که بلا فاصله‌پس ازبروز بزرگترین بحران‌اقتصادی قرار گرفته است کشور فرانسه که تصور میکنند قویترین ارتش جهان را در دست دارد دائماً درداخله خود دچار اغتشاشات گوناگون و شدید است که بافزایش عدم ثبات کابینه‌هاوهیئت‌های وزیران‌آن دولت کمك میکندوهر گونه دوام وپیوستگی رادرسیاست خارجی آن کشور ازبین میبرد. (۱)

---

(۱) برای اینکه تاحدی بعدم ثبات هیئت های وزیرانی‌که دراین سالهای حساس سیاست خارجی و داخلی‌فرانسه رابکف کفایت‌خود میگیرند پی‌ببریم بی مناسبت نیست‌بطور فهرست از کابینه‌های وزرائی که بسرعت در این سنوات روی کار آمده وبدون اینکه منشاء اثری باشند جای خودرا بدیگری میسپارندوضعف دولت فرانسه‌را روز بروز بیشتر آشکار میکنند اسم ببریم.

درصورتیکه درسال ۱۹۲۹ دروضع داخلی فرانسه باروی کار آمدن دبون پوآنکاره تبدیلی حاصل میشود در سالهای بعد ازآن بکلی بر خلاف آنست. پوآنکاره بابصیرت وکیاست خاصی نظم را در دولت برقرارکرد وروح اعتماد را که در اینکشور بعلت سقوط فرانك رخت بربسته بود با تثبیت فرانك وتنزل ارزهای خارجی مجدداً مستقرنمود وموردا حترام کلیه احزاب

بقیه درحاشیه صفحه بعد

نتایج سیاسی بحران اقتصادی (۱۹۳۲-۱۹۲۹) درکشورهای آلمان وایتالیا

نتایج سیاسی بحران اقتصادی مهمتر از نتایج دیگر آن بود زیرا بحران اقتصادی سالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۲۹ در ژاپون و آلمان باعث پیشرفت تمایلات توسعه طلبی وقدرت جوئی شده است واین تمایلات امیدواری بتجدید نظر درقراردادهای صلح را در بانیان حکومت ایتالیا دراین زمان زنده کرده است.

I ـ درآلمان: بحران اقتصادی که مخصوصاً در اواخر سال ۱۹۳۱ و در ابتدای ۱۹۳۲ در اینکشور باوج شدت خود رسید باعث ورشکست شدن بنگاههای مالی وسقوط پول و بیکاری ودرنتیجه پیشرفت نهضت ناسیونال سوسیالیست گردید و عروج آدولف هیتلر بقدرت در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ چنانکه گذشت درنتیجه بروزاین بحران امکان پذیرفت.

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

فرانسه قرارگرفت. ولی دراواخر ماه ژوئیه ۱۹۲۹ درنتیجه کسالت مزاج پس از آنکه طرح بانك وقراردادهای ۱۹۲٦ را راجع به قروض بین‌المتفقین بتصویب مجلسین میرساند استعفامیدهد واز همین تاریخ است که دولت فرانسه دچار بحران وتغییرات پی‌درپی کابینه‌ها میگردد. چنانکه در این تاریخ (ژویه ۱۹۲۹) بریان وزیر امور خارجه کابینه پوآنکاره هیئت دولت جدید را تشکیل میدهد ولی چند ماه کابینه او بیشتر دوام نمیکند ودرماه نوامبر همین سال هیئت وزیران دیگری بریاست آندره تاردیو تشکیل میگردد که بریان کماکان در وزارت امور خارجه آن وزیر است هیئت وزیران جدید در فوریه ۱۹۳۰ بریاست کامیل شوتان تشکیل میگردد ولی در اولین برخورد بامجلس نمایندگان مستعفی میگردد. تاردیو مجدداً ریاست وزیران را بدست میآورد ولی کابینه وی در دسامبر ۱۹۳۰ درنتیجه رأی عدم اعتمادی که از طرف اکثریت مجلس سنا بدوداده‌شده‌سقوط میکندوکابینه‌استیك (Steeg) که درژانویه۱۹۳۱سقوط میکند روی کارمیآید سپس هیئت وزیران جدید بریاست پیرلاوال تشکیل میگردد ودر ابتدای سال ۱۹۳۲ کابینه دوم لاوال که ترمیم شده است زمام امور فرانسه را دردست میگیرد و بالاخره در فوریه ۱۹۳۲ تاردیو برای سومین بار هیئت وزیران جدیدرا تشکیل میدهد!

گوئی دستگاه دولتی فرانسه که دردوران‌آبادی‌ومعموریت وسالهای خصب ونعمت توانسته است بخوبی انجام وظیفه کند برخلاف درمواقع سخت وخطیر روزبروز دچار بحرانی شدیدتر میگردد وبهمین مناسبت‌درسیاست‌بین‌المللی ازاهمیت فرانسه بمراتب‌کاسته میگردد ودراتحادیه‌هائی که بادولتهای دیگر تشکیل داد ضعف وفتور روی‌میدهد وامپراطوری مستعمراتی آندولت نیزدر معرض اغتشاشات شدیدی چون وقایع‌هند وچین در۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ قرار میگیرد. اینست وضع فرانسه درسالهائی که منتهی به احراز قدرت هیتلر وحزب ناسیونال سوسیالیسم درآلمان میگردد

برای اینکه بوجه بهتری باین امر پی ببریم باید بوضع گسیختگی و ضعف وناتوانی مادی ومعنوی که دراینوقت آلمان بدان دچار شده است وتوسعه و شدت بحران اقتصادی و مصائب و مشکلاتی که گریبان آلمانها راگرفته توجه بیشتری مبذول نمائیم . زیرا در اینزمان یعنی درابتدای سال ۱۹۳۲ درآلمان شش میلیون بیکار وجود داشته و شیرازه زندگی طبقه متوسط بکلی از هم گسیخته شده است . کلیه این اوضاع و احوال بایجاد محیط عدم رضایت وحتی یأس و ناامیدی شدیدی کمك کرد بعبارة اخری مردم برعلیه‌رژیم حکومتی یعنی دولت جمهوری آلمان که طبق قانون اساسی (و ایمار) زمام حکومت را در دست گرفته بود قد علم کردند زیرا کلیه این بلیات ومحن وآلام واسقام را ناشی ازعدم کفایت ایندولت‌میدانستند. ازاسناد ومدارکی که‌بعدهادر دادگاه نورنبرگ ارائه‌داده شدمعلوم گشت که از ٢٤ اوت ۱۹۳۱ آدولف هیتلر کتباًبکلیه اعضاء حزب‌ناسیونال سوسیالیست دستور داده بود که اقدامات و فعالیتها و کوششهای خود را جمعاً برای سقوط اولیاء حکومت جمهوری وایمارا زآنروز ببعد بکار ببرند واین تاریخ درست تطبیق میکند با اوج بحران اقتصادی آلمان .

در حقیقت هیتلر بخوبی پی برده است که اوضاع و احوال وسیر حوادث و مشی وقایع مساعد باسقوط و ازهم گسیختگی شیرازه حکومت‌آلمان میباشد. سیر وقایع را هم که مطالعه‌میکنیم می‌بینیم که پس ازعروج هیتلر بقدرت در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ این حکومت (توتالیتر) یعنی دولتی که مایل بتجهیز پیوسته و مداوم قوا و انرژی فرد فرد ملت آلمان است برای تجدید حیات ملی فعالیت میکند و در برنامه تبلیغاتی خود دو چیز را بمیلیونها افراد بیکار آلمان وعده میدهد و آن نان وکار وسپس برگشت حیثیت واعتبار وتجدید فعالیت‌وحیات ملت‌آلمان است. البته وقایع داخلی آلمان‌را درجای خود تشریح وبیان‌خواهیم کرد ودراین محل ومقام مقصود انعکاس بین‌المللی آنست بعبارت دیگر باید دید هدف تجدید حیات ملی آلمان که منظور نظر هیتلر است چه میباشد ؟ این هدف را خود هیتلر در کتاب نبرد من (ماین‌کاف) که در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲٤ برشته تحریر درآورده بخوبی تشریح کرده

است و چنانکه میدانیم این کتاب بعداً یعنی تاپایان دوران رژیم ناسیونال سوسیالیست بهمان شکل بدوی چندین مرتبه تجدید چاپ شد و میلیونها نسخ آن درهر خانواده آلمانی توزیع ومنتشر گردید. بعقیده هیتلر هدف تجدید حیات ملی آلمان آنستکه قدرت جهانی را بملت آلمان ارزانی نماید چنانکه در کتاب نبرد من میگوید :

احیاء و بوجود آوردن یك دولت قـوی شرط قبلی ولازم تجدید حیات ملی است تابعداً بتوان دست باعمال و پیروی از سیاست خارجی مؤثری زد بعبارة اخری سیاستی که بتواند ملت آلمان را حافظ ونگهدار باشد وسرزمین اورا توسعه وبسط دهد و در ضمن وسایل تغذیه او را فراهم نماید. اما بایـد دیـد هدفهای سیاست خارجی آلمان چه خواهد بود؟ بعقیده هیتلر منظور از نیل باین هـدفها اینست که بآلمان استقلال وحاکمیت ملی حقیقی را ارزانی داشت. البته دراین محل در کتاب نبرد من هیتلر اشاره بمواد قرارداد ورسای میکند ومیگوید این قرارداد حاکمیت ملی آلمان را از لحاظ تسلیحات محدود کرده است وهمچنین خلع سلاح ویاباصطلاح ازوضع نظامی خارج کردن ناحیه رنانی که قرارداد های لوکارنو نیز تأیید وتصریح نموده باید از بین برود. هدف دوم آن سیاست بعقیده هیتلر این است که از بوجود آمدن دولت بزرك دیگری که از نظر نظامی قوی باشد در سرحدات آلمان جلوگیری نمود. چنانکه وی بتصریح در نبرد من میگوید :

« دولت آلمان باید بهر وسیله‌ای ممکن‌است برعلیه تشکیل چنین دولتی قیام و اقدام بکند یا درصورتیکه چنین‌دولتی بوجود آمده باشد آنرا ازبین ببرد.

بالاخره سومین هدف او آنستکه باراضی آلمان دراروپـا توسعه داده و از حدود ومرزهای آلمان ۱۹۱٤ قدم فراتر بگذارد. البته نظر هیتلراین نیست که بلا فاصله و فوراً آلمان باید کلیه اراضی راکه در ۱۹۱۹ از دست داده است مجدداً بتصرف خود در آورد چنانکه در کتاب نبرد من میگوید که تصرف فوری این اراضی لازم نیست بلکه معتقـد است کـه برگشت بحـدود و ثغور ومرز هـای آلمان قبل ازجنك جهانی اول (۱۹۱٤) برای زندگی ملت آلمان کافی میباشد و آلمان باید در آنطرف این حدودوثغور قدیمی گسترش وتوسعه پیدا کند. دردرجه

اول وظیفه دولت آلمان است کـه کلیه آلمانیهائی راکه در خارج از این حـدود زندگی میکنند بآلمانهای داخل خاك آلمان ملحق ومنضم نماید و بخصوص باید در نظرداشت که شروع این امر بایداز ناحیه آلمانهای اطریش صورت گیرد. از طرف دیگر باید بملت ونژاد آلمانی وسایل زندگی که درخوروی است وبآن احتیاج دارد عطا نمود یعنی اراضی متعلق بملت آلمان باید بنسبت تعداد جمعیت آن باشد و این عامل را هیتلر در اصطلاح خود لبنس روم (۱) یافضای حیاتی مینامد.

حال باید دید آلمان میتواند در کدام ناحیه این فضای حیاتی راجستجو کند جواب هیتلر اینست که درشرق اروپا باید آنرا بدست آورد یعنی درروسیه.

بعقیده هیتلر نیل باین اهداف فقط بوسیله جنك صورت میگیرد زیرا میگوید چون استقرارمجدد ملت آلمان درحدود ومرزهای آنکشوردر ۱۹۱٤ بدون خونریزی بطور قطع و یقین ممکن نیست تحقق پذیرد بنا براین بطریق اولی تصرف فضای حیاتی بدون جنك وزد وخورد امکان پذیر نخواهد بود. ولی وی معتقد است که قبل از تصرف فضای حیاتی در مشرق اروپا بایدتمایلات سیادت طلبی فرانسه را از بین برد بعبارت دیگر باید بطور قطع آلمان با دشمن خطرناك ملیت آلمان که فرانسه است دست و پنجه نرم کند زیرا فقط با سقوط و از بین بردن فرانسهٔ است که منبعد آلمان خواهدتوانست بدون واهمه اراضی وسیعی را درمشرق اروپا بدست آورد.

اما برای تهیه لوازم و وسایل جنگی را که بر علیه فرانسه مایل است شروع کند هیتلر امیدوار است که بیطرفی یادر صورت امکان اتحاد باایطالیا و انگلیس را بدست آورد. بدون شك باید اعتراف نمود که صاحب چنین عقاید وافکاری تا حـدودی از خصوصیات روحی ملت آلمان باخبر وآگاه است و ازآن الهام گرفته است. یکی از نویسندگان فرانسوی مـوسوم به ادمون ورمی (۲) در کتاب خـود تحت عنوان (صاحب مسلکان انقلاب آلمان) (۳) تشریح میکند چگونـه اندیشه

---

(۱) Lebens Raum

(۲) Ed. Vermeil

(۳) Les Doctrinaires de la Rèvolution allemande

ناسیونال سوسیالیسم باآراء و عقاید وافکاریکه در آلمان قبل از سال ۱۹۱٤ یعنی قبل از جنك جهانی اول بروز و ظهور نموده بود ارتباط تام و تمامی داشته است و حتی عقایداساسی این نهضت مانند احرازقدرت ولزوم سیاست توسعه طلبی که بوسیله بکار بردن اصطلاح فضای حیاتی خواسته‌اند آنرا تأئید کنند بدیع و تازه نبوده‌است. این افکار وعقایددر نهضت (پان ژرمانیسم) یا نحله معتقدباتحاد نژاد ژرمن قبل از ۱۹۱٤ وجود داشته است وهمین عوامل است که نشان میدهد چرا عده کثیری از افراد ملت آلمان بسهولت دکترین هیتلری رابجان ودل قبول نموده‌اند. چون مهارت وفراست هیتلر در آن بوده که توانسته است از میان اندیشه های قدیمی یعنی افکار مبلغین پان ژرمانیسم واتحاد ژرمن‌ها آنچه‌را کـه درك وفهم آن بسهولت در دماغ و مغز افراد ملت آلمان میسر است جمع کند وبعد هم بآن عقاید واندیشه‌ها صورتی بدهد که بسهولت در دسترس افکار توده مردم قرار بگیرد.

II ـ درایطالیا ـ پیشرفت عجیب هیتلر باعث تشویق و تشجیع زمامداران وسیاستمداران ایتالیا گشت. چنانکه در پیش بتفصیل بیان شد حـکومت ایتالیا از ۱۹۲۸ ببعد موافق باتجدید نظر درمعاهدات صلح بود وبماده ۱۹ میثاق جامعه‌ملل(۱) چه در اینزمان و چـه بعد از آن بـرای عملی شدن این موضوع بکرات اشاره کرده و گفته است هیچ قراردادی دائمی و ابدی نیست. کلیه مطبوعات ایطالیا از ۱۹۳۳ ببعد عروج هیتلر را باریکه قدرت و حکومت باخوشحالی و مسرت فراوان استقبال نموده اند زیرا پیش‌بینی مینمودند که آلمان بزودی یکی ازقدرت های معظم بین المللی خواهد شد وشایددراین مقام بی‌مناسبت نباشد بخاطر آوریم که هیتلردر کتاب نبرد من بامهارت وزیر کی فراوان ابداً ذکری ازدعاوی آلمان درباره‌ایتالیا ننموده است و بآلمانها هم با صراحت گفته است که بهیچوجه در صدد منضم کردن آلمانهای ساکن ناحیه تیرول جنوبی که در جنوب بـرنر واقع شده بکشور آلمان برنیآیند.

---

(۱) عین ماده ۱۹ چنین است: مجمع عومی میتواند گـاه گاهی اعضاء جامعه را دعوت بکند که درعهدنامه‌هائی که غیر قابل اجرا شده وهمچنین دراوضاع بین المللی که ادامه آن برای صلح عومی دنیا موجب خطر شده است تجدید نظر نماید.

بهرصورت عروج هیتلر بقدرت حکومت ایتالیا را تشویـق و تشجیع نمود که اندیشه تجدید نظر درمعاهدات صلح‌را که قبلا نیز خواهان آن بود باقوت بیشتری بخواهد ودر ۱۹ ماه مارس ۱۹۳۳ یعنی شش هفته پس‌از آنکه حکومت آلمان بوسیله هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیست‌دردست گرفته‌شد(بنیتوموسولینی) درضمن ملاقاتی که در رم بانخست وزیر انگلیس یعنی(رمزی ما کدونالد) نمود میگوید برای ازبین بردن علل جنك در اروپاحتماً باید ماده ۱۹ میثاق‌جامعه ملل را اجرا نمود زیراهیچ قراردادی دائمی نیست‌وجنبه ابدیت برای آن نبایدقائل شد. لیکن بعقیده‌موسولینی تجدید نظر در معاهدات صلح‌را نمیتوان در شورای جامعه ملل عملی نمود زیرا در شورای جامعه ملل ملل کوچك نیز دارای نمایند گانی هستند وچون همین دولتهای کوچك باید قربانی تجدید نظر درقرارداد های صلح بشوند نباید رأی و نظر آنها را در این موضوع دخالت داد. بالنتیجه تجدید نظر در معاهدات بعقیده موسولینی باید تحت نظرهیئت مدیره‌ای صورت گیرد که اعضاء آن دول بزرك چهار گانه‌یعنی فرانسه‌وانگلیس وایطالیا وآلمان باید باشند ولی در عین حال که ایطالیا و آلمان جزء اعضاء این هیئت‌اند خواهان بعضی‌مزایا ومحسناتی بنفع‌خود هستند مثلاً ایتالیا خواهان تصرف کشورهای اروپائی که در منطقه رود دانوب واقع شده اند میباشد وبهمین مناسبت است که روابط دوستانه‌ای بین ایطالیا وهنگری بر قرار شده‌است. همچنین موسولینی نظر بمنطقه بحرالروم داشته و متصرفات و مستعمراتی خارج از اروپا نیز میخواهد زیرا معتقد است که در زمان انعقاد قرارداد صلح ورسای ایطالیا بهره‌ای ازمتصرفات مغلوبین نبرده است.

حال باید دیـد اندیشه انعقاد قراردادی بین دول بزرك چهار گانـه که آنرا **پیمان چهار دولت** بعداً نامیدند چگونه استقبال شد؟.

البته آلمان موافق با آن بود وحتی ویس شانسلیه آلمان فن پاپن این فکر را اندیشه **نابغه‌ای** نامید. در انگلستان نیز روی مساعدی باین فکر نشان دادند. لیکن عکس العمل دولی که بایدقربانی این‌قرارداد شوند درمقابل آن بسیار شدید بوده است. ازجمله دول عضو اتفاق صغیر در ۲۵ ماه مارس ۱۹۳۳ اعلامیه‌ای‌منتشر

کردند که در آن میگفتند بهیچ وجه امکان پذیر نیست که اقدام دول بزرك در تصرف نواحی آنها مجاز شمرده شود و وزیر امور خارجه لهستان هم اعلامیه مشابهی در این موضوع انتشارداد. بهمین جهت حکومت فرانسه در عین حال که اصولا باانعقاد قرارداد چهار دولت موافق بود قائل بشروط و قیودی در این راه گردید و باکمال احتیاط قدم برداشت تامتفقین خودرا که دول عضو اتحاد صغیر بودند و یامثلا لهستان را مأیوس نکند. بنا براین امکان این تجدیدنظر بوسیله تحمیل اراده هیئتی ازدول بزرك اروپا بدول کوچك امکان پذیر نبود.

بهرصورت ایرادات واعتراضاتی که دولت فرانسه دراین موضوع نمود حکومت ایتالیا را مجبور کرد که پیشنهاد خود را بااصطلاحاتی عرضه بدارد و بالاخره در ۷ ژوئن ۱۹۳۳ در رم سند سیاسی مهمی که معروف بقرارداد یاپیمان ۴ دولت است واصولا برای مدت ده سال منعقد شده بود امضاء گردید. طبق متن این قرارداددول چهارگانه یعنی فرانسه وانگلیس و آلمان وایتالیا متعهد میشدند که سیاست همکاری مؤثری را بین خود برای نگاهداری صلح در جهان اعمال واز آن پیروی و تعقیب نمایند. ضمناً نمایندگان چهار دولت تصمیم گرفته بودند که مطالعه کنند و به بینند چه نتایجی بماده ۱۹ پیمان جامعه ملل که درباره تجدید نظر در قرارداد های مربوط بحدود وثغور دولتها است مترتب خواهد شد. لیکن در متن قرارداد چهار دولت بتصریح گفته شده است که نیت دول امضاء کننده این قرارداد براینستکه حقوق هر دولتی را محفوظ بدارند و بدون رضایت آنان تصمیماتی بر علیه این دول گرفته نخواهد شد و بالاخره در آن اشاره شده بود که تصمیم قطعی و نهائی بوسیله سازمانهای قانونی جامعه ملل یعنی شورای جامعه گرفته خواهد شد نه بوسیله هیئت مدیره دول اربعه پس ملاحظه میشود که درطرح بدوی تغییرو تبدیل تام و تمامی داده بودند.

لیکن بلا فاصله معلوم شد که قرارداد چهار دولت در جهاتی کاملا متباین تفسیر میگردد بدین معنی که اگر اعلامیه موسولینی را درمجلس سنای ایتالیا در نظر بگیریم ملاحظه میکنیم که دولت ایتالیا کماکان نظریه سابق خود را اعلام میدارد بدینمعنی که میگوید نتیجه اجرای پیمان ٤ دولت همانا تجدید نظر تدریجی در

قرارداد های صلح میباشد . اما حکومت فرانسه در نامه ای که در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۳۳ برای حکومت چکواسلواکی فرستاد تصریح کرد که در موقع تقاضای تجدید نظر در سرحدات دولتی از طرف دولت دیگر جامعه ملل فقط در صورت حصول اتفاق آراء اعضاء حاضر وهمچنین بادر نظر گرفتن آراء دو طرف دعوا باید اظهار نظر بکنند .

بنا براین اگر تقاضای تجدید نظری مثلا درسرحدات کشور چکواسلواکی یالهستان ازطرف دولتی میشود ازنمایندگان دولتین چکواسلواکی ولهستان تقاضا خواهد شد که رأی خود را دراینموضوع حیاتی اظهار نمایند و بدون رضایت این دولتها عملی صورت نخواهد گرفت . چنانکه ملاحظه میکنیم این طرز تفسیر پیمان کاملا متباین باطرز تفسیری که موسولینی از پیمان چهار دولت مینماید میباشد . بنا براین بادر نظر گرفتن اختلاف نظر بین‌دولتها دولت فرانسه تصمیم گرفت که پیمان چهار دولت را برای تصویب به پارلمان فرانسه نفرستد و متن پیمان فقط بر روی کاغذ ماند . دولت ایتالیا البته اعلام نمود که شکست و عدم موفقیت در این موضوع حیاتی بسیار خطرناك است‌زیرا اگر مانع تجدید نظر درقراردادهابوسایل آرام وصلح جویانه بشوند بگفته موسولینی بطورقطع تجدید نظر صورت خواهد گرفت منتها بازور و توسل بجنك و رئیس دولت ایتالیا در مقاله‌ای که در یکی از روزنامه‌های آمریکا بتاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۳ نوشت عقیده خود را درعبارات زیر چنین بیان نموده است :

«درصورت عدم تجدید نظر درقراردادهای صلح بوسیله پیمان ٤ دولت نوبت باظهار عقیده « اعلیحضرت توپ خواهد» رسید .» اما دولت فرانسه هم بدون اینکه خطراتی را که متضمن‌محترم شمردن قراردادهای صلح بدون قید وشرط میباشد از نظر دور بکند یاآن‌را انکار نماید معتقد است که‌درصورت مساعدت و کمك‌به‌تجدید نظر درقراردادهای مزبور متفقین خود را درکشورهای اروپای مرکزی و شرقی از خود خواهد رنجانید و در نتیجه بادست خود اساس اتحادیه هائی را که بازحمات بسیار بنا کرده از بن‌برخواهد کند والبته بعدها برای اوغیر ممکن خواهد

بود که درمقابل فشار ایتالیا و آلمان مقاومتی ابراز بنماید .

بنا براین درمقابل تأئید این قبیل تمایلات ازطرف سیاستمدارانی که هدفشان تغییر دادن وضع ارضی موجوددر دولتها میباشدو بالنتیجه معتقدین بدان در نظر دارند بعضی از دولتها را که از قرارداد های صلح ۱۹۱۹ استفاده کرده بترك مزایا و محسناتی که بدست آورده اند مجبور کنند باید دید آیا دول استفاده کننده از این پیمانها میتوانند مقاومت مؤثری ابراز دارند ؟

وقوف باین مسئله بسیار مهم است زیرا نباید از نظر دور داشت که بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ فرانسه گرفتار بحران داخلی بسیار خطرناکی شده است و بهمین مناسبت در سالهای بعد ما ناظر و شاهد اقدامات و فعالیتهای دولتهائی هستیم که سعی میکنند وضع موجود ارضی دنیارا بطرز خطرناکی بهم بزنند و این فعالیتهاست که بدون شك صلح جهانرا بخطر انداخته . البته مقصود اشاره بسیاست تجاوزی ژاپون درمنچوری ودر چین شمالی و کوششهای آلمان وایطالیا برای تغییر دادن وازهم گسیختن قراردادهای ورسای است . چون سیاست ژاپون باموضوع بحث ما دراین کتاب ارتباط ومناسبتی ندارد لذا توجه خود را بموضوع دوم معطوف میکنیم یعنی از سیاست خارجی دولت آلمان بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ بحث نموده ومراحل مختلف آنرا تشریح و بیان خواهیم کرد .

فصل نهم

سیاست دولت آلمان بین سالهای (۱۹۳۳) و (۱۹۳۵)

حال باید دید که هیتلر پس از قبضه کردن قدرت در آلمان درژانویه ۱۹۳۳ چه کرد وسیاست دولت آلمان چه جهتی را در پیش گرفته است ؛ در اینمورد نیز باید برنامه‌ای را که هیتلر در کتاب (ماین کامف) یعنی نبردمن بیان کرده وخوداو آنرا بارهااعلام داشته است بخاطر آورد. هیتلر گفته‌است که اجرای این برنامه‌جز باتوسل بجنك صورت نخواهد گرفت ولی دراین برنامه‌سیاسی دونکته قبل‌از تحقق یافتن سایر نکات باید صورت عمل بخود بگیرد که یکی **تجدید قدرت نظامی آلمان** علیرغم مواد قرارداد ورسای مربوط بخلع سلاح آلمان‌است و دیگری **ملحق نمودن** کلیه آلمانیهائی که درخارج از سرحدات این کشور زندگی‌میکنند باآلمانهای داخل آن مملکت. امااین‌عمل یعنی منضم ومتحد کردن آلمانهای خارج‌ازآنسرزمین بامردم کشور آلمان ابتدا از آلمانیهای اطریشی بایدشروع شود حال بایددید بچه‌وسایلی متوسل شده‌اند وچگونه‌با چه روشی و بچه‌طریقی اولیاء سیاست آلمان بین سالهای ۱۹۳۳ - ۱۹۳٤ این مسائل را حل کرده اند ؛ و بچه نتایجی رسیده اند؛ برای نیل بدین مقصود باید سه‌موضوع اساسی‌را که‌متدرجاًصورت‌عمل بخود گرفته‌تشریح کرد که‌یکی خروج و قطع رابطه آلمان باجامعه ملل است. در ماه اکتبر ۱۹۳۳ دوم مسئله آلمانهائی که درخارج از آلمان بسر میبرند در ۱۹۳٤ وبالاخره تصمیم دولت آلمان درخصوص تعقیب سیاست تجدید تسلیحات این کشور که ازمارس ۱۹۳۵ شروع شد.

۱ ـ قطع رابطه آلمان وجامعه ملل . این قطع رابطه بر سر مسئلهٔ خلع سلاح صورت گرفت. درفصول پیش گفته شد که درسال ۱۹۳۳ کنفرانس خلع سلاح منعقد گردید و دولت آلمان بدین کنفرانس دعوت شده بود لذا نماینده ای بدانجا

فرستاد زیرا چنانکه گفته شد آلمان از سال ۱۹۲۶ عضو جامعه ملل بود . بمحض انعقاد کنفرانس خلع سلاح و حتی قبل از آنکه هیتلر قدرت را در آلمان قبضه کند حکومت آلمان توانسته بوداعضاء جامعه ملل‌را راضی کند که بنفع آن دولت‌تصمیم اصولی زیررا اتخاذ نمایند . بدینمعنی که کنفرانس رأی بقبول فرمولی داد وبموجب آن این مجمع تصمیم گرفت که تساوی حقوق از لحاظ تسلیحات را برای کلیه ملل بطرزی عملی نماید که امنیت را نیز شامل بشود . لیکن بر سر تعبیر این فرمول که عبارت از تساوی در موضوع تسلیحات باشد اختلاف نظر پیش آمد زیرا میگفتند آیا مفهوم این جمله آنست که آلمان هم حق دارد همه گونه و هر نوع اسلحه و بهمان مقداری که سایر دول دارا هستند داشته باشد یا خیر ؟ علاوه بر این باید ملاحظه نمود که مقصود از ذکر کلمه امنیت(۱) دراین جمله چیست ؟ آیامقصود آنست که نظارت بین‌المللی را درمسئله خلع سلاح بر قرار نماید ؟ بدون شك نظر این بوده است ولی در این صورت چنانچه ملاحظه شود مصادر اموری که نظارت بین‌المللی بر خلع سلاح مینمایند اظهار کنند که دولتی مخفیانه شروع بتجدید تسلیحات کرده آیا مجازاتهائی برعلیه‌او اجرا خواهند نمود ؟ آیا این تخطی وعدول ازمقررات‌را بمنزله اقدام تجاوزی تلقی خواهند کرد ؟ آیا بر علیه متجاوز خود بخود ترتیبات و نکاتی که در میثاق جامعه ملل موجود میباشد بموقع اجرا گذاشته خواهد شد ؟ در باره این نکات مختلف در کنفرانس خلع سلاح نتوانسته بودند تصمیمی اتخاذ نمایند . لیکن دراین بین مسئله دیگری بمیان آمد و آن این بود که دولت آلمان اعلام نمود که حق خواهد داشت قبل از تحقق یافتن شرط دوم یعنی قبل ازتحقق پذیرفتن (امنیت) حق تساوی در موضوع تسلیحات را بدست آورد(۲) . وبرای اینکه‌ماهیت‌این‌موضوع روشن‌شود باید‌بخاطرسپرد که نظر دولت آلمان در این امر این بود که قرار داد ورسای خلع سلاح کلیه دولتها را پیش بینی نموده ولی این خلع سلاح هنوز بوسیله دولی که در ۱۹۱۸ پیروز شده بودند اجرا نشده است درنتیجه آلمان میگفت حق دارد که مجدداً مسلح شود

(۱) Sécurité

(۲) تساوی حقوق در موضوع تسلیحات را آلمانها Gleichberechtigung مینامیدند

و مایل نیست دولتها در این باب تمیز و تشخیصی قائل شوند . چنانکه هیتلر در نطقی که در ۱۷ ماه مه ۱۹۳۳ ایراد نمود باین مسئله اشاره کرد و این جمله یعنی تشخیص و تمیز قائل شدن از لحاظ تسلیحات را بر زبان آورد. اما نظر حکومت فرانسه در مقابل ادعای آلمان این است که : قبل از حل مسئله خلع سلاح باید برای مسئله امنیت راه حلی پیدا کرد و همینکه برای این مسئله یعنی امنیت طریق حلی بدست آوردند آنوقت میتوان از خلع سلاح گفتگو و بحث نمود .

بهر صورت عروج هیتلر بحکومت آلمان بهیچوجه عامل مساعدی از لحاظ قبول کردن نظریات حکومت فرانسه نمیباشد زیرا بهیچوجه مایل نیست که در این مسئله کوچکترین گذشت و عقب نشینی اختیار بکند. در فرانسه بخوبی میدانستند که علیرغم خلع سلاح اصولی آلمان در این کشور بیش از یك میلیون نفر قوای زیر پرچم وجود دارد منتهی بصورت قوای (پارامیلیتر) یعنی نیمه نظامی . همچنین اطلاع داشتند که آلمان مخفیانه مجدداً مسلح شده است. لیکن این تجدید تسلیحات که بطور مخفی صورت میگرفت بمیزان و به تناسب زیادی نبوده است . بنا بر این چه نفعی دولت فرانسه داشت که در صدد بر آید تجدید تسلیحات آلمانرا صورت قانونی هم بدهد یعنی رسماً این تجدید تسلیحات را قبول نماید .

بالاخره طرحی از طرف انگلیسها تهیه شد و در کنفرانس خلع سلاح در سال ۱۹۳۳ این طرح باعضاء کنفرانس تقدیم و در دسترس مطالعه آنها قرار گرفت. طبق این طرح قرار شده بود که تسلیحات چه در فرانسه و چه در آلمان تقلیل یافته و بیك ارتش دویست هزار نفری محدود شود بشرط اینکه فرانسه فقط علاوه بر این دویست هزار نفر قوا حق نگاهداری قوای مستعمراتی نیز داشته باشد. لیکن طبق تقاضای دولت فرانسه پیش بینی شد که این طرح خلع سلاح فقط پس از یك دوره آزمایش اجرا شود که چهار سال طول خواهد کشید و در جریان این چهار سال کنفرانس خلع سلاح مصمم است که یك نوع نظارت بین المللی بر تسلیحات بر قرار سازد تا بتواند در حین رسیدگی پی ببرد که آیا هر دولتی وظایف خود را در اینمورد انجام داده است یا خیر . در نتیجه حکومت فرانسه اصرار تام و تمام در انجام نظریه خویش (یعنی ابتدا

باید امنیت تحقق پذیرد و سپس خلع سلاح صـورت بگیرد) مینمود . لیکن دولت آلمان در ابتدای ماه سپتامبر ۱۹۳۳ اعلام کرد کـه او مخالف این دوره آزمـایش چهارساله میباشد بلکه خواهان فوری تساوی حقوق درموضوع تسلیحات است. ولی سایردول بزرك مانند انگلیس وایتالیاهمان نظرفرانسه‌را قبول کردند. بهمین مناسبت است که در ۱٤ اکتبر ۱۹۳۳ حکومت آلمان اعلام نمود که چون دولتهای دیگر مخالف با نظر آلمان در موضوع خلع سلاح میباشند آلمان تصمیم بخـروج از کنفرانس خلع سلاح گرفته و در همین ضمن ازجامعه ملل نیز کناره گیری اختیار میکند.

درحقیقت باید گفت که دولت آلمان خودرا از جامعه ملل نجات داد میگوئیم نجات داده زیرا تازمانی که درجامعه ملل حضور داشت درمیان سایر دول عضو قرار گرفته بود و بالنتیجه تحت نظر آنها قرار داشت بنابراین خودرا ازمجمع نجات داد بدون اینکه خسارتی بدو وارد شود و بدون اینکه هیچگونه عکس العملی از جانب سایر دول ابراز شود.

ضمناً باید درنظر داشت که حکومت آلمان درهمین موقع اعلام نمود باآنکه از کنفرانس خلع سلاح وجامعه ملل کناره گیری اختیار میکند معذلك حاضر است که مذاکرات بافرانسه را درباره مسئله خلع سلاح ادامه بدهد واین امر بدینطریق صورت گرفت که در ۲٤ نوامبر ۱۹۳۳ مسیو فرانسواپونسه که ازماه اکتوبر ۱۹۳۱ ببعد بسمت سفیر کبیر فرانسه در برلن انجام وظیفه مینمود ملاقاتی با هیتلر نمود ودر حضور فن نورات وزیر امور خارجه آلمان هیتلر طرح جدید آلمان را در باره خلع سلاح پیشنهاد کرد که بدین ترتیب شامل نکات زیر بود : پیمانهای عـدم تجاوزیکه برای مدت ده سال اعتبار داشته باشد بین کشورهای مختلف منعقد شود. آلمان مجدداً وفاداری خود را نسبت به پیمان لوکارنو اعلام میدارد . جنك شیمیائی ومیکربی و بمباردمان نواحی مسکونی تحریم خواهد شد. درمقابل فرانسه و آلمان هریك دارای ارتشی بتعداد سیصد هزار نفرخواهند شد براساس نظام وظیفه کوتاه مدت و مجهز به‌سلاحهائی که سایر کشورهای جهان در دست دارند. بعبارة اخری آلمان

دارای یکصد هزار نفر سرباز بیش از تعدادی که طرح ماکدونالد (یعنی طرح پیشنهادی انگلیسیها) پیش بینی میکرد و دویست هزار نفر بیش از آنچه مقررات معاهده ورسای برای ارتش رایشوهر آلمان معین کرده بود خواهد شد. آلمان نظارت بین المللی را نیز قبول خواهد کرد. بالاخره هیتلر تقاضای الحاق ناحیه سار را با آلمان بدون مراجعه بآراء عمومی مینمود و درعوض فرانسه میتوانست ادامه باستخراج ذغال سنگ از بعضی معادن آن بدهد. این اظهارات را آلمان در یادداشتی که بفرانسه در ۱۷ آوریل ۱۹۳۴ فرستاد مجدداً و کتباً اعلام داشت و قرار شد مذاکراتی بر این اساس تا ۱۷ آوریل ۱۹۳۴ صورت بگیرد. فرانسه در اول ژانویه ۱۹۳۴ بیادداشت آلمان جواب داد واظهار نمود که قبل ازهر گونه بحث و مذاکره‌ای باید حکومت آلمان مجدداً بژنو مراجعت بکند وهمینکه این امرصورت تحقق بخود گرفت فرانسه قبول خواهد کرد که ارتشهای فرانسه و آلمان بشکل پلیس متحدالشکلی که افراد آن مدت کوتاهی انجام وظیفه نمایند درآید و ازحیث تعداد نفرات نیزارتش آلمان و ارتش فرانسه (بدون درنظر گرفتن قوای مستعمراتی آن) مساوی خواهند شد. ولی اشکال عمده آن بود که دولت فرانسه مایل است نظارت بین المللی قبل از انجام خلع سلاح اجرا شود و آلمان برعکس مایل بود که بدواً تساوی تسلیحات صـورت بگیرد و سپس نظارت بین المللی معمول گردد. در جوابی که در ۱۹ ژانویه ۱۹۳۴ آلمان بدولت فرانسه ارسال داشت علاوه بر این موضوع اعلام داشت که نه عدم تساوی تسلیحات ونه بر گشت بجامعه ملل و نـه عدم تساوی بین دو ارتش را (بواسطه تعداد اضافی ارتش مستعمراتی فرانسه) قبول میکند بلکه بر اساس همان پیشنهادات ۱۸ دسامبر خویش که مجدداً بترتیب زیر بطور وضوح ومشروحاً بیان میکند مذاکرات را مایل است ادامه بدهد: یعنی تعداد نفرات ارتش آلمان سیصد هزار نفر است کـه مجهز بتوپخانه‌ای میباشد که تا کالیبر ۱۵۵ میتواند برسد و دارای عرابه های جنگی ٦ تنی میگردد. تعداد هواپیماهای آن مساوی با نصف هواپیماهای فرانسه یا مطابق ثلث هواپیماهای فرانسه و متفقین مجموعا باید باشد.

جواب فرانسه در ۱۴ فوریه خیلی تند و شدید تربـود زیرا در این بین یعنی

درتاریخ ۲٦ ژانویه آلمان پیمان عدم تجاوزی با لهستان که متفق فرانسه بود منعقد کرده بودو در ٦ فوریه هم درپایتخت فرانسه درشهرپاریس اغتشاشات انقلابی پدید آمد ورئیس سابق جمهوری گاستون دو مرك کابینه‌ای تشکیل داد که دارای تمایلات ملی بودولوئی بارتو وزیر امور خارجه آن گردید.

درحقیقت درفرانسه برای ادامه مذاکرات با آلمان مدتی دچار شك و تردید گردیدند. سفیر فرانسه در برلن فرانسواپونسه چنانکه در کتاب خاطرات دوران سفارت خود بیان نموده است معتقد بود که اگر قراردادی در موضوع خلع سلاح بین فرانسه و آلمان منعقد شود حتی اگر این قرارداد اورزش متوسطی داشته باشد ویاآنکه فرانسه نتواند کاملانظر خودرا در آن‌قراردادبگنجاندبهتر است تاهیچگونه قراردادی بین‌دودولت وجود نداشته باشد.

بنظر میرسد که لوئی بارتوهم باعقیده فرانسوا پونسه موافقت داشت لیکن نخست وزیر وقت دو مرك با این امر مخالفت نمود زیرا تصور میکرد که امضاء قراردادی‌درباره خلع سلاح باعث‌استحکام‌رژیم‌ناسیونال‌سوسیالیست‌وتثبیت‌قدرت‌هیتلر خواهد شد چون در ۱۹۳۳ هنوز معتقد بودند که حکومت هیتلر دوامی نخواهد کرد وبدین ترتیب در۸آوریل ۱۹۳۳ دولت فرانسه اعلام نمود که مذاکرات‌درباره خلع سلاح باآلمان بنظراو خاتمه یافته تلقی میشود.

لیکن قبل ازاین تاریخ انگلستان برای آنکه‌ازقطع‌مذاکرات بین فرانسه و آلمان جلوگیری کند اقدام بمیانجیگری نمود براین اساس که برابری بین‌ارتش فرانسه وآلمان‌را باقبول تعداد نفراتی که بین ۲۰۰ هزار نفرطبق طرح ماکدونالد و ۳۰۰ هزار نفر طبق طرح آلمان است برقرار کنند. مستر ایدن که در این تاریخ لرد مهردار مخصوص بود مسافرتی به پایتخت‌های عمده اروپا نمود ودر ۱۷ فوریه بپاریس ودر ۲۱ این ماه ببرلن رفت وباهیتلر ملاقاتی کرد ودر نتیجه مذاکراتی که صورت گرفت قرارشد که طرح جدید ماك دونالد مورد قبول قرار بگیرد بشرط آنکه پیشنهادات مورخ ۱۹ ژانویه هیتلر درباره قوای هوائی نیزقبول‌بشود. در۲٦ فوریه مستر ایدن موسولینی را ملاقات کرد و او هم قسمتهای عمده طرح پیشنهادی

انگلیسی ها را قبول نمود . لیکن یافتن راه حل بستگی بانظر دولت فرانسه داشت و چنانکه گذشت اختلاف عقیدهٔ در این باره بین اعضاء کابینه‌فرانسه وجود داشت. بارتو وسفیرفرانسه‌فرانسواپونسه که‌در تاریخ ۱۹ آوریل برای مذاکره و تعاطی افکار بپاریس آمده بود مایل بقبول این پیشنهادات اند با آنکه بدون شك اعتماد بس اندکی بقول وقرار باهیتلردارند معذلك معتقداند که انعقاد قراردادی بین این دو دولت اقلا این مزیت‌را دارد که آلمان‌را پایبند قیود حقوقی مینماید چون در صورت فقدان این‌قیود هیچ عاملی نمیتواند تجدیدتسلیحات‌را که مدتی بود در آلمان شروع شده محدود بکند . در مقابل دو مرك و تاردیو باامضاء قرارداد مخالفت مینمودند زیرا معتقد اند که رژیم هیتلری درشرف سقوط است وبالنتیجه باجانشینان هیتلر با سهولت بیشتری میتوان مذاکره نمود .

بالاخره در کابینه فرانسه صاحبان این نظریه پیش‌بردند ودر ۷ آوریل ۱۹۳٤ دریادداشتی که دولت فرانسه برای حکومت آلمان‌ارسال داشت اعلام نمود که‌رسماً ازقانونی‌شناختن‌تجدید تسلیحات آلمان‌امتناع مینمایدزیرا این امرهر گونه‌مذاکراتی را بیفایده نموده‌است‌وفرانسه امنیت خویش‌را بوسایلی که خود صلاح میداند تأمین خواهد نمود . پس بدون شك مذاکرات قطع شده است ولی در شرایطی این امر انجام گرفته بود که برای فرانسه نفعی در بر نداشت زیرا درانظار انگلوساکسونها مسئولیت قطع مذاکرات بعهده فرانسویها بوده است و آنهم بستگی با اشتباهات رئیس ستاد ارتش فرانسه دارد که بفرانسواپونسه چنین میگفت : « بسیار مایل‌هستم به بینم‌درچه مدتی آلمان‌خواهد توانست بیست میلیاردی‌را که‌فرانسه تاکنون‌صرف تسلیحات خود کرده بدست آورد و صرف اینکار بنماید» . لیکن همه میدانستند که هیتلرمبالغی که بمراتب بیشتر از این مقداراست‌صرف تسلیحات آلمان‌خواهدنمود. علاوه بر این‌نه فرانسه‌ونه‌انگلیس‌مایل‌بقبول‌فکری‌را که‌موسولینی‌درروزنامه (ایل‌پوپولو دیتالیا) بتاریخ ۱۳ مه ۱۹۳٤ بآنها تلقین مینمود نبودند. موسولینی در این روزنامه نوشته بود که برای ممانعت از تجدید تسلیحات آلمان باید بجنك برعلیه آلمان دست زد . درحقیقت‌هیتلر بسیار خوشحال‌شد که مذاکرات درباره خلع سلاح قطع گردید

زیرا منطق هیتلر دراین موقع چنین‌است که چون خلع‌سلاح عمومی صورت نگرفته آلمان محق است که بتجدید تسلیحات بپردازد.

۲- مسئله آلمانیهائی که خارج از آلمان میزیستند.

پس از این پیشرفت سیاسی توجه اولیاء امور آلمان از ۱۹۳٤ ببعد باجرای موضوع دوم یعنی بمسئله **الحاق آلمانیهائی** که در خارج از حدود وثغور آلمان مستقر شده بودندبمردم آنکشور پرداخت. لیکن سیاست‌دولت آلمان در اینموقع جانب احتیاط را بسیاررعایت نمود یعنی چنانکه‌خواهیم دید درصدد برنیامد که دراینمورد طریق زور وفشار را درپیش بگیرد. بخصوص که چون هنوز ارتش آلمان تجدید سازمانی نکرده بود امکان نداشت که بتوان از ارتش دراین موضوع استفاده کرد بلکه فقط بوسیله دیپلماسی میسر بود درصدد حل این‌مسئله بغرنج برآیند بنا براین بجاست که در سطور زیر مراحل مختلف اجرای چنین سیاستی را بوسیله دیپلماسی آلمان از ۱۹۳٤ببعد مطالعه نمائیم.

۱- تعدیل روابط آلمان بالهستان - چنانکه میدانیم در روابط آلمان با لهستان از ۱۹۱۹ ببعد مستمراً مراحل صعب و مشکلی وجود داشته است: از جمله مسئله بسیار معضلی که دراین زمینه وجود داشت مسئله‌دانتزیك ودالان‌لهستان بوده است. درپایان سال ۱۹۳۳این مسئله وضع سختی‌را بخود گرفته‌بود زیرا در دانتزیك حوادث وتصادمات فـراوانی بین آلمانها ولهستانیها بوقوع میپیوست چنانکه عموم چنین تصور میکردند که اگر جنگی بین دول اروپا در گیرد بهانه وعلت این جنك همین‌قضیه خواهد بود.

هیتلر در ابتدای سال ۱۹۳٤ در روابط آلمان و لهستان بقول خود مـرحله آسایش وآرامشی رابوجود آورد وباندکی غور وتأمل علل‌تعقیب‌وپیروی ازاین سیاست را بسهولت ما میتوانیم‌درك کنیم: هیتلرمایل است درابتدای‌امر از بدگمانی حکومتهاوازروش‌احتیاط‌آمیزی که‌دول اروپادرمقابل‌رژیم‌هیتلری‌درپیش گرفته‌اند بکاهد و از عامل مدت و زمان نیز برای تحکیم قدرت خـویش در داخله کشور بنفع خود استفاده بکند. بالنتیجه مایل است بسایر دول تلقین و بلکه آنها را

قانع بکند که آلمان دولتی است صلح طلب. بنابراین معتقد است چنانچه در مسئله روابط لهستان و آلمان که در اینموقع مشکلترین مسائل اروپا بنظر میآید راه سازشی در پیش گیرد دلیل محکمی دال براین نیت خود در مقابل سایر دول اروپا آورده ودرعمل حسن نیتی از خود نشان داده است. لیکن هیتلر مقصود دیگری نیز داشت و آن این بود که باصطلاح دردستگاه سیاست فرانسه درمورد پیمان هائی که با دول اروپای مرکزی و شرقی منعقد نموده ضعف وفتوری ایجادبکند وحداقل اتحاد بین لهستان و فرانسه ر از بین ببرد و بالنتیجه لهستان را برای مدتی تبدیل بکشور بیطرفی بکند . از این نیت هیتلر امروز اطمینان کامل داریم زیرا بـلا فاصله قبل از جنك جهانی دوم یعنی در سال ۱۹۳۹ میلادی یکی از مؤلفین آلمانی موسوم به فریتاك لورینگهون (۱) در کتابی « باسم سیاست خارجی آلمان» (۲) (دویچ اوسن پلیتیك) بطور وضوح تشریح کرده که چه عللی در ۱۹۳۳ هیتلررا براین امر تشویق نمود که بالهستان سیاست سازش ونزدیکی را در پیش گیرد .

لیکن مسئله‌ای که فهم آن مشکلتر است اینست که چرا حکومت لهستان موافقت بانزدیکی باآلمان نمود؟ حکومت لهستان در ۱۹۳٤ تحت رهبری و اراده دو نفر است : پیلسودسگی و کلنل بك، پیلسودسکی ازدوران جنك ۱۸ - ۱۹۱٤ در لهستان دشمن سرسخت آلمان بوده و حتی درشهر ماگدبورگ مدت چندین ماه اسیر آلمانها و درزندان بسر برده و هم اوست که از ۱۹۲٦ ببعد رسماً ارباب وفرمانفرمای لهستان گردیده. البته عنوان او فقط فرماندهی کل قوا و وزیر جنك است ولی پیلسودسگی دیکتاتور حقیقی لهستان میباشدو رئیس جمهور و نخست وزیر لهستان را او معین میکند. اما سرهنك بك (۳) از ۱۹۳۳ وزیرامورخارجه اینکشور گردید وشناختن شخصیت ونظریات ونیات او مشکل است. سفیر فرانسه در ورشودراینزمان که موسوم به لئون نوئل میباشد با آنکه بشدت ازسیاستی که بك تعقیب نموده شکایت داشته اما هیچگاه اورا بعنوان یك نفرخائن معرفی نکرده است. پس در مراتب میهن پرستی بك نمیتوان شك داشت لیکن وی دارای تجارب زیادی درجهان وسیاست بین المللی نبوده و بنظر

---

(۱) Freytag Loringhoven
(۲) Deutsche Aussenpolitik (۳) Beck

میرسد که دراین زمینه مرتکب اشتباهاتی شده باشد.

ازجمله تصور کرده که چون هیتلر پروسی الاصل نیست بلکه اطریشی الاصل میباشد نسبت بسایر آلمانیها آن احساسات ضدلهستانی را دارانیست. همچنین معتقد شده بود که لهستان میتواند سیاست مستقلی در پیش بگیرد زیرا آلمان و روسیه شوروی هیچگاه نخواهند توانست بضرر لهستان بایکدیگر اتفاق و اتحادی منعقد نمایند. اما عاملی که بیش از همه اورا درتعقیب نمودن سیاست نزدیکی با آلمان مصمم نمود آنستکه شخصاً در این تاریخ دیگر اعتمادی باتحاد فرانسه نداشت. علت این امر آنستکه عقاید عمومی فرانسه دراینزمان درباره مسئله دانتزیك ودالان لهستان بشدت دچار تشتت و تردید شده است ازجمله عده زیادی از فرانسویان بصدای رسا میگفتند درصورتی که جنگی بین لهستان وآلمان برسر دانتزیك ودالان لهستان بوقوع بپیوندد باوجود قرارداد اتحاد فرانسه ولهستان دولت فرانسه نبایددخالت در آن جنگ نماید ولهستانیها بخوبی ازاینموضوع آگاه بودند.

علاوه براین اولیاء حکومت لهستان ازطرح پیمان چهاردولت که درسابق بتفصیل گذشت در ابتدا مضطرب و سپس رنجیده خاطر شدند بخصوص که این طرح براساس فکر موسولینی تکوین و توسعه یافت و این قرارداد بدون اطلاع لهستان امضاء گردید. بالاخره آخرین علت این امر آنستکه سرهنگ بك نفرت زیادی نسبت بهر نوع رژیم دموکراتیک در خود احساس میکند وبخصوص نسبت برژیم پارلمانی فرانسه نفرت و اشمئزاز شدیدی ابراز مینمود یعنی بك بالطبع ازپیروان بکار بردن روشهای استبدادی بوده است بطور خلاصه اینها عللی هستند که بك را مجبور به پیروی از سیاست نزدیکی باآلمان نمود.

برای شروع مذاکرات بین دودولت هیتلر شخصاً اقدام نمود یعنی درسپتامبر ۱۹۳۳ بحکومت لهستان پیشنهاد کرد که اعلامیه‌ای درباره روابط آلمان ولهستان امضاء نمایند وسرانجام در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ این اعلامیه برای مدت ده سال امضاء گردید. درمتن این اعلامیه دو حکومت آلمان ولهستان بدواً از تمایلات وحسن نیت خود در حفظ صلح پایداری بین دو دولت شرح مبسوطی داده وتأیید میکنند که بهیچوجه دخالت

در مسائلی که فقط مربوط با مورد داخلی هریك ازدو کشور است نخواهند نمود. مقصود ازذکراین جمله اینست که آلمان دخالتی درموضوع اقلیت‌های آلمانی ساکن لهستان نخواهد کرد و بالاخره دو دولت در این اعلامیه تعهد میکردند که در هیچ موردی برای حل اختلافات خود بجنك متوسل نخواهند شد.

مدتهای مدیدی سیاستمداران جهان تصور میکردند که همراه اعلامیه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ یك قرارداد مخفی نیز امضا گردیده است ولی بعداً لهستانیها همیشه وجود قرارداد مخفی را انکار کرده اند وفعلا هم هیچ دلیلی دردست نیست که بکمك آن بتوان این انکار لهستانیهارا تکذیب نمود.

بهرصورت باید در نظر داشت که قرارداد آلمان ولهستان در ژانویه ۱۹۳۴ جنبه فوق العاده کلی داشته است. درحقیقت میتوان گفت که حل مسائل اساسی معلق بین دو کشوررا این قرار داد ببعد موکول مینمود ودر جریان مذاکراتی که منتهی بامضاء متن این اعلامیه گردید وزیرامورخارجه آلمان فن نورات بنمایندگان لهستان که مشغول مذاکره بانمایندگان آلمان بودند علناً اظهارداشت که امضاء چنین اعلامیهٔ بهیچوجه دال بر این مطلب نیست که سرحدات سال ۱۹۱۹ بین لهستان و آلمان بطور قطعی برسمیت شناخته شده باشد. بالنتیجه باامضاء اعلامیه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ آلمان حق بحث درمسئله دانزیك ویادالان لهستان را بعداً برای خود محفوظ میداشت، درحقیقت میتوان گفت که این اعلامیه ایجاد آرامش موقتی درروابط این دو دولت نمود، است.

معذلك آلمانها بهر گونه وسایلی در این تاریخ متوسل شده‌اند تالهستانیها را تحت تأثیر قرار دهند و آنها تصور کنند که دوره آرامش و سازشی که شروع شده پایدارخواهدبود. گورئینك که دراین تاریخ مهمترین همکار هیتلر بشمارمیرود و در ژانویه ۱۹۳۵ برای شکار سفری بلهستان نموده بوزیر امور خارجه لهستان چنین اظهار کرد: آلمان احتیاج دارد که لهستان قوی بماند تاسدی درمقابل اتحاد جماهیر شوروی بوجود آید، ودرضمن همین مذاکرات پیشنهادی بلهستانیها نمود که برعلیه روسیه بعقد قرارداد اتحادی باآلمان دست بزنند و چنین وانمود میکرد که در

اینصورت او کرائین بشکل منطقه نفوذلهستان در خواهدآمد وهیتلر هم دراظهاراتی که بتاریخ‌مه ۱۹۳۵ درمجلس رایشتاخ نمود اعلام کرد که مایل است لاینقطع روابط دوستی وحسن همواری بین آلمان ولهستان صمیمی‌تر وعمیق‌تر وریشه‌دارتر گردد. بنظر میآید که اولیای حکومت لهستان هم برای این اظهارات و اقوال زمامداران آلمان ارزشی قائل‌شده‌اندو بالنتیجه‌میتوان گفت آلمان بنتایجی که امیدوار بودنایل گردید بعبارهٔ اخری برای مدتی لهستان را بصورت کشور بیطرفی درآورد.

۲- جنبه دیگر سیاست آلمان : **مسئله اطریش** - چنانکه میدانیم هیتلر اطریشی الاصل بوده و بنا براین بـرای الحاق آلمان های اطریش بکشور آلمان اهمیت خاصی قائل شده و معتقد بود که حل این مسئله بسیار مهم است و از سال ۱۹۲۰ یعنی هنگامیکه نخستین برنامه‌حزب ناسیونال سوسیالیست‌را تنظیم کرده بود این مطلب را بارهااظهار نموده ودر نخستین‌صفحه کتاب نبرد من‌نیز بدان اشاره کرده است. لیکن‌مردم‌اطریش که قبل‌ازسال۱۹۳۳ چنانکه‌درپیش گذشت‌با کثریت رأی به الحاق بآلمان داده بودند برعکس پس از احراز قدرت هیتلر درآلمان تغییر عقیده دادند زیرا سیاست داخلی‌هیتلر دراین کشور مورد مخالفت اطریشهاقرار گرفته بود. بدین معنی که هیتلردرآلمان خودرا دشمن‌سرسخت اشتراکیون اعلام کرده وصحت این مطلب را بدفعات نشان داده بود بنابراین کمونیستهای اطریش‌مخالف اوهستند. همینطور در آلمان هیتلر حزب سانترکاتولیك را منحل کرده بود در حالیکه در اطریش حزب سوسیالیستهای مسیحی که کاملا مشابه سانترکاتولیك آلمان است قدرت را در دست دارد ودر نتیجه کلیه پیروان واعضاء حزب‌سوسیالیست‌های‌مسیحی مخالف هیتلر می باشند. بالاخره هیتلر در آلمان سندیکاها یعنی اتحادیه کارگران سوسیالیست را منحل نموده است و بالنتیجه سوسیالیست های اطریشی ضد هیتلر می‌باشند وچون او باقدامات شدیدی علیه یهودیها مبادرت کرده است‌ازجمله‌قوانین سختی معروف‌بقوانین‌نورنبرگ‌را برعلیه آنها درآلمان‌وضع نمود وتعداد یهودیان دروین مخصوصاً درمؤسسات مالی‌ودر بنگاههای‌داد وستد ومعاملات نیز زیاد است ونفوذ عمده‌ای درحیات اقتصادی این کشور دارند مخالفت آنها را نیز در اطریش برعلیه هیتلر باید درنظر گرفت .

بنابراین چهار دسته و طبقه از طبقات مهم نفوس اطریش بعلت سیاستی که هیتلر در آلمان پیش گرفته بود متمایل بنزدیکی آلمان هیتلری و اطریش نمی باشند: حکومت اطریش مدعی است که حداقل ۶۰٪ اطریشی ها مایل بالحاق اطریش بآلمان نیستند و صدراعظم اطریش دو لفوس که از اعضاء حزب سوسیالیست‌های مسیحی است از مارس ۱۹۳۳ یعنی دوماه پس از عروج هیتلر بقدرت اعلام نمود که با این الحاق بکلی مخالف است و هیچگاه نخواهد گذارد این مسئله صورت تحقق بخود بگیرد.

لیکن دولتی که دولفوس بررأس آن قرار دارد حکومت ضعیف و ناتوانی است زیرا در مقابل او و بر علیه دولت وی از نظر سیاست داخلی اطریش دو دسته مخالفین قد علم کرده‌اند بدینمعنی که از یکطرف بامخالفت حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که موافق الحاق اطریش بآلمان اند و از طرف دیگر بامخالفت سوسیالیست‌ها رو برو میشود و با آنکه سوسیالیست ها مخالف با الحاق اطریش بآلمان هستند معذلك روابط خصمانه‌ای با حکومت دو لفوس که از اعضاء حزب سوسیالیستهای مسیحی تشکیل شده دارند. بنا بمراتب مذکور فقط حزب سوسیالیست های مسیحی و حزب دهاقین پشتیبان حکومت دولفوس‌اند و مجموع افراد این احزاب هم فقط شامل ۳۰٪ نفوس اطریش میشود و بنابراین دولفوس مجبور است بوسایل وطرق دیکتاتوری متوسل شده و بکمك آن حکومت کند. بهمین مناسبت است که در اول ماه مارس ۱۹۳٤ قانون اساسی را که جنبه استبدادی داشت قبول نمود و بمورد اجرا گذاشت و همین امر نشان میدهد که چرا دو لفوس این قبیل روشها را در سیاست داخلی بکار بسته است از جمله تکیه بروی میلیسی یا پلیسی که مشابه بامیلیس فاشیسم میباشد باسم هایموهرن (۱) میکنند.

بنا براین همین تشتت و تفرق و اختلافاتی که در داخله اطریش وجود دارد امکاناتی را برای دخالت دادن سیاست آلمان درامور اطریش ایجاد میکند.

حال باید دید در این اوضاع و احوال حکومت آلمان چه روشیرا در پیش گرفته است؟ دولت آلمان از حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که علناً بمبارزه بر علیه شانسلیه دو لفوس ادامه میدهد طرفداری میکند و از کلیه عملیات و اقدامات آنها

(۱) Heimwehren

بمنظور ساقط کردن حکومت دو لفوس پشتیبانی مینماید. بدون شك بین نازیهای اطریش و حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان روابط صمیمانه و بسیار نزدیك یعنی اشتراك مساعی بمعنای واقعی کلمه وجود دارد بطوریکه تماس دائم بین رؤسای حزب ناسیونال سوسیالیت اطریش وزعماء ناسیونال سوسیالیست آلمان برقرار میباشد. در حقیقت نازیهای اطریشی تشکیل حوزهٔ در حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان (باصطلاح نازیها یك گوئی) (۱) داده بودند. از طرف دیگر اداره رادیوی آلمان اغلب اوقات بمقصد اطریش مطالبی بخش میکرد ودراین سخن‌رانیها دستگاه‌رادیوی آلمان بهیچوجه از حملات شدید بحکومت دولفوس خود داری نمینمود. بالاخره آلمانها شروع بفرستادن اسلحه برای مسلح کردن‌نازیهای اطریش کردند. کلیه‌این نکات از مجموعه اسنادی که موسوم « بکتاب قهوه » (۲) است و در اواخر سال ۱۹۳۳ بوسیله حکومت اطریش منتشر شده معلوم گشته وبه‌ثبوت پیوسته است.

بادر نظر گرفتن این اوضاع‌واحوال‌طبیعی‌است که حوادث و تصادمات زیادی بین‌حکومت‌اطریش‌و حکومت آلمان‌صورت‌خواهد گرفت که‌عمده آن‌ازاینقراراست: درمه‌۱۹۳۳ وزیر داد گستری آلمان هانس‌فرانك بوین‌مسافرت کردتا برای نازیهای اطریشی‌سخن رانیهائی‌بنماید. دولت‌دولفوس‌بشدت هرچه تمامتر و بااصرار ازفرانك تقاضانمود که‌ازاطریش‌بیرون‌رودوهرچه زودتربآلمان‌بر گردد. هیتلرهم‌عمل‌متقابلی نمود و در ۲۷ مه ۱۹۳۳ تصمیم گرفت که بکلیه آلمانیهائی که مایل بمسافرت به اطریش هستند درمقابل پرداخت مبلغی معادل یکهزار مارك ویزای مخصوصی باید داده شوددر حقیقت‌بدینوسیله هیتلر میخواست از کثرت مسافرت جهانگردان‌آلمانی باطریش بکاهد و از این امر جلو گیری کند وصنعت جهانگردی اطریش را ازبین ببرد چه درسابق این مسئله کمك زیادی باقتصاد اطریش مینمود. کمی بعد در همین سال ۱۹۳۳ یکنفر آلمانی دیگر باسم هابیچ (۳) بعنوان بازرس حزب ناسیونال سوسیالیست باطریش آمد ودرهمین ضمن دولت آلمان این شخص‌را برتبه وابسته مطبوعاتی سفارت آلمان در وین مرفع ساخت و بدینطریق او میتوانست از حقوق

(۱) Gau (۲) Livre Brun
(۳) Habitch

برون مرزی و مصونیت سیاسی استفاده کند. لیکن حکومت دولفوس که درجریان فعالیتهای هابیچ وارد بود از شناسائی او بعنوان عضو سفارت آلمان در وین امتناع نمود وسپس اورا توقیف کردو حکومت آلمان هم اعتراض شدیدی باین عمل حکومت اطریش بعنوان تجاوز بحقوق بین المللی نمود.

لیکن درنتیجه این امر در اراده دولفوس ضعف و فتوری روی نداد و حتی ازاین لحاظ سیاست او روز بروز محکمتروسخت تر وشدید تر شد. درماه نوامبر ۱۹۳۳ درنتیجه سوء قصدهائی که ازطرف ناسیونال سوسیالیستهای اطریشی صورت گرفت دولفوس ابراز هر گونه فعالیتی را از طرف آنها قدغن کرد و تصمیم گرفت که کلیه کارمندان دولت راکه قبول عضویت این حزب را نموده اند از کار بر کنار کنند. در ژانویه ۱۹۳۴ هم اعتراض رسمی بحکومت آلمان نمود وشکایت کرد که سیاستمداران آلمان درامورداخلی اطریش دخالت میکنند. طبیعی است که هیتلردرجواب این مسئله را انکار نمود وبالاخره دولفوس این مطلب را باطلاع دولتهای فرانسه وانگلستان وایطالیا نیز رسانید وبه نتیجهٔ هم نایل شد بدینطریق که بوسیله امضاء پروتکلی درتاریخ ۱۷ مارس ۱۹۳٤ باایطالیا وهنگری موقعیت خودرا محکم نمود. در متن این پروتکل البته بیشتر بموضوعات اقتصادی اشاره شده بود که بدینوسیله فیصله می یافت ولی دول امضا کننده تعهدنمودند که بمنظور نگاهداری استقلال اطریش «مشاوره متقابلی» نیز بنمایند.

برای اینکه مقاومت دولفوس را نازیها از بین ببرند در ژوئیه ۱۹۳۴ کودتائی برعلیه دولفوس ترتیب دادند. هنوز اسناد ومدارك متقن و مسلمی در باره اوضاع و احوالی که کودتادر آن شرایطصورت گرفت دردست نداریم. بدون شك ازحوادث کودتا اطلاع داریم ولی نیات بانیان کودتا برما معلوم نیست. معهذا چنین بنظر میرسد که نازیهای اطریش یکمرتبه تصمیم بعمل گرفتند تااز حادثه مساعدی که دراین ضمن پیش آمده بود یعنی قطع کامل روابط بین صدر اعظم اطریش (دولفوس) و سوسیالیست‌ها درفوریه ۱۹۳٤ استفاده نمایند.

چنانکه گفته شد دولفوس ازمدتها قبل روابط خصمانهٔای باسوسیالیست های اطریش داشت. لیکن درماه فوریه ۱۹۳۴ این مسئله وضع خطرناکی بخود گرفت

بدین ترتیب که در نتیجه تفتیشی که پلیس اطریش در شهر لینز نمود دولت اطریش اطمینان پیدا کرد که سوسیالیست ها بر علیه او توطئه‌ای ترتیب داده‌اند. بنابراین دستور به پلیس داده شد که درمرکز حزب سوسیالیست در شهر وین تفتیش کند ودرعین حال اعلام نمود که انبارهای اسلحه‌ای را که فراهم آورده ودردست دارند بمحض کشف دستور توقیف آن داده خواهد شد. مبارزه کنندگان یعنی اعضاء حزب سوسیالیست هـم اعتصاب عمومی را اعلان نمودند وحکومت اطریش به پلیس و هایموهر (۱) دستور داد که بنواحی کارگری حومه وین وارد شوند و تفتیش کنند زیرا بیم آن میرفت که سوسیالیست‌ها انبارهای اسلحه خودرا در آنجا مخفی کرده باشد. درضمن برای اجرای این عمل بجای استفاده ازروش وطرق خاص یعنی اعمال فشار غیرمستقیم مثل صدور دستور قطع آب و برق نواحی کارگری (تاکارگران دست از دفاع این نواحی بردارند) دولفوس بدون اینکه تردیدی بخود راه بدهد دستور داد که قوا و توپخانه در آنمنطقه وارد عملیات شود ودر نتیجه صدور این حکم توپخانه دولتی شروع به بمباردمان شهرهای کارگری حومه وین نمود. بدون‌شك دراین‌نواحی اعضاء مسلح حزب سوسیالیست وجود داشتند لیکن اکثریت ساکنین آنجا زنها و اطفال بودند. اگرچه سوسیالیست ها در نتیجه این بمباردمان بکلی تار و مار شدند ولی هیچگاه حادثه فوریه ۱۹۳٤ را فراموش نکردند و ارتکاب این عمل را بدلفوس نبخشیدند و گذشت ننمودند. همچنین سوسیالیست های فـرانسه و انگلیس همین احساسات را نسبت بصدر اعظم اطریش ابراز داشتند.

اما اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که در تمام ماه فوریه ۱۹۳٤ ودرجریان این وقایع آرام مانده بودند ازاینکه دولفوس سوسیالیست‌ها را معدوم نمود بسیارخوشحال‌شدندولی‌چون دراین‌ضمن‌پی بردند که ممکن‌است‌نبردی که بین دولت اطریش وسوسیالیست‌ها در گرفته بنفع حزب تمام شود ازهمین زمان شروع بتهیه توطئه ای بر علیه حکومت دلفوس نمودند.

از تفصیلات این‌توطئه بطور دقیق اطلاع نداریم‌همچنین نمی‌توان سهم‌دولت آلمان را درتهیه‌مقدمات‌این کودتا بدقت‌تعیین نمود ولی‌یقین‌است که حزب‌ناسیونال

---

(۱) Heimwehr

سوسیالیست آلمان در جریان این توطئه دست داشته است ودلیل این مدعا آنست که در روز وقوع کودتا یعنی ۲۵ ژویه ۱۹۳٤ صبحگاهان حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان برای برای روزنامه‌های اینکشور عکس هائی از دلفوس و ساختمان و عمارت نخست وزیری اطریش فرستاد باقید این جمله « استفاده نکنید مگر آنکه این دستور تأئید شود» . بنا بر این قبل از آنکه حادثه ای در وین بوقوع پیوسته باشد روزنامه های آلمان اطلاع پیدا کرده بودند که واقعه‌ای در آن شهر روی خواهد داد.

حال باید دید جریان وقایع بچه طریق صورت گرفته است ؛ بعد از ظهر روز ۲۵ ژویه ۱۹۳٤ تعدادی کامیون درجلوی عمارت شانسلری یعنی مقر نخست وزیر اطریش توقف کرده و ۱۵۰ نفر افرادیکه کلیه ملبس باونیفرم پلیس اطریش بودند ولی در حقیقت همه از اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش انداز کامیونها خارج شدند . چون همه ملبس بلباس متحد الشکل پلیس اطریش بودند بسهولت و بدون برخورد بمانعی توانستند بمقر اقامت نخست وزیر وارد شوند ومستقیماً بدفتر شانسلیه دولفوس راه یافتند و یکی از اعضاء این دسته باسم پلانتا (۱) که سابقاً سرژان ماژور بود باگلوله طپانچه صدراعظم اطریش را بقتل رسانید بدینطریق که بلا فاصله شانسلیه کشته نشد بلکه مدت دو ساعت با مرگ دست بگریبان بود ودر تمام مدت احتضار این مردنازیهای اطریش از اینکه کوچکترین کمکی از خارج بدولفوس برسد جلو گیری کردند .

همینکه دولفوس بقتل رسید نازیها تصور کردند که قدرت را در دست گرفته اند . لیکن رئیس جمهوراطریش میکلاس(۲) نخست وزیر دیگری انتخاب نمود یعنی شوشنیك (۳) که عضو کابینه دولفوس بود و مانند او از اعضاء حزب سوسیالیت های مسیحی است بعنوان شانسلیه اطریش انتخاب گردید . ازطرف دیگر پلیس اطریش وقوای هایموهر عمارت صدارت عظمی را احاطه کرده و ۱۵۰ نازی را که در آنجا بودمجبور به تسلیم کردند. تسلیم نازیها پس از مذاکرهٔ باآنها صورت گرفت بدینطریق که رئیس پلیس اطریش بنازیها قول داد که پس از تسلیم بآنها امان نامه خواهد داد تابآلمان بروند و بنا براین آنها تسلیم شدند . لیکن حکومت اطریش

(۱) Planetta (۲) MikIas
(۳) Schuschnigg

بقولی که رئیس پلیس داده بود وفاننمودو سیزده نفر از نازیها محکوم بمرگ و دیگران بحبس بمدت‌های مختلف محکوم گردیدند.

بنا براین کودتا دچار شکست گردید زیرا مردم وین دخالتی دراین امر ننمودند وحتی طبق روایاتی که ازاین روز تاریخی باقیمانده بعضی ازمردم پایتخت اطریش حتی ازآنچه درمقر صدارت عظمی میگذشت هیچ گونه اطلاعی نداشتند. عدم موفقیت در کودتا سپس بعلت آن بوده که آلمان‌ها هم تکان نخوردند و دخالتی دراین امر نکردند زیرا نازیهای اطریشی انتظار داشتند که هیتلر ازآنها پشتیبانی نماید درصورتیکه هیتلر بهیچ اقدامی دست نزد. زیرا بعدازظهر ۲۵ ژوئیه ۱۹۳٤ وی اطلاع پیدا کرده بود که موسولینی بلا فاصله پس ازاینکه ازسوء قصد وقتل دولفوس باخبر شده دستور داده است که چهار دیویزیون یعنی چهار تیپ ازقوای ایطالیا درسرحد اطریش و ایتالیا در محل برنر (۱) متمرکز شوند یعنی بدینوسیله نشان داد که مصمم است بهر نحو باشد از الحاق اطریش با آلمان مانع گردد.

در حقیقت باوضاعی که در جریان کودتا پیش آمد دولت آلمان باعجله هر گونه دخالتی را دراین توطئه انکار کرد وحتی رادیو آلمان اقدام نازیهای اطریش را بکودتا مزمت وسرزنش نمود و سفیر خود در وین را که در جریان کودتا بدنام شده بود احضار وبجای اوفن پاپن را فرستاد وهیتلر شخصاً دستوراتی باو داد تا در روابط بین اطریش وآلمان دوره صلح وصفا وسلم وآرامشی پدیدآورد. بنا براین درمسئله اطریش موقتاً آرامشی پدید آمد بخصوص که حزب نازی اطریش درنتیجه شکستی که در کودتا دچار آن شده بود بکلی ازهم پاشیده شد و مدت چندین ماه این وضع ادامه پیدا کرد.

از نکات وملاحظات فوق بخوبی بوضعی که سیاستمداران آلمان دراین مورد اختیار کردند پی میبریم : در ابتدای امر آلمانها از نـازیهای اطریشی پشتیبانی و تقویت نمودند ولی بهیچوجه علناً باین اقدام دست نزدند. معذلك بدون شك هیتلر در این واقعه بمانعی بزرك برخورده وآنهم قبل از هر چیز بعلت سیاستی بوده است که

(۱) Brenner

موسولینی در قضیه اطریش در پیش گرفت. زیرا در نطقی که دوچ در میلان در ۶ اکتوبر ۱۹۳۳ نمود اعلام کرد که مصمم است «بهر وسیله‌ای» شده از استقلال اطریش دفاع بکند.

۴- حال باید دید در همین سال ۱۹۳۴ هیتلر چه روشی در مقابل فرانسه در پیش گرفت: مسئله‌ای که در روابط فرانسه و آلمان در اینزمان پیش آمده مسئله اراضی سار است که طبق قرارداد ورسای از آلمان جدا شده و برای مدت پانزده سال تحت اداره جامعه اتفاق ملل قرار گرفته بود. این مدت (پانزده سال) در سال ۱۹۳۵ خاتمه مییافت. بموجب قرار داد و رسای مقرر شده بود که پس از خاتمه ۱۵ سال باید مراجعه بآراء عمومی اهالی نمود تا آلمانهای ناحیه سار اگر مایل اند مجدداً بآلمان ملحق شوند ویا کماکان تحت اداره بین‌المللی بسر ببرند و یاجزء فرانسه باقی بمانندو بهرصورت بدین طریق وسیله ابراز نظریه خود را داشته باشند. البته این موضوع در روابط فرانسه و آلمان مسئله بسیار حساسی بوده است زیرا هیتلر در نطقی که در ۱٤ اکتوبر ۱۹۳۳ نمود تقاضای بر گشتن آلمانهای ناحیه سار را بآلمان بدون مراجعه بآراء عمومی کرده بود وحکومت فرانسه هم جدا از آن تحاشی نمود.

بالنتیجه در تابستان سال ۱۹۳٤ محیط سوء ظن وعدم اعتماد شدیدی در روابط فرانسه و آلمان حکمفرماست. حکومت فرانسه در صدد بود که احتیاطهای لازم را بکند و تصمیماتی در مقابل قدرت روز افزونی که آلمان روز بروز احراز مینمود بگیرد وسیاست وزیرامور خارجه وقت فرانسه لوئی بارتو نیز براین محوردور میزند. باید در نظر داشت که در سیاست بارتو تاکنون مطالعه عمیقی صورت نگرفته زیرا ما هنوز باسناد سیاسی فرانسه دراین تاریخ دسترسی نیافته ایم. ولی بهرصورت چنین بنظر میرسد که لوئی بارتو یك طرح کاملی برای سیاستی که باید اجرا کند در نظر گرفته و تنظیم کرده بود یعنی از یکطرف میخواهد روابط ومناسبات فرانسه را با اتحاد صغیر بنحو مطلوب و بطور دقیق معلوم کند. دیگر آنکه بانگلستان بقبولاند که در زمینه تجدید تسلیحات خود کوشش بکند - بین فرانسه وایتالیائیها نیز سازش بیشتری بر قرار سازد و بالاخره اتحاد جماهیرشوروی رادرجرگه دول اروپائی وارد کند. لیکن لوئی بارتو در شهر مارسی در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۳٤

بهنگام بازدید رسمی که پادشاه یوگوسلاوی از دولت فرانسه مینمود کشته شد و پیرلاوال که جانشین او شد بکلی سیاستی متفاوت باسیاست وی در پیش گرفت یعنی سیاست نزدیك شدن فرانسه و آلمان و کمك بهمدیگر. مثلا برای حل موضوع سار باب مذاکرات را با آلمان مفتوح نمود و بهیتلر قبولانید که درخصوص سار مراجعه بآرای عمومی صورت بگیرد والبته این گذشتی بود از طرف آلمان اگر نظریه هیتلر را دراینمورد که یکسال قبل اظهار نموده بود بحساب بیاوریم. ولی درعین حال باید در نظر گرفت که لاوال شفاهاً بهیتلر قول داده است که هیچگونه اشکالی در زمان مراجعه بآراء عمومی در ناحیه سار فرانسه ایجاد نخواهد کرد هرچند دراین موضوع اطلاعات موثقی در دست نداریم.

بهرصورت چنانکه میدانیم مراجعه بآراء عمومی در ۱۳ ژانویه ۱۹۳۵ صورت گرفت وبا کثریت ۹۰ ٪ آلمانهای سار رأی بالحاق بآلمان دادند و نتیجه برخلاف امیدهائی که در فرانسه درمورد مراجعه بآراء عمومی اهالی سار وجودداشت گردید زیرا میگفتند بعلت تنفرواشمئزاز شدیدی که اهالی سار نسبت برژیم ناسیونال سوسیالیست دارند بموافقت حفظ اداره بین‌المللی رأی خواهند داد. این مراجعه بآراء عمومی باوجود تحریکات شدیدی که در نتیجه تبلیغات آلمان بعمل آمده وعصیانی که برروح اهالی غالب شده بود بدون حوادث ووقایع صعب ودشواری انجام گرفت.

البته خاتمه دادن بمسئله‌ای مشکل مانند حل مسئله سار بدین ترتیب نشانه بروز آرامش در روابط فرانسه و آلمان بود وهیتلرهم ازاین امراستفاده کرده واظهارات مطمئن کننده‌ای دراین موقع نمود ازجمله چنین گفت: «اقدام ۱۳ ژانویه باید بمنزله قدم قطعی درراه سازش وایجاد صفا وآشتی دربین ملل باشد... منبعد دولت آلمان هیچگونه دعاوی ارضی ازفرانسه نخواهد داشت» ولی چنانکه میدانیم هیتلر چندین مرتبه ازاین قبیل اظهارات نمود ولی درفرانسه مردمی بودند که باین اظهارات هیتلر اعتقاد پیدا کرده بودند. بنا براین سیاست خارجی آلمان نازی با وجودعدم موفقیت وشکستی که در قضیه اطریش دچار شده بود باز هم بنتایج قابل توجهی نایل شده است یعنی هم توانسته بود اولیاء امور لهستان را از آلمان مطمئن کند و هم وسایل اطمینان عقاید عمومی فرانسه را فراهم سازد.

III - استقرار مجدد نظام وظیفه در آلمان
(۱۶ مارس ۱۹۳۵)

لیکن پس از این دوره آرامش حکومت آلمان در ماه مارس ۱۹۳۵ تصمیم فوق العاده شدیدی میگیرد یعنی تصمیمی که نقض بین و مسلم مقرراتی چند از معاهده ورسای بود چه در ۱۶ مارس ۱۹۳۵ هیتلر اعلام نمود که سرویس نظام اجباری را در آلمان بر قرار میکند و ارتشی را که از ۳۶ تیپ یادیویزیون تشکیل میشود ایجاد خواهد نمود در حالیکه در اینموقع ارتش فرانسه فقط از ۳۰ دیویزیون مرکب میشد و بهانه این امر یا بعبارت دیگر علت اتخاذ چنین تصمیمی را خلع سلاح نشدن سایر دول اروپا همچنانکه قرارداد ورسای معین نموده بود اعلام میکنند و میگویند بنا بر این آلمان در تصمیم خود محق است.

باید دید دول اروپا در مقابل چنین تصمیمی چه اقدامی نمودند ؟ البته دولتی که بیش از همه مستقیماً با این تصمیم در معرض خطر قرار میگرفت فرانسه بود بنابراین بسیار جالب توجه است ملاحظه کنیم که فرانسه در مقابل نقض قرارداد ورسای چه رویه‌ای در پیش میگیرد . آیا سفیر خویش را از برلن احضار میکند ؟ زیرا خود فرانسوا پونسه نیز این رویه را بزمامداران فرانسه گوشزد کرده بود .

ولی حکومت فرانسه چنین اقدامی ننمود و بنظر میرسد که در هیچیك از محافل فرانسه در اینموقع عکس العمل شدیدی ابراز ننموده اند. اگر خاطرات ژنرال گاملن را که در اینوقت رئیس ستاد کل ارتش فرانسه بود مطالعه نمائیم ملاحظه میکنیم که مسئله تجدید تسلیحات آلمان در ۱۹۳۵ در اروپاسه سطر بیشتر مورد توجه مؤلف (در صفحه ۱۵۹ این کتاب) قرار نگرفته. بنا براین حتی در محافل نظامی که معذلك از سایر محافل فرانسه بهتر باهمیت این تصمیم آلمان واقف بودند هیچگونه عکس العملی نشان داده نشده است .

بدون شك حکومت فرانسه جرئت نمیکرد که تنها و بطور انفرادی اقدامی بعمل آورد و حد اکثر قدرتی که بکار برد این است که سعی کرد جبهه مشترکی برعلیه آلمان تشکیل دهد باینمعنی که اقداماتی نزد انگلستان و ایتالیا بعمل آورد و از آنها

تقاضا نمود که اعتراض مشترکی برعلیه تصمیمی که حکومت آلمان گرفته و اجرا نموده است بنمایند . لیکن سه دولت معظم اولا هریك منفرداً اعتراض نمودند بدینمعنی که انگلیس وفرانسه وایتالیا هریك ازطرف خود بین ۱۸ و ۲۱ مارس اعتراضاتی نمودند که ازحیث شدت لحن دردرجات مختلف قرارداشته است. بعلاوه بایددرنظرداشت که در هیچیك ازیادداشتها آلمانرا تهدید باعلام جنك برعلیه او نمینمودند وهیتلر که دراینموقع قادر بجنك نبود بنابراین ازاین لحاظ فارغ البال وخاطرجمع شد وفقط پس از باز دیدی که وزیر امور خارجه انگلیس ووزیر امورخارجه ایتالیای فاشیست در پاریس ازاولیاء حکومت فرانسه بعمل آوردند تصمیم گرفته شد که کنفرانس سه دولت در استرزا در کنار دریاچه ماژور منعقد شود ودر ۱۴ آوریل ۱۹۳۵ در آنجا قراردادی بین انگلیس و فرانسه وایتالیا منعقد گردید که بموجب آن سه دولت معظم تعهداتی را که در پیمان لوکارنو نموده بودند مجدداً تأئید کرده و بعلاوه اعلام داشتند که مصمم اند باهمکاری صمیمانه یکدیگر اقداماتی کنند و برعلیه هر گونـه نقض یکطرفه قراردادهائی که ممکن است صلح اروپا را درخطر بیاندازدقیام نموده وبهر وسیله‌ای شده ازآن جلو گیری بعمل آورند . شورای جامعهٔ اتفاق ملل هم به نوبت خود در ۱۸ آوریل تصمیمی گرفت که درمتن آن چنین اعلام شده بود : «آلمان بـا اتخاذ تصمیم درمورد تجدید تسلیحات خویش ازانجام وظایف خود شانه خالی کرده است ودر جای دیگر همین تصمیمی که جامعه اتفاق ملل گرفت این جمله گنجانیده شده است که درآتیه مجازاتهائی برعلیه آلمان بکار برده خواهد شد یعنی مجازاتهای اقتصادی و مالی (نه مجازاتهای نظامی) چنانکه بزودی ازاین بابت هم هیتلر خاطرجمع شد که این تهدید معنا ومفهومی ندارد .

ازطرف دیگرفرانسه شروع باقداماتی کردتاازپشتیبانی اتحاد جماهیرشوروی برخوردار بشود . چنانکه گفتیم لوئی بارتو در سال ۱۹۳٤ مایل بود این فکر را در معرض عمل بگذارد ولی وزیر امور خارجه فرانسه پیرلاوال نیز در ۱۹۳۵ درهمین اندیشه است . ودر ۱۹ مارس روسها ازپیرلاوال دعوت کردند که مسافرتی بمسکو بنماید ودر ۲ ماه مه ۱۹۳۵ پیمان فرانسه و روسیه منعقد گردیـد . اساس این پیمان ماده ۲ آن میباشد که میگوید : در صورت تجاوز بدون جهت علیه فرانسه یا علیه

روسیه دو دولت امضا کننده این قرار داد بلا فاصله از یکدیگر کمك و پشتیبانی خواهند نمود و در ماده ۳ این قرارداد نیز گنجانیده شده بود که این تعهدات در هیچ موردی وظایفی را که میثاق جامعه ملل بعهده دو دولت گذارده محدود نخواهد نمود.

نتیجه آنی امضاء پیمان فرانسه وروسیه این بود که استالین بطور رسمی کوشش و فعالیتی را که حکومت فرانسه برای توسعه تسلیحات خود مبذول میداشت مورد تأئید وتمجید قرارداد واظهار داشت که فرانسه باید وسایل دفاع ملی خودرا بهمان میزانی که برای امنیت کشور لازم است برساند. این پشتیبانی روسیه از حکومت فرانسه باعث تقویت سیاست خارجی آن دولت گردید زیرا کمونیست های فرانسه که تا اینموقع خویشرا مخالف سرسخت سیاست تقویت تسلیحات فرانسه نشان داده بودند طرزفکر وروش خود را پس از اظهارات استالین تغییر دادند. معذلك باید ملاحظه کرد و دید که آیا قرار داد فرانسه و روسیه بغیر از نتیجه آنی که در زمینه سیاست داخلی فرانسه داشته باعث تحقق یافتن کلیه نتایجی که بر آن مترتب میگردید شده است یا خیر؟ بدون شك جواب این سؤال منفی است زیرا مثلا در ماه ژوئیه ۱۹۳۵ حکومت اتحاد جماهیر شوروی بدولت فرانسه پیشنهاد انعقاد و امضاء یك قرارداد نظامی را نمود تا موجبات تکمیل پیمان ۲ مه ۱۹۳۵ در حقیقت فراهم شود. ولی دولت وقت فرانسه یعنی کابینه پیرلاوال عطف توجهی باین مسئله ننمود و مذاکرات برای انعقاد این قراردادرا شروع نکرد زیرا بیم آن داشت که بدینطریق سرنوشت صلح درجهان منبعد بستگی بانظریات روسیه داشته باشد. بعلاوه او بخوبی آگاه بود که قسمتی از عقاید عمومی ملت فرانسه باتحاد باروسیه موافق نبوده و نیست.

معذلك باید در نظرداشت که موقعیت سیاسی آلمان دراین ماههای مارس و آوریل ۱۹۳۵ وضع بسیار مناسب ومساعدی نداود. بدون شك حکومت آلمان نازی توانسته بود بیکی از نتایج مهم اقدامات وعملیاتش برسد یعنی رسماً بدنیا اعلام کرده بود که نسبت بمواد قراردادورسای مربوط بمحدودیت قوای مسلح آلمان توجهی نخواهد نمود. لیکن اعلام چنین امری فقط باعث اعتراضات شفاهی از طرف دول ذینفع شده بود معهذا دولت آلمان بخوبی پی برده است که دول دیگر درصددانند «جبهه

مشترکی» برعلیه آلمان تشکیل دهندو کنفرانس استرزا ازیکطرف و پیمان فرانسه وروسیه از طرف دیگر بخوبی نشان میداد که در آتیه آلمان دچار مشکلات بیشماری خواهد شد و درهمین تاریخ فرانسوا پونسه سفیر فرانسه در برلن بژنرال گاملن رئیس ستاد ارتش فرانسه چنین مینوشت : (۱) از نظر سیاست خارجی آلمانها در وضع خوبی نیستند و دلیل تأئید این مطلب آنست که هیتلر طبق نقشه و تاکتیك محبوب ومطبوع خود در ۲۱مه ۱۹۳۵ نطق مهمی ایراد کرد ودر آن رسماً ویکدفعه دیگر ازمیل وعلاقه شدید خویش بصلح یاد کرد ، چه در حقیقت وی احساس کرده وپی برده است که بایدوسایل اطمینان خاطرسایر دول را فراهم نماید وازسوء ظن شدید آنها نسبت بآلمان ناسیونال سوسیالیست بکاهد .

لیکن درهمان موقعیکه وضع برای تشکیل یك جبهه مشترکی برعلیه آلمان مساعد شده بود حادثه تازه‌ای پیش آمد که اهمیت فوق العاده‌ای بعدها درروابط بین المللی پیدا کرد وموقعیت سیاسی را بکلی تغییرداد یعنی بین ایتالیا وحبشه جنك درگرفت ونتایج این واقعه درروابط بین دول اروپا بسیار شدیدوخطرناك بوده است. چون جنك ایتالیا وحبشه و تصرف اینکشور بوسیله حکومت ایتالیای فاشیست با موضوع این کتاب تماس مستقیمی دارد لذا به تشریح آن ونتایج حاصل از این بحران در سیاست دول اروپائی تا آنجائی که باموضوع آلمان مربوط میشود اکتفا میکنیم .

---

(۱) عین جمله سفیر فرانسه اینست: Les Allemands sont à plats

فصل دهم

موضوع حبشه وبحرانی که در روابط بین‌المللی درسالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۳۴ پیش آمد.

حادثه جدیدی که درسال ۱۹۳۵ درروابط بین‌الملل بوقوع پیوست وانعکاس شدیدی در مناسبات بین دول معظم داشته جنگی است که بمنظور تصرف حبشه از طرف‌دولت ایتالیا شروع شد. چنانکه میدانیم حبشه در این تاریخ تنها دولت نسبتاً مهمی است که استقلال خود را هنوز حفظ کرده ولی بیش از یـك قرن است که از دسترسی بدریا محروم شده زیرا دول اروپائی نواحی ساحلی این کشور را تصرف کرده اند وبدین‌طریق ایتالیا ناحیه اریتره‌وفرانسه بنادرجیبوتی وابوخ وانگلستان قسمتی از سواحل شمالی را بدست آورده. معهذابمناسبت مجاورت حبشه بادره نیل‌و دریای‌احمر اینکشور کماکان دارای موقعیت جغرافیائی مهمی است.

بدون اینکه بجزئیات وقایع اشاره کنیم بطور خلاصه باید بخاطر داشت کـه استقلال حبشه قبل از جنگ جهانی اول (۱۹۱٤) بعلت دست اندازی ایتالیائیها باین نواحی درمعرض خطر قرار گرفت. اقدامات ایتالیائیها بمنظور برقرار کردن تحت الحمایگی خود درحبشه بین سالهای۱۸۹۱و۱۸۹۵ صورت گرفته است ولی بالاخره دراول مارس ۱۸۹٦ درجنك آدوا شکست سختی‌خوردند وعقب نشستند. ازطرف دیگر درسال ۱۹۰٦ بین دولتهای فرانسه و ایطالیا و انگلستان قراردادی منعقد شد کـه بموجب آن حبشه از لحاظ اقتصادی بمناطق نفوذی بین سـه دولت تقسیم شد ولی چه بسا ممکن بود که این مناطق نفوذ اقتصادی روزی تبدیل بتقسیم سیاسی حبشه بشود.

لیکن در ۱۹۲۳ اینکشور بعضویت جامعه ملل در آمد و چون بموجب ماده دهم میثاق استقلال وتمامیت ارضی‌دول عضو جامعه ملل تضمین شده بود بنظرمیامد

که بدین ترتیب موقعیت امپراطوری حبشه تحکیم یافته باشد ولی حقیقت‌امر غیراز آنست زیرا دولت ایتالیا از سال ۱۹۲۳ ببعد دست بیك رشته اقدامات منظمی برای استقرار نفوذ وسلطه‌خود برحبشه زد.

در دسامبر ۱۹۲۵ قراردادی بین ایتالیا وانگلستان منعقد شد که بموجب آن انگلیس مجاز بساختن سدی درمحل خروج آب‌دریاچه تانا(۱) گردیدو این‌دریاچه بمنزله مخزن عظیمی است که یکی‌ازشعبات‌نیل باسم بحرالارزق (نیل آبی) از آن سرچشمه میگیرد ودرنتیجه اهمیت بسزائی در وضع آب شط نیل در مصر نیزدارد. بعلاوه بموجب همین قرارداد ایتالیا میتواند بالانحصار نفوذ اقتصادی خودرا درتمام نواحی غربی حبشه بسط دهد بصورتی که‌بین متصرفات ایتالیا چه درناحیه اریتره و چه درسومالی «یك‌نوع ارتباطی» ازراه زمین برقرار شود.

درنتیجه انعقاد این قرارداد ایتالیا تمام مساعی خود را معطوف توسعه نفوذ اقتصادی خود در مغرب حبشه نمود چون دراین تاریخ‌بریتانیای کبیر مناطق نفوذی باایتالیا دراینکشور بر قرار کرده است. لیکن دولت ایتالیا دربسط نفوذ اقتصادی خود مصادف بامقاومت‌شدیدی ازطرف حکومت‌حبشه گردید که ازانعقاد قراردادی که مورد علاقه ایتالیائیها بود سرباز زدند وبرای بهره برداری و استفاده از کشور خود ازسرمایه های آمریکائی کمك خواستند.

دراینموقع دولت ایتالیا درصدد برآمد که بازور این مقاومت‌را ازبین ببردو تصمیم‌دراین‌موضوع چنانکه‌از کتاب‌مارشال‌دبونو ایتالیائی بنام «تصرف‌امپراطوری» (۲) معلوم میشود در پائیز ۱۹۳۳ در محافل دولتی ایتالیا گرفته شد چون در همین تاریخ است که موسولینی نیت خودرا مبنی برحل موضوع حبشه حداکثر در سال ۱۹۳۶ باسرداران‌خویش‌درمیان گذارد. بلا فاصله درمستعمره ارتیره شروع بساختن اسکله برای پیاده شدن قوا و طرق وشوارع وخطوط آهن نمودند تابتوانند قوای خودرا بحبشه وارد کنندوبدون شك از این فعالیت‌ها بسیاری از دولتهاباخبرشدند.

---

(۱) Tana

(۲) La Conquista del ImPero

البته در اتخاذ این تصمیم از طرف حکومت ایتالیا مسائل اقتصادی نقش بسزائی داشته است ولی مسئله مهم افزودن حیثیت و اعتبار دولت فاشیست میباشد زیرا موسولینی برای تحکیم رژیم فاشیسم علاقه دارد بدنیا نشان بدهد که توانائی ایجاد امپراطوری مستعمراتی برای ایتالیائیها و از بین بردن خاطره شکست آدوارا دارد.

اما موضوع حبشه از نظر تماسی که باسیاست دول معظم اروپا داشته بخصوص باید مورد توجه قرار بگیرد و بدین مناسبت دراین کتاب از آن ذکری بمیان میآید. این مسئله ازدو جهت حائز اهمیت است.

۱- اگر ایتالیا تجاوز بخاك حبشه بکند لطمه‌ای باستقلال یکی از دولی که عضو جامعه ملل است وارد آورده و بالنتیجه این امر بمنزله لطمهٔ دیگری است که «باصل امنیت دسته جمعی» و بضمانت‌هائی که به‌دول عضو میثاق جامعه ملل داده‌وارد میشود بعبارة اخری این عمل یکنوع تحریك آنان بجنك میباشد و باید دید آیا جامعه ملل جوابی باین موضوع خواهد داد؟ و یاهمانطوریکه در مورد تجاوز دولت ژاپن بخاك چین‌وتصرف منچوری (۱۹۳۳) پیش آمد لطمهٔ دیگری بحیثیت واعتبار جامعه ملل درقضیه حمله به حبشه وارد خواهد شد.

۲- علاوه براین بسط نفوذ ایتالیا در حبشه مخالف منافع بریتانیای کبیر و در درجه دوم منافع فرانسه می‌باشد. البته منافع فرانسه اساسی و چندان مهم نیست زیرا علاوه بر مستعمره فرانسه (جیبوتی وابوخ) این دولت خط آهنی از آنجا تا آدیس آبه‌بابا باسرمایه شرکت‌فرانسوی کشیده‌است. لیکن منافع انگلیسها مهمتر میباشد زیرا وضع آب نیل تا حدودی بستگی بدریاچه تانا دارد که در سطور قبل گذشت. از آن گذشته بموجب قرارداد ۱۹۲۵ انگلیسها حق ساختن سدی را در مخرج دریاچه تانا بدست آورده اند ولی اگر ایتالیا حبشه را متصرف شود معلوم نیست چه وضعی پیش خواهدآمد؛ دریای احمر نیز یکی از مهمترین طرق ارتباط بریتانیای کبیر باامپراطوری وی میباشدواگردرافریقای شرقی امپراطوری مستعمراتی ایتالیابوجودآید باسواحلی که‌در بحراحمر در ناحیه‌اریتره‌دارا خواهد شدبرای روابط امپراطوری مستعمراتی انگلستان خطرناك خواهد بود.

ازطرف دیگر اگر فرانسه وانگلیس درصدد مخالفت با سیاست توسعه‌نفوذ ایتالیا در حبشه برآیند چگونه خواهند توانست روح همکاری راکه در موضوع حفظ اطریش بکمك ایطالیا ایجاد کرده اند ادامه دهند.

بنا براین آنچه مورد توجه ما در این مقام است همین انعکاسات بین المللی تصادم بین حبشه‌وایتالیا میباشد. البته بکلیه اسنادی که دراین موضوع درآرشیوهای انگلیس موجود میباشد وشاید دو الی سه سال دیگر منتشر گردد دسترسی نداریم بعبارة اخری اطلاعات ما تا حدودی ناقص است و قضاوت ما برروی مدارکی که موجود میباشد قرار دارد.

(I)

اگر موضوع حبشه را از نظر بین المللی بخواهیم مورد توجه قرار بدهیم باید وقایعی را که بین ماه دسامبر ١٩٣٤ و اوایل ماه اکتوبر ١٩٣٥ حادث شده بررسی نموده وبآن واقف شویم.

درماه دسامبر ١٩٣٤ درسرحدات سومالی ایتالیا وحبشه درناحیه موسوم به (وال وال) حادثهٔ بوقوع پیوست که باعث شروع جنك بین حبشه‌وایطالیا گردید. دراین‌منطقه سرحدبین‌این دوناحیه‌هیچ زمانی بطور دقیق‌معین‌نشده بود وایطالیائیها پست‌نگهبانی‌وتعداد کمی‌نفرات‌بعنوان‌ساخلودروال‌وال‌مستقر کرده بودندولی‌درجریان عملیاتی که برای تعین سرحد صورت میگرفت قوای حبشه درصدد تصرف وال وال برآمدند وناگهان نبرد کوچکی بین قوای حبشه وقوای بومی که تحت فرماندهی افسران ایطالیائی بودند در گرفت و دولت ایتالیا این حادثه را عمل تجاوزی تلقی کرد وتقاضای تنبیه نفرات خاطی و غرامت نمود. جواب دولت حبشه این بود که این حادثه عمل تجاوزی تلقی نمیشود زیرا وال‌وال همیشه جزء اراضی حبشه بوده‌و بنا براین تقاضای‌ارجاع این امررا بحکمیت کرد. حکومت‌ایطالیا ازقبول‌حکمیت سرباززدوازقبول هر گونه‌بحث‌مجددی دراین‌باره‌امتناع نمود زیرامیگفت درحقیقت تصادم‌بین‌قوای‌دودولت‌پیش‌آمده‌است.موسولینی‌درماه‌ژانویه‌١٩٣٥اعلام‌نمود اگردر این حادثه رضایت‌خاطراولیاء دولت ایتالیا جلب‌نشود ایندولت بمنظور تأمین منافع خویش تصمیمات مقتضی اتخاذ خواهد کرد وازهمین تاریخ در ایتالیا بتمرکز قوا

دست میزنند و امپراطور حبشه هایله سلاسیه نیز از جامعه ملل استمداد نمود و کمك خواست .

اما جامعه‌ملل نیزموضوع‌را بدفع الوقت گذرانیدوطریق‌تسامح‌را پیش گرفت بطوریکه‌رسیدگی باین‌موضوع‌مدت هشت‌ماه طول کشید ودراین‌دوران انتظار همه میدانستند که ایتالیا در تهیه مقدمات جنك برعلیه حبشه میکوشد ولی معلوم‌نبود در کدام نقطه این تصادم بوقوع خواهد پیوست . حال باید ملاحظه نمود که بریتانیای کبیر وفرانسه وجامعه ملل چه روشی درپیش گرفتند ؛

درژانویه ۱۹۳۵ حکومت فرانسه (کابینه پیرلاوال) شروع بمذاکراتی بـا ایتالیا نمود . فکر شروع بمذاکرات بااین دولت ازلاوال نیست بلکه ابتکار آن بـا بارتو وزیر امور خارجه فرانسه میباشد ولی همینکه لاوال بـروم رفت در اوایـل ماه ژانویه ۱۹۳۵ ملاقاتی با موسولینی نمود وقرارداد **۷ ژانویه ۱۹۳۵** را بـاوی منعقد کرد که شامل نکات زیر است :

درابتدای اعلامیه بطور کلی ملاحظه میشود که از اراده دو دولت مبنی بـر توسعه سیاست دوستانه حکایت میکنندوسپس دراعلامیه نکته دیگری در باره‌اروپای مرکزی‌مشاهده‌میگردد بدین معنی که‌دودولت درصورتیکه حادثهٔ بوقوع‌بپیوندد و خطری‌متوجه‌استقلال‌وتمامیت‌خاك اطریش‌بشود‌بمشاوره‌خواهند پرداخت. بالاخره دراین‌اعلامیه‌نکته‌ثالثی است‌دربارهٔ‌مسائل‌مربوط‌بافریقا که‌دلالت‌برآن‌دارد که دراین مسائل سازش نموده اند زیرا میگوید دولتهای فرانسه وایطالیا موافقت میکنند که کلیه مسائل مورد اختلاف درقاره افریقا را مخصوصاً مسئله‌ایتالیائیهائیکه در‌تونس سکونت دارند دوستانه حل‌نمایند بدینطریق که قراردادهائی که درسال ۱۸۹۶ بین ایتالیا وفرانسه منعقد شده برای مدت ده سال دیگر نیز معتبر خواهد بود و پس از گذشت دهسال مزایائی که برای ایتالیائیها در تونس منظور کرده اند متدرجاً لغو وبالاخره پس از گذشتن سی سال (یعنی در ۱۹۶۵) این مزایا بکلی از بین خواهـد رفت . ازطرف دیگر فرانسه متعهد شده‌است که درسرحدات بین طرابلس و تونس ودر اریتره و ساحل سومالی فرانسه تغییراتی بنفع ایتالیا در سرحدات این نـواحی بدهد . و در منطقه سرحدات تونس و ترابلس ایتالیا طبق قرار داد های ۷ ژانویه

۱۹۳۵ ناحیهٔ وسیعی‌را که درروی نقشه ملاحظه میشود و ۱۱۴هزار کیلو متر مربع مساحت دارد ولی بکلی ناحیه صحرائی و بی‌آب و علفی میباشد بدست میاورد . در سرحدات ارتیره و مستعمره جیبوتی فرانسه نیز تغییرات کوچکی درسرحدات بنفع ایتالیا داده شده(۸۰۰ کیلومتر مربع) ولی آنچه مهم بود در بحر احمر است که جزیره‌دومیراح‌را که درتنگه‌باب‌المندب قرار گرفته و بالنتیجه موقعیت سوق‌الجیشی دارد ایتالیا بدست میآورد .

بالاخره دو دولت موافقت‌نموده بودند که خط‌آهن جیبوتی به آدیس‌آبه‌بابا کماکان درتصرف شرکت فرانسوی که آنرا اداره میکنند باقی خواهد ماند ولی بایتالیائیها سهمی در سرمایه این شرکت داده خواهد شد .

بنا براین اغلب مشکلاتی که در این زمان بین فرانسه و ایتالیا وجود داشت بموجب‌متن این‌قراردادها فیصله یافت . درنظراول چنین ملاحظه میشود که درعوض امتیازات ارضی بسیار ناچیز و بی‌اهمیتی فرانسه مزیتی مهم در آتیه بدست میآورد وآن لغومزایائی است که ایتالیائی‌های‌مقیم تونس ازآن برخوردار ومتمتع‌میشدند. بهمین مناسبت همه ازخود میپرسیدند چگونه دولت فرانسه‌توانسته‌است‌چنین‌موافقت نامهٔ درمسائل مستعمرات که مزایائی بسیار دربردارد باایتالیا منعقد کند.ولی‌بلافاصله همه پی بردند که (ما به ازائی) در مقابل آن وجود دارد که در متن قرارداد آنرا نگنجانیده اند . البته بعدها حکومت‌ایتالیا مدعی شده که پیرلاوال درمذاکراتی که باشخص موسولینی نموده بود درصبح ٦ ژانویه ۱۹۳۵ مخفیانه متعهد شد که فرانسه درمسئله حبشه‌مداخله‌نخواهد کرد و بالنتیجه‌ازاین لحاظ مانعی درراه پیشرفت‌سیاست ایتالیا ایجاد نمیکند .

باید دید آیا چنین‌ادعائی‌ازطرف‌ایتالیائیهامقرون بصحت‌است‌یاخیر ؟زیرا بعداً یعنی‌دردسامبر۱۹۳۵هنگامیکه‌ازلاوال درمجلس‌نمایندگان فرانسه‌دراین‌باره‌سؤالی کردند وی اعتراف نمود در مذاکراتی که با موسولینی نمود ازحبشه سخن بمیان آمده‌ولی این موضوع بدین طریق حل‌شد که‌او (یعنی پیرلاوال)حق بدست‌آوردن همه گونه مزایای اقتصادی را درحبشه برای ایتالیا برسمیت شناخت لیکن بهیچوجه رضایت بلشگرکشی وعملیات نظامی در حبشه نداده است و موافقتی در این مسئله

نکرده‌است ولاوال بعدها نیز این استدلال‌را نموده است.

فعلا امکان ندارد که بین این دوعقیده صحیح را ازسقیم تشخیص داد و شاید هیچ وقت نتوان بحل این مسئله نایل شد زیرا ازاین مذاکرات صورت مجلسی که دو طرف محاوره تأیید کرده‌باشندوجود نداشته‌است. بنا براین حتی‌اگر درآرشیو اسناد سیاسی فرانسه صورت مجلسی ازلاوال (اگر چه بنظر میرسد که چنین‌سندی وجود ندارد) ودرآرشیو اسناد سیاسی ایتالیا نیز صورت مجلسی بامضاء موسولینی در باره این مذاکرات بدست آید بدون شك این دو صورت مجلس یکسان و متحدالشکل نخواهد بود.

بهرصورت دولت ایتالیا ازاینزمان ببعد یقین نمود که در لشگر کشی بحبشه رضایت دولت فرانسه را جلب کرده است و بهمین مناسبت فوراً (یعنی از ۲۹ ژانویه ۱۹۳۵) دست دوستی بطرف انگلستان دراز کرده و اظهار داشت که در موضوع حبشه با فرانسه بموافقتی رسیده است و اکنون بفکر جلب موافقت دولت انگلیس بر آمده‌است. لیکن انگلیسها با مهارت از جواب دادن به تقاضای ایتالیا اجتناب نمودند.

بدینطریق در حالی که‌سیاستمداران‌ایتالیا معتقد شده بودند که درمذاکرات خود بافرانسه‌به‌نتیجه‌رسیده‌اند(باوجود آنکه این‌موافقت‌متکی به‌سندی نمیباشد) در مذاکرات باانگلستان بهمین‌نتیجه نتوانستندنایل‌شوند. لیکن‌همه‌میدانیم که‌موسولینی درعین حال وسیله خوبی برای فشار وارد آوردن بدولتهای فرانسه و انگلیس در دست داشت وآن‌موضوع روابط با آلمان است. چنانکه ملاحظه شد در کنفرانس استرزا (۱) دولتهای فرانسه - بریتانیای کبیر و ایتالیا در ماه مارس ۱۹۳۵ در باره روشی که درمقابل مسئله تجدید تسلیحات آلمان‌باید پیش گرفت بموافقتی‌نایل‌شدند. تصمیمی که‌دراسترزا دول‌ثلاثه مذکور اتخاذنموده بودند حاکی‌ازاین‌است که‌بکمك کلیه وسایل و طرق مناسب بر علیه هر گونه لغو قرار دادهائی که با نسخ آن صلح در اروپا بخطر خواهد افتاد قیام و اقدام خواهند نمود و در این امر همه موافقت داشتند.

---

(۱) Stresa

اما اگر این تصمیم فقط محدود باروپا بوده است بعلت آنست که موسولینی مایل بود آزادی عمل در خارج از قاره اروپا (یعنی مثلا در حبشه) را برای خود حفظ کرده باشد و نماینده اتحاد جماهیر شوروی در کنفرانس استرزا یعنی لیتوینف نیز باین موضوع اشاره کرد و گفت چرا در اعلامیه کنفرانس استرزا فقط بحفظ صلح در اروپا اشاره شده و از استعمال جمله « حفظ صلح در جهان » بجای آن خـود داری گردیده است. لیکن نه نماینده انگلستان و نه نماینده فرانسه از این اظهارات لیتونیف پشتیبانی ننموده اند. خود داری نمایندگان فرانسه و انگلیس در این مسئله در استرزا موسولینی را در اجراء تصمیمات خود تأیید کرد چنانکه در نطقی که در ۲۵ مه ۱۹۳۵ در مجلس نمایندگان ایتالیا ایراد نمود و دانستن آن برای تحلیل و تجزیه این بحران سیاسی بسیار مهم است پس از اشاره بکنفرانس استرزا که تازه منعقد شده بود اعلام نمود که موضوع اطریش در عین حال که مسئلهٔ مربوط باطریش است بصورت موضوعی اروپائی نیز در آمده . از نظر اینکه موضوعی است اروپائی البته مورد توجه ایتالیا هم میباشد ولی فقط مورد توجه این دولت نیست زیرا بعضی از دولتها مایل اند که الی الابد و کماکان ایتالیائیها در سرحد برنر بنگهبانی خود ادامه دهند تا نتوانند در قسمت دیگری از جهان بفعالیت بپردازند . و در آخـر نطق خویش موسولینی چنین نتیجه میگرفت: ایتالیای فاشیست علاقه ندارد که مأموریت تاریخی خود را فقط محدود بدفاع از سرحدی (هرچند که این سرحد بدرجه اهمیت برنر باشد) بنماید زیرا از کلیه سرحدات حتی سرحدات مستعمرات باید دفع شود و این اظهارات اشاره ایست بسرحد سومالی ایتالیا و بحادثه (وال وال) .روزنامه پوپولو دیتالیا که ارگان رسمی موسولینی است در تفسیری که بر نطق موسولینی در ۲۶ مه نگاشت چنین اظهار عقیده نمود : «موضوع حبشه سنک محکی است که ارزش روش و سیاست دول دیگر را در مقابـل ایتالیا نشان خواهد داد و خط مشی و روشی که دولت ایتالیا بعنوان دولت بزرك در پیش خواهد گرفت نیز تحت تأثیر آن قرار خواهد گرفت .

در حقیقت ایتالیا دولتهای فرانسه و انگلیس را مخیر در دو امر میکند یا آزادی عمل برای ایتالیا در تصرف حبشه قائل شوند و یا این دولت فرانسه و انگلیس را در حل موضوع اطریش و سایر مسائل اروپای مرکزی تنها خواهد گذارد . دولت انگلستان

بخوبی پی بخطری که ازاین راه متوجه اومیگردد برده است وبنا براین ترجیح داد که باایتالیا شروع بمذاکراتی بکنند. حساس ترین ومهمترین مرحله این مذاکرات از ۱۵ تا ۱۸ اوت ۱۹۳۵ بوده که نمایندگان انگلیس و فرانسه و ایتالیا در پاریس در کنفرانس بزرگی مجتمع شدند. پیشنهاد انگلستان که مورد موافقت فرانسه نیز واقع شد این بود که قیمومیت فرانسه و انگلیس و ایتالیا را برحبشه قبول بکنند. البته این راه حل بسیار غریب بنظر میآید زیرا حبشه دولت مستقلی است که عضو جامعه ملل میباشد و بسیار مشکل است که تحت قیمومیت درآید. ولی دراین صورت ایتالیائیها در حبشه عملا موقعیت برتر و مرجحی نسبت بسایر دول احراز مینمودند چون انگلستان نه تنها ازنظر اقتصادی بلکه از لحاظ اداری وحتی نظامی نیز این ترجیح وتقدم راقبول مینمود. ازنظراداری بدینطریق که نظارت در پست وتلگراف حبشه بعهده ایتالیائیها واگذار میشد و از نظر نظامی تقدم ایتالیا بدین ترتیب عملی میشد که مشاورین فنی ایتالیا در ارتش حبشه گماشته میشدند. لیکن موسولینی از قبول این پیشنهاد امتناع نمود. زیرا گفت علاقه براه حل ناقصی ندارد وتنها راه حل ممکن قبول سلطه کامل ایتالیا برحبشه میباشد.

در اینموقع دولتهای فرانسه و انگلیس که تا آنوقت از اقدامات جامعه ملل خود داری کرده بودند شورای جامعه ملل را آزاد گذاردند که بنوبه خود در این موضوع مهم تصمیمی بگیرد وشوری در ٦ سپتامبر ۱۹۳۵ اصلاح ذات البین را بر اساسی که بسیارمشابه آنچه گفته شد میبود قائل شد. لیکن حکومت ایتالیا ازقبول آن امتناع نمود و معلوم شد که بطور قطع از قبول هرگونه سازشی خود داری خواهد کرد.

دراینوقت حکومت انگلیس بدون مشاوره بادولت فرانسه تصمیم گرفت که بمنظورمرعوب ساختن ایتالیاتصمیماتی بگیرد ودر نیمه ماه سپتامبر جهازات انگلیس در دریای شمال به بحرالروم بمنظور انجام مانورهائی در این دریا وارد شدند ودر بندر اسکندریه متمرکز گردیدند. سپس متدرجاً درمدت پانزده روز بعد ازآن از کلیه نقاط دنیاجهازات جنگی انگلستان به بحرالروم آمدند و درآنجا متمرکزشدند بطوریکه درآخر ماه سپتامبر انگلستان دربحرالروم شرقی ۱٤٤ کشتی جنگی که

مجموعاً ۸۰۰ هزار تن ظرفیت داشت گردآورد درصورتیکه مجموع ظرفیت بحریه ایتالیا بیش از (۵۰۰) هزارتن نبود و چنانکه ملاحظه میشود انگلستان از این لحاظ تفوق کاملی برایتالیا داشت.

بدون شك انگلیسها معتقد بودند که با تمرکز جهازات رئیس دولت ایتالیا تأمل بیشتری در تصمیمی که میخواست بگیرد خواهد نمود وازلشگر کشی بحبشه منصرف خواهد شد زیرا از زمانیکه ایتالیا بصورت سلطنت نشین در آمده بود یعنی از ۱۸۶۱ هیچگاه سیاستمداوان ایتالیاجرئت تحقیر کردن انگلستان را ننموده بودند. سپس اولیأ بریتانیای کبیر گمان کردندرمقابل خطری که ناشی از حضور بحریه انگلستان در مدیترانه میباشد ایتالیا تسلیم خواهد شد.

در صورتیکه برخلاف آن و علیرغم تجمع جهازات و قوای بحری انگلیس موسولینی بتصرف حبشه دست زد وروز دوم اکتوبر بقوای آندولت که در ارتیره مجتمع‌شده بودفرمان داد که‌شروع بحمله بخاك حبشه بنمایند. درحقیقت موسولینی آشکارا بانگلیس‌اعتنائی ننموده و ایندولترا حقیروناچیزمیشمرد. درهمین ضمن سه دیویزیون قوا درناحیه لیبی متمرکز کرد درمجاورت مرز مصر و باصطلاح امروز به جنك سرد ایتالیا دست زد ودراین تاریخ تاحدود زیادی دراینراه‌پیش‌رفت.

لیکن انگلیسهاازاین‌مرحله دیگرقدمی بجلونگذاردند بعبارة اخری همینکه ملاحظه کردند که تجمع‌قوای بحری دربحرالروم مانع ازاقدام ایتالیا ولشگر کشی به‌حبشه نشد دراین موضوع دخالت دیگری ننمودند.

(II)

شروع جنك در حبشه در ۱۲ اکتوبر ۱۹۳۵ بمنزله مـرحله دوم این بحران میباشد. قبل ازآن تاریخ یعنی درمدت هشت‌ماهی که بتهیه مقدمات این‌امرپرداختند موسولینی درحدود دویست هزار نفر قوا گرد آورده‌بود. بدون شك انجام عملیات نظامی در این کشور بسهولت ممکن نبودصورت بگیرد ومانع عمده آن ناهمواری وکوهستانی بودن حبشه ونوع آب وهوای اینکشور میبود. ولی‌قوای ایتالیائی از نظر فنی تفوق عظیمی برقوای حبشه داشتند و مخصوصاً دارای تانك و عرابه های

جنگی وهواپیماهای زیادبودند. کارشناسان نظامی‌دراین زمان در فرانسه وانگلیس تصور میکردند که حمله ایتالیائیها بحبشه مدت‌زمانی بطول خواهد انجامید ولی‌در این پیش بینی خود بکلی اشتباه نموده بودند زیرا در لشگر کشی بحبشه در مدت کوتاهی ایتالیائیها بموفقیتی‌بزرگ نایل شدندچنانکه‌درسوم‌مارس ۱۹۳٦ پس ازنبرد دریاچه آشیانجی(۱) که‌عملیات نظامی درجبههٔ بطول ۲۰۰ کیلو مترصورت‌میگرفت و ایتالیائیها کلیه قوای‌خودرابکمك‌تانك وزره پوش وهوا پیما وارد مبارزه نمودند سرنوشت حبشه معلوم گردید.

حال باید پی برد که انعکاس بین المللی جنك حبشه چه بوده است؟ دولتهای انگلیس وفرانسه ولی بخصوص انگلستان فشار زیادی بایتالیا وارد وارد آوردند و البته این امر موافق میثاق جامعه ملل بوده است. زیرا حبشه عضو جامعه ملل میباشد وایتالیا دولت متجاوز است. بنا براین بموجب ماده ۱٦ میثاق جامعه ملل و طبق تقاضای بریتانیای کبیروفرانسه این مجمع‌تصمیم گرفت که مجازات هارا برعلیه ایتالیااجرا کنند. البته مقصوداز مجازات‌مجازاتهای‌اقتصادی ومالی‌است نه‌مجازاتهای نظامی زیرا حتی صحبتی‌هم ازمجازاتهائی که اجرای آن مستلزم‌بکار بردن وسایل بحری است نمیشود، بعبارت دیگر باوجود آنکه انگلیسهاوسایل محاصره سواحل ایتالیارا دردست داشتند - زیراتفوق آنها ازلحاظ قوا وجهازات بحری در بحر الروم امری مشهود و بین بود معهذا تصمیم بدین امر نگرفتند.

حال باید دید چرا انگلیسها راه حل محدودی را در پیش گرفتند و باجراء مجازاتهای اقتصادی ومالی فقط‌رضایت دادندوازاجرای مجازاتهای نظامی کوتاهی کردند؟ مطالعه وقایع نشان میدهد که پیرلاوال درصدد محدود نمودن مجازاتها بر آمد زیرا معتقد بود که در مسئله اروپای مرکزی دوستی حکومت ایتالیا را بایدحفظ کند ودرصددبر نیامد که‌فشارشدیدی‌باینددولت وارد بکند. لیکن ازطرف دیگر نیز نباید فراموش نمود که انگلیسها هم در این امر مصمم نبوده اند چون اقدامیرا که برای آنها میسر بود عملی نمایند همان بستن ترعه سوئز بود. بدون تردید قرارداد ۱۸۸۸ مقرر داشته است که کانال سوئز در هراوضاع و احوالی چه

(۱) Achiangi

در زمان صلح وچه درجنك باید باز ومفتوح بماند .

اما آیا نمیتوانستند از جامعه‌ملل تقاضا بکنند وتصمیم بگیرند که بعنوان مجازات علیه ایتالیا کانال سوئز را ببندند؟ خاصه که بستن کانال سوئز بمعنی انهدام قوای جنگی ایتالیا درحبشه بود . ممکن است سؤال بکنند که ایتالیائیها در صورت عدم امکان عبور از کانال‌سوئز آیانمیتوانستندسواحل‌افریقای جنوبی را دوربزنند؟ البته این‌امر میسر بود ولی دراینصورت کشتی بیشتری(سه برابر) ازاین‌راه مورد احتیاج آنان بود تا از راه سوئز که آنهم بعلت دوری راه است و زمانی که برای‌رسیدن بحبشه‌لازم‌میباشد.اما ایتالیائیها از لحاظ کشتی ظرفیت لازم برای نیل بدین هدف را نداشتند و رسانیدن لوازم وتدارکات ارتش ایتالیا درحبشه برای آنان ممکن نمیشد . درحقیقت فقط این‌مجازات مؤثر بود وبس پس‌اگر تصمیم بدین‌امر نگرفتند بدانجهت بوده است که حقوقدانان پادشاهی اظهار کردند که طبق قرارداد ۱۸۸۸ بستن کانال سوئز امکان ندارد . لیکن اگر باتعمق توجه کنیم ملاحظه میکنیم که در بعضی موارد حقوقدانان درست بهمان نتیجهٔ رسیده اند که مورد علاقه و تمایل دولتهابوده است بالنتیجه‌اگر حکومت انگلستان‌تصمیم به بستن کانال سوئز گرفته بود شاید حقوقدانان نیز باستدلالی‌دست یافته بودند که بخوبی بستن کانال‌را توجیه مینمود بعبارهٔ اخری حکومت بریتانیای کبیر جرئت نکرده است که باقدام مؤثر و کاملی‌دراین‌زمینه دست بزند .

بنا براین فقط باجرای مجازاتهای اقتصادی‌پرداختند . البته باید ملاحظه کرد که دراین زمینه ایتالیا عکس العملی نشان داده‌است یا خیر؟ بدون شك ابراز چنین عکس‌العمل از طرف ایتالیا ممکن بود و انگلیسها نیز از خود پرسیده اند که در صورت ابراز عکس العملی از طرف ایتالیائیها چه تصمیماتی باید بگیرند و بهمین مناسبت قراردادهائی بامصر و یونان و فرانسه منعقد کردند چنانکه در ۱۸ اکتوبر ۱۹۳۵ پیرلاوال که ریاست حکومت فرانسه را داشت اظهار کرد :

فرانسه درصورتی که ایتالیا در نتیجه اجرای‌مجازاتهای‌اقتصادی دست بعملیات متقابل برعلیه بحریه انگلستان که کما کان در بندر اسکندریه متمرکزشده‌بود بزند از آن دولت‌پشتیبانی خواهد نمود . درحقیقت ملاحظه میشود که خط مشی و روش

حکومت فرانسه عجیب است بدینمعنی که چون احتیاج به انگلستان از لحاظ سیاست خود در اروپا دارد نمیتواند از انعقاد قرار دادی بابریتانیای کبیر در باره اجرای مجازاتها برعلیه ایتالیا سرباز زند ولی چون درضمن مایل نیست که در روابط فرانسه باایتالیا کدورت ورنجش و قهری بوجود آید چنان اقدام میکند که حتی‌الامکان اجرای مجازاتها برعلیه دولت متجاوز کمتر عملی شود و این امر در سیاست ایتالیا مؤثر نبوده و ایجاد مزاحمت کمتری برای آندولت بنماید. در حقیقت وی راه متوسطی رادرپیش میگیرد.

درمرحله‌دوم یعنی پس ازآن دورانی که‌انگلستان وفرانسه فشارهائی بدولت ایتالیا آوردند دو دولت مذکور درصدد برآمدند که در طریق سازش و آشتی با ایتالیا قدم بگذارند چنانکه رئیس دولت فرانسه پیروال و سرساموئل هور (۱) در ماه نوامبر ۱۹۳۵ بمطالعه طرحی پرداختندودر ۸دسامبر ۱۹۳۵ پیسنهاداتی بمنظور استقرار صلح و صفا بین دودولت‌متحارب یعنی حبشه و ایتالیا تنظیم‌وباین دو دولت فرستادند. این پیشنهادات متضمن نکات زیر بود:

اولا ـ واگذار کردن در حدود دو ثلث اراضی حبشه که شامل تمام ایالت اوگادن (۲) وقسمتی ازشهرستان تیگره (۳) بود.

ثانیاً ـ ایتالیا مجازاست درناحیه جنوب غربی حبشه یعنی آن منطقهٔ که‌بطور قطع به آن دولت واگذار نشده شروع بـه بهره برداری و حتی اسکان مهاجرین ایتالیائی بنماید.

ثالثاً ـ درعوض سایر نواحی حبشه (که درحقیقت بسیار مختصر وناچیزبود) از راه بندر عصب که متعلق بایتالیا ودر ناحیه ارتیره واقع شده دست رسی بدریا پیدا میکند.

پس از دریافت این پیشنهادات دولت ایتالیا جواب رد نداد بلکه اظهار نمود که مهلتی میخواهد تادراین باب مطالعه و تأمل نماید ولی در ضمن اعلام نمود که شاید پس ازمطالعه تاحدودی تغییراتی‌را دراین پیشنهادات لازم بداند. اما حکومت

(۱) S. Samuel Hoare (۲) Ogaden

(۳) Tigré

حبشه از قبول این پیشنهادات بکلی امتناع نمود واعلام کرد که طرح لاوال ـ هـور بمنزله تشویقی است که ازدولت متجاوز بعمل میآید.

ولی این طرح بمقاومت سختی برخورد از جمله در فرانسه مخالفت شدیدی باآن بعمل آمد چنانکه درجلسه ۱۷ دسامبر ۱۹۳۵ مجلس نمایندگان فرانسه دولت مورد اعتراض واستیضاح قرار گرفت و در مورد مشی کلی سیاست خارجی فرانسه و کلاء ملت بحث ومذاکراتی نمودند. این انتقادات ازطرف نمایندگان احزاب کمونیست و سوسیالیست و رادیکال سوسیالیست صورت گرفت یعنی جمله نمایندگان بـلاوال اعتراض میکنند که ازایتالیا که دولت متجاوزی است تشویق میکنند که بتجاوز خود بخاك حبشه ادامه دهد. درجواب نخست وزیر فرانسه اظهار کرد که هدف اقدامات و عقایدوی دراین مسئله آنست که صلح دراروپا برقرار وحفظ شود بعبارة اخری مایل است بهرصورتی که میسرخواهد شد بسازشی برسند وخاتمه باین جنك داده شود و بالاخره با کثریت ۳۰٤ رأی درمقابل ۲۵۲ رأی کابینه پیرلاوال تثبیت میشود. لیکن عکس العمل این طرح درانگلستان بمراتب شدیدتر بوده است چنانکه اعتراضاتی سخت درمطبوعات سوسیالیست وجراید وابسته بحزب لیبرال وحتی درعده‌ای ازروزنامه‌های محافظه کاران منتشر شد و روز دهم دسامبر درمجلس عوام بحثی شدید دراین باب درگرفت زیرا مخالفین کابینه سرساموئل هور را متهم میکنند که بجامعه ملل خیانت نموده و متجاوزرا تشویق کرده ودرنتیجه این استیضاح وزیر امورخارجه بریتانیای کبیر مستعفی شد. ازاین گذشته هیئت وزیران لاوال نیز دوامی نیاورد و بنوبت خود در ۲۲ ژانویه ۱۹۳۶ لاوال مجبور باستعفا گردید.

در نتیجه طرح لاوال ـ هور که بدون شك مورد قبول ایتالیا قرار میگرفت عملی نشد زیرا عقاید عمومی فرانسه وبیشتر ازآن عقاید عمومی ومردم انگلیس مخالفت شدیدی باآن نمودند. البته بطور قطع نمیتوان گفت که دولت ایتالیا این طرح را قبول مینمود ولی ازظواهر امرچنین مشهود میشود که این نظر مقرون بحقیقت است.

پس درچنین اوضاعی که اجرای مجازاتهای اقتصادی مانع لشگرکشی ایتالیا بحبشه نشده بود و طرح سازشی هم کـه مورد قبول متهاجمین قـرار گیرد دولتها نتوانسته بودند تنظیم نمایند بچه عملی باید دست زد؟ بهمین مناسبت در مرحله سوم

این بحران بفکر افتادند که مجازات‌هارا درباره ایتالیا تشدید نمایند.

دربین مجازات های اقتصادی که دربدو جنگ حبشه اجرا شده بود ازاجرای مجازات مهمی سخن بمیان‌نیامده بود و آن‌موضوع نفت میباشد. البته احتیاجی نیست که باهمیت این مسئله اشاره شودزیرا قوای ایتالیادرحبشه همه نوع وسایل‌موتوری داشتند وبکمك هواپیمائی‌قوی درنبرد پیش میرفتند که جمله احتیاج به بنزین‌داشت و اگر نفت را نیز جزء کالائی که در عداد قاچاق جنگی میباشد منظور میکردند ایتالیا نمیتوانست در شرایط موفقیت‌آمیزی‌قوای خویش‌را درجنگ حبشه بکارببرد. اعضاء جامعه ملل نیز باین فکر افتادند و کمیتهٔ از کارشناسان که مأمور اجرای مجازات‌ها بود در ۲۱ ژانویه ۱۹۳۶ گزارشی تنظیم کرد ودرآن پیشنهاد کرد که از وصول‌نفت‌بایتالیا جلو گیری بعمل آید. امابلافاصله‌دیده شد که‌عکس‌العمل‌ایتالیانسبت باین تصمیم بسیار شدید بوده‌است چنانکه‌جراید ایتالیا اعلام نمودند که دراینصورت اینکشور دست‌بعملیات نظامی‌متقابلی‌خواهدزد وجنگ‌باروپانیز سرایت‌خواهد کرد بعبارة اخری موسولینی تهدید کرد که بفرانسه‌وانگلستان اعلان جنگ خواهد داد.

اما درصورت اتخاد تصمیم مساعدی‌نسبت باین‌مجازات مسئله مهم اجرای آن در باره ایتالیا بود. لیکن قسمت اعظم نفتی که باین کشور میرسید نه ازفرانسه و نه‌از انگلستان بود بلکه از ایالات متحده آمریکای‌شمالی‌میآمد چنانکه ازابتدای جنگ حبشه صادرات‌نفت ازاتازونی بایتالیا چهاربرابرشده بود.

بنا بر این لازم بود بدانند آیا میتوان باایالات متحده آمریکا بقبولانند که صدور نفت‌را بایتالیا غدقن بکنند. درحالیکه پس‌ازمذاکرات دراین موضوع بعدم موفقیت کاملی‌دچار شدند زیرا دراین موقع در کنگره آمریکا تمایلات نمایندگانی سلطه و تفوق داشت که معتقد به پیروی اتازونی از سیاست‌اعتزال و انزوا بودند و همینکه دول‌اروپا پی‌بردند که کنگره آمریکا مخالف قدغن‌نمودن صدور نفت‌بایتالیا میباشد از طرح اجرای آن دست برداشتند زیرا میدیدند این سیاست درعین حال غیر عملی بوده‌و مؤثر نیست وازطرف دیگر خطرناك نیز بنظر میآید.

پس پیروزی ایتالیا در جنگ حبشه بعلت عدم کفایت مجازاتهائی است که بر علیه او اجرا نمودند وپس ازفتح و پیروزی قوای ایتالیا درحبشه دولتهای فرانسه‌و

انگلیس تصمیم گرفتند که از اجرای مجازاتها منبعد صرف نظر بکنند و درسیاست ایندو دولت این امر شکستی بوده که نمیتوان اهمیت آنرا انکار نمود. حال باید دید که مسئولیت این شکست متوجه چه دولتی میشود؟ عقاید عمومی انگلیس کلیه مسئولیت را متوجه سیاستمداران فرانسه نموده‌اند زیرا معتقداند که کلیه این اقدامات که منتهی به شکست گردیده بستگی باسیاست پیرلاوال دارد که بهنگام اجرای مجازاتها سوء نیت بسیاری بکار برده و از هرگونه عملی بمنظور کمك و مساعدت بایتالیا در اینراه خود داری ننموده است! لیکن نباید فراموش کرد که انگلستان نیز جرئت نکرد در این راه دور تر رود و ازجمله به بستن راه کانال سوئز دست بزند. زیرا سیاستمداران انگلیس معتقدبودند که فقط باتهدید وتمرکز قوای بحری عظیمی در دریای مدیترانه دولت ایتالیا عقب نشینی خواهد کرد ولی در این عقیده مرتکب اشتباهی بزرك گردیدند.

(III)

حال باید توجه به نتایج بحرانی که بین حبشه وایتالیا پیش‌آمد بنمائیم. این بحران دو نتیجه داشته است یکی درسیاست دولتها در بحرالروم‌ودیگری‌درسیاست عمومی دول اروپا.

۱- **درسیاست دول درمدیترانه** - چون سرانجام ایتالیا توانست حبشه را متصرف ودرآنجا مستقر شود نفوذ وی در بحر احمر بخوبی بعدها احساس خواهد شد زیرا در اواخر جنك بین ایتالیا و حبشه قریب سیصد هزار نفر سرباز ایتالیائی درحبشه و ۸۰ هزار نفر درلیبی‌متمرکز گردیده‌بود واگر نظری به نقشه جغرافیای افریقا بنمائیم بخوبی پی خواهیم برد که این امر برای استقلال مصر خطر بزرگی بشمار میرود بخصوص اگر درنظربگیریم که بالاخص‌درناحیه دلتای مصر درحدود پنجاه وپنج‌هزار نفر ایتالیائی وجود دارد. پس‌حکومت‌انگلستان مجبورشد که باین وضع توجه خاصی مبذول دارد.

چنانکه میدانیم از ۱۹۲۲ ببعد در روابط مصر و انگلستان مشکلات زیاد ومراحل بسیار بحرانی پیش آمده بود بنا بر این در ۱۹۳٦ بفکر افتادند که برای این مشکلات راه حلی بیاندیشند وچون مصریها هم ازتمرکز واستقرار ایتالیائیها

درحبشه دچار اضطراب شده بودند پس ازمذاکراتی که بین دودولت صورت گرفت قرارداد ۲۶ اوت ۱۹۳۶ منعقد شد. بموجب این قرارداد انگلستان استقلال مصر را برسمیت میشناخت ومصرهم باانگلیس اتحاد دائمی برقرار میساخت یعنی تعهد مینمود که در سیاست خارجی همان راهی را در پیش گیرد که بااین اتحاد واتفاق دائمی مطابقت داشته باشد.

معذلك این قرارداد مانع از این نمیشد که انگلستان در مصر باشغال نظامی خود کماکان ادامه دهد منتهی بوضع محرمانه‌ای و آنهم در منطقه کانال سوئز. زیرا بموجب قرارداد ۱۹۳۶ انگلستان حق داشت برای مدت بیست سال ده هزار قوای ساخلو وچهارصد خلبان و هواپیما در آنجا مستقر نماید. بالاخره بحریه جنگی انگلیس حق توقف در بندر اسکندریه را برای مدت **هشت سال** برای خود حفظ کرده است.

از طرف دیگر مذاکراتی بین جمهوری ترکیه و انگلستان در همین تاریخ صورت گرفت: درزمان وقوع جنك بین ایتالیاوحبشه انگلستان احتیاج بترکهاداشت و بنا براین پس از یکرشته مذاکرات توافق نظرهائی با ترکیه درمورد وقایعی که احتمالا ممکن است در بحرالروم صورت بگیرد نمودند وبالطبع ترکها هم درمقابل این گذشت تقاضائی داشتند ومابه ازائی در حقیقت میخواستند بالنتیجه در **۲۰ ژوئیه ۱۹۳۶ قرارداد مونترو** (سوئیس) منعقد گردید. این قرارداد تجدید نظری درمقررات معاهده معروف **لوزان مربوط به بغازهای بسفر وداردانل** مینمود. بموجب قرارداد مونترو مقرر شد که **عبور از تنگه‌ها در مواقع صلح آزاد و بدون مانع خواهد بود ولی در زمان جنك بسته خواهد شد** درصورتیکه ترکیه وارد در جنك شود و درصورت وقوع جنگی که ترکیه در آن وارد نگردد کشتی‌های دول متخاصم حق عبور ازبسفر وداردانل را نخواهند داشت مگر آنکه موظف بکمکی باشند که طبق میثاق جامعه ملل معین شده یا بموجب پیمان کمکی باشد که دولت ترکیه هم تعهداتی در آن مورد داشته باشد. درحقیقت نتیجه انعقاد قرارداد مونترو آن شد که ترکیه بتواند نظارت مستقیم در تنگه‌ها بنماید و بالنتیجه مقام مهمتری را درسیاست بین‌المللی بتواند احراز کند.

۲ - لیکن نتایجی که بحران بین حبشه وایتالیا درسیاست عمومی داشته بمراتب

مهمتر است : اولین نتیجه تضعیف جامعه ملل بوده است چنانکه در طی صفحات این کتاب ملاحظه شد در قضیه منچوری و تجاوز ژاپن چنین ضربت سهمگینی به حیثیت جامعه ملل وارد شده بود لیکن منچوری در خاور دور یعنی در نواحی دوردستی نسبت باروپا قرار داشت و اعضاء مجمع میگفتند که وسائلی برای جلو گیری از تجاوز ژاپن در دست ندارند ولی در قضیه جنك بین ایتالیا و حبشه وسایل ممانعت و جلو گیری از ایتالیا موجود بود زیرا انگلستان در مدیترانه قوای بحری عظیمی داشت که بمیزان یك ثلث اقلا از قوای بحری ایتالیا بیشتر بود . معذلك دولت ایتالیا توانسته بود بهدف نهائی خود برسد و در جامعه ملل تصمیم بمجازاتهای جزئی گرفته بودند ولی این مجازاتها مؤثر در سیر وقایع نبوده است .

بنابراین خود این امر باعث انحطاط قدرت معنوی جامعه ملل گردید. اما هرچند این مطلب از لحاظ جامعه ملل خطرناك است ولی برای دول کوچك اروپا بمراتب خطرناکتر میباشد زیرا همه میترسند که روزی بسرنوشت حبشه دچار شوند . حبشه که عضو جامعه ملل بود بدین سهولت بتصرف دولت ایتالیا درآمد بدون اینکه این مجمع بتواند باقدامات لازمی برای جلو گیری ازاین واقعه مبادرت نماید. پس اولیاء دول کوچك اروپا بخود میگویند که میثاق جامعه ملل دیگر کافی برای حمایت نمودن از آنان نخواهد بود .

بالاخره آخرین نتیجه مهم این بحران بهم خوردن و قطع رشته همکاری و اشتراك مساعی است که بین دولتهای ایتالیا و فرانسه و انگلستان در مسائل اروپای مرکزی برقرار شده بود بعبارة اخری جبهه استرزا بواسطه اینکه فرانسه و انگلیس مجازاتهائی را برعلیه ایتالیا اجرا کرده اند از هم پاشیده شده است . از جمله در این تاریخ در مطبوعات ایتالیا مینویسند که ایتالیا هیچگاه خودخواهی و بیشرافتی این دول را که نخواسته اند پی باحتیاجات توسعه طلبی ایتالیا ببرند فراموش نخواهد کرد و همینطور فراموش نخواهد کرد که فرانسه و انگلیس در انجام وظیفه اخلاقی خود در مقابل ایتالیا قصور ورزیده و کوتاهی کرده اند . در همین جراید ایتالیا بسیاری از نویسندگان اشاره باین موضوع نیز میکنند که در چنین وضعی فقط یکراه برای ایتالیا باقیمانده و آن برگشتن بطرف آلمان نازی و همکاری نمودن با اوست یعنی از منافع ایتالیا در اروپای مرکزی باید چشم بپوشد بعبارة اخری اطریش را متوکل بسرنوشت خود تنها و بی پشتیبان باید رها بکند !

فصل یازدهم

بحران ماه مارس ۱۹۳۶

اولیاء سیاست آلمان درهمانموقعی که جنك ایتالیاو حبشه باتصرف اینکشور بوسیله ایتالیا خاتمه پذیرفت قدم تازه‌ای در راه اجرای برنامه‌ای که هیتلر در کتاب نبرد من تشریح و بیان کرده بود برداشتند. گام تازهٔ که در این راه آلمانها برداشتند تجدید استقرار حاکمیت آلمان در منطقه رنانی که غیر نظامی اعلام شده بود میباشد. درحقیقت تحقق یافتن این امر نه تنها بمنزله نقض‌قرارداد ورسای بلکه‌پاره کردن قراردادهای لوکارنو نیزبوده است.

برای اینکه‌به‌بهترین‌وجهی بچگونگی بحران ماه مارس ۱۹۳۶ پی ببریم‌باید بدواً دید درچه اوضاعی هیتلر تصمیم باجرای این امـر گرفت وسپس عکس العمل دولتهای امضا کننده قرارداد های لوکارنو چه بوده و بالاخـره این امرمنتج بچه نتایجی درسیاست کلی اروپا گردیده است؟

(۱)

اولین پرسشی که در این مسئلـه پیش میآید اینست که چگونه هیتلر جرئت انجام این امررا بخود داد وچرا تصمیم به تجدید اشغال ناحیه رنانی وبوضع نظامی در آوردن آن گرفت؟ برای پی بردن باین مطلب باید تغییراتی‌را که دروضع‌روابط بین المللی در جریـان سال ۱۹۳۵ روی داد و موقعیت آلمان را بمراتب بهتر نمود درنظر گرفت.

اولین تغییر وتطور در روابط‌بین المللی‌چنانکه اشاره شد از بین رفتن اتحاد واتفاقی بود که دراسترزا بین دولتهای‌فرانسه وانگلستان وایتالیا برقرار شده‌بود. دومین واقعه‌ای که برحسن موقعیت سیاسی آلمان افزود **قرارداد موافقت بحـری آلمان وانگلستان بوده است که درژوئن ۱۹۳۵ منعقد شد.** بدون شك‌انعقاد ایـن

موافقت نامه بحری میان آلمان و انگلستان مربوط بجنگ ایتالیا و حبشه بوده زیرا هنگامیکه انگلستان تصمیم بتمرکز قوای عظیم بحری خویش در مدیترانه گرفت منافعش اقتضا میکرد که اگر موقتاً هم ممکن است باآلمان سازشی نماید. دولت آلمان هم بوسیلهٔ نطقی که هیتلر در ۲۱ مه ۱۹۳۵ ایرادنمودءاعلام کرد که بعقیده وی مسئله تجدید تسلیحات بحری آلمان وضعی کاملا متفاوت باتجدید تسلیحات بری اینکشور دارد ودراین زمینه حاضراست که باانگلستان درباره محدود کردن تسلیحات بحری مذاکراتی را شروع نماید. حکومت انگلستان هم با شروع این مذاکرات موافقت نمود ودرلندن بوسیله فن ریبن تروپ (که دراین موقع هنوزدر رأس وزارت امور خارجه آلمان قرار نگرفته است) باانگلیسها این مذاکرات شروع گردیدودر ۱۸ ژوئن ۱۹۳۵ منتهی به عقدقراردادموافقتی بین دوطرف شد. بموجب این موافقت نامه دولت آلمان بانگلستان قول داد و تعهد نمود که بحریه جنگی آلمان از ۳۵٪ مجموع ظرفیت بحریه امپراطوری انگلستان تجاوز نخواهد کرد واین نسبت ۳۵٪ برای هرطبقه‌ای ازسفاین یعنی برای کشتیهای زره پوش - کروآزر - ضدزیر دریائی . جداگانه اجرا خواهد شد .

لکن انگلستان باقبول مذاکرات مستقیم با آلمان در حقیقت بدون تصویب سایر دول مقررات بحری معاهده ورسای را ملغی کرده بود وحکومت فرانسه در همانوقت نتوانست از اظهار تعجب از این امر خود داری کند و حتی در این باره انگلستان را بباد سرزنش وملامت گرفت. ولی هیئت وزراء انگلیس دراین تاریخ باین جواب متوسل شدند که موقع و زمان برای ازبین بردن رقابت بحری بین دودولت آلمان و انگلستان مناسب بوده و در صورت کوتاهی از اقدام باین امر آلمان شروع برقابت بحری بابریتانیای کبیر مینمود. بهرصورت ایندو امر یعنی جهت تازه‌ای که سیاست ایتالیا درپیش گرفت و نزدیکی آلمان وانگلیس درزمینه تسلیحات بحری درنیمه سال ۱۹۳۵ امکان استقرار اساس وسیاستی را که منتهی به بحران ماه مارس ۱۹۳۶ شد برای هیتلر فراهم نمود .

باآنکه اسناد محاکمه نورنبرک تادرجه‌ای اطلاعات جالب توجهی در دسترس ما قرار داده لیکن به جزئیات ومراحل تهیه وتدارک این امر و باصطلاح ساخته و

پرداخته شدن این فکر هنوز پی نبرده ایم و آنچه تا کنون معلوم شده اینست که هیتلر از بهار سال ۱۹۳۵ شروع بتهیه مقدمات امر و توجیه دیپلماسی این تصمیم نموده است. بعبارة اخری لازم بود که دلایل ومدارکی بدست آورد تا نسخ قراردادهای لوکارنو را توجیه کند و در نتیجه عقاید عمومی را چه در فرانسه و چه در بریتانیای کبیر تحت تأثیر قرار بدهد و این دلایل باانعقاد پیمان فرانسه وروسیه در تاریخ دوم مه ۱۹۳۵ فراهم شد.

از ۲۵ مه ۱۹۳۵ ببعد یعنی سه هفته پس از امضاء این پیمان دولت آلمان اعلام نمود که پیمان فرانسه و روسیه باموارد قرارداد های لوکارنو و بالاخص باپیمان رن موافق نمیباشد. دولت فرانسه درمقابل این اعتراض و این سنخ استدلال یادداشتی در **۲۵ ژوئن ۱۹۳۵** بحکومت آلمان فرستاد وازاینددولت تقاضا نمود که مشترکا شروع بمطالعه وضعی که پیش آمده بنمایند ولی هیتلر جوابی باین یادداشت فرانسه نداد والبته این سکوت برای آنست که هیتلر مایل بود کما کان این بهانه را در دست داشته باشد.

بنظر میآید که از همین لحظه حکومت آلمان شروع بمطالعه طرح اشغال مجدد نواحی رنانی مینماید چنانکه طبق اسناد ومدارکی که در محاکمه نورنبرک تشریح گردیده معلوم میشود که در ۲۹ ژوئن ۱۹۳۵ کمیسیون دفاع آلمان برای اولین مرتبه مقدمات امر و آنچه را که باید اجرا بشود مطالعه کرد ولی در فوریه ۱۹۳۶ است که هیتلر تصمیم باجرای این امر گرفت. حال باید دید چرا این تاریخ را برای این اقدام تاریخی انتخاب کردند؟

این امر ظاهراً بعلت آنستکه حکومت فرانسه که تااین تاریخ پیمان فرانسه و روسیه رابتصویب پارلمان نرسانیده تصمیم گرفت که پیمان رااز تصویب مجلس شورای بگذراند. لیکن علاوه بر آن عامل دیگری هم دراین جریان دخالت داشته است یعنی تاریخ فوریه ۱۹۳۶ موقعی است که در جامعه ملل راجع باجرا یاعدم اجرای مجازات مربوط به نفت درباره ایتالیا بحث و گفتگو میشود. در حقیقت موقع بسیار بحرانی و خطرناک غائله حبشه را هیتلر برای اجرای این نقشه انتخاب کرد زیرا فکر کرد که بهترین ومساعد ترین مواقع برای آلمان است.

معذلك همینکه هیتلر این تصمیم را گرفت رؤسای ارتش آلمان اعتراضات و

مخالفت های شدیدی ابراز نمودند و از آنچه در جریان محاکمه نورنبرك گذشت اینطور مشهود میشود که رؤسای ارتش آلمان میگفتند اگر در مقابل این امر یعنی اشغال مجدد ناحیه رنانی (که غیر نظامی اعلام شده است) دولت فرانسه عکس العمل نشان دهد دولت آلمان نمیتواند بجنك دست زند زیرا دارای هواپیماهای بمباردمان نمیباشد وارتش هم در حال تجدید سازمان کامل است و بنا براین حد اکثر ضعف وفتور در این ارتش روی داده است . در مقابل اعتراضات تیمساران ارتش آلمان هیتلر جواب داد که هیچ خطری متوجه آلمان نمیشود زیرا فرانسه بوسیله قوه قهریه در مقابل استقرار حاکمیت آلمان در ناحیه رنانی اقدامی نخواهد نمود و بنا براین این تصمیم باید اجرا شود. بمحض اینکه حکومت فرانسه در ۲۵ فوریه ۱۹۳٦ پیمان فرانسه و روسیه را برای تصویب بمجلس شوری عرضه داشت (تصویب قرارداد در ۲۷ فوریه با ۳۵۳ رأی در مقابل ۱٦٤ رأی صورت گرفت) هیتلر فرمان داد که ارتش آلمان نواحی رنانی را که خلع سلاح گردیده وغیر نظامی اعلام شده بود مجدداً اشغال کند .

در دوم مارس فرماندهی عالی ارتش آلمان فرمانهای مربوط باین امر را تهیه وامضا کرد و برای سران ارتش فرستاد. معهذا بنظر میآید که در آخرین لحظه باز دچار تردید گردیدند مثلا در ٦ مارس در شورای جنگی تیمساران آلمان اعتراضات جدیدی بهیتلر کردند. طبق اظهارات شهودی که در محاکمه نورنبرك حضور بهم رسانیده اند و بیاناتی که کرده اند اینطور معلوم میشود که هیتلر در مقابل این اعتراضات جواب داده بود درصورتیکه فرانسه عکس العمل نظامی نشان دهد بقوای آلمان که در صدد ورود بمنطقه رنانی هستند دستور داده خواهد شد که فوراً عقب نشینی نماید . در نتیجه هیتلر تصدیق میکرد که در صورت مقاومت فرانسه برای اینکه دچار جنك نشوند نباید در اینباره ابرام واصرار کرد و بهمین مناسبت است که رئیس ستاد ارتش قوای آلمان گفته است که تصمیم هیتلر در ماه مارس ۱۹۳٦ بمنزله بازی نرد و کعبتین بوده است که هم برد و هم باخت دارد .

بهرصورت این تصمیم را صبحگاهان هفتم مارس ۱۹۳٦ بوسیله یادداشتی

دولت آلمان باطلاع جهانیان رسانید . در این یادداشت این دولت اعـلام مینمود که پیمان فرانسه وروسیه مورخ ۲ مه ۱۹۳۵ باتکالیف ووظایف وتعهداتی که طبق قرارداد لوکارنو فرانسه برعهده گرفته موافقت ندارد زیرا طبق نظر آلمان ها در جنك احتمالی بین آلمان وروسیه بموجب پیمان فرانسه وشوروی ارتش فرانسه کمك خودرا بروسیه وعده داده است بعبارة اخری ارتش فرانسه برعلیه آلمان وارد جنك خواهد شد حتی در صورتیکه این عمل طبق سفارش یا تصمیم قبلی شورای جامعه ملل صورت نگرفته باشد . دومین دلیلی که در یادداشت آلمان راجع بـه تباین ایندو قـرارداد اشاره شده آن است که درقرارداد لوکارنو درمورد ناحیه رنانی فرانسه قبول کرده بود که بجنك برعلیه آلمان متوسل نشود مگر در دو مورد که درقراردادهای لوکارنو بطور وضوح معلوم گردیده :

یك مورد آن مربوط بچکواسلواکی ودیگری مربوط بلهستان است. دولت آلمان باامضاء قراردادهای لوکارنو این دومورد استثنائی رایعنی راجع بچکواسلواکی و لهستان قبول کرده است . اما دولت فرانسه با امضاء پیمان فرانسه و روسیه علاوه براین دو مورد مورد ثالثی هم بدان اضافه کرده که مربوط به اتحاد جماهیر شوروی است. ولی فرانسه در این امر محق نبوده زیرا باقبول این مورد استثنائی در حقیقت ازقرارداد های لوکارنو منحرف شده است. درنتیجه بعقیده تهیه کنندگان یادداشت آلمان حکومت رایش منبعد خود را ملزم برعایت قرارداد لوکارنو درباره نـاحیه رنانی نمیداند و آلمان حق دارد ناحیه رنانی را که طبق قرارداد لوکارنو کماکان غیر نظامی اعلام شده است مجدداً اشغال بکند .

معهذا در همین یادداشت مورخ ۷ مارس ۱۹۳٦ دولت آلمان پیشنهادمیکند حاضر است مذاکراتی بمنظور انعقاد قرارداد جدیدی که جانشین قرارداد لوکارنو گردد بافرانسه شروع بکند واین قرارداد جدید بشرح زیر ممکن است تنظیم گردد: پیمان عدم تجاوزی برای مدت ۲۵ سال بین آلمان ازیکطرف وفرانسه و بلژیك ازطرف دیگر منعقدشود. ایجاد یك منطقه متقابل که خلع سلاح شده باشد یعنی یك منطقهٔ که این وضع را داشته وهم در خاك آلمان و هم در اراضی فرانسه واقـع شده باشد و بالاخره قرارداد های عدم تجاوزی بین آلمان و کشور های هم سرحـد اینکشور

(آلمان) درمشرق باید منعقد گردد.

چنانکه ملاحظه میشود کلمه همسرحد قابل توجه است زیرا بدینطریق شوروی که همسرحد باآلمان نیست درجر که کشورهائی که قرارداد عدم تجاوز با آلمان منعقد میکنند قرار ندارد. بالاخره درصورت عملی شدن این امور آلمان وارد جامعه ملل خواهد شد و جلوگیری از تبلیغاتی که جنبه ملی افراطی دارد و استعمال گاز خفه کننده و بمباردمان مردم غیر نظامی نیز خواهد نمود.

دراین شرایط است که در ۸ مارس ۱۹۳۶ صبحگاهان قوای آلمان بتعداد کمی نواحی رنانی را برخلاف مقررات مؤکد قرارداد های لوکارنو اشغال کردند. (۱)

درموقع مطالعه مبانی این تصمیم آلمان مسئله‌ای که بالطبع بخاطر خطور میکند اینست که آیا حکومت فرانسه انتظار این اشغال نظامی را داشت یا خیر؟ هنوز نمیتوان جزئیات این مسئله را مورد مطالعه قرار داد زیرا اسناد و مدارك لازم در دسترس ما نیست.

معذلك یکرشته اطلاعات جالب توجهی بدست ما آمده است از جمله در تلگرافی بتاریخ **۳۱ دسامبر ۱۹۳۵** سفیر فرانسه در برلن **مسیو فرانسوا پونسه** پیش بینی کرده است که درجریان سال ۱۹۳۶ آلمان قراردادهای لوکارنو را نقض خواهد کرد و خودرا ازقیود مربوط به خلع سلاح شدن ناحیه رنانی آزاد میکند. ازطرف دیگر اولیاء ستادارتش فرانسه طبق گزارشاتی که ازاداره اطلاعات خودبدست آورده پیش بینی کرده بودند که بفاصله کوتاه یعنی درآتیه نزدیکی آلمانها منطقه رنانی را که غیر نظامی اعلام شده است اشغال خواهند کرد.

هیئت وزیران فرانسه که بریاست آلبرسارو (۲) تازه تشکیل شده بود بلافاصله مشغول رسیدگی باین مسئله مهم گردید ودر کمیته عالی نظامی که اعضاء آن مرکب از نخست وزیر ووزیر دفاع ملی ورؤسای ستاد ارتش بری وبحری وهوائی بودند تقاضا

---

(۱) این قوا مرکب بود از ۱۹ گردان و ۱۲ باطری توپخانه یعنی مجموعاً ۳۰ هزار نفرومردم رنانی با مسرت وشعف زایدالوصف آنها را استقبال کردند وسپس قوای بیشتری بمنطقه رنانی وارد شد ودر ۲۰ مارس در مراجعه به آراء عمومی ٤٤ میلیون آراء یعنی ۹۹٪ رأی دهندگان عمل هیتلر را تصویب وتأیید کردند.

A. Sarraut (۲)

کردند پس از مطالعه کامل در اطراف این موضوع در باره تصمیماتی که باید اتخاذ کرد کمیته نظر بدهد. طبق اظهارات شهودی که در این جلسه حاضر بودند وزراء جنك وبحریه و هواپیمائی در اظهارات خود فوق‌العاده جانب احتیاط و ابهام را رعایت کرده‌اند. از جمله وزیر جنك فرانسه اظهار کرد که چون سازمان ارتش فرانسه براساس مأموریت خاصی که همان دفاع از خاك فرانسه است تشکیل شده نمیتواند بسهولت وبلافاصله در اراضی مجاور رودخانهٔ رن دست بعمل تجاوزی بزند. وزیر دریاداری اظهار داشت که بحریه فرانسه باندازه کافی قوی نیست تابتواند بتنهائی بنادر آلمان را محاصره نماید وبدون شك باید در این مأموریت قوای بحری انگلستان از آن پشتیبانی بکند. امانظر وزیر هواپیمائی فرانسه این بود که البته قوای هوائی فرانسه قدرت بمباران کردن شهرهای آلمان را دارد ولی این عمل جنك است وبنابراین بدواً باید باین نکته واقف شد که درفرانسه آیا مصمم بجنك باآلمان هستند یاخیر؟

درنتیجه گزارشی که کمیته عالی نظامی تنظیم کرد هیئت وزراء فرانسه تصمیم گرفت که درصورت اشغال مجدد ناحیه رنانی (که غیرنظامی اعلام‌شده‌است) بوسیله آلمان دولت فرانسه قوای بری ودریائی وهوائی خودراتحت اختیار جامعه‌ملل خواهد گذارد. بنابراین با اتخاذ چنین تصمیمی ازطرف هیئت‌وزراء این‌دولت فرض اینکه فرانسه‌تنها وبطور انفرادی پس از وقوع این حادثه اقدامی در این باره بعمل خواهد آورد معنی ومفهومی ندارد. همینطور موافقت‌شد که‌حکومت فرانسه‌بادولت انگلستان مذاکره کند تا ازنظر آن‌دولت دراین‌موضوع باخبروآگاه گردد. وزیر امور خارجه وقت فرانسه پیراتین‌فلاندن(۱) مسافرتی بژنو کرد و در آنجا باوزیر امور خارجه انگلیس انتونی ایدن ملاقات نمود ودرضمن این‌مذاکره ایدن قول داد که باهیئت وزراءانگلیس‌مشاوره‌نمایدولی بنظرمیرسد که‌هیئت‌دولت بریتانیاهیچگاه جوابی بپاسخ فرانسه نداده‌است علاوه براین طبق‌مطالبی که در کتاب‌خاطرات‌سفیر انگلیس‌در برلن‌سیرنویل‌هندرسن‌مندرج‌است‌ملاحظه‌میشود که‌سفیرانگلیس‌در پاریس شخصا بدون‌اینکه‌دستوری‌ازدولت‌مطبوع خود دریافت‌بکند‌در مذاکراتی که‌باوزیر امور خارجه فرانسه بعمل آورد‌باین مسئله اشاره کرد که‌درصورت اشغال‌مجدد‌ناحیه رنانی بوسیلهٔ‌آلمان دولتهای فرانسه وانگلیس بچه اقدامی دست باید بزنند؟ ودراین

(۱) pierre – Etienne Flandin

مورد گزارشی بدولت مطبوع خود فرستاد ودر جوابی که دریافت نمود انگلستان بدو گوشزد نموده بود که بچه مناسبت باحکومت فرانسه در باره مسائل احتمالی مذاکره کرده است ؟ بنابراین چنین بنظر میآید که دراین موضوع مانند بسیاری مسائل دیگر انگلیسیها نخواسته‌اند آنطور که شایسته است وقایع را روشن در نظر بگیرند.

در هرصورت بنظرمیرسد که دولت فرانسه قادر نبوده و نتوانسته قبلا طرحی در این باره تهیه کند. همچنین نمیتوان ازعدم پیوستگی و عدم ارتباط سیاست فرانسه دراین واقعه دچار تعجب نشد بدینمعنی که حکومت فرانسه میداند که بمحض اینکه قرارداد بین فرانسه واتحاد جماهیرشوروی به‌تصویب پارلمان آنکشور برسد آلمانها پاسخی باین اقدام دولت فرانسه خواهند داد وعکس العمل آنها هم بدون شك اشغال ناحیه رنانی خواهد بود معهذا وسایل تصویب این پیمان را در مجلس شورا فراهم میکنند. لیکن درهمین ضمن مطلقاً پیش‌بینی نکرده اند که پس ازآن یعنی همینکه آلمانها عکس العمل خودرا نشان دادند ومنطقه رنانی را مجدداً تصرف نمودند چه خواهند کرد وچه تصمیمی اتخاذ خواهندنمود ؟

شرحی که تیمسار گاملن در این موضوع در خاطرات خود نوشته وتوجیهی که ازآن نموده چنین است. هیئت وزرای فرانسه بخوبی پی برده وواقف است که دراین مسئله خطری وجود دارد و حادثه‌ای ممکن است بوقوع پیوندد لیکن در تصمیم خود دراینکه پیمان فرانسه‌واتحاد جماهیر شوروی‌را بتصویب پارلمان برساند مصر بوده وتغییری نداده است.

زیرا اگر درتصویب این پیمان تردیدی مینمود این امر بمنزله یکنوع عقب نشینی بود. این مطلب بدون شك صحیح است ولی آیا شورای وزیران فرانسه در این تاریخ فکر نکرده بود که اگر عکس العمل آلمان که منتظر آن بودندصورت میگرفت وفرانسه عکس العملی درمقابل آن انجام نداد عقب نشینی فرانسه بمراتب بدتر وشدید تر جلوه خواهدنمود ؟ متأسفانه عین این پیش بینی صورت تحقق بخود گرفت یعنی وقایع صحت آنرا نشان داد.

(۲)

حال باید دید دول امضاء کننده معاهدات لوکارنو در زمانی کـه آلمان (در

اوضاع واحوالی که بیان شد) این قرارداد هارا نقض کرد و بوسیله قوای نظامی خود اراضی رنانی را که‌غیرنظامی اعلام‌شده بودمجدداً اشغال کرد چه اقداماتی بعمل آوردند ؟ برای این منظور باید ابتدا وقایع و حوادث را مطالعه‌نمود وسپس بتفسیر آن پرداخت .

وقایع‌را نمیتوان‌هنوز بطور دقیق‌و کامل‌بیان نمود بعبارة اخری فقط بکمك شهادت شهود است یعنی خاطرات کسانیکه در فرانسه یا در انگلستان دراین وقایع بنحوی از انحاء شرکت داشته‌اند که‌میتوان بآنها پی برد زیرا در این تاریخ هنوز صورت مجلسی ازمسائلی که‌درشورای‌وزیران‌فرانسه‌مطرح میگردید تهیه نمیشد و شهادت شهودی‌را که در دست داریم مانند خاطرات پل بونکوروفلاندن‌و ژنرال گاملن در اغلب جزئیات امر بایکدیگرمتضادومخالف است وبهمین مناسبت‌تشریح وقایعی‌راکه درزیرخواهد گذشت بطور موقتی باید قبول نمود .

پس وقایع و حوادث چگونه بوده است ؟

اولاً – در ۸ مارس در نخستین شورای وزیران فرانسه وزیر امور خارجه فلاندن وضع سیاسی را تشریح نمود و اظهار کرد که فرانسه از شورای جامعه ملل تقاضاکرده که باین موضوع رسیدگی نمایدولی دولت فرانسه بدون اینکه بانتظار اخذ تصمیمی دراین باره از طرف جامعه ملل بنشیند در صورت تمایل حق دارد که بتنهائی باقداماتی‌دست بزندو تصمیمات نظامی برعلیه آلمان بگیرد زیرا این‌موضوع مربوط به نقض قرارداد لوکارنو میباشد ودر بحثی که در این مورد در شورای وزیران پیش آمد دو نکته اساسی مورد توجه آنان قرار گرفت :

نخستین‌نکته که‌باتفاق‌آراء‌جمله‌شهودغیرنظامی بدان‌شهادت داده اندایـنستکه وزیر جنك فرانسه ژنرال مورن (۱) اعلام نمود برای آنکه ارتش‌فرانسه بتواندور منطقه رنانی دخالت کند وقوای آلمان راکه وارد این منطقه شده اند بیرون‌نماید حتماً بسیج عمومی بایدصورت گیردولی اعلام‌این‌خبرباعث‌برانگیختن‌خشم‌وغضب کلیه وزراء گردید زیرا دراین تاریخ فقط‌شش هفته‌بانتخابات عمومی کشور مانده است‌و افکار عمومی مردم فرانسه پی نخواهد برد که بچه مناسبت‌فرمان‌بسیج عمومی که

---

(۱) Maurin

بهیچوجه برای آن ملت حاضر و مهیا نشده اعلام گردیده‌است. بعقیده ژنرال گاملن (هرچند گاملن جزء شهودی که مستقیماً در این موضوع اظهار عقیده کرده باشند نیست زیرا در جلسه شورای وزیران حضور نداشته است) وزیر جنك از بسیج عمومی سخنی بمیان نیاورده بلکه تقاضای احضار بعضی از طبقات قوای ذخیره‌را نموده است.

دومین نکته آنست که در جریان جلسه شورای وزیران (طبق شهادت پل بنکور) وزرای فرانسه از تلگرافی که وزیر امور خارجه انگلیس مستر ایدن فرستاده بود اطلاع پیدا کردند. در این تلگراف ایدن از حکومت فرانسه خواهش میکرد که دراین‌موضوع مهم خونسردی‌خود را حفظ نموده و بهیچگونه عملی که غیر قابل ترمیم باشد متوسل‌نشوند. متأسفانه متن صحیح این تلگراف که انگلیسها فرستاده اند هنوز بدست نیامده است.

نتیجه این‌شد که اعضاء شورای وزیران دراین موضوع اختلاف عقیده پیدا کردند. از یکطرف عده‌ای موافق اعمال عکس‌العمل مستقیمی بلا فاصله ازطرف فرانسه برعلیه آلمان‌هستند یعنی فرانسه بتنهائی‌وبدون اینکه انتظار تصمیم جامعه ملل را بکشد شخصاً اقدام بکند. ازطرف دیگر کسانی هستند که معتقد اند باید منتظر تشکیل شورای جامعه ملل تاآن تاریخ گردید وديد عکس‌العملی که مراجع بین‌المللی دراین باره‌ازخود نشان خواهندداد چه خواهد بود ولی‌وزرائی که‌موافق‌با اقدام فرانسه هستند که بتنهائی وفوراً صورت بگیرد دراقلیت میباشند.

لیکن عصر همین روز هشتم مارس رئیس‌الوزراء فرانسه آلبرسار ودر مقابل رادیو نطقی ایراد کرد ودر آن اعلام نمودتصمیمی که آلمان اتخاذنموده برای‌فرانسه غیرقابل‌تحمل‌است ودراین‌ضمن‌جمله‌ای ذکر کرد که‌تأثیرفوق‌العادهٔ بخشیده‌است بدین معنی که گفت:

«مانخواهیم گذارد استراسبورك زير توپهای آلمان قرار بگیرد» آیا معنی این جمله این‌نبود که قوای فرانسه فوراً وارد منطقه رنانی‌خواهندشدتاقوای آلمان را از آنجا بیرون کنند. درصورتیکه بنظرمیآید که این نطق برای آن ایراد شده که‌زمینه عقاید خارجی‌را سنجیده‌وببینند این‌مراجع چه عکس‌العملی درمقابل‌نشان

خواهند داد، ولی این عکس العمل مساعد با این موضوع نبوده است زیرا همینکه در دهم مارس در پاریس کنفرانسی از امضاء کنندگان قراردادهای لوکارنو منعقد شد مستر ایدن مجدداً تکرار کرد که فرانسه نباید بهیچ عملی دست بزند که غیرقابل جبران باشد بلکه باید منتظر انعقاد شورای جامعه ملل بشود و از مجرای دیپلماسی این موضوع را حل نماید و نخست وزیر بلژیك فان زیلند هم از نظر وزیر امور خارجه انگلیس پشتیبانی میکنند. اما رفتار حکومت لهستان که با فرانسه قرارداد اتحادی منعقد کرده بود ولی در این بین یعنی در ژانویه ۱۹۳٤ نیز قراردادی با آلمان امضاء نموده است در ابتدای امر بنظر عجیب و شگفت آور میآید بدین معنی که روز هفتم مارس همینکه اشغال مجدد ناحیه رنانی از طرف آلمان معلوم شد وزیر امور خارجه لهستان سرهنك بك بسفیر فرانسه اظهار نمود که لهستان مصمم است در صورت لزوم تعهدات ناشی از اتحاد خودرا بافرانسه انجام دهد.

بنابراین لهستان مایل است که برعلیه آلمان وارد میدان عمل شود لیکن ٤۸ ساعت بعد در اعلامیه رسمی دولت که در مطبوعات لهستان انتشار یافت نظر آلمان را موجه شمردند زیرا اعلام میکردند که اشغال ناحیه رنانی بعلت تصویب قرارداد فرانسه و شوروی موجه بنظر میآید. در پاریس چنین تصور کردند که لهستانیها دو جانبه بازی کرده اند معذلك امکان دارد که اظهارات نماینده حکومت لهستان در هفتم مارس صادقانه بوده است. منتها همینکه مشاهده کردند که فرانسه فوراً اقدامی در اینخصوص بعمل نمیآورد آنها نیز «تغییر جهت» داده و نظر دیگری ابراز داشتند و خواستند با مهارت خویش را از این امر خطیر بطور دقیق بیرون بکشند.

در دهم مارس دومین شورای وزیران فرانسه برای رسیدگی باینموضوع تشکیل شد. در این شوری وزیر امور خارجه اتین فلاندن گزارش کامل کنفرانسی را که بین امضاء کنندگان قراردادهای لوکارنو صورت گرفته بود بشورای وزیران فرانسه داد و شوری با کثریت تصمیم گرفت که باید سعی کرد آلمان ناحیه رنانی را بوسیله مذاکرات سیاسی تخلیه کند. بدون شك در کتاب خاطرات ژنرال گاملن هم بشرح جلسه‌ای برمیخوریم که در حضور نخست وزیر در شب دهم مارس تشکیل شد و در آن وزیران دفاع ملی و رؤسای ستاد ارتش هم حاضر شده بودند و موضوع بدست آوردن یك

نوع وثیقه‌ورهینه‌ای مورد بحث‌قرار گرفت یعنی میگفتند دو شهر کهل(۱) وسار بروك(۲) را فرانسه تصرف بکند لیکن اینطور تصمیم گرفتند که باموافقت جامعه ملل این امر صورت بگیرد نه اینکه به‌تنهائی فرانسه اقدام باین عمل نماید.

دلیل این تغییر تصمیم کابینه فرانسه اعلامیه‌ای است که‌در مجلس شوری نخست وزیر آلبرسارو در یازدهم مارس بسمع نمایندگان رسانید واظهار کرد که فرانسه از مذاکره باآلمان دراینخصوص امتناع میکند زیرا آلمان است که قراردادها را نقض نموده. آلبرسارو سپس اضافه کرد که در کادر جامعه ملل فرانسه مصمم است قوای بری وبحری وهوائی خودرا بضمیمهٔ قوای سایر اعضاء جامعه ملل علیه این سوء قصد واقعی که لطمه بروح اعتماد واطمینان بین‌المللی زده‌است بکار ببرد. باوجود آنکه لحن این نطق شدید میباشد معذلك بخوبی معلوم است که حکومت فرانسه‌از اقدام فوری و انفرادی برعلیه آلمان صرفنظر کرده وحال آنکه اصل موضوع درهمین بود.

بالنتیجه حکومت فرانسه ناچار بفکر افتاد که بوسیلهٔ اعتراض‌دسته‌جمعی علیه حدوث این واقعه عکس‌العملی نشان دهد وحال‌آنکه این عمل فرانسه را بهیچ راهی ومقصدی‌نمیرساند.شورای جامعه‌ملل که‌درلندن‌منعقد گردید در تاریخ۱۹مارس بالاخره تصویب کرد که باتفاق آراء روش آلمان را درمورد تخطی وتجاوز ونقض قراردادهای لوکارنو محکوم نماید یعنی فقط بمحکومیت اخلاقی ومعنوی متجاوز اکتفا کردند.

البته دولتهای شرکت کننده در کنفرانس که قرارداد های لوکارنو را امضاء نموده بودنداعلام کردند که مذاکراتی را بین ستاد های‌ارتش‌خود شروع‌میکنندو منظور آنهم پیش‌بینی کردن‌اقداماتی‌است که‌برعلیه آلمان باید بعمل آورددرصورتیکه این‌دولت مجدداً قراردادهارابخواهدنقض بکند. معذلك باید درنظرداشت که‌دراین مورد خطر دوری‌را پیش‌بینی میکنندیعنی تهدیدی‌است برعلیه اقدامات آلمان در آتیه.

حال باید دید چگونه این‌وقایع‌را که نتایج فوق العاده خطرناکی داشته‌است میتوان تفسیر کرد؟ دلیل عمده کسانیکه مسئول عدم فعالیت فرانسه در این مورد

(۱) Kehl

(۲) Sarrebrück

بوده اند اینست که میگویند در صورتیکه حکومت انگلیس مایل باقدام خشنی بر علیه آلمان نبوده چه میتوانستیم بکنیم ؟ همین نظر را در اینموقع دبیر کل وزارت امور خارجه فرانسه الکسیس لەژه (۱) اظهار کرده است کـه بعدها در خاطرات پل‌رینو نیز مورد استناد قرار گرفته است . بدون شك حکومت انگلستان جنبه ایهامی به جواب های خود دراین مورد داده ولی بایددید آیا این امر مانع ورادعی بوده که مطلقا جلوی هر گونه اقدامات وامیگرفته است ؟

اگر فرانسه بر علیه آلمان وارد عمل میگردید مقرون بحقیقت است اگر بگوئیم انگلستان هم دراین موضوع در مقابل کار انجام شده قرار گرفته و مجبور میشد از عمل فرانسه پیروی کند . لیکن مسئله عمده آنستکه بدانیم آیا بریتانیای کبیر فوراً این اقدام را مینمود یااگرهم از عمل فرانسه پیروی میکرد پس از مدتی این امر صورت میگرفت وحال آنکه برای فرانسه در صورتی میسر بود که بدون اطمینان واعتماد داشتن به پشتیبانی انگلیس یعنی بلافاصله وارد عمل شود که بعضی شرایط واوضاع و احوال وجود داشته باشد که در اینموقع وجـود نـدارد . از جمله حکومت وقت فرانسه بایددولتی مصمم ووزیران صاحب اراده قوی بوده وباتفاق آراء معتقد بلزوم این اقدام باشند در صورتیکه چنانکه شرح داده شد اختلاف نظر و عقیده در این موضوع درهیئت وزیران حکمفرماست . همچنین لازم بود که عقاید عمومی فرانسه متمایل بنشان دادن عکس العمل شدیدی باشد وازدولت خود دراین موضوع پشتیبانی نماید ولی همه اذعان دارند که در محافل نمایندگان ووکلای پارلمان فرانسه در ماه مارس ۱۹۳۶ فقط روح تسلیم ورضا در مقابل و قایع و حوادثی که در سیاست بین‌المللی پیش میآید حکمفرمابوده‌است. در حقیقت آنها بیشتر متمایل بودند که کاریرا که آلمانها انجام‌داده‌اند قبول بکنند بدون اینکه بشدت بر علیه آن عکس العمل نشان بدهد.

اما عکس العمل مطبوعات فرانسه دراین موقع چه بوده است ؟

در محافل مطبوعاتی فرانسه بملاحظاتیکه بستگی باسیاست داخلی داشته موافق با اعمال سیاست شدیدی در برابـر آلمان نیستند. مثلا مطبوعات دست راست پس از وقوع این قضیه اظهار داشتند اگر قـرارداد فرانسه و شوروی را بـرای تصویب

Alexis Léger (۱)

بمجلس نبرده بودند این امر پیش نمیآمد . ولی سوسیالیست‌ها که موافق باقرارداد روسیه وفرانسه بودند نیز تقویتی از حکومت نکردند واورا بعکس العمل شدید تری تشویق ننمودند وبرعکس بدو اندرز دادند که باکمال احتیاط عمل کنند. حقیقت امر آنستکه بواسطه نزدیك بودن انتخابات عمومی فرانسه این امر درمحافل سیاسی تأثیر زیادی داشته وهیچکس نخواسته است قبول این مسئولیت را بکند و با کمال صراحت لهجه بمردم فرانسه بگوید که باید عکس العمل شدیدی درمقابل عمل آلمانها نشان داد زیرا این لحظه آخرین لحظه‌ایست که فرانسه میتواند درشرایط مساعدی بچنین عملی دست بزند.

علاوه براین لازم بود که ستاد ارتش فرانسه هم مصم باشد ودراینراه تقویت وپشتیبانی ازدولت بنماید در صورتیکه میدانیم اینطور نبوده : البته مشکل است که از جزئیات برخوردی که سران ارتش در این موضوع با محافل حکومت فرانسه نموده اندسرپوش برداشت واین‌موضوع‌راروشن‌نمودزیراما‌درمقابل شهادت شهودی که نقیضه گوئی کرده‌اند قرار گرفته ایم. چنانکه پاره‌ای معتقداند که ستاد ارتش برای نشان دادن عکس العمل در مقابل آلمانها بسیج عمومی را لازم دانسته است درصورتیکه میدانیم قوای آلمانی در ناحیه رن زیاد نبوده وبنا براین احتیاجی به بسیج عمومی در فرانسه نبوده است . عده‌ای دیگر میگویند که ستاد ارتش بسیج عمومی‌را لازم ندانسته است بلکه احتیاج به بسیج سه طبقه از قوای ذخیره را لازم شمرده ولی آنچه ازمجموع اظهارات این شهود استنباط میشود ستاد ارتش بیشتر سعی کرده مشکلات این وضع‌را بدولت‌فرانسه گوشزد کند پس باید دید آیااین‌طرز رفتار خردمندانه بوده است ؟

ژنرال گاملن در خاطرات‌خود جواب این سؤال‌را اینطور داده است : برای ستاد ارتش امکان داشت که برای نشان دادن عکس العمل درمقابل آلمانها تقاضای اقدامات نظامی پردامنه‌ای را از دولت ننماید وحکومت فرانسه‌را در میان‌مشکلات تصمیمی که اتخاذ شده‌بودتنها بگذاردچون‌همینکه دولت‌فرانسه دراین وضع قرار گرفت‌البته‌مجبوراست‌جلوبرود. لیکن گاملن میگوید که‌درموقعیت‌خطرناکی‌مانند حادثه مارس۱۹۳۶خردمندانه نبود که حکومت‌را باجبار وارد این‌جریان‌نمود.

اما درضمن بنظر میرسد که ستاد ارتش فرانسه هیچگاه پی نبرده بود که اگر در این واقعه فرانسه عکس العمل شدیدی از خودنشان دهد آلمان فوراً قوای خویش را عقب خواهد کشید. در حقیقت بجای اینکه ستاد ارتش بدولت فرانسه اظهار کند که موقع نشان دادن عکس العمل شدیدی است فقط گفته اگر عمل شدیدی میخواهید انجام دهید باین اقدامات باید دست بزنید.

بهرصورت آنچه از سیر حوادث و وقایع استنباط میشود اینست که نمیتوان مسئولیت وقایع مارس ۱۹۳۶ را بگردن یکفرد گذاشت بلکه در اینمورد ما ناظر یکنوع عجز وناتوانی وسستی دسته جمعی هستیم ودراین اظهار عجز و ناتوانی نه فقط فرانسه بلکه انگلستان هم ذی سهم است. زیرا اگر مطبوعات انگلستان را در تاریخ ۹ تا ۱۰ ویا ۱۱ ماه مارس مطالعه بکنیم می بینیم که کلیه مطبوعات انگلیس متحدالقول انددراینکه عملی که آلمان انجام داده یعنی اشغال مجدد ناحیه رنانی غیرقابل قبول میباشد. معذلك کلیه روزنامه ها باستثنای روزنامه حزب کمونیست که موسوم به دیلی ورکر است میگویند که بالاخره هیتلر در این ضمن فرصت مذاکره باما را بر اساس جدیدی مانند انعقاد قرارداد عدم تجاوز بمدت ۲۵ سال وغیره ..... میدهد و بدون مطالعه و مداقه در آن نمیتوان از مذاکره در اطراف این قبیل پیشنهادات امتناع نمود بالنتیجه باید گفت که عقایدملت انگلیس تقریباً باتفاق آراء معتقد است که بجای دست زدن باقدامات شدید نظامی بایدباب مذاکرات را باآلمان مفتوح گذاشت وتعقیب کرد.

۳- نتایج اشغال مجدد منطقه رن بوسیلهٔ هیتلر.- مطالعه نتایج این بحران از حیث تأثیراتی که در روابط بین المللی داشته بسیار مفید است. اولین امری که اهمیت زیادی دراین جریانات داشته اینست که عجزوناتوانی وفقدان تصمیم دراولیاء حکومت فرانسه درمارس ۱۹۳۶ وپیروی از سیاست تسلیم و رضا وقبول وقایع بهر نحو که پیش آید نتایج شدیدی در روحیه دول کوچك اروپا داشته و آنها را فوق العاده مشوش و مضطرب کرده است زیرا قاطبه زمامداران این دول دراین واقعه ازخود میپرسند هنگامی که منافع مستقیم وحیاتی واساسی دولت فرانسه در معرض

خطر قرار میگیرد واین
دولت عکس العمل شدیدی ابراز نمیدارد چگونه میتوان باور کرد که دولت فرانسه روزی که منافع دوستان و متحدین او نیز در معرض خطر قرار بگیرد عکس العملی از خود نشان خواهد داد و در صدد کمك بآنان بر خواهد آمد ؟

از طرف دیگر موقعیت نظامی وسوق الجیشی جدیدی که پس ازدخول قوای آلمان در منطقه رن بوجود آمده وامکاناتیکه آلمانها برای ایجاد استحکامات منظم و پیوسته در این ناحیه دارند مسئله دخالت نظامی فرانسه را احتمالا بنفع متفقین خود در اروپای شرقی مشکلتر میکند . حتی اگرفرانسه بعدها تصمیم بابراز عکس‌العمل شدیدی بگیردوجود این استحکامات آلمانی درمنطقه رن مانع ورادع بزرگی درمقابل مداخله ارتش فرانسه ایجاد خواهد کرد . بنا براین باید دید چه نتایجی بر این واقعه مهم تاریخی مترتب گردیده است ؟

نتیجه اول - تطورات و تغییراتی است که دردولت اطریش پیش آمد؟

درپیش بتفصیل گفته شد که پس از قتل صدراعظم اینکشور (دلفوس) درماه ژوئیه ۱۹۳٤ سیاستی را که دلفوس تعقیب میکرد بوسیله جانشین وی شانسلیه شوشنیك نیز تعقیب شد یعنی شوشنیك قهرمان استقلال وتمامیت خاك اطریش گردید. علاوه براین دیدیم چگونه پیروی از چنین سیاستی که هدفش حفظ استقلال اطریش بود ازطرف دولتهای فرانسه وبریتانیای کبیر وایتالیا در ابتدای سال ۱۹۳۵ مجتمعاً تأیید گردید واز آن در موقع انعقاد قرارداد استرزا مدافعه شد وتقویت و پشتیبانی بعمل آمد و لیکن در بهار سال ۱۹۳٦ حکومت اطریش حس کرد که تاچه درجه در وضع اوضعف روی کرده‌است. زیرا اشغال مجدد ناحیه رن بوسیله قوای آلمان دفاع از استقلال اطریش را بوسیله دول باختری بمراتب مشکلتر مینمود چون درعمل ارتش فرانسه است که باید بکمك اطریش بشتابد ودراینصورت یعنی اگر تجاوز وحملهٔ از طرف آلمان نازی بخاك اطریش بعمل آید شوشنیك میتواند فقط ازیك دولت انتظار کمك داشته باشد و آنهم ایتالیاست ولی بعلت جنك حبشه در سیاست وطرز رفتار دولت ایتالیا نسبت بمسئله اطریش بکلی تغییر راه یافته زیرا از زمانیکه روابط بین موسولینی و حکومت های فرانسه و انگلیس دچار مشکلات گردید حکومت

ایتالیا احتیاج به نزدیك شدن بآلمان را احساس کرده است و نطق موسولینی در مه ۱۹۳۵ نیز حاکی ازاین امر میباشد.

بنا براین سیاست ایتالیا درمسئله اطریش جهت دیگری را اختیار کرده است یعنی موسولینی درصدد سازشی نسبت بآلمان‌است که تاحدی بتواند رضایت آن دولترا بدینوسیله جلب بکند.

درپنجم ژوئن **۱۹۳۶** درملاقاتیکه بین‌موسولینی‌وشوشنیك صورت میگرفت موسولینی بصدر اعظم اینکشور نصیحت میکند که حتی‌الامکان قرارداد اتحادی با آلمان منعقد کند زیرا بعقیده موسولینی (چنانکه صریحاً در این تاریـخ بشوشنیك اظهار کرده) چون اطریش کشوری است آلمانی نژاد و بسیار ضعیف لذا نمیتواند ادامه بسیاست ضد آلمانی که درپیش گرفته است بدهد.

شوشنیك هم نمیتواند توجهی باین پیشنهاد ننموده یا از آن صرف‌نظر بکند زیرا ایتالیا تنها دولتی است که اطریش میتوانـد بر روی کمك آن حکومت تکیه کند. بهمین مناسبت شوشنیك مذاکراتی را باآلمان‌شروع میکند که بالاخره‌منتهی **بعقد قرارداد اطر بش و آلمان در ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶** میشود. مواد این قرار داد که در همانوقت انتشار پیدا کرد بقرار زیر است:

دو دولت طبق جملات متن این قرارداد مصمم اند که‌روابط دوستانه بین‌خود برقرار کنند وچنانکه‌میدانیم این‌روابط صمیمانه از۱۹۳۳ ببعدوجود خارجی ندارد. آلمان حاکمیت کامل اطریش را برسمیت میشناسد واطریش‌هم ازطرف خودمتعهد میگردد از سیاستی تعقیب وپیروی بکند که موافق با این اصل که اطریش کشوری است آلمانی نژاد باشد. از این فورمول کـه جنبه ابهام و ایهام دارد چنین مستفاد میشود که در مسائل اساسی بین دو دولت اختلافی وجود ندارد کـه باعث جـدائی اطریش و آلمان بشود. بالاخره دودولت متعهد میشوند که متقابلادرمسائل‌داخلی خود دخالت نکنند.

لیکن علاوه براین مواد که انتشار پیدا کرد قرارداد **مورخ۱۱ژوئیه ۱۹۳۶** دارای مواد مخفی نیز بوده که هنوز هم بطور کامل‌چاپ و منتشر نشده‌ولی چنانکه میدانیم بطور کلی حاوی دو نکته بوده است:

یکی اینکه حکومت اطریش تعهد میکرد برای کلیه نازیهای اطریشی که بزندان افتاده بودند و تعداد آنها بهزاران نفر میرسد عفو عمومی اعلام بنماید. البته این امر شامل آنهائیکه مستقیماً در سوء قصد بر علیه سانشلیه دلفوس دخالت داشته‌اند نمیشود. از طرف دیگر حکومت اطریش اجازه ورود و توزیع کتب آلمانی (مقصود اشاره بکتاب نبرد من است) و بعضی از روزنامه های آلمانیرا میدهد و در نتیجه تبلیغات نازی در اطریش مجدداً قوت میگرفت در صورتیکه پس از قتل شانسلیه دولفوس این امر تقریباً بکلی خاتمه یافته و از آن جلوگیری شده بود .

بدون شك بوسیله انعقاد قرار داد ۱۱ ژوئیه ۱۹۳٦ اطریش از هیتلر قول گرفته است که استقلال اطریش را محترم بشمارد ولی باید دید چه ارزشی برای این قول باید قائل شد ؟

آیا حقیقتاً شوشنیك نیز اهمیتی و ارزشی برای آن قائل شده است ؟ بنظر میرسد که در نخستین هفته‌های بعد از امضاء قرارداد شوشنیك برای این قول ارزشی قائل بوده است ولی دراین امر اشتباه کرده زیرا طبق اسنادیکه در جریان محاکمه نورنبرك کشف و ارائه داده شده از ٦ ژوئیه همان سال یعنی چند روز پس از امضاء این قرارداد هیتلر رؤسای نازی اطریشی را احضار نمود و برای ادامه مبارزه علیه حکومت شوشنیك دستورات صریح و مؤکدی بآنها داد . در حقیقت سیاست آلمان همان وضعی را که تا اینزمان درباره اطریش اختیار کرده بود باز هم ادامه میدهد .

از طرف دیگر با امضاء این قرارداد در روح نازیهای اطریشی اطمینان و اعتمادی مجدداً حلول میکرد یعنی در واقع این سیاست باعث تسهیل تبلیغات آنان میگردید و امکان ایجاد اغتشاشات در اطریش مجدداً قوت میگرفت. و در مقابل این مشکلات داخلی روز افزون شوشنیك بمراتب بیش از سابق فاقد و سایل است زیرا حزب سوسیالیست‌های مسیحی که وی در رأس آن قرار دارد کماکان اختلافات شدید با سوسیالیست‌ها دارد و بمخالفت خود ادامه میدهد .

شوشنیك در این تاریخ بخوبی به بی ثباتی وضع خود پی برده و بهمین مناسبت است که در ۱۹۳٦ جداً بفکر برگشت سلسله‌ها بسبور گها و اعاده رژیم سلطنتی سابق در اطریش افتاد زیرا معتقد بود که اعاده رژیم سلطنتی در اطریش راه را بروی نهضت الحاق اطریش بآلمان بطور قطع میبندد. لیکن پیروی از سیاست اعاده رژیم سلطنتی

در اطریش و رسانیدن آن بحسن ختام ممکن نبود ادامه یابد زیرا ایتالیا و چکواسلواکی ودول عضو اتفاق صغیر نیز مخالف آن بودند.

مثلاادوار بنش رئیس وقت جمهوری چکواسلواکی معتقد است همان روزی که رژیم سلطنتی دراطریش بر قرار شود هنگری هم بآن رژیم ملحق خواهد شد و همینکه دو دولت اطریش و هنگری دارای حکومت سلطنتی شدند و بطور یقین ازیك پادشاه اطاعت کردندهدف دولت اطریش وهنگری هم بزودی همانا اعاده امپراطوری سابق اطریش وهنگری بنحوی که در ۱۹۱٤ وجود داشته خواهد بود. موسولینی نیز معتقد بود که اعاده رژیم سلطنتی در این کشور مخالف با منافع ایتالیاست زیرا این اعاده رژیم بدون شك بنفع سلسله سلطنتی ها بسبورك ها صورت خواهد گرفت و آنها هم احساسات ضد ایتالیائی دارند ومخالف با پیشرفت نظریات ایتالیا در این ناحیه میباشند.

نتیجه دوم این واقعه سیاست جدید دولت بلژیك است :

چنانکه میدانیم دولت بلژیك در ۱۹۲۰ ازوضع دولت بیطرفی که از ابتدای تأسیس خوداختیار کرده بودخارج شده است وددهم سپتامبر ۱۹۲۰ قراردادنظامی بافرانسه منعقد کرده بود که بموجب آن درصورتیکه فرانسه یا بلژیك مورد تجاوز بدون علت وسببی قرار بگیرد اقدام مشترکی دو دولت دراین مورد بعمل خواهند آورد. البته اسم این قرارداد را نمیتوان قرارداد اتحاد گذارد ولی بسیار بآن شبیه است. بحران مارس ۱۹۳٦زمامداران بلژیك را بتفکر وتامل بیشتری واداشت زیرا بلا فاصله از حکومت فرانسه تقاضا کردند که قرارداد نظامی منعقدبافرانسه را ملغی شده و کان لم یکن به پندارند ودر تاریخ ۱٤ اکتوبر ۱۹۳٦ پادشاه بلژیك لئوپلدسوم نطقی ایراد نمودو در آن به جهت جدیدی که سیاست بلژیك منبعد تعقیب خواهد کرد اشاره نمود. لئوپلد میگوید که اشغال مجدد ناحیه رن قرارداد های لوکارنو را مغشوش نموده ومخصوصاً اشاره میکند که تکیه گاههای شروع حمله احتمالی آلمان در سرحدات بلژیك قرار گرفته است.

بنابراین نسبت بسابق وضع بمراتب برای بلژیك خطرناك تر گردیده پس باید دیددراین اوضاع واحوال ودر شرایط فعلی چه راهی را بلژیك بایددر پیش بگیرد؟ بعقیده پادشاه بلژیك این کشور کماکان بایدداراي ارتشی قوی باشدتابتواند جلوی عبور ارتش

متجاوزی را در خاك خود بگیرد ولی نباید بهیچوجه تعهداتی برعهده بگیرد وهیچ گونه قرارداد اتحادی (حتی اگر کاملا جنبه دفاعی داشته باشد) نباید بادولت دیگری منعقدنماید. بالاخره‌درخاتمه نطق خودپادشاه بلژیك اعلام نمود که بلژیك منبعد باید سیاستی که‌منحصراً و کاملا متضمن منافع بلژیك باشد واین‌امررا درنظر گرفته‌وتأمین بکنندتعقیب‌نماید. ازجمله‌میگوید‌بلژیکی‌هاباید بخاطرآورند که قبل از ۱۹۱٤ آنها وضع‌دولت بیطرفی‌را داشته‌اند واین‌وضع بیطرفی محاسن ومزایای بزرگی‌را دربر داشته است . در حقیقت لئوپلدسوم‌قرارداد اتحاد بافرانسه را بدور میافکند وبطور صریح اظهار میدارد که بلژیك‌باید رعایت سیاست انزواو بیطرفی‌را نماید.

درنتیجه ایراد این نطق ازطرف پادشاه بلژیك یکرشته‌مذاکرات سیاسی و نظامی بین فرانسه و بلژیك صورت گرفت و بموجب این مذاکرات در ۲٤ آوریل ۱۹۳۷ بلژیك از کلیه تعهداتی که بموجب قرارداد های لوکارنو برگردن گرفته بود خودرا آزاد نمود وفقط اعلام کرد که کماکان‌نسبت‌بمیثاق جامعه ملل وفادار خواهد ماند یعنی درصورتیکه بموجب ماده ۱٦ میثاق جامعه ملل از آنکشور تقاضای‌عبور قوای خارجی ازخاك بلژیك بشود بلژیك‌آنرا قبول خواهد کرد .

بنا براین منبعد بلژیك‌هیچگونه قرارداد نظامی بافرانسه‌ندارد بعبارة اخری پس ازاین برای ستاد ارتش‌های فرانسه وبلژیك غیر ممکن است که درصورت‌حمله آلمانها طرح عملیات نظامی مشترکی بریزند وهمینطور برای قوای فرانسه دخول در خاك بلژیك برای ایجاد یك خط دفاعی و اشغال آن پس از اعلام بسیج عمومی غیر ممکن میباشد . پس برگشتن بلژیك بوضع کشور بیطرفی فرانسه را درموقعیت سوق‌الجیشی که بمراتب از پیش مشکلتر شده است قرار میدهد ونتایج این امر در جریان جنگهای ٤۰ - ۱۹۳۹ بخوبی معلوم خواهد شد .

☆ ☆ ☆

بنا براین‌درماه مارس ۱۹۳٦ حکومت فرانسه بهترین موقع‌را برای شکست دادن سیاستی که هیتلرپیش گرفته است ازدست داد زیرادراینزمان فرانسه‌میتوانست باسهولت بیشتری باین مقصود نایل‌گردد چون ارتش آلمان حاضر برای مقابله نبود وتیمساران وفرماندهان ارتش این کشور دراین موضوع شدیدترین‌اعتراضات

را بوی نموده‌اند وحتی هیتلرهم تصدیق و تأیید کرده بود که اگر از طرف فرانسه عکس‌العمل شدیدی نشان داده شود بلافاصله باید قوای آلمان که برنانی واردشده بودند عقب‌نشینی نمایند. پس‌دراین تاریخ اگرفرانسه عکس‌العملی ازخود نشانداده بود میتوانست‌جلوی سیاست توسعه‌طلبی هیتلررا درمارس ۱۹۳٦ بگیرد. ولی باید دید درصورتی که این‌دولت باین اقدام دست زده بودمیتوانست بکلی ازخطرآلمان جلوگیری نماید و از این حیث فارغ‌البال میگردید؟

البته این مطلب صحیح نیست زیرابدون شك اگر فرانسه اقدامی نموده بود آلمان هم مقاومتی ازخود نشان نمیداد بالنتیجه بین فرانسه و آلمان جنگی صورت نمیگرفت وقوای آلمان که وارد منطقه رن شده بودند عقب نشینی مینمودند لیکن بهیچوجه‌قطعی نیست که‌بگوئیم‌چنین‌شکست‌وعدم‌موفقیتی‌باعث‌سقوط رژیم‌ناسیونال سوسیالیست در آلمان میگردید زیرا علت اشغال مجدد ناحیه رن در نظر اکثریت مردم‌آلمان‌موجه شمرده میشد و آنها هیتلر را محق‌باعمال چنین سیاستی میدانستند و حتی اشتیاق باین امر داشتند.

فصل دوازدهم

تشدید خصومت بین دول اروپا و تشکیل بلوکهای متخاصم (۱۹۳۷-۱۹۳۶)

وقوع جنك حبشه واشغال مجدد ناحیه رنانی درمارس ۱۹۳٦ باعث افزایش خصومت بین‌دودسته ازدول‌اروپا شده‌است یعنی‌بین‌یکدسته ازدولتهائی که باصطلاح سیر اندوازطرف دیگردولی که راضی ازوضع وسرنوشت خود نیستند مانندآلمان وایتالیا. حال باید چگونه این‌خصومت دردومین نیمه سال ۱۹۳٦ ودر ۱۹۳۷تشدید یافت. برای‌اینکه‌به‌علل‌تشدیدروابط‌خصومت‌آمیز بین‌این‌دولتهایی ببریم‌بایدازسه‌رشته حوادث واقف شویم :

اولا سیاست‌توسعه‌و بسط تسلیحات دوم جنك «سربستهٔ» که‌بین دول بزرك بمناسبت جنك داخلی اسپانی در گرفت و بالاخره ایجاد بلوکهای متخالف ومتخاصم بین‌این‌دول .

I-سیاست توسعه و بسط تسلیحات

در این مبحث باید تا حدود امکان از سیاست توسعه تسلیحاتی که هریك از دولتها در پیش گرفتند سخن گفت.

در آلمان .-چنانکه میدانیم مقصد و مقصودرژیم ناسیونال‌سوسیالیست اعاده قدرت سابق آلمان و اعمال و تعقیب نوعی سیاست خارجی بود که در کتاب نبرد من بهدف های آن اشاره شده است یعنی تهیه وسایل جنك و این مطلب همچنانکه هیتلرهیچگاه آنرا مخفی ننموده‌موضوع‌اساسی برای او بشمارمیرفته است. ولی‌در سال ۳۷ - ۱۹۳٦ برای نیل باین مأمول و انجام این مقصودوی دست‌بفعالیت بیمانندی‌زده است. ازنظر تهیه وتوسعه تعداد نفرات ودرجه‌داران وافسران برخلاف نظریات تیمساران ارتش آلمان هیتلر عمل کرد زیـرا طبق شهادت شهودیکه در محاکمه‌نورنبرك حاضر شده وبیاناتی ایراد نموده‌اند فرماندهان ارتش به‌هیتلر گفته

بودند که برای آلمان مدت ۸ یا ۱۰ سال لازم است تا سازمان قوای مسلح خود را تکمیل کند.

اما او برعکس معتقد است که باید بسرعت عمل کرد و همینطور هم اقدام نمود. بطوری که حساب کرده بودند در عمل ارتش آلمان در ۱۹۳۵ یعنی تاریخی که سرویس نظام اجباری برقرار شد باید دارای ۳۶ دیویزیون بشود وحال آنکه در ۱۹۳۸ توانسته بودند ٤۲ دیویزیون برای آن ایجاد نمایند.

با این حساب آلمان در ۱۹۳۸ یعنی در زمان صلح دارای ارتشی شده بود مرکب از یك میلیون و نیم نفرات. البته قوای پلیس هم در این رقم گنجانیده شده ولی در عوض قوای شبه نظامی یا پارا میلیتر یعنی قوای حمله (S.A.) و دستجات مأمور امنیت (S.S.) که تعدادشان به ٤۰۰ هزار نفر میرسد در این صورت محسوب نشده است. ارتش اتحاد جماهیر شوروی هم در اینزمان در حدود بیش از یك میلیون و نیم بود اما ارتش فرانسه در اواخر سال ۱۹۳٦ بیش از ٦۲۰ هزار نفر که ۲۰۰ هزار نفر آن در مستعمرات بود قوای زیر پرچم نداشت.

اما از نظر اقتصادی هم به تهیه و تدارك جنگ پرداختند یعنی بطرح برنامه اقتصادی واجرای آن از ۱۹۳۳ ببعد دست زدند ولی از ۱۹۳٦ ببعد این برنامه بطور وضوح در راه مستعد و حاضر کردن ملت و اقتصاد آلمان برای جنك سیر میکند. هدف برنامه دوم چهارساله که اداره عمومی آن بعهده گورینك سپرده شده بود توسعه صنعت تسلیحات و صنایعیکه محصولات مصنوعیرا میسازد که جانشین منابع مواد خام و مود اولیه میشود مانند نفت و بنزین ترکیبی معروف بسنتتیك (۱) و لاستیك ترکیبی و پنبه مصنوعی زیرا آلمان احتیاج بمواد خام و مواد اولیه داشت و باید آنها را از خارج بخرد و در صورت بروز جنك اینکشور نمیتوانست از خارج وارد کند و حکومت آلمان چندین مرتبه بوسیله گورینك اعلام نمود که هر ملتی اگر میخواهد قدرت قابل توجهی در تسلیحات احراز کند باید با کمال میل جیره بندی مواد خوراکی و آذوقه را قبول کند و چنانکه همه میدانیم تکیه کلام گورینك نیز این بود که ملت آلمان احتیاج بکره ندارد بلکه احتیاج بتوپ دارد.

---

(۱) Synthètique

از طرف دیگر از لحاظ معنوی و روحی هم ملت آلمان را برای جنك حاضر کردند و مظاهر این سیاست ابتدا در بسط و توسعه سازمان جوانان صورت گرفت: نظام وظیفه در دستگاه هیتلری مرحله نهائی تربیت مدنی و غیر نظامی افراد است ولی تربیت جسمانی افراد از سنینی شروع میشود که باسن افرادیکه بزیر پرچم خوانده میشوند بسیار متفاوت است بدین ترتیب که اطفال از سن ۱۴ سالگی درسازمان جوانان هیتلری وارد میشوند و این سازمان از نظر تمرینات ورزشی جنبه نظامی هم دارد مثلا افراد را عادت به پیاده روی و پریدن وجستن از موانع وزندگی در هوای آزاد در دشت و دهات و شناسائی نقشه و علامات وغیره میدهند ٭ در بیست سالگی همین جوانان درسازمان معروف بجبهه کار وارد میشوند وورود آن برای کلیه جوانان آلمانی ذکور پس از تصویب قانون ۲۶ ژوئن ۱۹۳۵ اجباری بوده است.

مدت تمرین درسازمان کار شش ماه است وهدف آن اصولا اجرای کارهائی است که جنبه نفع عمومی دارد مانند دروی محصول و علف کندن و وجین کردن وکارهای مربوط بفواید عامه وراه سازی و غیره. لیکن نفراتی که درسازمان کار وارد میشوند در اردوها مجتمع میشوند وهر روز مدت دو ساعت باین کارگران دروس تعلیمات میهنی ودروس نظامی یادمیدهند. طبق قانون آلمان سرویس کار برای دختران اجباری نبود بلکه اختیاری بوده است.

درضمن حکومت ناسیونال سوسیالیست بطور مرتب و منظم برنامهٔ را برای توسعه آئین ضد کمونیستی درروح جوانان اجرا میکنند وبالاخص نطق هیتلر در کنگره حزب ناسیونال سوسیالیست در نورنبرك درسپتامبر ۱۹۳۶ جدیت و کوشش حکومت آلمان را دراینراه بخوبی نشان میدهد. در این نطق هیتلر اعلام نمود که آلمان يك توده ضد بلشويك است و باید کماکان عامل عمده ومهمی درمبارزه با بلشويك باقی بماند و باین سیاست خود ادامه بدهد.

بالاخره برای اینکه از نظر روحی حاضر نمودن افراد برای جنك تکمیل گردد باید باقداماتی که حکومت هیتلر برای از بن کندن روحیه دشمنان خود دست زده عطف توجه نمود بعبارهٔ اخری باید هدف اختلافات داخلی را درهر کشوری دامن زده و تشدید بکنند و باختلافاتی که درباره سیاست خارجی کشورها پیش آمده است جنبه

شدید تری بالاخص درفرانسه و بریتانیای کبیر بدهندیعنی بفعالیت هائی که باصطلاح بستون پنجم معروف است توسعه داد همچنین باید بخاطر داشت که در ملاقات ومذاکراتی که بین وزیر امور خارجه ایتالیا کنت چیانو(داماد موسولینی) در ۲٤ اکتوبر ۱۹۳٦ و هیتلر روی داد رئیس دولت آلمان بدو چنین گفت : تا سه سال وحداکثر و بطور کامل در چهار سال و اگر بنحو احسن بخواهند در پنج سال آلمان برای جنگ حاضر خواهد شد.

بنا براین باید معتقد شد که دراین تاریخ هیتلر هنوز تصور نمیکرد که جنگ در ۱۹۳۹ بروز خواهد کرد. بدون شك امکان آنرا در این تاریخ در نظر میگرفت ولی معتقد بود که ملت و کشور آلمان بطور تحقیق بین سالهای ۱۹٤۰ و ۱۹٤۲ حاضر برای این امر مهم خواهد شد.

در ایتالیا - در ایتالیا در دوران بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۹ طرق و روشهای کار خود را حکومت فاشیست تأیید و تکمیل کرد. در این تاریخ است که بموجب قانون ۱۷ اکتوبر ۱۹۳۸ مجلس شورای ایتالیا که وکلای آن در نتیجه انتخاباتی باصطلاح آزاد در آنجا گرد آمده بودند منحل گردید وبجای آن مجلس «دستجات و اصناف» که اعضاء آن جزء کمیته ملی حزب فاشیست یا کمیته های مدیره اصناف فاشیست بودند و کلیه بوسیله حکومت فاشیست منصوب میشدند معمول گردید.

لیکن دراین مقام مقصود ما تشریح و بیان سیاست داخلی حکومت فاشیست نیست بلکه از توسعه قوای مسلح آن باید گفتگو کرد و بدون شك در این زمینه حکومت فاشیست اقدامات جدی و بزرگی نموده است. از نظر ارتش بری بعلت فقدان منابع ومآخذ نمیتوان ارقامی ذکر کرد ولی بطور کلی میتوان گفت که اگر وضع ارتش ایتالیا را در ۱۹۲٦ و ۱۹۳۷ بایکدیگر مقایسه کنیم درحدود ۷۰ ٪ افزایش در آن حاصل شده است.

اما از نظر بحریه اطلاعات دقیق وموثقی دراین موضوع داریم: در ۱۹۳۸ بحریه جنگی ایتالیا دارای هشت کشتی زره پوش جدید بود که ساختمان ٤ عدد آن کاملا تمام نشده است در صورتیکه در ۱۹۲٦ ایتالیا فقط ۵ زره پوش قدیمی دارا بود. همچنین در ۱۹۳۷ اینکشور ۱۹ ناوشکن داشت ودر ۱۹۲٦ تقریباً واساساً ناوشکن

دربحریه ایتالیا وجود خارجی نداشت درهمان تاریخ ۱٤٤ ترپی انداز وضد ترپی و ۱۰۵ زیر دریائی داشته است در صورتیکه در ۱۹۲٦ فقط در حدود ۳۰ کشتی ضد ترپی و بیست زیر دریائی دارا بوده .

همچنین توسعه‌وترقی که‌از نظر تعدادهواپیماهاحاصل‌شده‌نیز کمتراز آن نبوده است‌زیرادر۱۹۳۲ ارتش ایتالیا درحدود یکصد هواپیما داشت‌ودر۱۹۳۸این‌مقدار اصولا به دوهزار هوا پیما رسید. اگر کلمه اصولا را بکار بردیم بعلت آنستکه در سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی درتاریخی که جنگ جهانی دوم شروع شده موسولینی به کنت چیانو میگوید که از وضع حقیقی صنعت هواپیما سازی ایتالیا اطلاعی ندارد زیرا بنظر موسولینی همکاران او حقیقت را از وی پنهان مینمایند و کنت چیانو راهی را که برای نیل باین مقصود نشان میدهد اینستکه کارمندان کشوری مربوط را بفرود گاهها بفرستند تاخود آنها هواپیماهارا بشمارندولی درهرصورت هواپیما های ایتالیا تشکیل قوه هوائی نسبتاً مهمیرا میدهد .

از طرف دیگر حکومت فاشیست برای اینکه سازمان کشور را برای جنگ حاضر کند بفعالیت دامنه داری دست میزند یعنی دراینراه هم از نظر معنوی‌وهم اقتصادی اقدام میکنند همانطوریکه در آلمان نیز بهمان طریق عمل کرده بودند منتهی بدرجه کمتری توانسته اند ایتالیارا حاضر برای جنگ بکنند . از نظر معنوی برای حاضر نمودن مردم کشور بجنگ سازمان جوانان را بوجود آورده اند و مخصوصاً روح نظامی و اندیشه فداکاری و گذشت در مقابل منافع دولتی را در آنان راسختر وعمیق تر نموده اند . علاوه براین نباید فراموش نمود که در تعلیمات متوسطه اینکشور طبق برنامه‌های دولتی مورخ ۲ مارس ۱۹۳٤ موادیرا که بقول فاشیستها بفرهنگ نظامی معروف بود دردروس مدارس وارد کردند بدینمعنی که استادان ودبیران تاریخ بیشتر تاریخ جنگ‌هارا باید موردتوجه داشته باشند ودرتعلیم وتدریس جغرافیا نیز شاگردان را باید متوجه نمایند که وضع برجستگی یا امتداد رودخانه‌ها چه تسهیلاتی را برای دفاع منطقه‌ای ایجاد میکنند وحتی در تعلیم زبان لاتین طبق این دستورات به دبیران و معلمان سفارش شده است که بیشتر به تفسیر و ترجمه متون تاریخی که مربوط بقیصر (ژولیوس سزاره) بود بپردازند .

اما از نظر توسعهٔ و ترقی اقتصادی ایتالیا نیز باید توجه داشت که ازحیث تهیه و تدارکات مواد خوراکی و مواد خام وزغال سنك اینکشور احتیاج تام و تمامی بکشورهای خارجی داشت واین مسئله تابع خارج بودن کشور درصورت بروزجنك باعث مشکلات بزرگی برای ایتالیا میگردید. پس برای رفع این محظور حکومت فاشیست کوشش تام و تمامی در ارشاد اقتصادی کشورو پیروی ازسیاست معروف **باو تارشی** مبذول داشته است. ازجمله موسولینی نبردی باصطلاح را بمنظور تحصیل گندم بیشتری شروع کردومقصودوی از آن توسعه دادن بکشت گندم درسراسر کشور بوده. ازنظر صنعتی نیزاهمیت زیادی بافزایش تولید ذغال سفید یعنی ازدیاد نیروی برق حاصل شده از آب و تهیه نفت ترکیبی وغیره دادند ودر کلیه این اموربعلت رژیم اصناف تسهیلات زیادی پیش آمد زیرا شرکت تولید کنندگان که بصنف معروف است بدینوسیله عملا تحت نظر نمایندگان دولت قرار گرفته بودند. ولی در کلیه این قبیل فعالیت‌ها و کوشش‌ها همانطوریکه موسولینی در یکی از مقالات دائرة المعارف ایتالیا نوشته هدف جنك بوده زیرا بعقیده موسولینی جنك است که فعالیتها و نیروی بشری را بحد اکثر توسعه و توانائی خود میرساند و یکنوع آثار بزرگی و اصالت درمللی که شهامت مقابله با آن را دارند بوجود میآورد. همچنین موسولینی در نطقی که بتاریخ **۲۴** اوت **۱۹۳۴** ایراد کرد چنین گفت:

«سایه وشبح جنك درافق اروپا مشاهده میشود وایتالیائیها باید منبعد برای جنك حاضر باشند و بصورت یك ملت سلحشور و جنگجوئی درآیند». لیکن برای اینکه این موضوع صورت تحقق بخود بگیرد میبایستی روح ایتالیائیها و طرز فکر آنها را تغییر داد ولی این امر کار آسانی نیست.

درفرانسه ـ چنانکه در سابق اشاره شد درسنوات ۱۹۳۶و۳۷ فرانسه دچار بحران داخلی شدیدی گردیده که عبارت از تشکیل حکومت «جبهه مردم» است بدینمعنی که از ابتدای ماه ژوئن **۱۹۳۶** برای نخستین بار در تاریخ فرانسه حکومتی که از نهضت سوسیالیسم الهام میگرفت ودر رأس آن لئون بلوم قرار داشت بروی کار آمده وقدرت را در دست گرفته است.

چون موضوع بحث دراین کتاب مطالعه روابط بین‌المللی میباشد بچگونگی

پیدایش این حکومت و برنامه آن اشاره نمیشود وفقط دراین مقام ازسیاستی که این دولت در مقابل مسئله تجدید تسلیحات فرانسه پیش گرفت سخن میگوئیم. در سال ۱۹۳٦ از طرف رئیس ستاد ارتش فرانسه ژنرال گاملن برنامه تسلیحاتی طرح شد واین برنامه بابعضی محدودیتهائی که بهنگام تأمین اعتبار برای آن قائل شدند بوسیله مجلس شورای فرانسه تصویب شد. دولت هم این برنامه را قبول کرد و مقصود از آن ساختن عرابه‌های جنگی وزره پوش وتانك ووسایل جدید توپخانه و تجهیزات تازه ومخصوصی برای پیاده نظام فرانسه بوده است.

معذلك در اواخر سال ۱۹۳۷ (یعنی در تاریخی که دیگر حکومت جبهه مردم(۱) برسر کار نبود) رئیس ستاد ارتش شکایت میکندومیگوید که اجرای این برنامه وتأمین تسلیحات بنحو دلخواه و بسرعتی که لازم است صورت نمیگیرد. زیرا فقط تصویب وتأمین اعتبارات مخصوص این برنامه مسئله مهمی نمیباشد بلکه امـر مهم آنستکه باید در موقع خود این اعتبارات مورد استفاده قرار بگیرد اماهم آهنگی وسرعت در دستگاه تولیدی فرانسه (که قانون هشت ساعت کار درآنجا معمول است) و در آلمان که روز کارطولانی تراست یکسان نیست در نتیجه برنامه تجدید تسلیحات کاملا عملی نمیگردد وعدم کفایت ونقائص زیادی موجود میباشد.

ازطرف دیگر دراین دوران عقاید عمومی مردم فرانسه دچار تفرق و تشتت شدید وعمیقی شده ونتیجه این تشتت وتفرق آنست که عمل دولت در تعقیب سیاست خارجی خویش دچارمشکلات شده ودر حقیقت فلج گردیده است.

هیتلر هم منتظرهمین جریانات است و امیدواری خود را براین اختلافات داخلی فرانسه استوار نموده چنانکه درملاقات ومذاکراتی که باکنت چیانو دراکتوبر ۱۹۳٦ روی داد وی اظهار کرد که فرانسه نمیتواند در روابط بین المللی نقش مهمی داشته باشد زیرا کشوری است در حال تجزیه وازهم پاشیدن که دستخوش اختلافات داخلی شدیدی نیز گردیده است.

اتحاد جماهیر شوروی - بدون تردید رژیـم اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۳٤ - ۱۹۳۵ ببعد بیش از سابق جنبه ملیت خواهی و نظامی پیدا کرده است.

---

(۱) Front - Populaire

چنانکه در این تاریخ است کـه برای درجـه داران و افسران اونیفورم مخصوص و نشانهائی درنظر گرفتند .

لیکن موضوعی که در این محل مورد توجه ماست بسط و توسعه‌ای میباشد که در تسلیحات شوروی صورت گرفته ولی در باره اوضاع و احـوال اینکشور بالاخص از این لحاظ بعلت عدم دسترسی بآمار واحصائیه اطلاعات دقیقی نداریم و فقط میتوان گفت که‌درشروع‌سال ۱۹۳۷طبق مندرجات‌جراید شوروی معلوم‌میشود که درارتش‌سرخ‌برای‌توسعه‌توپخانه کوشش زیادی مصروف‌میگرددو بعلت ترقیات وپیشرفتی که‌درصنعت فلز سازی اینکشور در این دوران پیش آمد این امر بوجه شایستهٔ‌تحقق یافت.همچنین درتعداد درجه داران‌وافسران ارتش وایجاد قوای‌هوائی قوی که بسرعت تمام رو بافزایش گذاشت بهبود و توسعهٔ حاصل شد . معهذا همـان طور که‌در بالا گذشت بعلت نبودن اسناد ومدارك اطلاعات مـا در این باره بسیار ناقص است .

اما درعین‌حال نباید فراموش‌نمود که‌دولت شوروی دراین زمان دچار بحران شدیدی شده است و آن فعالیت های ضد دولتی میباشد که از طـرف تروتسکی‌ها صورت گرفت وبالاخره منتهی به تصفیه عظیم‌سال ۱۹۳۸دراینکشور گردید و،فقط بیك نکته دراین باره که از نظر روابط بین المللی اهمیت بسیار زیادی داشته‌است اشاره میکنیم و آن موضـوع توقیف و اعدام مارشال‌توخاچفسگی‌است کـه کفیل سابق دفاع ملی وفرمانده ناحیه نظامی ولگا بوده و درهمان تاریخی که او توقیف شد هفت نفر از شخصیت های بزرك شوروی که افسران عالیرتبه و تیمسار بودنـد نیز توقیف‌شدند .

مطبوعات و جراید شوروی در این تاریخ نوشتند کـه متهمین باستاد ارتش دولت بیگانهٔ که سیاست غیردوستانه بااتحاد جماهیر شوروی داشته(در نتیجه معلوم شد که ایندولت آلمان ناسیونال سوسیالیست است) ارتباط داشته اند واطلاعاتی که دارای جنبه کاملا محرمانه‌بوده‌درباره‌وضع ارتش سرخ بایندولت‌داده اند و بالاخره هدف نهائی این دسته افسران استقرار قـدرت « سرمایـه‌داری » در اتحاد جماهیـر شوروی بوده است

بنابراین بعقیده اولیاء شوروی وطبق مندرجات مطبوعات این امریك توطئه فاشیستی بشمار میرود. متهمین بلافاصله محاکمه ومحکوم بمرك از طرف محکمه مخصوص دیوان عالی اتحاد جماهیر شوروی شدند وطبق مندرجات جراید شوروی بگناهان خود اصرار و اعتراف نمودند. البته در جراید جزئیات اعترافات آنان را ننوشتند ولی امکان دارد که مارشال توخاچفسکی تماسهائی باستاد ارتش آلمان گرفته باشد زیرا چنانکه در پیش گذشت همیشه در ستاد ارتش دولت آلمان دسته‌ٔ بودند که متمایل بحفظ روابط دوستانه با روسیه بودند.

البته روزیکه تحقیقات کافی در این باره بشود وبه آرشیو ستاد ارتش آلمان که درضمن جنك و شکست آلمانها بدست آمریکائیها افتاد و فعلا این اسناد در واشنگتن تمرکز یافته دست یافتیم بکنه آن خواهیم رسید هرچند که نباید فراموش نمود ازاین قبیل تماسها همیشه آثار کتبی باقی نمیماند.

بهرصورت درخارج ازروسیه موضوع توخاچفسکی چنین نشان داد که اتحاد جماهیر شوروی ببحران بسیار شدیدی گرفتار شده واز نظر معنوی در حال تجزیه وخرابی است البته این عقیده صحیح نبود زیرا وقایع بعدی نشان داد که رژیم شوروی در روسیه تحکیم یافته است. لیکن نباید فراموش نمود که در اواخر سال ۱۹۳۷ و اوایل ۱۹۳۸ در کشورهای فرانسه و بریتانیای کبیر بعلت موضوع توخاچفسکی بسیاری ازمردم مطمئن شده بودند که ارتش سرخ بوضعی دچارشده که نمیتواند درصورت وقوع جنك پیروز شود ویااز عهده دفاع سرزمین اتحاد جماهیرشوروی برآید.

درانگلیس - بر خلاف فرانسه روشی که بریتانیای کبیر در قضایای بین‌المللی درپیش میگیرد برای هیتلر بسیار اهمیت داشته ومورد توجه او میباشد بنا براین باید دید دراین دوران وضع انگلستان چگونه است؟

حکومت انگلیس در این تاریخ از حزب محافظه کاران تشکیل شده یعنی درنتیجه انتخابات عمومی انگلیس که درنوامبر **۱۹۳۵** صورت گرفت درمجلس عوام اکثریت بامحافظه کاران گردید واین اکثریت از ۱۹۳۲ ببعد بهمین حال باقی ماند.

هیئت وزیران محافظه کار ابتدا تحت ریاست استنلی **بالدوین** و بعداً یعنی از مه ۱۹۳۷ ببعد تحت ریاست سرنویل چمبرلن بوده است که قدرت زیادی در

سراسر کشور و در عقاید عمومی انگلیس داشته و دلیل آن اینستکه باسهولت تام وتمامی بحرانی را که در مسئله تعیین جانشینی برای سلطنت انگلیس پیش آمده بود حل کرد لیکن در مقابل گرفتار مشکلاتی در امپراطوری مستعمراتی انگلیس گردید وازآنجمله درفلسطین ودر هندوستان‌است که باین مشکلات برخورد.

حال باید دید آیا حکومت محافظه کار انگلیس در این تاریخ به سیاست تجدید تسلیحات‌دست زده است یاخیر ؟

البته این دولت نیز از این سیاست متابعت‌وپیروی نمود ولی زمانیکه باین کار دست‌زد‌بسیار دیر شده‌بودیعنی درپائیز۱۹۳۶است که‌پی‌برده واعتراف‌نمود که وضع ارتش چه قوای بری و چه هوائی (باستثنای بحریه انگلیس که کماکان قوی و با عظمت مانده است) اسف انگیز است وحکومت انگلیس‌باین مسئله درمجلس‌عوام در نوامبر۱۹۳۶ ودرفوریه ۲۷ اشاره‌نمود وبالاخره تصمیم گرفت که‌برنامه‌تسلیحات عظیمی‌را برای‌تصویب بپارلمان تقدیم کند. هرچنددراینزمان‌بیش‌ازدوسال‌از آلمان ازاین‌لحاظ‌عقب‌است‌معهذاطبق‌این‌برنامه‌مقررشده بود که درمدت‌پنجسال یك‌میلیارد و پانصد میلیون لیره انگلیسی صرف تسلیحات شود و مجلس عوام هم این برنامه را تصویب کرده است.

لیکن فقط‌با تصویب چنین بودجهٔ این امرسر وصورتی بخود نمیگرفت‌بلکه امر مهم آنستکه این مقدار اسلحه باید ساخته شود و برای تحقق یافتن آن بدواً باید کارخانهای اسلحه سازی تازه‌ای بناگردد و بنا براین فقط دو سال بعد یعنی در ۱۹۳۹ تجدید تسلیحات انگلیس حقیقتاً شروع میشود وبهمین مناسبت روحیه‌وطرز فکر رؤساء نظامی انگلیس در سنوات ۱۹۳۷ - ۳۸ چنین بوده است که پیوسته بدولت انگلیس اندرز میدهند وخاطر نشان میکنند چون باسرعت مطلوب اجرای برنامه تسلیحاتی انگلیس صورت نمیگیرد بنا بر این ارجح است که در قضایای بین المللی دولت بریتانیای کبیر بادشمنان احتمالی خودراه سازشی در پیش بگیرد و حتی‌الامکان جنك را عقب بیاندازد.

حال باید دید آیا همه مردم انگلیس موافق با این سیاست تجدید تسلیحات بوده اند ؟

البته خیرزیرا در بین اعضاء حزب کار گرهم دراین موضوع تردیدودودلی وجود داشته است مثلا در فوریه ۱۹۳۷ حزب کار گر طبق معمول تصمیم گرفت که برعلیه اعتبارات نظامی و جنگی رأی بدهد وسر استافورد کریپس در این تاریخ در ضمن نطقی که درمقابل کار گران کارخانهای جنگی ایراد کرد اظهار نمود « که ازساختن مهمات وتسلیحات سرباز زنید وامتناع نمائید ». لیکن حزب کار گر باین طرز عمل خود ادامه نداد ودر ژوئن ۱۹۳۷ تصمیم گرفت تغییر تاکتیك دهد چنانکه منبعد بر علیه اعتبارات جنگی رأی نمیداد بلکه در این باره از دادن رأی امتناع میکرد و این تصمیم هم باکثریت بسیار قلیلی در حزب کار گر گرفته شدیعنی با ۲۵ رأی در مقابل۳۹رأی.ولی مسئله شگفت آور آنستکه در همین موقع که حزب کار گر دچار چنین تردید ودو دلی شده بمراتب شدید تر و سختر از سایر احزاب اعمال سیاست فعالی را از دولت انگلیس خواهان است و حکومت محافظه کار را ملامت میکنند که ازمبارزه درمقابل دیکتاتورها بمعنای واقعی کلمه مضایقه میکنند و از طرف دیگر رسماً مسئولیت موافقت باسیاست تجدید تسلیحات را هم بگردن نمیگیرد و این امر بس شگفت آور است .

ازنکات وملاحظاتی که گذشت بعدم تساوی که از لحاظ تعقیب سیاست تجدید تسلیحات وحاضر نمودن کشور ومردم آن ازنظر معنوی و اقتصادی برای جنك در سال ۱۹۳۹ بین آلمان وایطالیا از یکطرف ودول غربی وجود دارد پی میبریم حتی آلمان وایتالیا ازاتحاد جماهیر شوروی وازانگلیس وفرانسه هم سریعتر وبطرز کامل تری خودرا برای جنك حاضر کرده اند ونتایج این عقب ماندگی ازلحاظ تسلیحات درجنك داخلی اسپانی مشهود ومعلوم شد .

۲ـ جنك داخلی اسپانی یعنی جنك غیر مستقیم بین دول معظم (۱۹۳۶-۳۸)

از مهم ترین وقایع این زمان جنگی میباشد که بشکل غیر مستقیم بین دول بزرك بمناسبت جنك داخلی اسپانی روی داده است . بدون اینکه وارد جریانات خصوصی جنك داخلی اسپانی بشویم برای روشن شدن موضوع باید در نظر داشت

که ازماه آوریل **۱۹۳۱** یعنی پس از سقوط واستعفای آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانی حکومت جمهوریخواهان در اسپانی قدرت را در دست گرفته بود ودرفوریه ۱۹۳٦ در نتیجه انتخابات عمومی اکثریت باجبهه مردم معروف (فرنت پوپولار) (۱) شده است که تمایلات کاملا ضد مذهبی و ضد روحانیون داشت . از همین زمان اغتشاشات شدیدی مخصوصاً علیه مؤسسات روحانی دراسپانی بروز کرداز جمله دیرها و کلیساها دستخوش غارت و چپاول گردید وسپس در مقابل حکومت جمهوریخواهان اسپانی نهضت مقاومتی بوجود آمد و بکمك این نهضت شورشیان در خفا نضج گرفتند. ولی ژنرال سان جورجو که قرارشده بود در رأس این نهضت انقلابی قرار بگیرد دریك حادثه هوائی شب آنروزی که شورش مقرر شده بود علناً شروع شود کشته شد و بدین جهت ریاست و هدایت شورشیان بژنرال **فرانکو** که سابقاً رئیس ستاد ارتش بود و حکومت جمهوریخواهان اورا معزول نموده بود واگذار گردید .

شورش در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳٦ درمراکش اسپانی شروع شد وازفردای آنروز یعنی ۱۸ ژوئیه باسپانی هم سرایت کردودرمدت شش هفته تقریباً نیمی از اسپانی بتصرف فرانکو در آمد ولی در نقاط حساس مانند مادرید و بارسلون دچار شکست شد و وحکومت جمهوریخواهان بشدت مقاومت نمود .

این جنك داخلی تامارس ۱۹۳۹ ادامه پیدا کرد و در این تاریخ اولیاء حکومت جمهوریخواهان که پیوسته شکست میخوردند سرانجام بناحیه کاتالونی پناه برده و بالاخره از سرحد اسپانی و فرانسه در ناحیه پیرنه گذشته و بفرانسه ملتجی شدند. لیکن دخالت دول خارجی در جریان این جنك وضع را سخت و مشکل کرد زیرا نه تنها آنها باسپانی اسلحه میفرستادند (اگرچه در تمام جنگهای داخلی اسپانی در قرن ۱۹ دول خارجی مخفیانه اسلحه بدانجا فرستاده اند) بلکه متخصص وحتی داوطلب برای پیوستن بصفوف جنگجویان دوطرف گسیل داشتند بطوریکه بحقیقت میتوان گفت جنك داخلی اسپانی صورت واقعه بین المللی را بخود گرفت بعبارت دیگر در این جنك چندین دولت بزرك و ازجمله آلمان نمونه های جدید اسلحه های خود را فرستادند تادر معرض آزمایش قرار بگیردو ملاحظه کنند درمیدان جنك بچه وضعی این

(۱) Frent populare

سلاحها مورد استفاده واقع میشود وچگونه باآن عمل میکنند .

اگر تأثیرات و نتایج بین المللی جنك داخلی اسپانی را در نظر بگیریم باید گفت این جنك بعلت تصادم مسلك‌های سیاسی مختلف پیش آمده یعنی بمنزله نبرد بین فاشیسم (زیرافرانکوو نهضت فالانثری نماینده‌این نوع تمایلات سیاسی است) و کمونیسم میباشدهر چندحکومت جبهه مردم دراسپانی حکومت کمونیستی نیست‌ولی کمونیستها در آن بشدت اعمال نفوذنموده وپشتیبانی ازآن میکردند . البته منافع استراتژیکی یعنی سوق‌الجیشی دولتها را نیز در نظر باید گرفت وبنا براین باید پی برد که‌منافع دول بزرك‌درجریان جنك داخلی اسپانی برچه محوری دورمیزند .

منافع ایتالیا ـ ایتالیا درحقیقت محرك اصلی دخالت درجنك داخلی اسپانی است‌زیرا ازهمان‌ابتدای‌امرموسولینی‌اعلام‌نمود که‌پیروزی‌عقاید کمونیستی‌دراسپانی بمنزله‌لطمه‌ایست که بتعادل قوا در بحرالـروم وارد میشود. لیکن سیاست اینددولت دراسپانی سیاست دفاعی‌نبوده بلکه‌جنبه تجاوزی داشته‌است بعبارة اخری‌موسولینی در این فرصت‌سعی کرده برنفوذ خود درمدیترانه بیافزاید .

ولی‌بایدواقف شد که هدف‌های ایتالیا دراین‌امرچیست ؟

البته ممکن است حکومت ایتالیا درصدد بـدست آوردن پایگاههای هوائی یابحری در جزایر بالئار (۱) از دولت جدید اسپانی برآید و بدون شك این مسئله برای فرانسه بسیار خطرناك میباشد زیرا این جزایر برخطوط ارتباطی بین فرانسه والجزایر مسلط است . همچنین ایتالیائیها میتوانستند بدینوسیله ناحیه جبل الطارق را که فقط شش کیلو متر مربع وسعت دارد تهدید نمایند و یامجدداً مسئله مراکش را بمیان آورند واین پرونده را ازنو مفتوح نمایند .

حقیقت امر اینست که فعلاً و بامنابع‌واسنادی که دردست است از نیات‌حقیقی موسولینی و هدفهائی که در نظر داشته نایل شود نمیتوان نظر متقنی اظهار نمود . بدون‌شك‌پس‌ازدسترسی بمنابع‌ومآخذروزی‌باین‌موضوع پی‌خواهند برد ولی‌دروضع حاضر فقط‌بامطالعه اسنادموجود یعنی شرحی که‌ازملاقات هیتلر وموسولینی بدست آمده میتوان اظهار نظر نمود و گفت که درضمن همین مذاکرات موسولینی بهیتلر

(۱) Baleares

اظهار داشته است کـه تنها هـدف و منظور وی از دخالت در اسپانـی استقرار یك حکومت متمـایـل بفاشیسم در این کشور می باشد و بهمین جهت بفـرانکو کمك میکند .

منافع آلمان - اما آلمان معتقد است که افزایش نفوذ ایتالیا در مدیترانه و بالاخص در اسپانی موافق بامنافع آلمان است . لیکن بسیار امکان دارد که آلمان از دخالت دراسپانی هدفهای مخصوص بخود نیز داشته باشد مثلا باپشتیبانی ازفرانکو میتواند مزایای اقتصادی بدست آورد از جمله بعضی مواد اولیه مانند آهن بیلبائو ومنگزومس وپیریت و غیره را از اسپانی تهیه کند بعلاوه محقق است که هیتلر این نکته‌را نیز در نظر گرفته که اگر حکومت فاشیستی در اسپانی روی کار آیـد در صورتی که بین فرانسه وآلمان جنك در بگیرد برای نگاهداری و حفظ سرحدات خود در ناحیه پیرنه فرانسه مجبور بتمرکز قوا در آنمنطقه میشود و همین استدلال را بیزمارك در ۱۸۷۰ نموده‌وسعی کرد داوطلبی‌را ازخانواده سلطنتی هوهانزلرن بتخت اسپانی بنشاند .

منافع فرانسه وانگلیس :

منافع فرانسه وانگلیس نیز تاحد زیادی ایجاب میکرد که درسازمان ووضع موجود درمدیترانه‌غربی تغییراتی‌روی ندهد.همچنین ایندولتها مایل نیستند که‌نوعی حکومت‌فاشیستی دراسپانی پیروزشودزیرادراینصورت‌چنین‌دولتی‌توجه‌بیشتری‌بایتالیا وآلمان‌معطوف‌خواهدداشت درفرانسه‌دراین‌تاریخ‌حکومت‌جبهه‌مردم‌یعنی‌دولت‌لئون بلوم‌قدرت رادردست‌داشت و بمحض‌بروزشورش دراسپانی و شروع جنك داخلی در عقاید عمومی‌مردم‌تشتت واختلافی روی داد و کنفدراسیون ژنرال دوتراوای (۱) یا اتحادیه عمومی کار و حزب کمونیست فعالیت زیادی مبذول داشتند که اسلحه و تجهیزات و داو طلب بکمك جمهوریخواهان اسپانیولی بفرستند ولی احـزاب دست راست مخالف این موضوع بودند . دولت هم درحالیکه تمایل خـود را بحکومت جمهوریخواهان اسپانی نشان میدهد اظهار داشت کـه از کمك نظامی خـود داری خواهد نمود چنانکه لئون بلوم صریحاً اعلام کرد : علـل بروز و ایجاد جنك در

(۱) Confédération General du Travail (C.G.T.)

جهان بقدری زیاد است که دولت فرانسه مایل نیست این علل را با نظریات خصومت آمیز و «جنك جویانه مسلکی نیز تشدید کند» .

اما حکومت محافظه کار انگلیس چه روشی در پیش گرفت ؟

در مجلس عوام اکثریت و کلاء موافق باحکومت فرانکو هستند برعکس مخالفین دولت که ازحزب کار گراند موافق باحکومت جمهوریخواهان اسپانی اند ولی این تمایلات تاحدی مجازی است زیرا در کنگره اتحادیه کار تصمیم به پیروی ازسیاست عدم دخالت در اسپانی گرفته اند . بطورخلاصه تنها هدف انگلیس آنست که ایتالیا در مدیترانه در ضمن جریانات جنك داخلی اسپانی مزایا و محاسن سوق الجیشی بدست نیاورد .

روش اتحاد جماهیر شوروی -روش دولت روسیه درجنك داخلی اسپانی

تحت‌الشعاع علل‌ایدئولوژیکی یعنی مسلکی قرار گرفته و روسیه میکوشد حتی الامکان نهضت فاشیسم را دچار عدم موفقیت بنماید و مخصوصاً برای ایجاد کانون فعالیت کمونیست ها در اروپای غربی سعی وافری مبذول میدارد ولی محققاً (همچنانکه‌موسولینی‌درمذاکرات خودبا هیتلراشعار داشته)میزان دخالت شوروی درجنك داخلی اسپانی‌هیچگاه بهمان میزان ودرجه اهمیتی که دخالت‌و کمك ایتالیا بخود گرفت نرسیده . درحالی که حکومت ایتالیا داو طلبانی که درظاهر داو طلب بودند ودرحقیقت بشکل فوج های ارتش ایتالیائی در آمده وتحت نظر فرماندهان ایتالیائی تمرین مینموده اند وبه تیپ های مستقلی تقسیم شده وتیمساران ایتالیائی‌در رأس آنها قرار داشتندو تعدادشان بگفته موسولینی در ابتدای سال ۱۹۳۷ به چهل وچهارهزار نفررسیده‌و بعداً‌ازاین‌میزان‌هم‌بیشترشد‌باسپانی‌فرستادندشورویهاهیچگاه نتوانسته‌اند چنین‌فعالیتی‌مبذول‌دارند‌و فقط‌بفرستادن اهل فن‌ومخصوصاً‌خلبانان‌اکتفا کرده‌اندواگرملاحظه‌شده که‌تعدادزیادی‌داوطلب‌روسی‌درصفوف‌هنك‌های‌بین‌المللی بکمك جمهوریخواهان اسپانی آمده اند هیچگاه بسربازان‌روسی که تحت تعلیمات وفرماندهی افسران روسی جنك نمایند برنخورده‌اند .

بنا براین خطرعظیم ومشکل مهم در آن بود که چون از هردو طرف ولی

مخصوصاً از طرف حکومتهای ایتالیای فاشیست و آلمان نازی بوسیله ارسال انواع اسلحه و هواپیما و اهل فن و حتی با فرستادن داوطلبان کمك فوق العاده چه به پیروان فرانکو و چه به جمهوری خواهان میشود بسهولت ممکن بود جنك اسپانی تبدیل بجنك عمومی در اروپا گردد و چون حکومت فرانسه بخوبی متوجه این خطر شده است در اول ماه اوت ۱۹۳۶ تصمیم گرفت پیشنهاد کند قراردادی بین دول بزرك منعقد شود تا همه آنها از سیاست عدم دخالت در جنك داخلی اسپانی پیروی کنند و پس از سه هفته مذاکرات کلیه دول معظم این موضوع را قبول کردند ولی هیچیك از آنها این تعهد خود را محترم نشمردند مثلا ایتالیا بفرستادن داوطلب ادامه داد و حکومت فرانسه هم با وجود اینکه مبتکر این پیشنهاد یعنی عدم دخالت بوده معذلك تعدادی هواپیما و تجهیزات برای جمهوری خواهان فرستاده است و مخصوصاً بوسیله بنا درفرانسه مقداری وسائل نظامی و اسلحه روسی را باسپانی رسانیده اند و حکومت ایتالیا بخصوص از این جهت دولت فرانسه را سرزنش و ملامت نمود هر چند دخالت ایتالیائیها بیش از دخالت کلیه دول بوده است .

بنا براین چون از یکطرف دول بزرك اصل عدم دخالت در امور اسپانی را اعلام و قبول کرده اند و از طرف دیگر همه میدانستند که این اصل محترم شمرده نشده باید دید چه اقدام اساسی دیگری دولتها میتوانستند بنمایند ؟

در این بین بفکر ایجاد یك **کمیسیون نظارت افتادند**. کمیسیون نظارت هم بزودی ایجاد شده و شروع بعمل کرد ولی هر موقعی که منعقد میشد در وضع وضع مشابهی قرار میگرفت یعنی حکومت جمهوریخواهان اسپانی نقض اصل عدم مداخله را از طرف دولتهای آلمان و ایتالیا اعلام میکرد و نمایندگان آلمان و ایتالیا هم بدون اینکه ارسال اسلحه و فرستادن خلبان را باسپانی انکار کنند همین سرزنش را بدیگران میکردند. بنا براین باید گفت که سیاست عدم مداخله باعتراف سر نویل چمبرلن نخست وزیر انگلیس وجود خارجی نداشته است. اگر چه سیاست عدم مداخله قبل از سایرین بنفع ایتالیا و بنا براین بنفع فرانکو بوده و هیچکس دراین موضوع شکی ندارد معهذا این اصل محترم شمرده نشد.

در همان زمان که جنك داخلی اسپانی بسط و توسعه میگرفت ایتالیا از فرصت و وقایع استفاده کرد تا حقوق خود را در مدیترانه بوسیله دولت انگلیس بشناساند .

شناسانیدن دعاوی ایتالیا البته موجب بروز اشکالات شدیدی شده بود وحکومت انگلیس بعضی اوقات بر علیه اقدامات ایتالیا بشدت عکس العمل نشان داده است. چنانکه از این لحاظ ماه سپتامبر ۱۹۳۷ خطرناکترین اوقات بوده زیرا کشتیهای تجارتی انگلیس که برای جمهوریخواهان اسپانی کالا میآوردند (نه اسلحه) مورد حمله تحت البحری‌هائی که بحکومت فرانکو تعلق‌داشت قرار گرفتند. بعقیده انگلیسها این تحت البحریها به ایتالیائیها تعلق داشت وبنظر میرسد که این مطلب صحت داشته باشد زیرا درمکاتبات کنت چیانو باین جمله برمیخوریم:

« درصدد هستیم که تحت البحریهای بیشتری برای فرانکو بفرستیم » دراین اوضاع فوراً انگلستان پس از مذاکراتیکه با فرانسه نمود به‌بحریـه جنگی خویش دستور داد که در بحرالروم بگشت بپردازد و بهر زیر دریائی که حمله بکشتیهای تجارتی بکند تیراندازی نماید و بمحض اینکه این دستور داده شد حملات زیردریائی خاتمه یافت.

لیکن حکومت انگلیس فقط باین امر قناعت نکرد بلکه باب مذاکرات را بالیتالیائیها مفتوح کرد وبالاخره در **۱۶ آوریل ۱۹۳۸** قراردادی بااینـدولت منعقد کرد که بموجب آن ایتالیا نفوذ تام‌وتمام بریتانیای کبیررا در نواحی جنوبی‌عربستان برسمیت میشناخت‌وانگلیس هم در عوض‌بایتالیاقول‌میداد که آزادی حمل‌ونقل‌رادر مدیترانه‌درهر اوضاعی‌محترم بشمارد‌وهمچنین آزادی عبور کشتی از کانال‌سوئزرا در هرشرایطی چون‌ایتالیا قبل‌ازاین‌تاریخ یعنی‌در۱۹۳۵واهمه بسیار داشت که‌انگلیسها معبر کانال سوئزرا ببندند و روابط بین ایطالیا وارتش وی درحبشه قطع شود.پس معنی و مفهوم این قرارداد این بـود که انگلیسها منبعد ادعای سیادت و اولویت در مدیترانه نمینمایند. بدون شك تصمیم باین امر پس از برخوردبمشکلات زیادی در لندن گرفته شد زیرا در هیئت وزیران انگلیس سر نویل چمبرلن معتقدبلزوم‌امضاء قراردادی دراین باره باایتالیا بود واما وزیرامور خارجه انگلیس ایدن مخالف‌این نظر است و بالاخره ایدن مجبور باستعفا گردید و نـویل چمبرلن سیاست خود را عملی کرد و تعقیب نمود.

۲- تشکیل بلوکهای مخالف بین دول بزرك.

جنك داخلی اسپانی باعث تشدید خصومت بین دول بزرك شد وهمین موضوع دنیارا بتشکیل بلوکهای مخالف بین اینکشورهامیکشاند. پس واقعه عده دراواخر سال ۱۹۳۶ تشکیل بلوك آلمان وایتالیابوده است وسایر دول نتوانسته اند درمقابل این امر پاسخ مؤثری بدهند وجبهۀ که بهمان درجه متحد ومتفق باشد تشکیل دهند.

باید دید چگونه نزدیکی بین آلمان وایتالیا صورت گرفت؟

برای پی بردن باین امر باید جریانات جنك حبشه و جنك داخلی اسپانی را در نظر گرفت. موسولینی حس کرده بود که در عین حال نمیتواند سیاست فعالی در مدیترانه ودر اروپای مرکزی اعمال نماید. بنا براین در اواخر سال ۱۹۳۶ مجبور گردید که ازسیاست سابق خود دراروپای مرکزی دست بکشد یعنی تصمیم میگیرد که متدرجاً اطریش را بسرنوشت خود واگذارد وحال آنکه تاآنموقع از استقلال اطریش حمایت کرده بود ولی درعوض امیدوار است که ازپشتیبانی آلمان درسیاست خود درمدیترانه برخوردار گردد.

چگونه این نزدیکی بسط و توسعه گرفت؟

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۶ طبق مندرجات خاطرات کنت چیانو که چند سال پیش منتشر شده هیتلر یکی ازوزرایش باسم فرانك را بایتالیا فرستاد و او از موسولینی و کنت چیانودعوت نمود که ملاقاتی ازهیتلر بنمایند. موسولینی قبول نمود که وزیر امور خارجه و دامادوی کنت چیانو به برلن برود ودراین ملاقات طرح یك سیاست مشترکی بین دودولت ریخته شدو هدف این سیاست مشترك بعقیده موسولینی باید باوضوح تمام توجه بمغرب ومشرق وشمال گردد. در حقیقت موسولینی مایل است که بین ایتالیاو آلمان اروپا بمناطق نفوذی تقسیم شود.

بالاخره چیانو ببرلن مسافرت نمود ودر ۲۱ اکتوبر ۱۹۳۶ وزیرامورخارجه آلمان فن نورات را ملاقات کرد وسپس در ۲٤ اکتوبر بملاقات هیتلر به برتچگادن رفت. درابتدای این مذاکرات از مسائل سیاسی بطور کلی بحث کردند و هیتلر با دقت لزوم ایجاد اتحادی بین ایتالیا و آلمان را گوشزد کرد وزمینه تاکتیکی را که

باید برای این مانور سیاسی در پیش بگیرند همانا اعمال سیاست ضد بلشویسم دانست. زیرا بعقیده هیتلر اگر فقط اعلامیه ای حاکی از نزدیکی که بین آلمان و ایتالیا صورت گرفته است منتشر سازند سوء ظن کلیه اشخاصی که از امپریالیسم آلمان وامپریالیسم ایتالیا بیم دارند تشدید خواهد شد ولی اگر بنام مبارزه برضد بلشویسم شروع باعمال سیاست مشترك خود بنمایند شاید درفرانسه ودر بریتانیای کبیر بتوانند عده‌ای ازمردم را از نیات خود مطمئن بسازند و اعتماد دسته‌ای از عقاید عمومی را بخودجلب نمایند. بالاخره بعقیده هیتلر نتیجه‌اتحاد ایتالیا و آلمان احتمالا این خواهد شد که انگلیس هم بفکر انعقاد قرارداد اتحادی بااین دودولت که بلافاصله در انظار بسیار قوی جلوه گرخواهند شد بیافتد ودر صورتیکه بریتانیای کبیر نخواهد باین اتحاد بپیوندد در آنصورت آلمان و ایتالیا سریعتر از انگلستان تسلیحات خود را توسعه خواهند داد.

بمناسبت این ملاقات و مذاکرات کنت چیانو در خاطرات خود یادداشتی باقی گذارده بدینمعنی که صورت مجلسی ازاین مذاکرات برداشت وامضا شد ولی مخفی ماند. بهرصورت پس از این ملاقات است که در اول نوامبر ۱۹۳۶ موسولینی در نطقی که ایراد نمود بوجود محور برلن - رم اشاره کرد و در ۲۳ ژانویه ۱۹۳۷ وزیر هواپیمائی آلمان مارشال هرمان گورنیك بروم مسافرتی نمود واوضاع سیاسی را باموسولینی موردبحث قرار دادو درضمن توافق میکنند که تماس دائمی بین دو کشور برقرار باشد ودرباره برنامه‌ای که حتی الامکان در اجرای آن کوشش وسعی وافری مبذول باید بنمایند نیز توافق نظر حاصل میشود.

درخاطرات خود کنت چیانو دراین مورد مینویسد:

موسولینی میگفت آنچه ازهمه بیشتر مورد لزوم است از بین بردن هرگونه نفوذ شوروی در باختر میباشد یعنی باید سعی نمائیم پیمان فرانسه و شوروی را از بین ببریم وازطرف دیگر حتی الامکان از تقویت صمیمیت و دوستی بین فرانسه و انگلیس بااحتیاط هرچه تمامتر جلوگیری بعمل آوریم زیرا درصورت تظاهر واصرار وابرام زیاد دراین امر اقدامات ما مستقیماً علیه هدفی که درنظرداریم تمام خواهد شد. چنانکه مشاهده میکنیم بهیچگونه تعهد و نکته دقیقی دراین ملاقات اشاره نشده وهنوز

مسئله اتحاد نظامی بین ایتالیا و آلمان پیش نیامده زیرا این اتحاد نظامی فقط درسال ۱۹۳۹ عملی خواهد شد .

از طرف دیگر در ۲۳ اکتوبر ۱۹۳۷ دولت آلمان از ایتالیا تقاضا نمود که به پیمان ضد کمینترن که قبلا بین آلمان وژاپون منعقدشده بود به پیوندد ودر ٦ نوامبر همین سال ایتالیا باین پیمان پیوست .

حال باید دید دولتهائی که دستگاه سیاسی جدید یعنی اتحاد آلمان و ژاپون وایتالیا علیه آنان روز بروز تقویت میگیرد درمقابل این خطر روز افزون وعظیم چه اقداماتی بعمل آورده و چه عکس العملی نشان داده اند ؛ حائل و سدی که از جامعه ملل درمقابل متجاوز تشکیل شده بود تقریباً در این تاریخ وجود خارجی ندارد زیرا مجمع پس ازشکست‌هاوعدم موفقیت‌هائی که درمسئله منچوکئو وتجاوزژاپون بچین ودرقضیه حبشه خورده است بسیار ضعیف شده وبنا براین تنها امکان عکس العمل بسته بانعقاد پیمانهای دوجانبه میباشد

بدون شك در نتیجه این حوادث روح همکاری بین فرانسه و بریتانیای کبیر تقویت یافت چنانکه حکومت انگلیس دراعلامیه‌ای که در مجلس عوام بتاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۳٦ قرائت نمود ودر حقیقت جوابی در مقابل اعلام تشکیل محور برلن ـ روم میباشد درضمن‌اظهار کرد که برنامه‌تسلیحاتی‌انگلستان که هم اکنون دردست اجراست برای دفاع مشترك فرانسه و بلژیك درصورت بروز تجاوز بدون علت و سبب ازطرف هردولتی مورد استفاده قرار خواهد گرفت . حکومت فرانسه هم از طرف خود از این اعلامیه اتخاذ سند نمود و بوسیله وزیرامور خارجه خود اظهار کرد که فرانسه نیز کلیه قوای‌مسلح خود را برای دفاع ازانگلستان درمقابل تجاوز بدون علت و سببی اگر پیش آید بکار خواهد برد .

البته این اظهارات را نمیتوان قرارداد اتحادی تلقی نمود ولی ممکن است اعلامیه‌های رسمی این‌دو دولت را معادل قرارداد اتحادی دانست .

اما نکته جالب توجه آنست که به‌بینیم مقصود انگلیسها از جمله « تجاوز بدون علت وسبب » چه میباشد ؟ زیرا درمجلس عوام انگلستان این موضوع‌مطرح گردیدوسئوال‌شد که آیاتعهدی که برای کمك‌بفرانسه‌دولت انگلستان‌نموده‌درصورتی

که آن کشور بموجب پیمان شوروی وفرانسه یا پیمانهائی که ایندولت با دول اتحاد صغیر یا پیمانی که با لهستان منعقد نموده مجبور بجنگ بر علیه آلمان شود انجام خواهد شد یاخیر ؟ وزیر امور خارجه وقت انگلیس جواب داد که دولت انگلستان بقرارداد لوکارنو مراجعه خواهد نمود وچنانکه میدانیم دراین قرارداد فقط درمورد تجاوز بسرحدات فرانسه بوسیله آلمان اشاره باین موضوع شده است . اما باید دید در صورتیکه حکومت فرانسه مجبور شود که تصمیم بعملیات نظامی برای کمک کردن به چکوسلواکی یالهستان بگیرد تعهد خودرا انگلستان باز هم محترم شمرده واجرا خواهد کرد یاخیر ؟ بدون شك طبق متن قرار داد های لوکارنو بعید بنظر میرسد که دراینصورت انگلستان به تعهدات خود وفا نماید .

از طرف دیگر چنانکه درپیش ملاحظه شد اتحاد جماهیر شوروی با فرانسه از سال ۱۹۳۵ ببعد پیمانی منعقد کرده است ولی باید ملاحظه کرد که ارزش حقیقی این پیمان چیست ؟

درزمان حکومت جبهه مردم عده زیادی از مردم فرانسه کینه شدید و نفرت عمیقی در خود نسبت به مرام بلشویسم حس میکردند. علاوه بر این باوقایعی که در اسپانی دراین تاریخ حادث شده بود پیمان منعقد بین فرانسه وشوروی بنظر آنها بسیار خطرناك مینمود زیرا شوروی ازسیاست مداخله درجنك داخلی اسپانی بشدت پیروی میکرد ودر نتیجه ممکن بود بعلت انعقاد پیمان فرانسه و روسیه فرانسه مثلا مجبور شود دورتر ازآن هدفی که تعقیب میکنند در عرصه پیکار کشانیده شود از طرف دیگر دولت انگلیس یعنی کابینه محافظه کار هیچگونه تمایل وعلاقه بطرز حکومت شوروی نداردومؤکداً اعلام نموده بود که مایل بقبول هیچگونه تعهداتی در اروپای شرقی نمیباشد .

بنا براین همکاری بین شوروی از یکطرف وفرانسه وبریتانیای کبیر ازطرف دیگر بوجه مؤثری برقرارنگردید . اما دردورانی که اروپا بدودسته ازدول متخاصم یعنی ایتالیا وآلمان از یکطرف وفرانسه وانگلیس ازطرف دیگر تقسیم شده باید دید آیا اولیاء حکومت ایالات متحده آمریکا نمیتوانند نقش مهمي اعمال نمایند و

آیا متمایل به بیان عقاید و نظریات خود در این موضوع نیستند؟

علیرغم تمایلات شخصی پرزیدنت روزولت که در ۱۹۲۰ موافق سیاست ویلسن بود اعضاء کنگرهٔ اتازونی بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷ برخلاف متمایل به پیروی از سیاست اعتزال وعدم دخالت در امور اروپا هستند وواقعه مشخص این دوره هم تصویب قانون بیطرفی (نوترالیتی آکت) (۱) مورخ ۳۱ اوت ۱۹۳۵ است که کمی بعد در ۲۹ فوریه ۱۹۳٦ واول مارس ۱۹۳۷ تقریبا باهمان نکات قانون بدوی تجدید شد.

هدف این قانون محدود کردن تجارت خارجی اتازونی در صورت وقوع جنگ بین دول خارجی است تا از دخول اتازونی در جنگ جلو گیری شود. از جمله فروش وسایل وتجهیزات جنگی را ازطرف آمریکا بمتخاصمین مطلقاً قدغن میکند وحتی اجازه برئیس جمهور میدهد که از فروش کالای آمریکائی جلو گیری بعمل آورد مگر اینکه بهاء این کالا نقداً پرداخت شود وبوسیله خریدار حمل ونقل گردد.

البته این اوضاع برای فرانسه وانگلیس که درصورت بروز جنگ در اروپا احتیاج فوری برای دریافت وسایل و تجهیزات و مواد اولیه باتازونی دارند بسیار خطرناك است وموجب اضطراب ووحشت کشورهای باختری میشود ولی در مقابل روش و سیاستی که آلمان و ایتالیا وژاپن در پیش گرفته اند و برای فرانسه و انگلیس وسایردول متضمن خطراتی است بدینطریق مشاهده میگردد که هیچگونه مقاومتی ازطرف آنان ابراز نمیشود و سیاست خارجی حزب ناسیونال سوسیالیست وشخص هیتلر هم ازاین اوضاع واحوال استفاده شایانی میکند.

---

(۱) Neutrality Act

فصل سیزدهم

بحرانهای سال ۱۹۳۸ : آنشلوس یاالحاق اطریش باآلمان وقرارداد مونیخ

در تاریخ پنجم نوامبر ۱۹۳۸ طبق اسناد و مدارکی که در دادگاه نورنبرک هنگام محاکمه مسئولین جنك ارائه داده شد هیتلر عمده ترین همکاران نظامی و مشاورین غیر نظامی خودرا بکنفرانسی دعوت نمود تاگزارشی از سیاست خارجی آلمان بسمع آنها برساند. عقاید ونظریاتی که هیتلر دراین سخن رانی بیان نمود بقرار زیر بوده است :

نکته اول : آلمان احتیاج دارد که بمسئله فضای حیاتی توجه تامی مبذول داشته وراه حلی برای انجام آن بیاندیشد بنا براین بایددید درچه نقطهٔ ازاین لحاظ بارزاترین بهاء میتواند وسیعترین اراضی را تحت تصرف خود در آورد. هدف آنی این سیاست اتخاذتصمیم در بارهٔ مسئله آلمانهای ساکن اطریش وچکواسلواکی است. **نکته دومی** که دراین جلسه مورد مذاکره قرار گرفت اینستکه بعقیده هیتلر دور ترین تاریخ اجرای این برنامه باید سال ۱۹٤۳ باشد زیرا اگر دیرتر از این زمان آلمان تصمیم باجرای آن بگیرد تفوقی را که ازنظر تسلیحات داراست ازدست خواهدداد. ولی درضن وی اضافه میکند اگر عوامل مساعدی پیش بیاید مخصوصاً اگر حکومت فرانسه درنتیجه بحران داخلی خود ضعیف و فلج شود یا تصادمی در مدیترانه باایتالیا پیش آید (مثلا درمورد جنك داخلی اسپانی) باید قبل ازسال ۱۹٤۳ آلمان شروع باین عمل بکند.

بنا براین اصولا تصمیم اجرای این عمل یعنی حل موضوع اطریش و مسئله آلمانیهای چکواسلواکی در این تاریخ بوسیله حکومت آلمان گرفته شده لیکن تاریخ آن هنوز تعین وتثبیت نشده است. اما عملا این دومسئله درنتیجه اقدامات هیتلر در سال

۱۹۳۸ حل شده‌است . بنا براین باید دید چه گونه وچه طرق حلی برای این مسائل پیدا نمودند :

مسئله الحاق اطریش بآلمان : (مارس ۱۹۳۸)

حل مسئله اطریش یعنی الحاق آن بآلمان در ماه مارس ۱۹۳۸ و فقط تحت تهدید آلمان بمتوسل شدن بعملیات نظامی صورت گرفت واین فشار از طرف هیتلر بطریق زیر بحکومت اطریش وارد آمده است : در ژوئیه ۱۹۳۶ چنانکه در پیش اشاره شد دولت اطریش تحت هدایت و نظر شوشنیك مصمم بـه انعقاد قراردادی با حکومت آلمان گردید و این موافقت‌نامه اصولا استقلال اطریش را حفظ و حمایت مینمود . لیکن بعقیده دولت آلمان نتیجه منطقی این قرارداد (۱۱ ژوییه ۱۹۳۶) دخول اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش در هیئت وزیران دولت اطریش میباشد لیکن شوشنیك حاضر برای قبول این پیشنهاد نیست و بنظر میآید کـه علت اساسی تشدید تدریجی روابط بین آلمان واطریش دراواخر سال ۱۹۳۷ همین موضوع است.

درژانویه ۱۹۳۸ دولت اطریش درنتیجه تفتیشی که پلیس بعمل آورد سندی بدست آورد که موسوم بطرح تاوس (۱) (بعلت اسم شخصی که این‌سند نزداو کشف شد) است وطبق مندرجات آن معلوم‌شد که حکومت آلمان درصدد ایجاداغتشاش در اطریش میباشد بامید آنکه این اغتشاشات سرانجام موجبات سقوط دولت شوشنیك را فراهم نماید .

البته این خبر موجب اضطراب شدید اولیاء حکومت اطریش شد معذلـك شانسلیه اطـریش شوشنیك یـك ماه بعد قبول کرد کـه ملاقـاتـی بـاهیتلر در برتچگادن بنماید .

برای توجیه این امر ودانستن علت قبول این ملاقات دلایل زیادی آورده‌اند که هیچیك کاملا قاطع نیست . بنظر میآید که در این‌زمان شوشنیك چنین تصور میکرد که در شرایط مساعدی میتواند با هیتلر مذاکراتی بنماید پس در حالی کـه تصورات کاملا بی‌اساسی مینماید بملاقات هیتلر به برتچگادن رفته است .

---

(۱) Plan Tavs

معذلك رئيس حكومت اطريش دراين تاريخ در عين اين توهمات تاحدی از روحيه هيتلر خبر داشته است زيرا طبق شهادت بعضی شهود در همان لحظه‌ای كه از سرحد اطريش برای ملاقات هيتلر ميگذرد برای همكاران خود دستورات بسيار دقيق در باره اقداماتی كه بايد انجام دهند درصورتيكه‌وی نتواند از آلمان بر گردد نوشته و بآنها سپرده است.

بهرصورت درتاريخ ۱۲ فوريه ۱۹۳۸ ملاقات‌شوشنيك وهيتلر صورت گرفت وازاين ملاقات اطلاعات زيادی كه با هم مطابقت داشته و بوسيله شهودی باقی گذارده شده در دست داريم. شوشنيك البته اطمينان باين امر داشت كه در شرايط مساعدی خواهد توانست مذاكراتی با هيتلر بنمايد در صورتی كه پس از ورود به برتچگادن وضع را كاملا متفاوت و مخالف آنچه تصور ميكرد مشاهده كرد يعنی هيتلر شروع بملامت وسرزنش شديدی بدو نمود وسپس باشدت و حدت غير قابل تصوری اورا تهديد كرد بطوريكه در نتيجه مجموع اين حركات و سرزنش‌ها و فشارهائی كه بدو وارد شد شوشنيك كنترل اعصاب خود را از دست داده و ازخود بيخود شد و پس‌از آن هيتلر شوشنيك‌را وادار بترميم كابينهٔ‌وهيئت وزراء اطريش نمود تا وزارت داخله‌را بيك نفر ناسيونال سوسياليست اطريشی واگذار كند.

درابتدای امر البته وی تسليم نشد يعنی شوشنيك شروع ببحث و مجادله با «پيشوا» نمود ليكن‌هيتلر عده‌ای ازتيمساران ارتش آلمان و ازجمله رئيس‌ستاد كل ارتش‌تيمسارفن كايتل را نزدخود فراخوانده‌بود كه‌همگی درجريان‌مباحثه حاضراما هيچ گونه‌دخالتی نكرده اند ولی‌حضور آنها بسيار پرمعنی بوده‌است بدينطريق كه هيتلر بشوشنيك‌فهمانيد كه در صورت امتناع وی آلمان ممكن است هرلحظه دست بعمليات نظامی بزند. شوشنيك در ساعات آخر بعد ازظهر ۱۲ فوريه شرايطی را كه هيتلر پيشنهادنموده قبول كرد منتها بقيد احتياط يعنی بشرط تصويب آنها از طرف رئيس جمهوراطريش ميكلاس وسه روزبعد ميكلاس هم پس ازترديد زياد بالاخره اين شرايط را قبول نمود.

نتيجه اين‌ملاقات بنا براين ورود سايس اينكوارت(۱) بعنوان وزير داخله در

(۱)Seyss –Inquart

هیئت وزیران اطریش بوده است. سایس اینکوارت از اعضاء حـزب نساسیونال سوسیالیست اطریش بوده‌ولی رئیس این حزب‌محسوب نمیشده واین موقعیت بسیار شگفت آور است زیرا ازیکطرف سایس اینکوارت وزیر داخله اطریش بود و از طرف دیگر تعلیمات ودستورات رئیس حزب خود را فراگرفته واجرا میکرد. بـا تشریح این نکات سیاست آلمان دراطریش بخوبی معلوم میشود.

مقصود آلمانها این است که بدون ابراز عمل خصمانه‌ای اطریش را تصرف کنند بعبارة اخری از داخل دولت اطریش‌را تحت‌اطاعت خود درآورند وبصورت ظاهر بگویند الحاق اطریش‌باآلمان از روی میل واشتیاق وباراده اطریشی‌ها عملی شده است زیرا همینکه پست‌وزارت‌داخله که پلیس‌را درحیطه قدرت وفرمانفرمائی خوددار‌بدست آورندودر رأس‌آن‌یکنفر نازی‌قرار دهند هیتلرو نازیهاتصورمیکنند که‌بزودی‌بهدفهای خود نایل خواهند شد.

معذلك‌شوشنیك‌دراین‌امر مقاومتی‌سخت‌از خود‌نشان‌داده‌است بدینمعنی که‌اولا در ۲٤ فوریه ۱۹۳۸ نطقی ایراد کرد ودرضمن این‌نطق گفت که تصمیماتی‌را که‌بس ازملاقات باهیتلر گرفته است نباید باعث دخالت آلمان در امور داخلی اطریش‌شود زیرا خط مشی حکومت اطریش دراین بوده که تااین حدود بموافقتی باآلمان نایل شود ولی از آن تجاوز نخواهد نمود. بعبارت دیگرشوشنیگ میگوید که‌بآخرین حد گذشتهائیکه درباره آلمان ممکن بود بنماید رسیده و اراده غـیرقابل تغییر ملت اطریش براینست که اطریش کشوری مستقل باقی بماند.

علاوه براین‌شوشنیگ‌درابتدای ماه‌مارس۱۹۳۸یعنی‌ششم‌یاهفتم‌مارس‌تصمیم گرفت که بآراء عمومی دراطریش مراجعه کند و تاریخ آنرا برای روز ۱۳ مارس معین کرده است. دراین مراجعه بآراء عمومی ملت اطریش باید بسؤال زیـر نفیاً یا اثباتـاً جـواب بدهد: **آیا مایل بحفظ استقلال اطریش میباشد یاخیر؟** شوشنیك (طبق شهادت شهودی که راجع باین موضوع خاطراتی از خود باقی گذاشته اند) مطمئن بود که ۷۰ ٪ رأی دهندگان موافق با حفظ استقلال اطریش رأی خواهند داد وبدینطریق وضع وموقعیت حکومت وی استحکام خواهد یافت و برای تأمین این مقصود در آخرین روز های قبل از مراجعه بآراء عمومـی شوشنیك سعی نمود

که باسوسیالیست های اطریشی تماس بگیرد. چنانکه میدانیم پس از وقایعی که در فوریه ۱۹۳٤ روی داده است مناسبات وروابط حکومت اطریش با آنها سخت تیره و تار شده بود و بنظر میرسد که سوسیالیست ها هم موافق با این نزدیك شدن با شوشنیك بوده اند.

اما دراینوقت هیتلر تصمیم گرفت که بعمل دست بزند زیرا یقین داشت که اگر مراجعه بآراء عمومی صورت بگیرد نتیجه آن موافق با نظر آلمان نخواهد بود. بنابراین قبل از مراجعه بآراء عمومی مصمم شد که این مسئله را بازور حل کند. درباره روز **۱۱ مارس ۱۹۳۸** که سرنوشت ملت اطریش در آنروز تاریخی تعیین شد یکرشته اسناد و مدارك ذیقیمتی در دست است که در جریان دادگاه نورنبرك ارائه داده شد ووقایعی را که دراین روز فراموش نشدنی ساعت بساعت صورت گرفت تشریح وبیان کرده است.

اگر وقایع را بطور خلاصه مطالعه کنیم چنین مستفاد میشود که ساعت ده صبح اینروز سایس اینکوارت وزیر داخله و عضو حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که از بیست و چهار ساعت قبل تماس با حکومت آلمان گرفته و تعلیمات و دستورات دقیق در جریان شب قبل از آنجا دریافت کرده بود نامه‌ای به شوشنیك میفرستد و در آن ازاو میخواهد که از مراجعه بآراء عمومی که قرار شده است در روز ۱۳ مارس صورت بگیرد صرف نظر بکند. علاوه براین بشوشنیك اعلام میکند که هیتلر خواهان جلوگیری از مراجعه بآراء عمومی است ودر صورتی که حکومت اطریش ازاین امر امتناع ورزد دولت آلمان دست باقدامات نظامی خواهد زد. شوشنیك جلسه هیئت وزراء اطریش را دوساعت بعداز ظهر آنروز منعقد نمود و سه ساعت بعد تصمیم میگیرد که از مراجعه بآراء عمومی صرف نظر بکند و بوسیله تلفن چند دقیقه پس از ساعت سه بعد ازظهر مراتب به برلن اطلاع داده میشود.

لیکن سه ساعت و پنج دقیقه بعد ازظهر مارشال هرمان گورینك از برلن بیکی از رؤسای حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش تلفن میکند که راه حلی که شوشنیك انتخاب کرده بنظر کافی نمیآید بلکه باید شوشنیك استعفا بدهد. بعلاوه طبق مندرجات این

اسناد اطلاع پیدا میکنیم که دو ساعت بعد از ظهر آنروز هیتلر فرمان محرمانهٔ را امضا کرده بود خطاب بآرتش آلمان که برای ورود باطریش در روز ۱۲ مارس بحال حاضر باش در آید . در صورتیکه بوسایل دیگری بدین هدف نایل نشدند.

سه ساعت و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر شوشینك پس از مذاکره باهمکارانش که باتفاق آراء اظهار میدارند که مقاومت مسلح در مقابل آلمان غیر ممکن است استعفا میدهد و بلا فاصله ناسیونال سوسیالیست های اطریش میخواهند کـه بجای شوشنیك سایس اینکوارت بعنوان صدر اعظم اطریش منصوب شود و قدرت را را در دست نگاهدارد .

لیکن رئیس جمهور اطریش میکلاس از این امر امتناع میکند ودر اینوقت یعنی ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه بعد از ظهر هرمان گورینك مجدداً از برلن تلفن میکند ومیگوید اگر در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر هیئت وزیران جدید اطریش تشکیل نشده باشد وسایس اینکوارت ریاست این کابینه‌را نداشته باشد آرتش آلمان وارد خاك اطریش خواهد شد .

معذلك میکلاس مقاومت میکند ولی در ضمن اظهار میکند که اگر قـوای آلمان وارد اطریش شود او فرمان عدم مقاومت رابقوای اطریش خواهدداد. بنا بر این بین ساعت هفت و نیم وهشت بعد از ظهر عمارتی که محل اقامت رئیس جمهور اطریش بوداز طرف اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش محاصره میشودو بالاخره اواخر شب در ساعت ۲۳ (۱۱ از شب رفته) میکلاس تسلیم میشود وسایس اینکوارت را بعنوان صدر اعظم اطریش انتخاب میکند .

سر نوشت اطریش درهمین روز تاریخی ۱۱ مارس تعیین شدزیرا بقیه حوادث که صورت گرفت گوئی جنبه تشریفات داشته بدینمعنی که صبح روز ۱۲ مارس قوای آلمان بنا بر تقاضای صدر اعظم جدید اطریش سایس اینکوارت وارد خاك اطریش شدند ولی امروزه طبق همان اسنادیکه در محاکمه نورنبرك ارائه داده شد معلوم میشود که سایس اینکوارت بدواً ازصدور چنین دستوری امتناع ورزیده است و پس از چندین ساعت مقاومت و امتناع از ان وبعد از آنکه از طرف حکومت

آلمان بدو اخطاریهٔ مبنی بر تسلیم داده شد بالاخره تسلیم گردید و تقاضای دخول قوای آلمان را باطریش نمود.

در ۱۳ مارس طبق قانونی که در اطریش تصویب گردید الحاق اطریش بآلمان برسمیت شناخته شد و درهمین روز نیز قانونی در آلمان تصویب میشود که بموجب آن الحاق اطریش را بآلمان برسمیت میشناسند و پس از آن اولیای امور آلمان تصمیم میگیرند که مراجعه بآراء عمومی بنمایند تا اطریشیها این تصمیمی را که قبلا گرفته شده واجرا گردیده است تصویب نمایند. البته مراجعه بآراء عمومی هم تحت اختیاراتی که حکومت آلمان اشغال کننده بدست آورده صورت گرفت و بنا براین ۹۷ ٪ آراء رأی دهندگان موافق بااین امر یعنی الحاق اطریش بآلمان بوده است.

در نتیجه ملاحظه میشود که شوشنیك و رئیس جمهور میکلاس که بیش از شوشنیك مقاومت نمود در مقابل فشاری که مستقیماً از جانب حکومت آلمان ابراز شد تسلیم شدند و بدانعلت تسلیم شدند که میدانستند قوای آلمان بحال حاضر باش برای ورود بخاك اطریش در آمده است. بعلاوه امید دریافت هیچگونه کمکی را از خارج نداشتند و این مسئله اخیر از نظر بین المللی بسیار مهم است زیرا باید پی برد بچه جهت دول معظم سه گانه اروپا در مقابل چنین وقایعیکه در روز ۱۱ مارس ۱۹۳۸ دروین میگذشت هیچگونه عکس العملی نشان نداده اند و آرامش خود را کماکان حفظ کرده اند و چگونه و بچه علت این سیاست را تعقیب نموده اند؟

سیاست ایطالیا - چنانکه در پیش گذشت حکومت ایتالیا از استقلال اطریش بهنگام قتل دولفوس در ۱۹۳٤ دفاع نمود واین کشور را نجات داد چه موسولینی چند تیپ قوا بمعبر برنر فرستاد و همین اقدام کافی برای متوقف ساختن آلمان بوده است. بدون شك از ۱۹۳۵ ببعد ایتالیا در سیاست خود در اطریش تغییراتی داد و بنا بر سفارش موسولینی است که موافقت نامه اطریش و آلمان در ۱۹۳٦ منعقد شده لیکن در ابتدای سال ۱۹۳۷ رئیس حکومت ایتالیا بطور وضوح بدولت آلمان اخطار کرده است که از اینحدود تجاوز نکنند و مخصوصاً بهرمان گورینك اظهار داشته بود که مایل نیست در مسئله اطریش « غافلگیر شود » ولی چون ایتالیا بوجه تام وتمامی درجنك داخلی اسپانی مداخله نموده و از نظر سیاسی حد اقل درمعرض خطر

تصادم بافرانسه و بریتانیای کبیر در آمده بود دراین تاریخ بیش از گذشته احتیاج بکمك وپشتیبانی آلمان داشته است.

بهمین مناسبت ازنوامبر ۱۹۳۷ موسولینی درصدد از دست دادن اطریش بوده چنانکه در ٦ نوامبر ۱۹۳۷ به فن ریبن تروپ گفته بوده که از نگهبانی دائمی برای دفاع از استقلال اطریش ، خسته شده وفقط ازحکومت آلمان تقاضا مینماید که دست بعمل ناگهانی نزند «ومخصوصاً بدون اطلاع قبلی ومشاورهٔ که بایدمتقابل باشد» در این خصوص اقدامی نکنند.درحقیقت ایتالیا بمصادر امور آلمان خاطر نشان میساخت که بدون شك امروز یافرداست که ایتالیااطریش رابسرنوشت خودتنها و بدون پشتیبان رها خواهد کرد منتهاشمابايد بانزاكت اقدام کنیدو قبلاازاین لحاظ بایتالیااطلاعی داده شود.

بهرصورت در ۱۲ فوریه ۱۹۳۸ شوشنیك با هیتلر در برتچگادن ملاقات کرد وازاین تاریخ همه پی برده بودند که استقلال اطریش مدتی مدید حفظ و نگاهداری نخواهد شد وایتالیا هم ازاین جریان بسیار ناراضی شده بود ودلیل این عدم رضایت در خاطرات کنت چیانووزیر امور خارجه ایتالیا آنجا که چیانو به پرنس دوهس در ۱۸ فوریه اظهار میکند که الحاق قطعی اطریش بدون شك درعقاید عمومی جهان ایجاد عکس العمل های خطرناك و شدیدی خواهد نمود موجود است . درهمین تاریخ کنت چیانو بسفیر ایتالیا درلندن مینویسد :

در روز الحاق اطریش آلمان بزرك قدرتیرا که مبتنی بر ۷۰ میلیون نفوس خویش میباشد در سرحدات ایتالیا نشان خواهد داد. در نتیجه بعقیده کنت چیانو الحاق اطریش بآلمان برای ایتالیابمنزله واقعه خطیری خواهدبود. معذلك طبق اسناد موجود میدانیم که در ۷ مارس شوشنیك درلحظه‌ای که تصمیم بمراجعه بآراء عمومی میگیرد قبلا موسولینی را از اینموضوع آگاه میکند ولی موسولینی هم در جواب بدو مینویسد که این امر اشتباه است «واین بمب روزی در دست شما منفجر خواهد شد » (۱) .

بنابراین حکومت ایتالیا بسیار گرفتار وسردرگم و دچار وضع ناگواری در

---

(۱) Cet engin vous éclatera dans les mains

این قضیه بوده است . در ساعات آخـر بعد از ظهر و ساعات اوایل شب ۱۱ مارس ۱۹۳۸ موسولینی پیغامی ازهیتلردریافت کرد که در آن هیتلر بدو میگفت : آلمان در شرف ملحق کردن اطریش بخویش میباشد و موسولینی تسلیم گردیـد یعنی در ساعت ۱۰ شب موسولینی بوسیله تلفن الحاق اطریش باآلمان را قبول کرده بـود و هیتلر باجملاتی که پرازمدح‌وثنای موسولینی است مسرت‌خودرااعلام‌نموده‌ودرضمن میگوید : « دوچه هیچگاه من این موضوع را فراموش نخواهم کرد و ما تا پایه جان چه درحیات وچه درممات با یکدیگرمتحد باقی خواهیم ماند» .

بطور خلاصه‌دراین‌موضوع‌ایتالیا تسلیم‌شده‌است‌وموسولینی‌هم‌این‌امرراپنهان ننموده‌زیرا درنطقی که‌در۱۶مارس ۱۹۳۸ایرادنمودسعی کردعلل‌رفتارخودرا دراین قضیه حیاتی توجیه‌بکند‌بدین‌ترتیب که‌ابتدااشاره‌باینمطلب‌میکند که‌ایتالیاهیچگاه نه شفاها ونه کتباً تعهد دفاع از استقلال اطریش را ننموده (حقیقتاً هم پس از استرزا این موضوع واقعیت دارد) وسپس اضافه میکند :

«هنگامیکه واقعه‌ای‌خواه ناخواه‌صورت‌خواهدگرفت‌بهتر است که آن‌حادثه بارضایت شخص صورت گیرد نه بدون رضایت‌وی‌وحتی بر خلاف میل‌او» . بالاخره موسولینی تأیید میکند که این حادثه برای ایتالیامتضمن خطری نیست زیرا ایتالیا روابط حسنهٔ باآلمان دارد ودرنتیجه سرحد برنر یعنی سرحد جدید ایتالیا و آلمان بدون شك دستخوش تغییری نخواهد گردید . معهذا این جملات حاکی ازاینست که ایتالیابناچار وازروی‌اکراه‌چنین‌راه‌حلی رادراین‌مسئله‌قبول کرده است .

سیاست‌فرانسه و انگلیس- نبایدفراموش کرد که‌وضع دولت‌دراینـدو کشور دراینزمان بسیارناپایدارو بی ثبات‌است زیرا در فرانسه هیئت وزیرانی که بریاست شوتان(۱) بود درتاریخ ۸ مارس‌یعنی‌سه‌روزقبل از وقایع و حوادث وین‌استعفاداده وتا۱۱ مارس هنوز کابینه جدیدی تشکیل نشده است.در حقیقت در فرانسه در این تاریخ فقط حکومتی‌وجودداشت که‌متکفل اجرای امور جمهور است‌نه‌دولت‌حقیقی. دربریتانیای کبیر نیز وضع بمراتب از این بهتر نبود زیرا کابینه محافظه کار نویل

(۱) Chautemps

چمبرلن در نیمه دوم ماه فوریه بعلت اختلافاتی که بین نخست‌وزیر ووزیرامور خارجه اومستر ایدن پدیدار شدوایدن استعفا داده بود دستخوش مشکلات شده‌است.

بعلت عدم انتشار اسناد سیاسی هنوز ما اطـلاع کافی در باره سیر وقایـع و مذاکراتی که بین فرانسه وانگلستان درجریان بحران الحاق اطریش بآلمان صورت گرفت نداریم همینقدر میدانیم که در ۱۸ یا ۱۹ فوریه ۱۹۳۸ یعنی پس از مـلاقات شوشنیك وهیتلر در برتچگادن حکومت فرانسه با انگلستان پیشنهاد کرد که اقدام مشترکی در برلن بنمایند و بحکومت آلمان اطلاع دهند که آلمان نباید هیچگونه تجاوزی به استقلال اطریش بنماید ولی چون در اینهنگام بین نویل چمبرلن ووزیر امور خارجه او ایدن اختلاف نظر پیش آمده بود حکومت انگلستان بـه پیشنهاد فرانسه جوابی نداد. بنا براین دولت فرانسه تصور کرد عاقلانه آنست که بهیچ اقدامی دست نزند زیرا اگر به تنهائی اخطاری بآلمان میکرد بجهانیان اعلام میداشت که انگلستان موافقت با اقدام او ندارد وارجح بود که هیتلر از این موضـوع آگـاه نشود و بالاخره روز شوم ۱۱ مارس هم فرا آمدوهیچ گونه اقدامی در این موضوع نشدو کاری انجام نگرفت.

درلندن ودرپاریس در جریان روز ۱۱ مارس بوسیله تلفن ازجریان آنچه‌در وین بوقوع میپیوست اطلاع پیدا میکردند و اطلاع داریـم کـه چهار بعد از ظهر رئیس‌الوزراء فرانسه شوتان Chautemps که مستعفی بود ومعذلك امور جمهوری‌را بجریان میگذاشت باعده‌ای از همکاران خود (دالادیه - ایون دلبوس و جرج بونه) جلسهٔ تشکیل داد ودراین جلسه تصمیم گرفتند که تصمیمات نظامی را (معلوم نیست چه تصمیماتی ؟) درصورتیکه انگلستان پشتیبانی خودرا از فرانسه دریغ ندارد اجرا بکنند بنابراین چنانکه ملاحظه میشود همه چیز بستگی داشت به نظری که انگلستان اعلام مینماید. ولی بایددید نظر انگلستان چیست؟ ٤ ونیم بعد ازظهر (طبق اسناد و مدارك انگلیسی که اخیراً منتشر شده) آنروز نویل چمبرلن بسفیرانگلیس در وین تلگرافاً اطلاع داد که اگر شوشنیك ازشمابخواهددر باره اینکه آیا درمقابل آلمان مقاومتی ابراز دارد یاخیر جوابی بدهید هیچگونه انـدرزی بدو ندهید زیرا در صورت ابراز مقاومت در مقابل آلمان اطریش اشغال خواهد شد.

چون انگلستان در وضعی نیست که باطریش بتواند کمکی بنماید و این تلگراف که از لندن به وین فرستاده شد بسمع اولیای دولت فرانسه نیزرسانیده‌شدو در بعد از ظهر ۱۱ مارس‌در نتیجه این تلگراف حکومت فرانسه میداند که برای انگلستان امکان‌ابرازاقدامی نمیرود.

بعلاوه باید گفت که فرانسه و بریتانیای کبیر جداگانه هریك‌سعی کرده انداز عقیده ونظر دولت ایتالیا دراین‌موضوع‌مطلع شوندو کنت‌چیانو نیزجواب داده بود که هیچ مطلبی ندارد که بسمع حکومت فرانسه یاانگلیس درمورداطریش برساند واین دلیلی بود دال براینکه ایتالیا اطریش‌را بسرنوشت شوم خود رها کرده‌است. بنا بر این شگفت انگیز نیست‌اگرفرانسه وانگلیس فقط باعتراضی اکتفانموده‌اند. در بین اسنادانگلیس که‌اخیراًپس‌ازخاتمه‌جنك‌جهانی‌دوم‌منتشرشده سندی موجود است ودرآن‌جمله‌ای بنظرمیرسد که کاملاحاکی‌ازروحیه‌انگلیسها دراین‌قضیه‌است:

لردها لیفاکس وزیر جدید امور خارجه بسفیر انگلیس در برلن تلگرافاً اطلاع میدهد، که‌بطورخلاصه هیچ عاملی جز استفاده اززور مستقیماً نمیتواندوضع را تغییر بدهد، بعبارة اخری‌فقط با تهدید لفظی نمیتوانستندور روز ۱۱ مارس ۳۸ جلوی اقدامات هیتلر را بگیرند و حکومت انگلیس هم مایل باعمال زور نمیباشد.

فصل چهاردهم

بحرانهای سال ۱۹۳۸

مسئله الحاق آلمانیهای چکواسلواکی

باآلمان و کنفرانس مونیخ

بمحض اینکه اطریش باآلمان ملحق گردید سر نوشت آلمانیهای ساکن چکواسلواکی بشدت مورد توجه آلمانهاقرار گرفت زیرا بوسیله الحاق اطریش باآلمان اولیاء این کشور میتوانستند چکواسلواکی را نه فقط از شمال واز مغرب بلکه ازسمت جنوب هم احاطه نمایند. ازسال ۱۹۱۹ در چکواسلواکی مسئله مهمی وجود داشت که در باره آن تا این تاریخ بحث زیادی شده و مطالب فراوانی در اطراف آن نوشته و گفته اند و آن مسئله آلمانهای ساکن ناحیه سودت است. ازقریب ۱۵ میلیون ساکنین چکواسلواکی در ۱۹۳۸ در حدود ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر نفوس آلمانی زبان وجود داشت که هیچگاه جزء مردم کشور آلمان نبوده اند زیرا قبل از ۱۹۱۴ هم بین نفوس امپراطوری اطریش و هنگری میزیسته اند و همه در مناطقی که در سرحدات چکواسلواکی در شمال ودر مغرب واقعشده ساکن بوده‌اند ولی مخلوط بامردمی که بزبان چکی صحبت میکرده‌اند زندگی میکرده اند.

تا ۱۹۳۷ این قبیل آلمانهای چکواسلواکی ازنظر سیاست داخلی در اینکشور تشکیل یك توده متجانسی را نداده بودند چنانکه در موقع اخذ آراء در انتخابات عمومی جزء چهار حزب مختلف بوده اند یعنی حزب ارضی آلمان یاآگرارین (۱) وحزب سوسیالیست های مسیحی آلمان و حزب سوسیال دموکرات آلمان و بنابراین باحکومت چك در مسائل کشوری همکاری میکردند ولی حزب رابعی هم وجود داشت باسم حزب سودت آلمانی که رئیس آن کنرادهنلاین (۲) نام داشت و از همکاری باحکومت چکواسلواک امتناع میورزیدند و برعلیه قدرت وتسلط چکها

---

(۱) Agrarien (۲) K. Henlein

همیشه اعتراض میکردند.

بمحض اینکه اطریش بآلمان ملحق شد اکثریت عظیمی از آلمانهای ناحیه سودت وارد حزب هنلاین شدند زیرا تا آنزمان تصور میکردند که دولت چکواسلواکی دوام خواهد داشت وبنا براین تشخیص داده بودند که ارجح است که بااین حکومت همکاری نمایند لیکن همینکه مشکلات عظیمی را در راه ادامه حیات دولت چکواسلواکی مشاهده کردند وارد حزبی که تمایلات مخالف باآن داشت شدند و بدینطریق در چکواسلواکی مسئله ملیت بمیان آمد یعنی مسئله مهم و خطیری زیرا بدین مناسبت آلمانهای ناحیه سودت میتوانستند بنام اصولی که پرزیدنت ویلسن رئیس جمهور وقت آمریکا در ۱۹۱۸ در مواد چهارده گانه خود گنجانیده بود از حق خودمختاری ملل در تعیین هر نوع حکومتی که برای خود مایل باشند استفاده کنند و بوسیله مراجعه بآرای عمومی از آن استعانت جویند.

بهرصورت این وضع را در این ناحیه باید در نظر گرفت زیرا در افکار و عقاید عمومی ملل اروپا بخصوص در بریتانیای کبیر تأثیر و نفوذ زیادی داشته‌است. ولی مسئله مهم فقط این نبوده که آلمانهای ناحیه سودت جزء چکواسلواکی باقی خواهند ماند یاخیر بلکه در نظر حکومت اینکشور مسئله ملیت‌ها بوضع دیگری در آمده است وجنبه وسیعتری برای آن قائل میشوند یعنی میگویند آیا دولت چکواسلواکی خواهد توانست بااین وضع مقام خود را کماکان در اروپا حفظ کند یاخیر یعنی نسبت به قرارداد های اتحادی که با فرانسه وبا اتحاد جماهیر شوروی منعقد کرده وفادار و صادق بماند و یا چکواسلواکی هم مانند اطریش در جزء اتحادیه کشور های تابع آلمان در آید.

بنا براین باید ملاحظه نمود که بحران در روابط آلمان و چکواسلواکی بچه نحو ایجاد و توسعه یافته‌است وسپس تأثیرات وانعکاس بین‌المللی آن‌را موردتوجه ومطالعه قرار داد.

۱- بحران در روابط آلمان و چکواسلواکی ومراحل مختلف آن.

بطور خلاصه سیروقایع ومشی حوادث بقرار زیر بوده است:

در ۲٤ آوریل ۱۹۳۸ کنراد هنلاین رئیس آلمانهای نواحی سودت در نطقی که در شهر کارلسباد (کارلوی واری) (۱) ایراد نمود دعاوی خویش را بدینقرار تشریح کرد: خود مختاری اداری برای نواحی سودت که آلمانی نشین است و برسمیت شناختن حق آلمانها در پیروی و تعقیب اصول ناسیونال سوسیالیسم یعنی فلسفه رایج در کشورهای متعلق بآلمان نازی.

بسیار جالب توجه است که به بینیم در این تاریخ چرا هنلاین تقاضای جداشدن آلمانهای ناحیه سودت را از چکواسلواکی نمینماند هرچند طبق اسنادیکه در محاکمه نورنبرك ارائه داده شده است امروزه واقف شده ایم که تقاضاهائی را که کنراد هنلاین در شهر کارلوی واری نموده باموافقت حکومت آلمان ناسیونال سوسیالیست تهیه شده است. بهرصورت حکومت چکواسلواك اعلام نمود که بر این اساس مذاکرات را شروع نخواهد نمود. ولی معذلك حاضر است که یکرشته گذشت هائی نسبت بآلمانهای ناحیه سودت بنماید وامتیازاتی برای آنان در نظر بگیرد.

در این جا بدون اینکه بتفصیل بدین موضوع اشاره شود کافیست بدانیم که حکومت چکواسلواکی قبول میکرد که قانون اساسی اینکشور را تغییر داده از نظر اداری خود مختاری را برای ولایات مختلف چکواسلواکی و از جمله نواحی سودت آلمانی نشین برسمیت بشناسد ولی درضمن اظهار میکرد که بابوجود آمدن خود مختاری اداری اعمال قدرت پلیس واداره قوای تأمینه در تمام این نواحی باید در دست حکومت مرکزی پراك باشد و کنراد هنلاین برعکس تقاضا میکرد که پلیس در دست حکومتهای محلی باشد بعبارة اخری آلمانهای ناحیه سودت فعال مایشاء در این نواحی باشند. درحقیقت مسئله اساسی این بود که آیا اعطاء خود مختاری مقدمه جدائی وتجزیه این نواحی از چکواسلواکی است ویابرعکس امکان تجدید سازمان دولت چکواسلواکی طبق قانون اساسی جدیدی موجود میباشد!

علیرغم میانجیگیری که در تابستان ۱۹٤۸ بوسیله لرد رنچیمان (۲) وزیر بازرگانی انگلیس صورت گرفت و این شخص بپراك مسافرت نمود تابین چکها و آلمانهای ناحیه سودت صلح وصفا برقرار سازد معذلك در پنجم سپتامبر معلوم شد

(۱) Karlovy-vary (۲) Runciman

که رنجیمان دچار عدم موفقیت دراینموضوع شده است .

حقیقت مطلب آنستکه موضوع اساسی و موردتوجه فقط مذاکرات بین هنلاین وحکومت چکواسلواکی نمیباشد بلکه اراده حکومت آلمان ونیت اولیای اموراین کشوردراین مسئله مهم است . طبق اسناد محاکمه نورنبرك معلوم شده که از ۲۸مه ۱۹۳۸ هیتلر تصمیم گرفته بود که برعلیه چکواسلواکی دست بعملیات نظامی بزند .

درابتدای ماه سپتامبر دراین مسئله تغییری حاصل شد بدین ترتیب که درسوم سپتامبر هیتلر بطور مخفی دستور حاضرباش بارتش آلمان برای حمله بچکواسلواکی داد وقرار بود که برای ۲۸ سپتامبر ارتش آلمان بچکواسلواکی حمله کند . ازطرف دیگر در ۱۲ سپتامبر درنطقی که هیتلر در نورنبرك ایراد نمود برای آلمانهای ناحیه سودت نه تنها تقاضا کرد خود مختاری بدانها داده شود بلکه خواهان حق تعیین حکومتی که سودت ها مایلند بوسیله خود آنها بر قرار گردد یعنی جدائی ازدولت چکواسلواکی میباشد و بدینطریق هدف سیاست آلمان آشکار شد .

حال باید چگونه سیاست آلمان توانست بهدف خود برسد ؟

در ۱٤ سپتامبر نخست وزیر انگلیس نویل چمبرلن تصمیم خودرا به حرکت به برتچگادن برای مذاکره باهیتلر اعلام کرد. البته این تصمیم را پس ازمذاکره و بدست آوردن موافقت دولت فرانسه اتخاذ کرد ولی باید گفت از همان زمان کـه چمبرلن مصمم بملاقات باهیتلر گردید تصمیم بگذشت هائی که درباره آلمان باید بنماید گرفته بود. در ملاقات بر تچگادن که در ۱۵ سپتامبر صورت گرفت هیتلر بچمبرلن اعلام کرد که آلمان‌ها مصمم بملحق کردن نـواحی آلمانی نشین سودت بکشور آلمان هستند و اگر مسئله بصورت آرام و صلح جویانه حل نشود بعملیات نظامی متوسل خواهند شد . فرانسه و بریتانیای کبیر در مقابل تصمیمات هیتلر تسلیم شدند و تصمیم گرفتند که بدولت چکواسلواکی اندرز دهند که این اراضی را بآلمان واگذار کنند . بعد از ظهر روز ۲۱ سپتامبر پس ازمذاکرات بسیارشدیدوتندی که صورت گرفت و بعداز فشار بسیار سختی که از طرف حکومت فرانسه و انگلیس بچکواسلواکـی وارد شد دولت چکواسلواکی مجبوراً تسلیم گردید .

چمبرلن پس ازاین امرفوراً برای ملاقات هیتلر به گودسبرك که در کنار رودخانه

رن در مجاورت شهر بن واقع شده رفت تا بدو اطلاع دهد که حکومت چکواسلوا کی تسلیم شده ولی همینکه چمبرلن قبول تقاضاهای هیتلر را از طرف چکواسلوا کی بوی اعلام نمود هیتلر بر تقاضاهای خود افزود بدین ترتیب که گفت واگذار کردن اراضی ناحیه سودت بوسیله چکواسلوا کی بآلمان باید فوراً و بدون مهلت صورت گیرد یعنی بدون اینکه بچك هائی که در این نواحی ساکن اند زمان و وقت لازم برای بردن اموال شخصی خود بدهند.

بعلاوه اظهار نمود که این اراضی را تا تاریخ اول اکتوبر چکها باید تخلیه نمایند واستحکاماتیرا که در این نواحی ساخته اند خراب نکنند. بالاخره هیتلر تقاضا میکرد که اراضی که قبلا تقاضا کرده بود یعنی نواحی که آلمانها اکثریت نفوس آنرا تشکیل میدادند شامل چند ناحیه دیگر نیز بگردد.

ایندفعه حکومت انگلیس شرایط جدیدی را که هیتلر تقاضا میکرد باطلاع حکومت چکواسلوا کی رسانید بدون اینکه قبول کردن آنهارا بدان دولت سفارش و توصیه کند و حکومت چکواسلوا کی نیز تصمیم بمقاومت گرفت و فرمان بسیج عمومی ارتش را صادر نمود واعلام کرد که شرایط هیتلر غیرقابل قبول است. در اینوقت یعنی در شب ۲٦ سپتامبر در نطقی که هیتلر در برلن در اشپر پالاس ایراد نمود اعلام کرد که حوصله او تمام شده ودیگر جائی برای صبر و تحمل او باقی نمانده و برای آخرین مرتبه تاریخ واگذار کردن اراضی آلمانی نشین سودت والحاق آنرا بآلمان اول اکتوبر تعیین میکند. روز بعد در ۲۷ سپتامبر دوملاقاتی که بانماینده نخست وزیر انگلیس نمود اعلام کرد که ساعت ۲ بعدازظهر روز ۲۸ سپتامبر آلمان بسیج عمومی ارتش خود را شروع خواهد کرد واگر تاآن تاریخ دولت چکواسلوا کی تسلیم نشده باشد بعملیات نظامی متوسل خواهد شد بطوریکه در شب ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۸ همه مردم دراروپا تصور میکردند که روز بعد جنك عمومی درخواهد گرفت و فرانسه وانگلیس ازچکواسلوا کی پشتیبانی خواهند نمود.

معذلك در نطقی که چمبرلن در مقابل رادیو خطاب بملت انگلیس در این شب ایراد نمود بطور وضوح اشاره باین مطلب کرد که باکمال بی میلی وارد این جنك میشودو معتقداست که بهرطور ممکن باشد باید از آن جلو گیری بعمل آورد.

لیکن همین شب حکومت انگلیس دست بیکرشته اقدامات احتیاطی برای بسیج بحریه خود زد یعنی فرمان حاضر باش وحالت هشدار را در بحریه انگلیس اعلام نمود. آیا این تصمیم هیتلر را بتأمل و تفکر بیشتری در تصمیمات آتی خوددعوت کرد؟ بهر صورت نمیتوان بطور قطع اظهار نظری دراین باره نمود ولی صبح ۲۸ سپتامبر هیتلر قبول کرد که این مسئله در کنفرانسی که در شهر مونیخ منعقد باید گردد مورد مطالعه قرار گیرد وحاضر شد ۲٤ساعت عملیات نظامی را که قرار بود درباره چکواسلواکی اجرا گردد عقب بیاندازد. حقیقت مطلب آنست که هیتلر بخوبی میدانست که دراین کنفرانس آنچه مایل است بدست خواهد آورد والبته شرط عقل نبود در صورتیکه بدون جنك بدین هدف نایل میشود دست بعملیات جنگی بزند.

کنفرانس مونیخ روز ۲۹ سپتامبر درحضور هیتلر وموسولینی و چمبرلن و دالادیه منعقد گردید ولی نه نماینده‌ای از چکواسلواکی ونه نماینده‌ای ازاتحاد جماهیر شوروی بدین شهر دعوت شده بود وبالاخره پس از مذاکرات زیاد درشب ۳۰/۲۹ سپتامبر موافقت نامه‌ای امضا گردید مبنی برواگذار نمودن کلیه نواحی آلمانی‌نشین سودت بآلمان در حقیقت درمقابل اراده آلمان دولتهای باختر اروپا تسلیم‌شدندواینددولت توانسته بوداراضی را که‌دارای ۲۸۰۰۰۰۰ نفوس آلمانی‌وهمچنین ۷۰۰ هزار نفر چك بود بخودملحق بکند. البته کلیه اراضی آلمانی نشین چکواسلواکی اززیر بار حکومت این کشور خارج نشده‌است زیرادر حدود ۳۰۰ تا ٤۰۰ هزار نفر آلمانی درچکواسلواکی هنوز باقی مانده‌بودندولی هیتلر کلیه نواحی‌را که‌آلمان‌های چکواسلواکی اکثریت اهالی‌راتشکیل میدادند تصرف کرد.

بین تصمیماتی که در شهر مونیخ گرفته شد و تقاضاهای هیتلر در گودسبرك دو اختلاف جزئی وجود داشته: یکی آنکه هیتلر قبول کرد کـه اشغال کامل این نواحی‌را تادهم اکتوبر عقب بیاندازد درصورتیکه درابتدا مهلتی که قائل شده بود فقط تااول اکتوبر بود.دوم آنکه برای نفوسی که از نژاد چك بودند ودر اراضی که بآلمان واگذار میشد اقامت داشتند حق اختیاری قائل شدند بدین معنی کـه در انتخاب اقامت در این نواحی یا مهاجرت بچکواسلواکی شش ماه برای آنها مهلت قائل شدند تابتوانند دراین مدت ششماه ضیاع و عقار واموال خودرا بیرون ببرند.

اما در مسئله استحکامات نواحی سودت هیتلر هیچگونه تغییری در تصمیمات خود نداد یعنی چکها در موقع تخلیه این نواحی مجبور بودند استحکاماتی را که ساخته بودند سالم تحویل آلمانها بدهند.

۲- انعکاسات بین المللی این بحران

تشریح و بیان وقایعی که در پیش گذشت به دو نتیجه‌مارا واقف میسازد:

اولا - چکواسلواکی در مقابل فشار فرانسه و بریتانیای کبیر تسلیم شده‌است یعنی درحقیقت دول باختری اینکشوررا بسرنوشت خود تنها و بدون یار و پشتیبان واگذاردند. لیکن باید در نظر گرفت که فرانسه و بریتانیای کبیر درمقابل چکواسلواکی در شرایط کاملا متفاوتی قرار داشتند زیرا انگلستان کوچکترین قولی و تعهدی در باره کمك به چکواسلواکی نداده بود درصورتیکه فرانسه باچکواسلواکی قرارداد اتحاد واتفاقی از تاریخ ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۵ امضا کرده است.

۲- بنظر میرسد که **اتحاد جماهیر شوروی** دراین بحران ظاهراً فقط نقش ناچیز واهمیت فرعی داشته‌است زیرا نه نماینده‌ای در کنفرانس داشته که قرارداد مونیخ راامضا کرده باشد و حکومت چکواسلواکی هم از آندولت تقاضای کمك واستمدادی ننموده با اینکه بین اتحاد جماهیر شوروی و چکواسلواکی قرارداد اتحادی وجودداشت. لیکن باید درنظر گرفت که دراین قرارداداتحاد که در ۱۶ مه ۱۹۳۵ امضا شده بود ماده‌ای وجود داشته که بموجب آن اتحاد جماهیر شوروی بشرطی چکواسلواکی را کمك مینمود در صورت بروز جنك که فرانسه هم از چکواسلواکی پشتیبانی بنماید بنابراین در صورتی که فرانسه به تعهدات خود رفتار نکنند قـرار داد اتحاد جماهیر شوروی و چکواسلواکی هم فاقد ارزش خواهد شد. بنا بمراتب بالا ملاحظه میشود که‌رفتار فرانسه‌وسیاستی راکه ایندولت‌دراین مسئله پیش میگرفت موضوع اساسی‌ومهمترین مسئله دراین بحران میباشد.

اما بایددید حکومت فرانسه‌چه‌روشی در باره‌اجرای این قرارداد پیش گرفته‌است؟

در تابستان ۱۹۳۸ حکومت فرانسه چندین مرتبه رسماً اعلام نمود کـه بکلیه تعهدات خود در باره چکواسلواکی عمل خواهد کرد.

معذلك تمام این اظهارات مانع از آن نشد که فرانسه بچکواسلواکی فشار آوردو درضمن اندرز دهد که کلیه گذشت های ممکن را در باره آلمانهای چکواسلواکی بنماید. بااین حال همینکه ازاولیاء حکومت چکواسلواکی گذشته از خود مختاری محلی برای سودتها تقاضای ازدست دادن قسمتی از خاك کشورش را نمودند باز هم دولت فرانسه فشار شدیدی بچکواسلواکی وارد کردتادعاوی هیتلررا قبول کند. حتی درشب ۲۰ تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۸ دولت فرانسه بحکومت چکواسلواکی اعلام نمود درصورتیکه اینکشور ابرام ولجاج در نظریات خود بنماید فرانسه از پشتیبانی وتقویت و کمك چکواسلواکی دست خواهد شست .

البته دراین موضوع است که بحث زیادی نموده اند و بالاخص درباره روش وزارت خارجه فرانسه. وزیرامور خارجه فرانسه که دراینوقت ژرژ بونه بود اعلام کرد که اظهارات مذکور درفوق را درباره کمك نکردن بچکواسلواکی ازطرف فرانسه او (وزیرامور خارجه) طبق تقاضای نخست وزیرچك یعنی هودزا (۱) نموده است . درحقیقت تز ژرژ بونه اینست که حکومت چکواسلواکی چون ملاحظه میکرد که نمیتواند در مقابل آلمان مقاومت نماید ترجیح داده که حکومت فرانسه اورا تحت فشار قرار دهد . ولی امروز هیچ وسیله ای نداریم که بتوانیم بحقیقت این مسئله مهم برسیم که آیا وزیر امور خارجه فرانسه راه حقیقت را پیموده یاخیر . بدون شك حکومت چکواسلواکی در مقابل این اظهارات گفته ژرژ بونه را تکذیب کرد ولی در این تکذیب نامه دولت چك جملاتی بکار برده شده که لحن صداقت در آن ملاحظه نمیشود . بهرصورت حکومت چکواسلواکی انکار کرد که رئیس جمهور آن کشور ادوار بنش از حکومت فرانسه چنین درخواستی نموده باشد درصورتیکه مسئله مهم آن بود که آیا بطور قطع و یقین نخست وزیر چك چنین تقاضاهائی را کرده است یاخیر !

باتمام این مطالب نباید پنهان کرد که حکومت فرانسه در ۱۹۳۸ چکواسلواکی را بسرنوشت شوم خود بدون کمك واگذاشت و این کشوررا در میان بلایا و محن بی یار ویاور ترك کرده است ودراین مسئله همه متفق القول اند . بدون شك دولت فرانسه از اجرای قرار داد اتحاد خود با چکواسلواکی امتناع نموده ورسماً

(۱) Hodza

بحکومت چکواسلواکی اعلام داشته که بجنك با آلمان مبادرت نورزد زیرا درغیر اینصورت حاضر بکمك به چکواسلواکی وورود دراین جنك نیست ومیتوان گفت که تعقیب این روش تقریباً خود بمنزله عمل نکردن بقرارداد اتحاد منعقد بین چکواسلواکی وفرانسه میباشد.

برای توجیه این طرز رفتار خود باید دید حکومت فرانسه چه استدلالی را پیش گرفته است؟ ژرژبونه در خاطرات خود برای توجیه آن دوعلت ذکر کرده است دلیل اول: ضعف وسایل نظامی فرانسه ودلیل دوم عدم وجود همکاری بین فرنسه وسایر دولتها میباشد حال باید دید ارزش این دلایل تاچه حدود است؟

راجع به ضعف وسایل و تجهیزات جنگی فرانسه امروز بخوبی نمیتوانیم قضاوت کنیم مگر اینکه مراجعه بآنچه رؤسای نظامی و مخصوصاً ژنرال گاملن رئیس ستاد ارتش فرانسه نوشته اند بنمائیم. ژنرال گاملن درمذاکراتی که بانخست وزیر فرانسه دالادیه در ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۸ نموده و در خاطرات خود باکلماتی که حاکی ازلحن بسیار محتاطی است ازآن یاد میکند و ازجمله چنین گفته است:

در صورتیکه اجباراً بکمك و پشتیبانی چکواسلواکی بخواهیم جنبه عملی بدهیم ارتش فرانسه باید بتجاوز وحمله بخاك آلمان دست بزند ولی باید دید درچه نقطهٔ بدین حمله میتواند مبادرت ورزد؟ درناحیه رن بعلت وجود کوهستانات معروف به جنگل سیاه (فره نوآر) این عمل غیر ممکن است. از راه بلژیك البته مطلوب است ولی بلژیك حق عبور بارتش فرانسه نخواهد داد. در این صورت فقط منطقه سار باقی میماند ولی دراین منطقه نیز مواجه بااستحکاماتی که آلمانها ازسال ۱۹۳۶ دست بساختن آن زده اند و معروف بخط ذیگفیرید است میشویم. بنابراین بعقیده ژنرال گاملن انتظار پیشرفتهای سریعی را نباید داشت بلکه بانوعی ازنبرد سوم (۱) که درجنك بین المللی پیش آمد منتها بطرز جدیدی ارتش فرانسه رو برو خواهد شد وبرای او و نخست وزیر فرانسه دالادیه که درجنك سوم سروان بوده ودرآنجا خدمت نظامی کرده اند معنا و مفهوم شوم و تأثر انگیزی این حمله دارد زیرا جنك سوم سه ماه طول کشیده بودو ۲۷۰هزارنفر افراد فرانسوی از حیث کشته ومجروح

(۱) Sommes

من حیث المجموع در آن تلف شده اند و بالاخره این عملیات فقط منتهی به تصرف دوازده دهکده شده بود بدون اینکه جبهه قوای آلمان در این ناحیه شکافته شود و بنا بر این ارتش فرانسه بفتح نایل نشد. سپس ژنرال گاملن در خاطرات خود مینویسد که پیشرفت و توسعه عملیات نظامی نیز بستگی دارد با رفتار و روشی که حکومت لهستان پیش خواهد گرفت و بعداً یعنی اگر جنگ طول بکشد بستگی با روش روسیه شوروی دارد زیرا از انگلستان بعقیده او بهتر است سخنی برلب نیاوریم . بنا بر این بعقیده ژنرال گاملن دست زدن بعملیات نظامی غیر ممکن نیست ولی کمك رسانیدن بچکواسلواکی بسیار مشکل است . صحیح است که بعداً ژنرال گاملن روش و نظر خود را تغییر داده است زیرا در ۲۶ ماه سپتامبر اظهار کرد که نباید گذارد چکواسلواکی در مقابل آلمان خورد شود و فرانسه بهیچ عملی دست نزند زیرا اگر فرانسه این متفق نیرومند خود را از دست بدهد این امر بمنزله آنست که کسی بیشتر عقب نشینی بکند تا در نتیجه انفجار بمب بهتر از بین برود. ولی این نظریه را گاملن در ۲۶ ماه سپتامبر اظهار کرده و حال آنکه لحظات حساس همان شب ۲۰ تا ۲۱ سپتامبر یعنی تاریخی که حکومت فرانسه فشار شدیدی بحکومت چکواسلواکی برای قبول دعاوی آلمان وارد آورد میباشد .

مسئله دوم اینستکه فرانسه چه کمکی از ناحیه سایر دول میتوانست انتظار داشته باشد ؟

از طرف لهستان ؟ لهستان در بحران چکواسلواکی در ۱۹۳۸ منافعی داشته است که از بعضی جهات با منافع آلمان تطبیق میکرده زیرا از نظر سیاسی و دیپلماتیك روابط لهستان با چکواسلواکی از ۱۹۲۸ ببعد در موضوع ناحیه تچن (۱) دچار مشکلات سخت شده است ولی لهستانیها امیدوارند که موقعیت سخت چکواسلواکی در ۱۹۳۸ بالاخره منتهی باین امر میشود که لهستان بدون جنگ بتواند ناحیه تچن را تصرف بکند بنا بر این بظاهر امر حکومت لهستان در ۱۹۳۸ بموازات سیاست آلمان عمل کرده است .

اما از طرف اتحاد شوروی چه عکس العملی ابراز شده ؟ حکومت شوروی حد اقل سه بار در سال ۱۹۳۸ اعلام کرده است که در صورت وقوع تصادم در موضوع

(۱) Teschen

چکواسلواکی حاضر است وارد جنك شود بشرط اینکه فرانسه هم در این نبرد دخالت نماید ولی اشکال مسئله در این است که اگر روسیه وارد جنك میگردید باید دیداز کجا باید دست بعملیات نظامی بزند زیرا سرحد مشترکی با آلمان نداشت وقوای روسیه از لهستان ویا رومانی بایدوارد میدان جنك شوند.

درصورتیکه هم لهستان وهم رومانی مخالف بااین مسئله هستندو سیاستمداران و زعمای نظامی مدتها در این باره پیش بینیهائی نموده و فرضیات و حدسیاتی زده اند زیرا بدون شك لهستانیها مصمم اند که از عبور ارتش روسیه جلوگیری بنمایند ولی درمورد رومانی موضوع تاحدی متفاوت است زیرا حکومت رومانی اظهار کرده که ارتش سرخ درصورت عبور از رومانی دچار موفقیتی نخواهد گشت زیرا وارد کشوری خواهدشد که نه خطوط آهن و نه راههای متعددی دارد. در ضمن آنها اظهار نظر کرده اند که اگر هواپیماهای روسی از آسمان رومانی بخواهند برای کمك بچکواسلواکی پرواز کنند رومانی وسیله‌ای برای ممانعت از پرواز آن‌ها در دست ندارد. درحقیقت عملا رومانی با عبور این هواپیماها موافق بوده نه باعبور قوای روس که بوسیله خطوط آهن اینکشور مایل بودند بچکواسلواکی برای پشتیبانی آن دولت بهنگام بروز حادثه بشتابند.

اما روش انگلستان : درباره روش حکومت انگلیس سند مهمی در دست داریم که اخیراً منتشر شده و عبارت از گزارش مذاکراتی است که بین چمبرلن ودالادیه در ۲۸و۲۹ آوریل ۱۹۳۸ در لندن صورت گرفت ودر آن مسائل بین‌المللی بوجه بسیار دقیق و بطور وضوح مورد بحث قرار گرفته است. رئیس الوزراء فرانسه در این مذاکرات با صراحت لهجه تام و تمامی گفتگو نموده ازجمله اظهار کرده که باید بهرطریقی ممکن است مخصوصاً از چکواسلواکی حمایت و پشتیبانی بعمل آورد و باولیاء حکومت انگلیس گفته است که اگر از کمك و پشتیبانی چکواسلواکی کوتاهی و مضایقه نمائیم، وقوع جنك عمومی را فقط عقب انداخته‌ایم ولی مانع ازوقوع آن درآتیه دورتری نخواهیم شد یعنی بدون شك جنك بالاخره وقوع خواهدیافت منتها درشرایط بدتر و نامساعدتری برای دول باختری. اولیاء امور انگلیس درجواب اظهار میدارند: باید منتظر باشیم به‌بینیم چه پیش میآید زیراهنوز مامطمئن نیستیم که در آوریل ۱۹۳۸ مقصود هیتلر تجزیه و از بین بردن کشور چکواسلواکی باشدزیرا فعلا اوصحبت از خود

مختاری برای آلمانهای ناحیه سودت میکند وشاید علیرغم آنچه که درباره او گفته‌اند هیتلر درگفتار خود صادق باشد.

ازطرف دیگر باید درنظر داشت که اگر چکواسلواکی مورد تجاوز هیتلر قرار بگیرد ماهیچ وسیله‌ای در دست نداریم که ممانعت ازاین امر نموده واین کشور را نجات بدهیم زیرا قبل از آنکه کسی بتواند بآنها کمکی برساند ارتش آلمان قوای چکواسلواکی راخورد خواهد کرد. بدون شك همچنانکه اغلب تصور میکنند تصرف چکواسلواکی امری موقتی خواهد بود زیرا درصورتیکه جنك عمومی بین دول اروپا در گیرد البته پس از خاتمه این جنك درصورتیکه فرانسه وانگلیس پیروز شوند مجدداً چکواسلواکی احیا خواهد شد ولی (بگفته نویل چمبرلن که دراین مقام وارد بحث میشود) آیا میل داریم که در اینصورت باز هم چکواسلواکی را مانند سابق در حالیکه ۳،۲۰۰،۰۰۰ نفر آلمانی در آنجا زندگی میکنند کما فی السابق آنرا تشکیل دهیم وبوجود آوریم؟

بالاخره آخرین استدلال آنها اینست که در این جنك عمومی که در اروپا (بعقیده نویل چمبرلن) درخواهد گرفت بهیچوجه معلوم نیست که دولتهای باختری پیروز شوند زیرا انگلستان درموقعیتی نیست که بتواند کمك مؤثری بفرانسه بنماید وفقط میتواند تاحدود دوتیپ (دیویزیون) «درحالیکه انگلیسها در ۱۹۱۴ پنج تیپ بفرانسه فرستاده بودند» کمك بکند ودراین مقام همینکه رئیس الوزراء فرانسه اعتراض میکند که چرا وچگونه میگوئید وضع بدتر از ۱۹۱۴ است؟ جواب چمبرلن اینست که چون فعلا مجبوریم که هواپیما بسازیم لذا نمیتوانم همین فعالیت را درباره افزایش قوای بری هم بکار بریم ودرجواب دالادیه که میپرسد بالاخره آیا این دوتیپ تیپ‌های موتوریزه ومجهز به عرابه‌های جنگی است یاخیر؟ جواب چمبرلن منفی میباشد زیرا میگوید این دو تیپ تاحدی موتوریزه است بعلاوه من نمیتوانم تعیین کنم که در چه تاریخی میتوان آنهارا بمیدان جنك فرستاد».

البته بعداً انگلیسها تاحدی تغییر رویه دادند یعنی دردهم سپتامبر اظهار نمودند که اگر آلمان بخاك چکواسلواکی تجاوز بکند وفرانسه ارتش خودرا بسیج عمومی

بنماید دولت بریتانیای کبیر اجازه نخواهدداد که امنیت فرانسه هیچگاه در معرض خطر افتد. ولی باید دید مقصود از این اظهارات و بیان این فرمول چیست؟

آیا مقصود اینست که **انگلستان فرانسه را در کمك کردن بچکواسلواکی تقویت و تشیید خواهد نمود**؟ خیر بلکه مفهوم این جمله آنست که اگر درصورت کمك کردن بچکواسلواکی فرانسه مورد تجاوز آلمان قرار گرفت در اینصورت و در این لحظه انگلستان بکمك فرانسه خواهد شتافت. بنابراین ملاحظه میشود که در هرصورت دولت فرانسه باید تنها و منفرداً برعلیه آلمان اقدام نظامی بعمل آورد.

فقط در آخرین لحظه یعنی روز ۲۶ سپتامبر است که طبق اعلامیهٔ که خبر آن از منابع انگلیسی منتشر گردید اظهار شد که درصورت بروز جنك بین فرانسه و آلمان بطور حتم انگلستان بکمك فرانسه خواهد شتافت ولی در این موقع هم فرانسه از مقامات سیاسی انگلیس استعلام کرد که آیا مفهوم این خبر اینست که فوراً و بلافاصله انگلستان وارد جنك خواهد شد یا خیر؟ و جواب حکومت انگلستان بهیچوجه قانع کننده نبوده است هرچند که در این باره هنوز سندی از منابع انگلیسی در دست نداریم.

اما از اتازونی آمریکا هم انتظار هیچ گونه کمکی نمیرود و میسر نمیباشد زیرا همینکه سفیر آمریکا در فرانسه ویلیام بولیت در نطقی که بتاریخ ٤ سپتامبر ۱۹۳۸ در پوآنت دگراو در جنوب غربی فرانسه نزدیك شهر بردو در ساحل اقیانوس اطلس ایراد نمود اشاره کرد که درصورت وقوع جنك عمومی محتمل است که اتازونی هم وارد در آن بشود پس از ایراد این نطق فوراً ازطرف دولت آمریکا باو گوشزد شد که از دخالت آمریکا حتی در یك جنك احتمالی هم نباید بهیچوجه صحبتی نمود.

بنا براین باید اذعان کرد که از نظر دیپلماتیك موقعیت دول باختر در این بحران بهیچوجه موجب امیدواری نبوده است. معذلك باید در نظر داشت سیاستی که باعث واگذار کردن چکواسلواکی بسرنوشت شوم خوددر این بحران گردیده نتایج و تأثیرات بسیار خطرناکی نه تنها از جنبه معنوی داشته است بلکه از نظر مادی هم همینطور بوده زیرا در نفوس دولت آلمان در نتیجه الحاق اطریش و منطقه آلمانی نشین سودت بآلمان در حدود ۱۰ میلیون نفر افزایش حاصل شده و قدرت صنعتی آن کشور هم باتصرف کارخانه های اسلحه سازی اشکودا بعدها بمراتب قوی تر خواهد گردید

زیرا معادن فلزات اطریش وشمال بوهم جزو آلمان شده‌است. علاوه براین درنتیجه تصاحب منطقه سودت آلمان چکواسلواکی را بصورت دولت ضعیفی درآورد در صورتیکه این دولت مطمئن ترین نقطه اتکاء فرانسه در بین دولتهائیکه تشکیل اتحادیه اروپای مرکزی یااتفاق صغیررا داده اند بود و دراین تاریخ میتوانستند در این منطقه سی تاچهل دیویزیون قوا برای کمك بفرانسه مسلح نمایند ولی همینکه چکواسلواکی مجبور به تسلیم در مقابل آلمان گردید این نقطه اتکاء مهم ازدست فرانسه بدرشد. بالاخره آخرین تأثیر تجزیه چکواسلواکی اینست که بین‌دول باختری و اتحاد جماهیر شوروی گودالی عمیق بوجودآمد و (ژورنال دومسکو) دراین‌تاریخ چنین نوشت : (باید ازخود سؤال کرد که چه ارزشی برای پیمان فرانسه وشوروی منبعد باید قائل شد درحالیکه فرانسه پیمانیرا که با چکواسلواکی امضا کرده بود بهیچوجه محترم نشمرد وبتعهدات ناشی ازاین قرارداد عمل نکرد) ودرهمین تاریخ یکی ازروزنامه‌های آلمان باسم‌هامبورگرفرمدن‌بلات اینطورمینوشت : «جنبه‌تاریخی کنفرانس مونیخ دراینست که آلمان توانست وموفق گردید اتحاد جماهیرشوری را ازجرگه دول معظم بدینوسیله بیرون بکند» .

---

(۲) H. Fremden Blatt

ضمیمه

چون درضمن این کتاب درفصولی چند ازمیثاق جامعه ملل ونظریات مختلفی که نمایندگان دولتهای بزرك در تنظیم مواد آن بکار برده‌اند بحث فراوان شده است مؤلف بجا و شایسته دید که‌عین متن میثاق را ضمیمه این کتاب نماید تامعلمان ومتعلمان‌را موقع حاجت بکار آید .

میثاق جامعه ملل

نظر باینکه برای بسط و ترقی همکاری بین‌المللی وبرای تضمین‌صلح‌وامنیت رعایت اصول ذیل لازم است :

قبول التزاماتی برای احتراز از توسل بجنك. علنی کردن روابط بین‌المللی و مبتنی ساختن آن برعدالت‌وشرافت رعایت کامل‌حقوق بین الملل که ازاین ببعدمدار حقیقی عملیات دول شناخته‌خواهدشد. حکم‌فرما ساختن عدالت‌ورعایت کامل‌وظایفی که بموجب‌معاهدات‌برعهده گرفته شده‌درروابط‌بین‌اممی که‌دارای تشکیلاتی‌هستند.

علیهذا متعاهدین معظم میثاق نامهٔ حاضره را که اساس تشکیل جامعه ملل خواهد بود میپذیرند .

ماده اول

۱- اعضاء اصلی جامعه ملل عبارتند از :

امضاء کنندگانی که اسامی آنها درضمیمه این اساسنامه ثبت گردیده است .

دولی که اسامی آنها نیز درضمیمه‌ذکر شده و بدون‌هیچگونه قیداین‌اساسنامه را بپذیرند ودرظرف دوماه ازتاریخ‌اعتبار یافتن آن قبول‌خودرا بموجب اظهارنامهٔ که‌بدارالانشاء تقدیم خواهند نمود اعلام نمایند. این اظهار نامـه تـوسط دارالانشاء باستحضار اعضاء جامعه خواهد رسید .

۲- هردولتی و نیز هرمستعمره ویامستملکهٔ که خودرا آزادانه اداره مینماید و درضمیمه اسم آن ثبت نگردیده در صورتی میتواند عضو جامعه بشود که دو ثلث

اعضاء مجمع عمومی به قبول عضویت وی رأی دهند به شرط آنکه تضمینات اطمینان بخشی بدهد که بانیت خالص تعهدات بین‌المللی خود وقواعدی راکه جامعه در مورد قوای بری و بحری وهوائی مقرر می‌دارد انجام‌واجرا خواهد نمود.

۳- هرعضوی میتوانـد از جامعه خارج شود بشرط آنکه دو سال قبل این اراده خود را بجامعه اخطار کرده و تمام تعهدات بین‌المللی و وظایف ناشیه از این اساس‌نامه‌را تاموقع خروج خود ایفاء نموده باشد.

ماده دوم

عملیات جامعه که در این اساسنامه تحدید شده بوسیله یك مجمع عمومی ویك شوری بامعاونت یك دار الانشاء دائمی بموقع اجراء گذاشته خواهد شد.

ماده سوم

۱- مجمع عمومی مرکب ازنماینده گان اعضاء جامعه است

۲-مجمع درمواقع معینه یاهرموقع‌دیگری که مقتضیات ایجاب مینماید درمقر جامعه یاهر نقطه دیگری که تعیین شود انعقاد خواهد یافت.

۳- صلاحیت مجمع عمومی شامل جمیع اموری‌است که داخل دردائره‌فعالیت جامعه ملل میباشد یابصلح عمومی خلل وارد میآورد.

٤- هرعضو جامعه بیش‌ازسه نفرنماینده در مجمع عمومی نمیتواند داشته‌باشد وفقط دارای یك رأی خواهد بود.

ماده چهارم

۱- شوری مرکب‌است ازنماینده گان اعضاء مهمترین‌دول متفقهٔ مشترك‌المنافع (مقصود اتازونی و آمریکاوفرانسه وانگلیس‌وایتالیا وژاپن است) ونماینده گان چهار عضو دیگر جامعه و این چهار عضورا مجمع عمومی آزادانه و هرزمانی که مقتضی بداند انتخات خواهد کرد.

نماینده گان بلژیك‌وبرزیل‌واسپانی‌ویونان تازمانیکه مجمع‌عمومی برگزید گان خودرا تعیین ننموده عضو شوری خواهند بود.

۲- علاوه بردولی که در شوری بطور دائم نماینده دارند شوری میتوانـد باتصویب اکثریت مجمع عمومی دول‌دیگری‌را ازاعضاء جامعه معین کندو نماینده گی

آنها نیز در شوری بطور دائمی باشد و همچنین میتواند با تصویب اکثریت مجمع عمومی بعده اعضائی که بموجب انتخاب مجمع عمومی تعیین میشوند بیفزاید.

(بموجب این فقره دولت آلمان عضو دائمی شوری شد وعده اعضاء انتخابی به نه رسید)

۲ مکرر- قواعد راجع بانتخاب اعضاء غیر دائم شوری و بالخصوص مدت عضویت وشرایط تجدید انتخاب آنهارا مجمع عمومی با کثریت دو ثلث آرا مقرر خواهد نمود.

۳- شوری در مواقعی که اوضاع اقتضا نماید ولا اقل سالی یک بار در مقر جامعه یادرجای دیگری که تعیین شود منعقد خواهد شد.

٤- شوری برای رسیدگی بکلیه اموری که درحدود عملیات جامعه ویامربوط بصلح عمومی باشد دارای صلاحیت است.

٥- هرعضو جامعه که درشوری نماینده ندارد درمواردیکه مسائلی درشوری مطرح است که آن دولت در آنجا مخصوصاً ذی نفع میباشد باید دعوت شود که نماینده بآنجا بفرستد.

٦- هرعضو جامعه که عضو شوری میباشد درآنجا فقط دارای یك نماینده ویك رای است.

ماده پنجم

۱- برای تصمیمات مجمع عمومی یاشوری جز درمواردیکه در این اساسنامه یادرمواد عهدنامه حاضر (یعنی عهدنامه و رسای) تصریح شده اتفاق آراء حاضردر جلسه لازم است.

۲- هرمسئلهٔ که مربوط بترتیب‌جریان امور درجلسات مجمع عمومی‌یاشوری باشد و همچنین تعیین کمیسیونهای تحقیق در قضایای مخصوصی‌در مجمع عمومی یا شوری تصفیه شده و با کثریت آراء اعضاء جامعه که درآنجا حاضرند قطع میشود.

۳- نخستین جلسه‌مجمع عمومی واولین جلسه شوری بر حسب دعوت رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا انعقاد خواهد یافت.

ماده ششم

۱- دار الانشاء دائمی درمقر جامعه تشکیل میگردد و مرکب ازیك رئیس ویك عده منشی واجزاء لازم خواهد بود.

۲- اولین رئیس دار الانشاء درضمیمه این اساس نامه تعیین شده و بعد از این انتخاب آن منوط به تعیین شوری وتصویب اکثریت مجمع عمومی است.

۳- منشی‌ها و سایر اجزاء دار الانشاء رارئیس با تصویب شوری تعیین خواهد نمود.

٤- رئیس دار الانشاء جامعه حقاً همین سمت را درمجمع عمومی و درشوری دارا میباشد

۵- مخارج جامعه بمیزانی که مجمع تعیین نماید برعهده اعضاء جامعه است.

ماده هفتم

۱- مقر جامعه شهر ژنو است.

۲- شوری میتواند در هرموقع تصمیم درتغییر مقر مزبور بگیرد.

۳- کلیه مشاغل جامعه یا ادارات مربوط بآن و همچنین مشاغل دار الانشاء ممکن است بدون تفاوت بعهده مرد یازن محول گردد.

٤- نمایندگان اعضاء جامعه وعمال آن درموقعی که مشغول انجام وظایف رسمی خود هستند دارای امتیازات ومعافیت‌های دیپلماتیك میباشد.

۵- ابنیه واراضی که درتصرف جامعه یاادارات آنست ویامحل انعقاد جلسات میباشد حق مصونیت دارد.

ماده هشتم

۱- اعضاء جامعه تصدیق میکنند که حفظ صلح تقلیل تجهیزات نظامی ملی‌را ایجاب میکند واین تقلیل باید بحدی باشد که باامنیت ملی و تعهدات بین المللی که اجراء آنها عملیات مشترکی را الزام مینماید موافقت داشته باشد.

۲- شوری بارعایت کیفیت جغرافیائی واحوال خصوصی هرمملکت نقشه‌این تقلیل‌رابرای مطالعه‌ومداقه واخذتصمیم دولتهای مختلف تهیه خواهد نمود.

۳- این نقشه‌ها باید لااقل درهرده سال یك بارمورد مداقه جدید ودرصورت

لزوم موضوع تجدید نظری بشوند .

٤- پس از آنکه دول مختلف محدود بودن تجهیزات را باین ترتیب پذیرفتند تجاوز از حدود معینه بدون موافقت شوری جایز نخواهد بود .

٥- چون تهیه ذخایر و مهمات جنگی در کارخانجات خصوصی مفاسدی دارد اعضاء جامعه بشوری مأموریت میدهند که وسائل لازم برای جلوگیری از آن را تدارك بنماید و باید احتیاجات اعضاء جامعه که خود نمیتوانند ذخایر و مهمات جنگی ضروری را برای تأمین مملکتشان بسازند رعایت بشود .

٦- اعضاء جامعه تعهد مینمایند که کلیه اطلاعات راجع بمیزان تجهیزات و برنامه نظامی بری و بحری خود و کیفیت آن قسمت از صنایعی را که ممکن است برای جنك مورد استفاده واقع شود کاملا و صریحاً باستحضار یکدیگر برسانند .

ماده نهم

یك کمیسیون دائمی تشکیل خواهد شد برای اینکه نظر خودرا درطرز اجرای مندرجات ماده اول و ماده هشتم و بطور کلی در مسائل مربوط به قشون بری و بحری وهوائی بشوری تقدیم نماید .

ماده دهم

اعضاء جامعه تعهد مینمایند که تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کنونی همه اعضاء جامعه را محترم شمرده وازهر گونه تجاوز خارجی آنرا محفوظ بدارند . در موقع تجاوز یاتهدید یاخطر چنین تجاوزی شوری وسائلی را تهیه خواهد کرد که این تعهد را تأمین بنماید :

١- صریحاً اعلام میشود که درهر جنك یاتهدید جنگی خواه مستقیماً مربوط بیکی از اعضاء جامعه باشد وخواه نباشد جامعه بالتمام ذی نفع و مکلف است برای صیانت حقیقی صلح ملل اقدامات لازمه بعمل بیاورد .

درچنین موردی نظر بتقاضای هریك ازاعضاء جامعه رئیس دارالانشاء بفوریت هیئت اجرائیه را دعوت باجلاس مینماید .

٢- و نیز اعلام میشود که نسبت بهرقضیه که مخل روابط بین المللی بوده و صلح یامناسبات حسنه ملل را که صلح متوقف بر آن است تهدید کند هریك ازاعضاء جامعه

حق دارد جلب توجه مجمع عمومی یاشوری را بنماید .

ماده دوازدهم

۱- تمام اعضاء جامعه موافقت دارند که هر گاه فیمابین آنها اختلافی بروز کند اختلاف مزبور را بحکمیت یا تسویه قضائی محول یا رجوع بهشوری خواهند نمود ونیز موافقت دارند که درهیچ موردی قبل از انقضاء سه ماه بعداز صدور حکم حکمیت یا تسویه قضائی یا راپرت شوری متوسل بجنك نشوند.

۲- در تمام مواردی که در این ماده پیش بینی شد است حکم قضیه باید در مدت مناسبی صادر شود وشوری نیز مکلف است در ظرف ششماه از تاریخ شروع برسیدگی بدعوی راپرت خودرا تهیه نماید .

ماده سیزدهم

۱- اعضاء جامعهموافقتدارند که هر گاه بین آنها اختلافی رخ دهد که بعقیده ایشان بوسیله حکمیت یاتسویهقضائی قابل حل بوده وتصفیه آن بطور رضایت بخش از طرق دیپلوماتیکی ممکن نشود آن اختلاف را بالتمام بحکمیت یاتسویه قضائی رجوع نمایند .

۲- مسائل مذکوره در ذیل از مسائلی شناخته شده که بطور کلی بوسیله حکمیت یاتسویه قضائی قابل حل است: (۱) اختلاف راجع به تفسیر عهدنامه(۲)بهر مسئله از مسائل حقوق بین الملل (۳) بامری که اگرواقعیت آن محقق شودموجب نقض یکی از تعهدات بین المللی است (٤)به کمیت یانوع جبران خساراتی که بچنین نقض عهد تعلق میگیرد .

۳- مرجع دعوی دیوان داوری دائمی بین المللی است یاهرمحکمه ودیوانی که اصحاب دعوی اختیار کنند یادرقرارداد های سابقه پیش بینی کرده باشند .

٤- اعضاء جامعهمتعهد میشوند از روی کمال صمیمیت احکام صادره را اجرا نمایند وهرعضو جامعه که باحکام مزبوره تمکین کند براو قیام بجنك ننمایند. چنانچه احکام مذکور بموقع اجرا گذاشته نشود شوری اقدامات لازمه که اجراء حکم را تامین مینماید پیشنهاد خواهد نمود .

ماده چهاردهم

شوری مامور است لایحه تأسیس دیوان دائمی داوری بین المللی را تهیه نموده

وباعضاء جامعه عرضه بدارد.دیوان مزبور برای کلیه اختلافات بین المللی که اصحاب دعوی باو رجوع نمایند صالح است بعلاوه در هر اختلاف یاهرمطلبی که شوری یا مجمع عمومی باو مراجعه نمایند اظهار عقیده او مشورتی بودهوالزامی نیست .

ماده پانزدهم

۱- هر گاه مابین اعضاء جامعه اختلافی رو دهد که محتمل قطع روابط باشد وبرطبق مادهٔ ۱۳ بحکمیت یاتسویه قضائی رجوع نشده باشد اعضاء جامعه موافقت دارند که آنرا بشوری رجوع کنند بنا براین بمجرد آنکه یکی از اصحاب دعوی رئیس دارالانشاءرا از حدوث اختلاف مطلع نمود رئیس مزبور اقدامات لازمه را برای تحقیقات ومداقه کامل بعمل خواهد آورد .

۲- طرفین اختلاف باید هرچه زود تر شرح دعوای خود را بادلایل و اسناد مثبته بشوری بفرستند وشوری میتواند حکم بانتشار فوری آن بدهد .

۳- شوری ساعی خواهد بود که رفع اختلافرا بنماید .

اگر موفق شد احوال وتوضیحات ومواد تصفیهٔ آن اختلافرا باندازهٔ که مفید میداند انتشار میدهد .

٤- درصورت عدم موفقیت شوری باتفاق یا باکثریت آراء برای اعلام کیفیت اختلافراپرتی انتشارداده عادلانهترینومناسبترینراه حلی که بنظرش میرسددرآن راپرت توصیه میکنند .

٥- هریك از اعضاء جامعه که نماینده در شوری دارد نیز میتواند شرح حال اختلافوعقاید خودرا درآن باب انتشار بدهد .

٦- هر گاهراپرتشوریباتفاقآراء صادرشود (صرف نظرازرأی نمایندگان اصحاب دعوی) اعضاء جامعهمتعهدند که بهر کدام ازطرفین دعوی کهعقیدهشوریرا قبولنموده باشد اعلان جنك ننمایند .

۷- درصورتیکهباصرف نظر ازرأی نمایندگان متداعیینراپرتشوری باتفاق آراء صادرنشود اعضاء جامعه حقخواهند داشت هرقسم که برای حفظحقوعدالت لازم میدانند اقدام نمایند .

۸- هر گاه یکی از طرفین مدعی باشد که موافق حقوق بین المللی قطع دعوی منحصراً مربوط بخود او است و شوری نیز این نظر را تصدیق نماید این فقره را در راپرت خود اظهار و از ارائه راه حل احتراز خواهد نمود.

۹- شوری میتواند در تمام مواردیکه در این ماده پیش بینی شده اختلاف را به مجمع عمومی عرضه بدارد تقاضای یکی از متداعیین نیز موجب احالهٔ آن اختلاف به مجمع عمومی میشود ولی تقاضای مزبور باید در ظرف چهارده روز بعد از طرح اختلاف در شوری بعمل آید.

۱۰- در تمام مسائلی که در مجمع عمومی طـرح میشود مقررات این مـاده و ماده ۱۲ که مربوط بعملیات و اختیارات شوری میباشد در مورد عملیات و اختیارات مجمع عمومی نیز مرعی است. هر راپرتی از مجمع عمومی که با تصدیق نماینده گان اعضاء جامعه که عضو شوری نیز هستند صادر شود و اکثریت نماینده گان اعضاء دیگر جامعه هم (صرف نظر از نماینده گان طرفین) تصدیق داشته باشند دارای همان اثر راپرت شوری است که باتفاق آراء اعضاء آن (صرف نظر از نماینده گان طرفین) صادر شده است.

ماده شانزدهم

۱- هر گاه یکی از اعضاء جامعه برخلاف التزاماتی که مطابق مواد دوازدهم سیزدهم و پانزدهم برعهده گرفته است متوسل بجنك شود مثل این است کـه نسبت بتمام اعضاء دیگر جامعه باب مخاصمه را باز کرده است و اعضاء جامعه ملزمند: اولا روابط تجارتی و اقتصادی را باوی بفوریت قطع نمایند ثانیاً هر گونه رابطه را فی مابین اتباع خود و اتباع دولتی که نقض عهد نموده است منع کنند ثالثاً تمام مراودات مالی یا تجارتی یا شخصی بین اتباع این دولت و اتباع دول دیگر را خواه عضو جامعه باشند و خواه نباشند مقطوع نمایند.

۲- در این مورد شوری مکلف است که بدول مختلفه ذی نفع تهیه مقدار قوای نظامی بری و بحری را توصیه نماید تا بوسیله آن قوی اعضای جامعه در قوای مسلحهٔ که باید دولت متخلف را بـرعایت تعهدات جامعه الزام کند شرکت نمایند - بعلاوه

اعضاء جامعه توافق میکنند که در اجراء مقدمات اقتصادی و مالی مقرره دراین ماده به یکدیگر مساعدت بنمایند تاآنکه خسارات وزحمات حاصله ازاقدامات مذکوره حتی الامکان قلیل باشدوهمچنین بیکدیگر تقویت مینمایند برای جلوگیری ازهراقدام مخصوصی که دولت ناقض عهدبرضد یکی ازآنها بنماید - ونیز عبور قشون هرعضو جامعه را که داخل در عملیات مشترکه برای محترم داشتن تعهدات جامعه است از خاك خود تسهیل مینمایند .

٤- هرعضوی را که بواسطه نقض یکی از التزامات اساسنامه مقصر شده باشد می توان از جامعه خارج نمود.این اخراج بحکم آراء تمام اعضاء دیگر جامعه است که درشوری نماینده دارند .

ماده هفدهم

۱- درمورد اختلاف بین دو مملکتی که فقط یکی ازآنها عضو جامعه است ویادرموردیکه طرفین اختلاف هیچ کدام عضو جامعه نیستند آن مملکت یا ممالك خارج ازجامعه را باید دعوت کرد که بهمان تعهدات اعضاء جامعه راجع بتصفیه اختلافات با شرایطیکه شوری عادلانه بداند عمل کنند . هرگاه دعوت مزبور پذیرفته شود مدلول ماده دوازدهم وسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم وشانزدهم باجرح و تعدیلاتی که شوری لازم بداند درمورد آنها اعمال خواهد گردید .

۲- شوری بمجرد ارسال دعوت نامه مشغول تحقیق دراوضاع واحوال مربوطه باختلاف میشود و اقداماتی را که برای آن مورد مخصوص بهتر و مؤثر تر بداند پیشنهاد میکند .

۳- چنانچه مملکتی که برای رفع دعوی بقبول تعهدات جامعه دعوت شده است استنکاف نموده ونسبت بیك عضو جامعه متوسل بجنك شود مدلول ماده شانزدهم در مورد وی مجرا خواهد گشت .

٤- در صورتیکه طرفین دعوی از قبول تعهدات جامعه برای تصفیه اختلاف استنکاف نمایند شوری میتواند اقدامات لازمه و پیشنهادهای مقتضی بنماید تاازمخاصمه جلوگیری شده وبرای دعوی راه حلی یافت شود .

ماده هیجدهم

ازاین ببعد هرعهدنامه ویاتعهد بین‌المللی که یکی ازاعضاء جامعه منعقد نماید باید بفوریت به ثبت دارالانشاءرسیده‌و بوسیله همان اداره باسرع‌وسایل طبع‌وانتشار یابد.هیچیك از این عهدنامه‌ها و تعهدات بین‌المللی قبل از ثبت گردیدن لازم الاجرا نخواهد شد.

مادهٔ نوزدهم

مجمع عمومی میتواند گاه گاهی اعضاء جامعه‌رادعوت کند که درعهدنامه‌هائی که غیرقابل‌اجراشده وهمچنین‌دراوضاع بین‌المللی که ادامه آن برای صلح عمومی دنیا موجب خطر شده است تجدید نظر نمایند.

مادهٔ بیستم

۱- اعضاء جامعهٔ‌ملل این‌مقررات‌را ناسخ کلیه‌تعهدات یامقاولات ذات‌البینی‌خود که بامدلول‌این مقررات‌مخالفت‌دارد میشناسند وتعهد رسمی مینمایند که ازاین ببعد هیچگونه تعهدی‌را که بامفاد مقررات‌حاضره مخالف باشد تقبل ننمایند.

۲- هریك ازاعضاء که قبل ازورود در جامعه تعهداتی مخالف با مقررات این اساسنامه نموده باشد مکلف‌است‌اقدامات فوری‌برای آزاد شدن‌از آن‌بعمل‌آورد.

ماده بیست و یکم

ازتعهدات بین المللی آنچه موجب استقرارصلح است ازقبیل معاهدات راجع بحکمیت وقرارداد های اختصاصی محلی مانند اصل مونرو مخالف با هیچکدام از مقررات این عهدنامه شمرده نمیشود.

ماده بیست و دوم

۱- در مورد اراضی یا مستعمراتی که در نتیجه جنگ اخیرا از تحت سلطنت ممالکی که قبلا برآنهاحکمروائی‌داشته‌اند خارج گردیده وسکنهٔ‌آن‌نقاط مردمانی میباشند که بااوضاع مشکله عصرحاضرهنوز‌توانائی اداره کردن‌خودراندارند‌اصول ذیل‌مجرا خواهد گشت. سعادت وترقی این اقوام وظیفه مقدس مدنیت است وشایسته آنکه دراساسنامهٔ حاضرتضمیناتی برای اجراء این وظیفه پیش بینی‌شود.

۲- بهترین‌طریقه عملی‌اجرای اصل‌مزبور آنست که قیمومت‌چنین اقوام بعهدهٔ

ملل متمدنهٔ واگذار شود که در پرتو قدرت وتجربه یاموقع جغرافیائی خود بهتر از سایر ملل بتوانند عهده‌دار این مسئولیت شده‌و همچنین قبول این وظیفه‌را بنمایند - این قیومت‌را بسمت دولت قیم (ماندا تر) و بنام جامعه ملل اجرا خواهند نمود.

۳- کیفیت قیومت برحسب میزان ترقی وموقع جغرافیائی واوضاع اقتصادی و سائر خصائص قومیکه تحت قیومت واقع میگردد متفاوت باید باشد.

٤- بارهٔ اقوام که سابقاً جزء سلطنت عثمانی بوده اند بدرجهٔ از ترقی نایل شده اند که میتوان آنهارا موقتاً بسمت ملت مستقل شناخت بشرط آنکه نصایح و کمك یك دولت قیم راهنمای اداره آنها بشود تازمانیکه خودشان لایق شوند که بتنهائی خودرا اداره کنند - برای انتخاب دولت قیم تمایلات خود آن اقوام بدواً باید درنظر گرفته شود.

٥- میزان نشو وارتقاء اقوام دیگر خاصه افریقای مرکزی ایجاب مینماید که دولت قیم تعهد اداره آن حدودرا بنماید بشرط اینکه جلو گیری از عادات ردیه از قبیل برده فروشی ومعاملهٔ اسلحه والکل فروشی بعمل آمده آزادی وجدان وادیان تضمین گردیده و هیچگونه محدودیتی برای آنها نباشد بغیر از قیودیکه حفظ نظم وحسن اخلاق آنرا الزام می‌نماید وهمچنین بنای قلاع ومواقع نظامی بحری درآنجا ممنوع شده و باهل محل تعلیمات نظامی بغیر از آنچه لازمهٔ خدمت پلیس و دفاع حدود است داده‌نشود وموجبات شرایط تساوی معاملات وتجارت‌را برای اعضاء دیگر جامعه تأمین نماید.

٦- بالاخره درقسمتهای دیگر ازافریقای جنوب غربی وپارهٔ جزایر واقعه در جنوب اقیانوس کبیر بواسطه قلت جمعیت یامحدود بودن مساحت یادوری ازمراکز مدنیت یاهمجوار بودن باحدود خود دولت قیم بهترین وسائل اداره شدن اینست که جزءلایتجزای خاك دولت محسوب شده و قوانین آن دولت در مورد آنها معمول و مجری گردد لیکن بشرط آنکه تأمیناتیکه برعایت اهالی بومی فوقاً ذکر شده محرز باشد.

٧- هردولت قیم باید هر سال راپرتی راجع به مملکتی که در تحت قیومت اوست بشوری تقدیم دارد.

۸- هر گاه میزان تسلط یانظارت یا کیفیت ادارهٔ دولت قیم نسبت بمملکتی که تحت قیومت واقع میشود قبلا موضوع قراردادی بین اعضاء جامعه نشده باشد این مسائل بالخصوص باید بتوسط شورای جامعه تشخیص شود.

۹- یك کمیسیون دائمی تشکیل ومأمور خواهد شد راپرتهای سالیانه دول قیم را دریافت و ملاحظه کرده نظر خود را در قضایای مربوطه بقیومت بشوری اشعاردارد.

ماده بیست و سوم

بارعایت مقررات قراردادهای بین المللی موجودهٔ امروزه ویاقراردادهائی که درآتیه منعقد بشوند وباموافقت آنها اعضاء جامعه تعهد مینمایند که:

اولا- سعی نمایند که برای کارمردان وزنان واطفال در حدود مملکت خودشان وممالکی که روابط تجارتی وصنعتی ایشان برآنهابسط دارد شرایط منصفانه وانسانیت پرورانه تأمین ونگاهداری کنند وبرای نیل باین مقصد مؤسسات بین المللی لازمه را تأسیس وحفظ نمایند.

ثانیاً- ملتزم میشوند سلوك منصفانه را نسبت باهالی بومی اراضی که درتحت اداره آنها هستند تأمین بنمایند.

ثالثاً- جامعه را مأموریت میدهند که درقراردادهای راجع بخریدوفروش نسوان واطفال وتجارت تریاك وسایر ادویه مضره تفتیش عمومی بنماید.

رابعاً جامعه را مأموریت می‌دهند که در تجارت اسلحه و مهمات باممالکی که نظارت این امور در آنجا مستلزم حفظ منافع عمومی است نظارت نماید.

خامساً- وسایل لازمه اتخاذ خواهند کرد برای تأمین وحفظ آزادی خطوط ارتباط وترانزیت و همچنین معامله منصفانه نسبت بتجارت تمام اعضاء جامعه ولیکن مسلم است که احتیاجات خاصهٔ نواحی ویران شده در جنك ۱۹۱٤-۱۹۱۸ رعایت خواهد شد.

سادساً- ساعی خواهند بود که برای جلوگیری و مدافعه از امراض اقدامات بین المللی رابعمل آورند.

ماده بیست و چهارم

۱- تمام دوائر بین‌المللی که قبلا بموجب عهد نامه‌های جمعی تأسیس شده اند درصورت قبول متعاهدین در تحت حکم جامعه قرار خواهند گرفت.
همین ترتیب برای تمام دوائر و کمیسیونهائی که برای ترتیب امور بین‌المللی در آتیه تأسیس خواهند شد مجریست

۲- درمورد کلیه مسائل بین‌المللی که بوسیله قراردادهای عمومی مقرر شده ولی در تحت نظارت کمیسیونها یادوائر بین‌المللی واقع نیستند دارالانشاء درصورت تقاضای طرفین ورضای شورای جامعه هرگونه اطلاعات مفیده باید جمع آوری نموده و به دول ابلاغ نماید و بعلاوه هرنوع مساعدتیکه لازم ومقتضی باشد بعمل آورد.
شوری میتواند اتخاذ تصمیم نماید که مصارف هردایره یا کمیسیونی را که تحت اقتدار جامعه است جزو مخارج دارالانشاء قرار دهند.

ماده بیست وپنجم

اعضاء جامعه ملتزم میشوند که تأسیس وهمکاری تشکیلات داو طلبانهٔ صلیب احمر ملل را که بموجب قوانین مملکتی مجاز هستند ومقصودشان بهبودی حفظ صحت وجلو گیری امراض وتخفیف الام مردم باشد تشویق و ترغیب نمایند.

ماده بیست و ششم

۱- اصلاحاتیکه دراین اساسنامه بشود باید بتصویب اعضاء جامعه که جزو شوری هستند وهمچنین بتصویب اکثریت دولی که درمجمع عضویت دارند برسد و پس از این تصویب معتبر خواهد بود وبموقع اجرا گذاشته خواهد شد.

۲- هریك ازاعضاء جامعه حق دارد ازقبول اصلاحاتی که دراین اساسنامه بعمل بیاید خود داری کند ودراینصورت از عضویت جامعه خارج میشود. (۱)

(۱) متن این میثاق از (رسالهٔ درتشکیلات جامعه ملل ومقصودی که از آن درنظراست) طبع تهران سال ۱۳۱۰ اقتباس شده است.

منابع وماخذ کتاب

۱- کلیات در باره سیاست دول اروپا پس از جنك جهانی اول

Baumont (Maurice) – La Faillite de la Paix 1918– 1939 Paris (Presses Universitaires de France) 1951 2 Vols :

I– De Rethondes à Stresa 531 Pages ·

II– De I'affaire éthiopienne à la guerre. Paginé– 533 à 950

Chastenet (Jacques) – Vingt ans d'histoire diplomatique, Genève (M.du monde) 1946-246 p.

Carr (Éd.Hallett) – The Twenty year's Crisis 1919 – 1939. London (Mac·Millan) 1942, 313 p.

Lee (Dwight E.) –Ten years· The world on the way to war – 1930 – 1940, Boston 1942 – 443 p.

Jordan (w.m.) – Great Britain France and the German problem 1918 - 1939, London (Oxford Univercity pr·) 1944. 232 p.

Rain (Pierre) - L'Europe de Versailles paris payot 1945 314p.

Renouvin (pierre) – Les Relations Internationales1914–1945. centre de documentation Universitaire) 1950-1951· paris 325 pages

۲- درباره مسئله آلمان و روابط آندولت با فرانسه وانگلیس و بلژیك

Bréal (Auguste) – Philippe Berthelot Paris 1937. 249 P· (Gallimard)

Chastenet (Jacques)– Raymond poincaré Paris 1948 – 313 P. (Julliard)

Churchill (Winston) – La deuxième guerre mondiale (trad · de l'anglais. Paris Tom. I. L'orage approche 2vol. 1948 - 436+ 391 P. Paris 1930

Clémanceau (Georges) – Grandeurs et miséres d'une victoire Paris 1930 Tom. IV 374p. (Plon)

Dorten (Dr. J.A.) – La tragédie Rhénane Paris (R.Laffont) 1645 - 271 p.

Flandin (P.E.) – Politique française **1919- 1940** Paris (Edit. Nouvelles.) **1**947 - 467 p.

François - Poncet (A.) – De Versailles à Potsdame . Paris – (Flammarion) **1**948. 309 p.

Herriot (Edouard) – Jadis, tom. II D'une guerre á l'autre – 1934 – Paris 65**1**p. (Flammarion) **1**952

Jones (Thomas) – Lloyd Georges, Cambridge, (Mass.) **1951** - 330 p.

Medlicott (William M.) – British foreign Policy since Versailles **1919 - 1939** London **19**42 - 344 p.

Miller (Jane K.) – Belgian Foreign Policy between two wars. **1919–19**40 New– york **1951** 337 p.

Paul – Boncour (J.) – Entre deux guerres : Souvenirs sur la troisième République, Paris (plon) **19**45-46 3vols.

Vol. II Les Lendemains de la victoire **1919 - 19**34 435 p.

Vol. III. Sur les chemins de la défaite **19**35 - **1940** 330 p.

Stresemann (G.). – Six années de politique allemande. Les – papiers de stresemann (trad. de l'allemand) paris (plon) **19**32 – 33 3 Vols .

T.I. La Bataille de la Ruhr. La conférence de Londres – **1923 – 1924**

T.II. Locarno et Génève 1925 - **1926**

T. III. De Thoiry à la mort de Stresemann **1926 - 1929**

Suarez (Georges) – Briand , sa vie Son œuvre , Paris (plon) **1938- 1941** 6 vol.

T.V. L'artisan de la Paix **1918–1923**

T.VI. L'artisan de la Paix **1923–1932**

Tardieu (André)– La Paix, Paris (Payot) **1921** 52O P.

Tirard (Paul) – La France sur le Rhin. Douze années d'occupation Rhénane Paris (Plon) **1930** 5**1**8P.

Weill–Raynal (Et.) – Les Réparations allemandes et la France. Paris **1948** 3 Vols. (Nouvelles édit. Latines)

Wolfers (Arnold) – Britain and France between two Wars New–York **1940** 467p.

۳- راجع بجامعه ملل و امنیت دسته جمعی

Brugière (Pierre F.)- La Sécurité Collective 1919-1945 Paris (A. Pedon) 1946 379p.

Claud - Albert Colliard - Droit Internarional et histoire diplomatique 1948 Paris 527P.

La Pradelle (A. de) - La Paix Moderne (1899 - 1945)-De La Haye à San Francisco Paris (Ed. Internationales) 1947 528 p.

Murray (Gilbert) - Frome the League to U. N. London - (Oxford. Univ. pr.) 194 821p.

Tucker (W.Rayburn) - The Attitude of the British Labour Party towards European and Collective Security Problems. 1920-1939 Genève (Inst. Univ. Hte. Etud. Inte.) 1950 270p.

٤- دوران هیتلر بین سال ۱۹۳۳ وجنك جهانی دوم

Bonnet (Georges)- Défense de la paix, Genève 1946-1948,2 Vol. 270 p.

Benoist - Méchin - Histoire de l'armée Allemande t. II1919-1926 paris 1938. 696 p.

Ciano (Cte. Galeazzo)- Les Archives Secrètes du Comte Ciano 1936 - 1942 (trad. de l'italien). (plon) 1948 501 p.

François - poncet (André) - Lettres secrètes échangées de Janv. 1940 au mai 1943 par Hitler et Mussolini(Introd. Fr. -poncet.) 1946. 191 p.

François - poncet (André) - Souvenirs d'une ambassade à Berlin Sep. 1931 oct. 1938 paris-1946. 357 p.

Freytagh Loringhoven - La politique étrangère de L'Allemagne 1933 -1941 (traduit de l'allemand) paris 1942 332 p.

Gamelin (Général) . - Servir, Paris (Plon) 1646-1947 3vols.

Mussolini (Benito) - The Fall of Mussolini, His own story New-york 1948 212 p.

Reynaud (paul) - La France a Sauvé l' Europe, Paris - 1947 2 vols.

Toynbee (Arnold J.) - Survey of International Affairs. London (oxford University Press) tom. I 1920-1923.

Weizsacker (Ernst. Von) - Mémoirs . chicago (Regnery) 1951 323 p.

فهرست مطالب کتاب

غلطنامه

بااینکه در تصحیح این کتاب دقت کافی شده است معهذا بعضی اغلاط چاپی درآن ملاحظه میشود . البته ذکر همه آنها در غلط نامه بنظر لازم نمیآید زیرا برخی ازآنها را خوانندگان بقرینه میتوانند تصحیح فرمایند چنانکه فی‌المثل میلیون‌ملیون واریتره ارتیره ودولفوس دلفوس ونظارت نظارت وجامعه ملل در بعضی صفحات مجمع اتفاق ملل یامجمع ملل بغلط ذکر شده و دستخوش دست خوش وطرف دیگر طرفدیگر و داشت‌که داشتکه و بدول به‌دول و بحمله بجمله ونتیجه نتیجه وارتش ازتش چاپ شده است‌واما پاره‌ای اغلاط فاحش وافتادگیهارا نمیتوان ندیده گرفت وازاین رو مهمترین آنها ذکرگردیدکه ذیلا ازنظر خوانندگان میگذرد .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۹	بود	بودلیکن‌مشکلات دیگری‌که ناشی‌ازعدم‌اتحاد متفقین بوجود آمده است
۲	۱۳	بود	بود که بضرر کامل دولت آلمان است
۲	۲۳	امر	امری مهم چون
۲	۲٤	زیرا	زیرا عملی شدن این موضوع
۳	۱	ملیت‌ها میگردید	ودعاوی ملیت‌ها میگردد
۳	٤	و	واینك برمتفقین شاق‌ومشکل بود که در تحقق یافتن این مواعید کمکی بنمایند
۳	۱۷		منتفع شوند وبهمین مناسبت ازآن
۳	۲۲	در	درمورد
٥	٦	ومتفقین	متفقین
٥	۷	جود دارد	وجود دارد .
٦	۱۸	با بیان قاطع فرانسه	وصاحب بیانی قاطع‌ورسا در فرانسه
۱۳	۱٥	درصورت	درغیر اینصورت یعنی بمحض
۱٤	۱۲	درصد	درصدد
۱٥	۱۹	بدون‌هیچگونه اختلاف‌نظری درباره‌آن (باستثنای پیرینه)	که هیچگونه‌اختلاف‌نظری‌درباره‌آن(باستثنای پیرنه) وجود ندارد
۱٦	۱٥	اعضاء ومجمع	اعضاء جامعه ملل
۱٦	۲۰	این مسئله اساسی	این مسئله یك‌موضوع اساسی
۱۷	٦	معنوی پیش بینی	معنوی در این مورد پیش بینی
۱۷	۹	بینا بین دو طرح آنها بود	بین بین دوطرحی که بوسیله آنهاتهیه‌شده‌بود
۱۷	۱۲	که بیشتر	درآن بیشتر
۱۷	۱۲	بود نه	بودند تا
۱۹	٦	بین	از

صفحة	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۲۳	اخذ رأی اعتماد	برأی اعتماد
۲٤	۲۲	وضع نظامی وارتش	وضع عملیات نظامی وارتش
۲٥	۸	برنستدورف	برنستورف
۲٥	۲۱	و بعبارت اخری	بعبارة اخری
۲٦	۲	ازبحثی	از خلال بحثی
۲۷	۸	معروف شده بوده	معروف گردیده قرار گرفته بود
۳۰	٥	اورلاند	اورلاندو
۳۱	۱۳	که سیاست	که سرنوشت وپیشرفت سیاست
۳۲	٤	عقاید عمومی	عقاید وافکار عمومی
۳۳	۱۳	ولی	ولی این مطلب صحیح نیست زیرا
۳۳	۱٥	.	وآنها آنرا ردکردند
۳٤	۱٦	مایل‌اندازسال ۱۹۱۹ ببعد	ازسال ۱۹۱۹ ببعد مایلند
۳٦	۳	بمنصبه	بمنصه
۳٦	٤	انگستان	انگلستان
۳۸	۲	استاد علوم سیاسی	استاد مدرسه علوم سیاسی
٤۰	۱	داشته باشد	داشته است
٤۰	۲۳	بقسمتی ازآسیای صغیر	تصرف قسمتی از آسیای صغیر را
٤٦	۱۱	وزیر مالیه وقت	وزیر مالیه وقت آلمان
٤۹	۷	ژویه ۱۹۳۰	ژویه ۱۹۲۰
٥۳	۱٦	رایثوهر	رایشوهر
٥٤	۹	آخر اه ۱۹۲۱	آخرماه‌مه ۱۹۲۱
٥٦	٤	عقاید عقاید عمومی	عقاید وافکار عمومی
٥۹	۲٤	امعان نظری	امعان نظر بیشتری
٦۸	٦	ارزش کوشش	ارزش بذل کوشش
٦۸	۱۲	تعقیب از	تعقیب وپیروی از
٦۹	۱	حمایت آلمانیهائی‌راکه	حمایت آلمانیهائی که
٦۹	۲	بنماید	باشد
۷۱	۱۲	درماه ۳ مه	در ماه مه
۷٦	۲۳	بیچوجه پولی	بدون پیروی از سیاست سازش بهیچوجه پولی
۷٦	۲٥	ازکشورهای	اولیاء کشور های
۸۱	۱٦	پس ازاطلاع	پس ازاطلاع از آن
۸٥	۱۱	در ترتیبی	درقبول ترتیبات
۸٦	۷	بقرار داد اصولی	بموافقت اصولی
۸٦	۱٥	قرارداد	در قرارداد
۹۸	۲۰	بجلوگذاشته شد	برداشته شد
۱۱۱	۷و٤	عقیده عمومی	افکار وعقاید عمومی

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۱۲	دوك جهان	دول جهان
۱۱۶	۳۰	اشتول	شتول
۱۱۸	۱	فصل ششم	فصل هفتم
۱۱۹	۵	عکس العل های	عکس العمل های
۱۲۱	۱۹	همین طرح بوجود آوردن	همین طرح و بوجود آوردن
۱۲۱	۲۳	صورت گرفته	انجام گرفت
۱۲۲	۱۵	ومصری	ومصرحی
۱۲۳	۸	موضوع	موضوع یعنی ممانعت از الحاق اطریش بآلمان
۱۲۳	۱۳	حق انعقاد اتحاد	حق انعقاد قرار داد اتحاد
۱۲۴	۱۳	آنسلوش	آنشلوس
۱۲۹	۳	مطالبه نمایند	مطالبه ننمایند
۱۳۰	۱٦	بحالت	بصورتی
۱۳۳	۹	وبیکاری	وشیوع بیکاری
۱٤۱	۳	موجود دردولتها	موجود دولتها
۱٤۱	۱۰	ارضی دنیا	ارضی دولتهارا در دنیا
۱٤٦	۷و٦	۱۷ آوریل ۱۹۳٤	۱۸ دسامبر ۱۹۳۳
۱٤۷	۱۲و۳	دومرك	دو مرگ
۱٤۸	۳	۱۹ آوریل	۹ آوریل
۱٤۸	۱۱	۷ آوریل	۱۷ آوریل
۱۵۲	۲۱	گورئینگ	گورینگ
۱۵۳	۱۹	قدوت	قدرت
۱۵۵	۱۰	بکتاب قهوه	بکتاب قهوهٔ
۱٦۲	۱۹	سه سطر	در سه سطر
۱۷۲	۱۲	بفکر	در صدد
۱۷۳	۱۸	باید دفع شود	باید دفاع شود
۱۷۵	٤	جهازات	جهازات در دریای مدیترانه
۱۷۸	٤	کدورست	کدورت
۱۸۲	۱۷	بسفر	بسفر
۱۸٤	۱٤	جرئت انجام	جرئت اقدام باینکار نمود واجازه انجام
۱۹۲	۲٤	زیرا	زیرا میگفتند
۱۹۳	۱۸	که بتنهائی	که باید بتنهائی
۱۹٦	۲	میتوانستم	میتوانستیم
۱۹٦	۷	اگر بگوئیم	که بگوئیم
۱۹۷	۵	باکمال	باکمال وضوح و
۱۹۷	۱۱	برخوردی	مذاکرات وبرخوردی
۱۹۷	۲۲	برای نشاندان	بمنظور نشاندادن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۰	٦	صورت میگرفت	صورت میگیرد
۲۰۱	٤	مقصود اشاره	اشاره
۲۰۱	۱۸	در روح نازیهای اطریش	درنازیهای اطریش روح
۲۰۵	۷	باید چگونه	باید دید چگونه
۲۰٦	۱٤	اقتصادی هم	اقتصادی هم اولیاء حکومت آلمان
۲۰٦	۲۰	پنبه مصنوعی	پنبه مصنوعی میباشد
۲۰۷	۲	جوانان	جوانان‌متجلی شد و
۲۰۹	۸و۹	چینانو	چیانو
۲۰۹	۳۳	وضع برجستگی	وضع برجستگی اراضی
۲۱۰	٦	نبردی باصلاح را	باصطلاح نبردی‌را
۲۱۰	۱٦	۱۲٤ اوت	۲٤ اوت
۲۱۰	۲٤	آی	آن
۲۱۲	۱۸	کفیل سابق دفاع ملی	کفیل سابق کمیساریای دفاع ملی
۲۱۳	۳	اصرار	اقرار
۲۱٤	۱۱	فوریه ۲۷	فوریه ۱۹۳۷
۲۱٦	۳	معروف	معروف به
۲۲۰	۱٤	دول بزك	دول بزرگ
۲۲۱	۱۸	شرایطی	شرایطی تأمین نماید
۲۲٤	۱۱	خورده است	خورده ونصیب آن گردیده است
۲۲۷	۱۰	نقطهٔ	نقطهٔ اروپا
۲۳۰	۱٤	گرفته است	گرفته واجرا نموده است
۲۳۱	۲۱	سه ساعت بعد	سه ربع ساعت بعد
۲۳۲	۲۲	بنا بر	بنا به
۲۳۸	۵	آلمانیهای	سودت‌های آلمانی نژاد
۲٤۱	۱۸	برتچستکان	برچتسگادن
۲٤۷	۱۰	بدهد	میدهد
۲٤۷	۱۱	بمنزله آنستکه کسی بیشتر عقب نشینی کند	برای آنست که کسی زمانی تسلیم‌میشود
۲٤۷	۱۱	تادر نتیجه انفجار بمب بهتر از بین برود	تا مزایای بهتری بعداً بدست آورد
۲٤۸	۲۲	وقوع	بروز
۲۵۲	۲۰	اطهار نامه	اظهار نامه
۲۵۷	۵	انقصاء	انقضاء

انتشارات دانشگاه تهران

۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ - A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ - آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ - کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰- نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲- اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤- روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۱٥- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸- راهنمای دانشگاه	—
۱۹- مقررات دانشگاه	—
۲۰- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	
۲۳- Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦- زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸- اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹- اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰- اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	» » »

۳۱- ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
۳۲- جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم س…
۳۳- اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوش…
۳۴- فیزیولژی گیاهی جلداول	» » اسمعیل زاهدی
۳۵- جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶- گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلر…
۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
۳۹- واژه نامه طبری	» » صادق کیا
۴۰- تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
۴۱- تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
۴۲- جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
۴۳- Les Connexions Normales	» » هشترودی
۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی	» دکتر امیراعلم - دکتر… دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس-دک…
۴۵- روان‌شناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶- اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
۴۷- ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۸- اکوستیك «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل…
۴۹- انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
۵۱- هندسه ترسیمی وهندسه رقومی	» احمد بیرشک
۵۲- درس‌اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳- جانور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
۵۴- پزشکی عملی	» » نجم‌آبادی
۵۵- روش تهیه موادآلی	» » صفوی گلپایگانی
۵۶- مامائی	» » آهی
۵۷- فیزیولژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی
۵۸- فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹- شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۶۰- شیمی‌عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱- امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرك‌زا…
۶۲- اصول علم‌اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳- مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵- آسیب شناسی	» دکتر آرمین

٦٦- مکانیك فیزیك	تالیف دکتر کمال جناب
٦٧- کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	» » امیراعلم- دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نف
٦٨- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
٦٩- درمانشناسی » دوم	» » »
٧٠- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
٧١- شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
٧٢- اقتصادجلداول	» » علی اصغر پورهمایون
٧٣- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
٧٤- راهنمای دانشگاه	—
٧٥- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
٧٦- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
٧٧- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
٧٨- تئوری سنتیك گازها	» دکتر روشن
٧٩- کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
٨٠- قوانین دامپزشکی	» » میمندی نژاد
٨١- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
٨٢- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
٨٣- کنجکاویهای علمی وادبی	—
٨٤- ادوار فقه	» محمود شهابی
٨٥- دینامیك گازها	» دکتر غفاری
٨٦- آئین دادرسی دراسلام	» محمد سنگلجی
٨٧- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
٨٨- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی اکبر سیاسی
٨٩- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
٩٠- میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب-دکتر میردا
٩١- میزراه‌جلد اول	» » حسین گاژ
٩٢- » » دوم	» » » »
٩٣- کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	» » نعمت‌الله کیهانی
٩٤- ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
٩٥- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نی
٩٦- » » (۴) - رگ شناسی	» » » »
٩٧- بیماریهای گوش وحلق وبینی جلداول	تألیف دکتر جمشیداعلم
٩٨- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
٩٩- جبر و آنالیز	» » » »
١٠٠- تفوق وبرتری اسپانیا (١٥٥٩-١٦٦٠)	» » بیانی

۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیک» جلداول	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشهٔ
۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- اکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۲- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴- چشم‌پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیک	» » بازرگان
۱۲۶- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج‌بخش
۱۳۱- امراض واگیر دام	» » رستکار
۱۳۲- درس اللغة و الادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴- تک‌یاخته‌شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶- عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
۱۳۷- طیف‌جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی

ـ مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
ـ روان‌شناسی (ازلحاظ تربیت)	» » علی‌اکبر سیاسی
۱ـ ترمودینامیک (۱)	» مهندس بازرگان
۱ـ بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱ـ زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱ـ مکانیک عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱ـ فیزیولوژی جلداول	» » کاتوزیان
۱ـ کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیک‌نفس
۱ـ تاریخ تمدن ساسانی جلداول	» سعید نفیسی
۱ـ کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیک‌نفس
۱۴ـ کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴ـ کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵ـ هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه
۱۵ـ اندام‌شناسی گیاهان	» » پارسا
۱۵ـ چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵ـ بهداشت شهری	» » اعتمادیان
۱۵ـ انشاء انگلیسی	» بازارگادی
۱۵ـ شیمی آلی (ارگانیک) (۲)	» دکتر شیخ
۱۵ـ اسیب شناسی (گانگلیون استلر)	» » آرمین
۱۵ـ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	» » ذبیح‌الله صفا
۱۵ـ تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
۱۵ـ حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰ـ نشانه‌شناسی (علم‌العلامات) جلد اول	» دکتر محمدحسین میمندی‌نژاد
۱۶۱ـ نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	» » صادق صبا
۱۶۲ـ آسیب‌شناسی عملی	» » حسین رحمتیان
۱۶۳ـ احتمالات و آمار	» » مهدوی اردبیلی
۱۶۴ـ الکتریسته صنعتی	» » محمد مظفری زنگنه
۱۶۵ـ آئین دادرسی کیفری	» » محمدعلی هدایتی
۱۶۶ـ اقتصاد سال اول (چاپ‌دوم اصلاح‌شده)	» » علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۷ـ فیزیک (تابش)	» » روشن
۱۶۸ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	» علینقی منزوی
۱۶۹ـ » » » » » (جلدسوم-قسمت‌اول)	» محمدتقی دانش‌پژوه
۱۷۰ـ رساله بودونمود	» محمودشهابی
۱۷۱ـ زندگانی شاه‌عباس اول	» نصرالله فلسفی
۱۷۲ـ تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳ـ فهرست نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه	» » »

۱۷۴- تاریخ مصر (جلداول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولوآندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	« مرحوم زیرک‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلددوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق‌اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم-قسمت‌دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلددوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلددوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلداول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلداول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	» مهندس خلیلی
۱۹۲- حساب جامع وفاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلددوم)	» » » »
۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷- شیمی وفیزیک (جلداول)	« « توسلی
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳- علم‌النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴- قواعد فقه	« آقای محمودشهابی
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰۷- مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل
۲۰۸- عیون الحکمه	ازابن‌سینا - چاپ عکسی

٢٠- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
٢١- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
٢١- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس‌دواچی
٢١- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
٢١١- حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی
٢١٤- ماخذقصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
٢١٥- مکانیك استدلالی	« پرفسور فاطمی
٢١٦- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
٢١٨- گروه بندی وانتقال خون	« دکتریحیی پویا
٢١٨- فیزیك ، ترمودینامیك(جلداول)	« « روشن
٢١٩- روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
٢٢٠- بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
٢٢١- حالات‌عصبانی یا نورز	ترجمه « چهرازی
٢٢٢- کالبدشناسی توصیفی (٧) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکترحکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
٢٢٣- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
٢٢٤- الهیات	« فاضل تونی
٢٢٥- هیدرولیك‌عمومی	« مهندس ریاضی
٢٢٦- شیمی عمومی‌معدنی‌فلزات(جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
٢٢٧- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
٢٢٨- اصول‌الصرف	« علی‌اکبرشهابی
٢٢٩- سازمان فرهنگی‌ایران	تألیف دکترعلی کنی
٢٣٠- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
٢٣١- راهنمای‌دانشگاه	—
٢٣٢- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
٢٣٣- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
٢٣٤- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکترتقی بهرامی
٢٣٥- ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه(١)	« آقای‌سیدمحمدسبزو
٢٣٦- احتمالات وآماررياضی (٢)	« دکتر مهدوی اردبی
٢٣٧- اصول‌تشریح چوب	« مهندس‌رضا حجازی
٢٣٨- خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتررحمتیان‌دکتر
٢٣٩- تاریخ ملل قدیم‌آسیای غربی	« « بهمنش
٢٤٠- شیمی‌تجزیه	« « شیروانی
٢٤١- دانشگاهها ومدارس عالی امریکا	« «ضیاءالدین‌اسمعیل
٢٤٢- پانزده گفتار	« آقای مجتبی‌مینو
٢٤٣- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا

۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر
۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)	« « میمند
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« آقای مهند
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهف
۲۴۸- فیزیولژی گل ورده بندی تك لپه ایها	« « زا
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « ها
۲۵۰- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)	« آقای س
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر
۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج اف
۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبا
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - د دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نف
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی و
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابا
۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد ر
۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش ور
۲۶۴- انگل شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیع
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژا
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیا
۲۶۸- شعر فارسی (در عهد شاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی
۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صب
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب دکتر
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمن

۲۷۷ـ مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸ـ ویروسها	« « فرج‌الله شفا
۲۷۹ـ تالفیت‌ها (آلکها)	« « عزت‌الله خبیری
۲۸۰ـ گیاه‌شناسی سیستماتیک	« « محمد درویش
۲۸۱ـ تیره‌شناسی (جلددوم)	« « پارسا
۲۸۲ـ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳ـ احادیث مثنوی	« آقای فروزانفر
۲۸۴ـ قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵ـ آزمایشهای فیزیک	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶ـ پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« « محمود نجم‌آبادی
۲۸۷ـ بیماریهای خون (جلدسوم)	« « یحیی پویا
۲۸۸ـ جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹ـ مکانیک فیزیک (اندازه گیری مکانیک نقطه مادی وفرضیه نسبی)(چاپ‌دوم)	تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰ـ بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
۲۹۱ـ اکوستیک (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگ
۲۹۲ـ چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳ـ داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴ـ کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵ ـ درس اللغة والادب (۱) چاپ‌دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶ـ سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷ ـ Sur les espaces de Riemann	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸ ـ فصول خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰ ـ الرسالة المعینیة	« « «
۳۰۱ ـ آغاز و انجام	« ایرج افشار
۳۰۲ـ رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش چهارم	« « «
۳۰۴ ـ حل مشکلات معینه خواجه نصیر	« « «
۳۰۵ ـ مقدمه قدیم اخلاق ناصری	« جلال‌الدین همائی
۳۰۶ـ بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷ـ رساله بیست باب در معرفت اسطرلاب	« مدرس رضوی
۳۰۸ـ مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	« « «
۳۰۹ـ سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی	« محمد مدرسی (زنج

۳۱۰ـ فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) » دکتر روشن
کتاب هفتم

۳۱۱ ـ رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی بکوشش اکبر دا

۳۱۲ ـ آلرژی بیماریهای ناشی از آن تألیف دکتر هـ

۳۱۳ ـ راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ —

۳۱٤ ـ احوال و آثار محمد بن جریر طبری تألیف آقای عل

۳۱۵ ـ مکانیك سینماتیك » دکتر احـ

۳۱٦ ـ مقدمه روانشناسی (قسمت اول) » دکتر مهـ

۳۱۷ ـ دامپروری (جلد دوم) » « تقی

۳۱۸ ـ تمرینات و تجربیات (شیمی آلی) » « ابوا

۳۱۹ ـ جغرافیای اقتصادی (جلد دوم) » » عزیز

۳۲۰ ـ پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام) » » میمند

۳۲۱ ـ اصول نظریه ریاضی احتمال تألیف دکتر افضل

۳۲۲ ـ رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان » » زاهد

۳۲۳ ـ قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه » » جزایر
از ابتدای مشروطیت تا حال

۳۲٤ ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن » » منوچ
(توصیفی ـ موضعی ـ طرز تشریح) » سید

۳۲۵ ـ ایمنی‌شناسی (جلد اول) » » میرد

۳۲٦ ـ حکمت الهی عام و خاص (تجدید چاپ) » آقای مهدی

۳۲۷ ـ اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱) » دکتر محمد

۳۲۸ ـ اصول استخراج معادن » مهندس محمد

۳۲۹ ـ مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی جمع آوری دکت

۳۳۰ ـ شلیمر دانشکده پزشک

۳۳۱ ـ تجزیه ادرار مرحوم دکتر ابو

۳۳۲ ـ جراحی فك وصورت تألیف دکتر ح

۳۳۳ ـ فلسفه آموزش و پرورش » » ام

۳۳٤ ـ اکوستیك (۲) صوت » » اس

۳۳۵ ـ الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم) » مهندس

۳۳٦ ـ سالنامه دانشگاه

۳۳۷ ـ فیزیك جلد هشتم ـ کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیك » دکتر روش

۳۳۸ ـ تاریخ اسلام (چاپ دوم) » دکتر فیاض

۳۳۹ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم) » » وحدتی

۳٤۰ ـ آداب اللغة العربیة و تاریخها (۱) » » محمد

۳۴۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
۳۴۲ - جوامع الحکایات	« « محمد معین
۳۴۳ - شیمی تحلیلی	« مهندس قاسمی
۳۴۴ - ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳۴۵ - دفتر دانش وادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳۴۶ - حقوق مدنی (جلداول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی
۳۴۷ - نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکتر سپهبدی
۳۴۸ - آب شناسی هیدرولوژی	تألیف دکتر جنیدی
۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱)	« « فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ - هندسهٔ ترسیمی	« « جمال عصار
۳۵۱ - اصول الصرف	« علی اکبر شهابی
۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)	« دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ - سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی-دکتر سیمجور
۳۵۴ - کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ - بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	« خبیری
۳۵۸ - بیماریهای مغز و روان (۳)	« حسین رضاعی
۳۵۹ - آئین دادرسی دراسلام (تجدیدچاپ)	آقای محمد سنگلجی
۳۶۰ - تقریرات اصول	« محمود شهابی
۳۶۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ - عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	« سبزواری
۳۶۳ - بی‌حسی های ناحیه‌ای دردندان پزشکی	« دکتر محمود مستوفی
۳٦٤ - چشم و بیماریهای آن	« « باستان
۳٦٥ - هندسهٔ تحلیلی	« « مصطفی کامکار پارسی
۳٦٦ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	« « ابوالحسن شیخ
۳٦۷ - پزشکی عملی	« « ابوالقاسم نجم آبادی
۳٦۸ - اصول آموزش وپرورش (چاپ سوم)	« « هوشیار
۳٦۹ - پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ - جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)	« « محمود سیاسی
۳۷۲ - مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	—
۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)	« « احمد پارسا
۳۷٤ - المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳۷٥ - جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر